

کتابخانه میں بعد از ترمیم  
پہنچائی گئی ہے۔

عبدالکبیر صاحب  
۲۱ جولائی ۱۹۴۰ء

شیخ فرید الدین  
۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۱

مجموعہ کتب اسلامیہ

مکتبہ اسلامیہ

برقیہ و شبیہ ۱۹ جنوری ۱۹۴۰ء

۱۵

اسلام  
۱۵  
۱۶  
۱۷

# فتاویٰ عسیر

جلد اول

از امام العلماء قدوة الفضلاء اویحدیثین عرب عجم قطب  
سما الشرف الکرم مادی الخلق الی سوار السبیل مصداق علماء  
اسنی کانسیار بنی اسرائیل زبدہ ارباب تمیز غزیر الفقہاء الاقویا  
حضرت مولانا شاہ عبدالعزیز صاحب دہلوی رحمۃ اللہ علیہ  
بہ تصحیح تام و تنقیح تام باہتمام احقر انام محمد عید الاصد وفقہ اللہ التزوید

در مطبع محتابی واقع دہلی بحسن زین طبع گردید

۱۳۲۲ھ





بعد حمد خدای جل و علا و لغت حضرت سرور انبیا صلی الله علیه وسلم برضا اربابان هدایت و بصائر مشتربان  
درایت مخفی مبارک که اندر یازدهین آن روی بود که فتاویٰ امام متقین رئیس الکاملین قدوده ارباب تمیز خفا  
مولانا شاه عبدالعزیز صاحب محدث دہلوی رحمہ اللہ تعالیٰ کہ حضرت ایشان وقتاً فوقتاً بہ جواب سائلین  
نوشته اند و در آن مسائل و نکات عجیبہ و غریبہ بیان فرمودہ اند اگر میسر شوند آن را یکجا جمع کردہ شائع کردہ  
شود و تا خلق کہ از فیضان ظاہری و باطنی ایشان تفتیض است ازین نیز بہرہ دانی بردارند و شایقین از  
اجوبہ مسائل مالائجل کہ علماء عصر و دیگر طالبین تہفہ انداختہ اند اطلاع یابند و مخطوط شوند فالحمد علی کوب  
کہ بتوجہات کامل اکمل فاضل اجل مجموعہ خوبہای بیکران مولانا خلیل الرحمن صاحب برہان پوری حال وارہ  
بلدہ حیدرآباد و کن حفظہ المدینہ شہر الزین و لغت حسبتنامہ دلی حاصل گردید پس بموجب آنکہ اسمی  
والا تمام من اللہ تعالیٰ آن مجموعہ را با سرعت از منہ تصحیح حضرت مولانا مولوی محمد احسن صاحب مدظلہ العالی  
و بہ حسن سعی کار پردازان مطبع از جلیہ مطبع محلی ساختہ پیشکش ناظرین و شایقین کردہ آمد و در او اکل این  
مجموعہ برائے نزیرتہ ناظرین مختصر حالات و انساب و کمالات کہ حضرت فراموشیگ صاحب دہلوی نوشتہ اند  
ملحق کردہ شدہ است باید دید۔

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
محمد عابد الاحمد عنده اصبر الک مطبع نجفانی دلی  
۲۶ - رمضان المبارک ۱۳۱۸ھ

در باب  
در بیان  
از فتاویٰ  
عزیزی











این خاندان باعث افتخار نه فیه به باشد صاحب اتقان میگوید خاندان ایشان خاندان علوم و حدیث و فقهی است است  
این علم شریف چنانکه ازین اهل بیت بوجود آمده درین کشور از خاندان دیگر معلوم و معلوم نیست تخم عمل بالحدیث و تحقیق  
پدر ایشان رح درین سمرقند کاشته اند و ایشان آنرا برگ و بار خشیده اند الخ مشهور از تلامذہ سید ایشان  
حضرت مولانا شاه رفیع الدین برادر آنحضرت و شاه محمد اسحق محدث و بلوی بنیسه آنحضرت و مفتی صدر الدین خان صاحب  
دبلوی و مولانا رشید الدین خان دبلوی حضرت شاه غلام علی شاه صاحب - و مولوی  
مخصوص صاحب پسر مولانا شاه رفیع الدین صاحب و مولوی عبدالحی صاحب و اما آنحضرت و مولوی کریم صاحب  
و مولوی محمد اسماعیل صاحب شهید برادر آنحضرت و مولانا میر محبوب علی صاحب و مولوی محمد یعقوب صاحب دلی  
عبدالحق صاحب اکابران دلی و مفتی الهی بخش صاحب کاندلوی و مولوی فضل حق صاحب خیر آبادی و مولانا حسن  
لکهنوی و مولانا حسین احمد صاحب طبع آبادی و بنده گان و دیگر که اسامی ایشان یاد نمی آید رحیم الله تعالی  
چنان گزشتہ اند که هر یک از اقطاب و اہتمام بود که جهان از انوار علم ایشان منور بود و جہان ایشان از برکات ایشان  
مستفیض درین زمان که علماء و فضلاء و محدث و فقیہ که بنظر می آیند بکلی ذلہ رہا سے ماندہ ایشان است  
پدر آنکه حضرت مولانا بسیار صاحب حالات و کرامات بوده اند اکثر کرامات ایشان ہم بسبب تخریر آمده اند  
و کتاب کمالات غریزی بزبان اردو در کمالات ایشان نیز شہرت تمام دارد و تجربی ازان از دیگر کتب تبرکا  
و تمیما ہم نشسته می آید واضح آنکه حضرت سجدہ سالہ بود که والد ایشان ازین دار فانی بکجا جاودانی رحلت فرمود  
چند علماء از تفسیر تہذیب شاگردان این خاندان قصد دلی نمودند و راہ را ساجد علمی ہمیشہ آمدگار میان  
که از قوم ہنود بود و ہم سوال کرد و خواست کہ جواب شافی داودہ شود تمامی علماء از جواب آن سکت ماندند  
چرا کہ نزد ایشان جواب او موافق فہم او نمود گفتند کہ ما در دلی میر و ہم از مولوی صاحب پرسیدہ جواب  
خواہیم داد و قتیکہ در دلی رسید مولانا صاحب اورا طلبیدہ گفت کہ چه سوال داری گفت میر پیرم کہ خدا  
ہندو است یا مسلمان گفت اگر خدا ہندو بودی سلسلہ گاوشی بودی و او ازین جواب شافی مسلمان گرد  
از آنجملہ آنکہ یک پادری براسے سباحۃ در دلی آمد مشرک گفت پیادہ بخت از پادری گفت کہ شرط نیست  
ہر کہ مغلوب شود و ہزار روپیہ نقد ادا نماید اگر مولوی صاحب مغلوب شود من از طرف ایشان دوا خواہم بستا چرا کہ او فقیر  
اند پادری صاحب بعد از اجاب شرط نزد مولانا صاحب آمد و گفت کہ من سوالی دارم و جواب آن از معقول میخواہم نہ از  
منقول و آن اینست کہ پیغمبر شہا حبیب خداست ہنگام شہادت امام حسین چرا بجانب الہی فریاد کرد کہ لا کہ حبیب

محبوب تر بشود و ضرر و اثر دعا با جابت رسید و حق تعالی توجہ فرمودے جواب داد کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم و قتیکہ  
برای فریاد بحضور سبحان تعالی رسیدند از پرہ غیب ندا رسید کہ البتہ از جانب قوم بر نیستہ شما ظلم و ستم شد و اورا شہید  
ساخت اما چه کنم کہ درین زمان صدمہ مصلوبیت فرزند میسے یاد آمدہ است ازین جہت پیغمبر خاموش ماند پادری ازین  
جواب الزامی لا جواب شد و ہزار روپیہ بابتہ شرط رو بہ و بخت نہاد از آنجملہ آنکہ مولانا سمدوح با وجود توغل علم  
حدیث و قرآن در علم معقول ہم بکتای روزگار بود چنانچہ یک روز مولوی مدن معقولی از وطن مالوفہ خود بقصد سباحۃ  
اندر دن آمدند آنحضرت اشارت بفرش نمودند گفت کہ من ہرگز بفرش نخواہم نشست خادم حسب الارشاد مولانا  
سمدوح براسے مولوی مدن پلنگ نواری آوردند و از سوزنی و تکیہ آراستہ و بران نشاندند مولوی مدن بودہ اظہار  
اشتیاق ملاقات قصہ گفتگو بعل معقول نمودند مولانا سمدوح فرمود کہ این را ہمیشہ مولوی رفیع الدین برید و مرا سدا  
دارید کہ فقیر سوائے قال اللہ و قال الرسول دارم دیگر گفتگو کردن اولی نمی پندارد مولوی مدن قبول نکرد و سوائے  
مالاخیل ہمیشہ کہ آنحضرت باین خوبی و خوش اسلوبی چنین جواب معقول داد کہ مولوی مدن از پلنگ بر کتہ  
بفرش ایستاد و گفت کہ عاقبت مدن خراب گشت ہر چند مولانا سمدوح براسے نشستن پلنگ ہزار فرمود اما نہ  
نشستند و بپار حضرت کردند و گفتند کہ لیاقت مدن در جاسے پا انداز شاہ ہم نیست شد تصور صاف فرمایند کہ درخت  
بے بوی گرفتار شد بعد عنقوت قصیر بفرش نشستند از آنجملہ آنکہ در مجلس عشر و محرم کہ مولانا سمدوح درس میفرمودند  
ہزار ہا کس جمع میشدند و اہل تشیع نیز می آمدند شخصی سوال کرد کہ ہنگام مبارزہ زید با حضرت امام حسین علیہ السلام  
حق تعالی بکجا بود حضرت فرمودند کہ میزان عدل کہ صبر امام بظلم آن نافرجام غالب آمد از آنجملہ آنکہ رحمت صاحب  
رزق دلی براسے ملاقات آنحضرت آمد عند التذکرہ سوائے ہمیشہ نہاد و گفت کہ کسے جواب این نہ بدوان نیست  
کہ شخصے مسافر راہ گم کردہ دید کہ یکے خسیہ است و دیگرے نشسته و این میخاہد کہ راہ از کہ پرسد مولانا جواب داد  
کہ راہ براسے بہر دان است نہ براسے نشستن و این نشسته ہم باین انتظار است کہ کے از خواب بیدار شود تا راہ معلوم کرد  
بمنزل مقصود ہم پس آن شخصے سوئی رالیق است کہ او ہم نشیند و ہمراہ شخص نشسته رود از آنجملہ آنکہ شخصے از اہل  
تشیع ملازم انگریزی ہمیشہ آنحضرت آمد و گفت قبلہ بندی مولانا پرسید کہ جناب علی مرتضی کرم اللہ وجہہ درویش میشدند  
یا نہ او گفت بلے میشدند باز پرسید کہ نام تو چیست گفت شیدہ علی مولانا گفت کہ ریش شانیست و فقیر میار داور  
کہ ما دنیا داریم باز گفت کہ آنحضرت گردہ بیری ہم بر سر میداشتند و بدن آن بسی و بہرست و پختای مالیہ و بدستان  
سہارک چھلہ و انگشتی ہم میداشتند و عنید کہ کہ خلا دارم و میخاہم کہ شنی شوم اما در چہار شک است فرمود کہ فرشتگان



مقرن حضرت رب العالمین چهار اند و اصحاب جلیل القدر آنحضرت صلی الله علیه و سلم هم چهار و دست و پا هم چهار و غیر اینان هم از چهار که خاک و آب و آتش و باد و اند و از اعصاب را که گویند غرض که همین طور هفتاد و شش فرمود و او تو جیای ایشان توبه و استغفار کرد و انابل سنت گشت روزی بخشی محمود خان رئیس شاه جهان آباد قوه شادی بخیرت حضرت فرستاد مولانا بحجاب آن بر پشت رقعین شعر نویسانیده واپس کرد جماعضا مجلس انخواندن آن مخطوط گشته و آن ایستاد و محفل خود را به بهیچونه راه افشرد و لافشرا کند لافخانه را در روزی شخصی عرض نمود که آنرا در محفل رقص و سرود در تمام شب بخلاف عبادت بسیاری ماند و اصلا خواب و خنوقی بر او علیحده کند مولانا ممدوح چنان نایاب یافت که رقص و سرود مثل بستر خار و آزار است که از کلفت آن خواب گرد او نمی گردد و عبادت مانند بستر گلهاست که از لطافتش روح اوتانگی می پذیرد و دماغش معطر می گردد و طبیعت او سکون می پذیرد و استراحت می ورزد - از آنجمله آنکه شخصی ملازم بادشاهی بود و بر سر حضرت مولانا آمد و عرض کرد که خواه والد مرحوم کیصداوسی بود و من قضاوسی می یابم و آن خرج اخراجات خانگی را مکتفی نمیشود و چگونه سخت حیرانم فرمودند که جانب جنوب برو بعد از چهارده منزل شهر مسلمانان خواهد آمد در آن قیام کنی و اگر دوسه فاقه شود بهم بران صبر کنی انشاء الله تعالی بر وطن خود بیاورائی آن شخص بموجب ارشاد بهیچای دو کس بر اسب سوار شده رخ بجانب جنوب کرد بعد چهارده منزل بشهر لوناک و از اریاست نواب امیر خان صاحب رسید و در آن اقامت فرزید و در مسجد از نواب صاحب هم ملاقی شد لیکن از کیفیت احوال او هیچ پیرسید و این را نوبت و وفاقه رسید و نوبت باریکان دولت مشهور میکرد که آیا با فرنگیان چگونه معامله کنیم بهر اراکین صلح جنگ و او اندام ارامی نواب چنین شد که شخصی سوار قسیم مسجد اطلبیه و از او هم مشوره کیند غرض که او را اطلبیه و راه صاحب اورا از همه پندیر و افتاد و او را با عزاز و اکرام مشا به پانصد روپیهم تعیین نموده و فیصل و شتر و غیره سامان جلوس داده بحضور جنرال آنخرونی بمقام منلی براسه معاملات صلح فرستاد و آن شخص اولاً بحضور مولانا آمد و بغایت متعجب گشت و چند اشرفی بطور ندانه گزرا نید و گفت چنانکه آن جناب از شرف فرموده بودند همان طور بوقع آمد فرمودند از کشف نه گفته بودم بلکه از سیاق کلام مجید از آنجمله آنکه شخصی آمد و خواب خود بیان نمود که خرد و روغن می نوشد چونکه مولانا در تعبیر رویا مهابرتی کامل داشت فرمود که کنی فی شاد و حقیقت والده شاست تحقیق نماید و سخت تعجب نمود از رویه بر خاست بعد نقص بسیار معلوم شد که فی تحقیق مولانا مدوح راست فرموده اند و در پیش این بود که آنرا در حالت شیر خوارگی از مادر خود مفارقت افتاد و جوان شد بعد در تنه مدینه عتد بنا کحت با او بست از آنجمله آنکه شخصی آمد و عرض کرد که امشب چنین خواب دیدم که دو سنگ از من

مباشرت میکنند سخت چنانکه در لغایت متفکر فرمودند باین اندیشه و فکر نیست شاید که زوجه تو مومن و زار از مقرض  
بیگانه و انتفاع باید کرد آن شخص بخانه آمد و حسب ارشاد یافت از آنجمله آنکه شخصی پر مال و آزرده حال که از ایشان  
آنها غم هویدا بود نزد مولانا آمد و خواب عرض نمود که شب می بینم که از والد خود میبستری میکنم از آن وقت  
زنده و مگر دم و هر چند غم و فکر میکنم ماجرای این خواب بفهم من نمی آید فرمودند که از بیانی خود پرسیده نشود تا  
از حرکت وقوع آمده باشد که کلام مجید را نزد مهابن گرد کرده است و آنرا نکاح کرده و استغفار باید کرد  
از چنین حرکات احتراز از آنجمله آنکه شخصی آمد و ماجرای خواب بیان کرد که مهابی مثل بلال از مشرق نمود  
گشته تا وسط آسمان بدر کمال میشود و از در میان دو پاره شده مثل دو بلال باز سمت مشرق بسعت تمام میرود  
و غروب میشود امید که از تعبیر این خواب آگاه سازند آنجا فرمودند که زوجه ترا حلل سه ماهه بود و امر و از آخر شب ساقط  
گردید چونکه زن او با اتفاق راے اطباء عقد بود و او سخت متعجب پیرشان بخانه آمد و دستفراش و کیفیت ماجرای خواب  
چنانکه فرموده بودند عیان افتاد از آنجمله آنکه مولانا در عالم رویا خاص از حضرت امیر المومنین علی کرم الله وجهه مشرف  
پسیت شده اند و از نکات و اسرار غریبه بهره وافی برداشته اند چنانچه خود مولانا مدح شرح رویای خویش بکتاب  
نوشته اند و آن نیست که هفت سال میگذرد که بخت و هفتم ماه رجب شب معراج علی اکثر روایات فقیر و خواب  
دید که میدانیت در آن فرش سفید برق گسترده اند و بر آن فرش مردم بسیار با شکل نورانی و لباسها فاخره  
منتظر قدم برکت از جناب حضرت امیر شسته اند فقیر هم بدریافت این معنی در آن مقام بر فرش بنور جا گرفته نگاه جانا  
امیر علیه السلام از جانب قبله نمایان شدند دست آن فرش توجه فرمودند و مردم همه بر آس غظیم برخاستند و بر لب  
فرش منتظر ایستادند فقیر در وسط فرش منتظر ایستاد و بسبب هجوم اشخاص با غلظت تالیب فرش نتوانست رسید ایشان  
تشلیف آورده تفرق صفوف نموده نزد فقیر آمده چار و نوشتند اند فقیر با دلب تمام و در آنوقت مقابل نشسته الطاف بسیار فرمود  
و با یکس کلام فرموده محض با فقیر هم کلام شد و فقیر آن وقت را غنیمت دانست چند چیز در آن وقت که در ذهن حاضر  
شده عرض نمود جواب با صواب یافت اول آنچه فرمودند این بود که شنیده ام شخصی زبان پشتو کنایه تعصیف کرده است  
و در آن کتاب چیزیکه مختصر من بود درج نموده شمار اطلاع نمیمی هست یا نه فقیر عرض نمود که بنده زبان پشتو نمیدانم از آنجا  
کتابهاست این لغت آگاه باشد موافق فرموده حضور تحقیق خواهم کرد - باز عرض نمودم که اندک از سبب فقیرا که ام یک مختار و  
دلپسند جناب است فرمودند که هیچ مزب پسندای نیست یا بطور یا نیست افراط و تفریط بعمل آورده اند باز عرض نمودم که  
از طرق اولیاء الله که ام یک طری پسند جناب عالی است فرمودند و در اینجا هم همان جواب است و در هر طریق مختصر است نامرعی



با اختلاف طواریا احداث نموده اند و با اینهمه از طواریا تصور دارند زیرا که در عهد ماضی طریق شغل و تقرب الی احد مفید  
 باشد معمول و مرجع بود و تکرار تلاوت قرآن و نماز آنها فقط ذکر اشغل مقرر کرده اند و تلاوت قرآن و نماز اشغل نمیدانند  
 بعد از آن عرض نمودم که تلاوت قرآن و نماز را چگونه شغل باید گردانید از جناب ایشان طریق شغل و تلاوت قرآن  
 و نماز را القا شد و چیزهای بزرگوار هم فرموده اند لیکن بیشتر از تاثیر باطنی معلوم کرده ام و حالت باطن من  
 تغییر پیدا کرده که در وصف نمی آید از آن وقت آنرا در باطن خود مستقر می یابم عرض کردم که هر چند مرا توسل  
 بجناب عالی از راه طرق و سلاسل بسیار محصل است لیکن میخواهم که بلا واسطه بیعت نمایم آنجناب دست  
 خود را دراز کرده دست فقیر را گرفته بیعت فرمودند و آن وقت القار اثر عظیم در باطن فقیر نمودند بعد از آن عرض  
 نمودم که اکثر صحابه خصوصاً قریشیان با جناب عالی مشاجرات نموده اند و حتی آنها حکم حیت و چگونه بوده است  
 این حقیقت فرمودند که ما از ایشان شکایت بر آورده داشتیم یا فرمودند شکایت بر آورده می داشتیم و شکایت شما  
 در میان بود مردم نا فهم این را دور دور برده اند و بسیار افزوده باز عرض نمودم که فلان جامع خود را سید از اولاد  
 جناب عالی می انگارند فرمودند آن جامع از اولاد من نیستند دروغ میگویند بعد از آن یکایک برخاستند و  
 بهمان سمت سرعت گمان تشریف بردند مردم دیگر که منتظر بودند صیغرت میستادند که کاش این صحبت قدس  
 استادی پذیرفت از آنجمله آنکه روزی وعظ حدیث بود که شخصی آمد و از انگشت شهادت اشاره به پشت  
 کرد آن شخص بعد وعظ بخدمت حضرت عرض نمود که خواب دیده ام که جناب سرور کائنات علیه الصلوٰه و التسلیما  
 رونق افروزند و جناب رو بروی حضور وعظ حدیث تشریف میفرمایند ناگاه این کلمه من هم حاضر شد آنجناب  
 همون طور اشاره کردند چنانکه هنوز در وقت وعظ کرده بودند ازین سبب حیرانم بر اے خدا آگاه سازید من را سبب  
 آنست که از من شما بوی حق می آید و آن در حضور باعث ناپسندیدگی است از بجهت اشاره به پشت کرد  
 شد از آنجمله آنکه سال اول بود که مولانا ختم قرآن شریف در ترویج کرده بودند ناگاه شخصی از زره بکتر آریسته  
 علم بدست گرفته بعد تراویح آمد و گفت که حضرت محمد رسول الله علیه و سلم کدام جای تشریف میدارند جمله  
 مردمان موجوده بخدمت او آمدند و سخت متعجب شدند که معامله چیست نا مشی رسیدند گفت ابوهریره گفت که آنحضرت  
 صلی الله علیه و سلم فرمودند که امروزم ختم قرآن عبد العزیز است ناخواهم رفت و مرا در جای دیگر بکار فرستاده بودند  
 از بجهت تاخیر و واقع شدن این گفته غائب شدند از آنجمله آنکه چون مولانا برای نماز جمعه مسجد جامع رفتی خانه  
 تا چشم بسته شخصی فصیح الدین نامی که اکثر خدمت حاضر بودی روزی ازین سبب استفسار نمود مولانا که خود را

بر سر او نهاد او دفعه به پیش شد و بدیرافاته یافت پرسیدند چه شد گفت اندرون مسجد جامع زیاده از سه کس نمی یابم  
 که بصورت انسان باشند باقی کس را بصورت خرس کس را بصورت خنزیر و کس را به هیئت بوزنه دیدم ازین واقعه  
 روزه بر اندام افتاد و به پیش گشتم فرمودند از همین سبب است که پرسیده بودی از آنجمله آنکه مولانا در یک هفته دو بار وعظ  
 فرمودی و مردمان از صلوات علماء بسیار آمدی و از برکات و فیوض حضرت ایشان عوام هم کیفیت ولذت مثل علماء  
 یافتی و صوت ایشان در گوش هر قریب و بعید کیسان رسید روزی که حضرت بیمار بودند از چند روز طعام هم  
 نخورده بودند و شدت مرض بسیار بود که یوم وعظ آمد فرمودند که مراد کس گرفته باشند و از نشانه بیان عده شوند  
 آنحضرت بدست و وعظ فرمودند بعد از آن وعظ آیه شریفه ذوی القربی و الیتامی و المسکین و ابن السبیل  
 فرمودند و حصص جمله اسباب و نقد می خود را بموجب آیه شریفه کردند از آن بعد چند اشعار عربی و فارسی خوانند و بجا  
 این شعر مشهور "من نیز حاضر میشوم تصویر جانان و فعل" من نیز حاضر میشوم تفسیر قرآن و فعل و چند اشعار  
 چنین که یکی از صنف و دیگری خود را خوانند باز گفتند که کفن من مثل پوشش حیات من باشد چنانچه همیشه  
 پیرایه من ایشان از او صورت بود و پانجام ایشان از کارها باز فرمودند که نماز جنازه بیرون شهر ادا کنند و  
 بادشاه را از حضور جنازه منع سازند چنانچه مردمان بعد انتقال ایشان همان کردند چنانکه فرموده بودند و فوت  
 نماز جنازه ایشان بر پنجاه و پنج بار رسید مردمان جوق جوق می آمدند نماز میخواندند صد و نه وفات ایشان بر اهل  
 عالم طاری بود که در وفات آنحضرت غلگین نه بود و هزاران ایشان در دلی بیرون ترکمان دروازه  
 متصل فرار والد ماجد ایشان است نوا صد مرده و تریه وفات آن جامع الکملات با قوال محیه در سینه بکبار و در عهدی و در حجر

تاریخ سن وفات ایشان اقصی اسرار سبحانی فخر اولاد حضرت محمد الف ثانی  
 حضرت لانا شاه روضه احمد صفا نقشبند مجددی احمدی بهاری چنان نبشته اند

شاه عبد العزیز فخر جهان	عالم علم آیت صد آن
صبح یکشنبه هفتین شوال	از بدن گشته روح او پیران
سین ابجری چو جسم از ناف	گفت ای نکته سنج قاعده ان



سال فوتش زہر عدد پید است خواہی از ہر عدد کہ تاریخش یک بنیفا و ضرب کن در وہ در عدد و بست و چار باقی را پس بنقصان یک عدد و ریاب	از احد تا الوت زین عنوان اولا چار چند کن پس از ان پس بکن طرح بست بست ایجان ضرب فرما تو اسے فہم زمان فوت آن مخفیہ زمین و زمان
---	--

و نیز از حکیم مومن خان بلوی بزبان اردو تاریخی عجیب است ملاحظہ فرمائید

انتخاب فتح دین مولوی عبد الغفر جانب ملک عدم تشریف فرما کیوں ہوئے ہے ستم اسے چرخ تو کس کو بہان سے لگیا جب اٹھائی نقش اک عالم تہ و بالا ہوا کیا کس ناکس پر تھا صدمہ کیا جس وقت دفن جلس در آفتابین تربیت مین۔ مین بھی تھا	بے عدیل و بے نظیر و بی مثال بے مثل اگیا تھا کیا کہین مرد و نیک ایمان میں خلل کیا کب یہ ظلم تو نے یکسوں پر ای جا لوٹ تھا خاک پر ہر قد سنی گردن محل ڈالتا تھا خاک سر پر ہر عزیز و بھندل جب پڑھی تاریخ مومن نے یہ اگر بے بدل
---	--

دست بنیاد اجل سے بے سرو پا ہو گئے  
فقرو دین تفصل و ہر لطف و کرم علم محل



## برخی احوال خیران و برادران و ہمیرگان شاہ صاحب

از اولاد حضرت سوا سے سہ و خیران پسر سے پیدا شدہ و آن ہمہ بحیات ایشان انتقال فرمودند سلسلہ ایشان بہین طور است کہ صاحبزادی کلان بعقد نکاح مولوی عیسیٰ صاحب (فرزند کلان حضرت مولانا شاہ رفیع الدین صاحب) بود و صاحبزادی دومی بعقد نکاح شیخ محمد افضل صاحب ابن شیخ احمد ابن شاہ اسماعیل ابن شیخ منصور ابن احمد ابن محمود بود (کہ نسب نامہ ایشان بہ نسب نامہ حضرت شاہ ولی اللہ میر) از ایشان مولانا محمد اسحق و مولوی محمد یعقوب پیدا شدند و صاحبزادی سوئی بہ مولوی عبدالحی صاحب منسوب بود۔ بعد حضرت مولانا ہر سہ برادران ایشان قائم مقام ایشان شدند و بہ درس و تدریس مشغول گشتند اسامی مبارکش این است مولانا شاہ رفیع الدین صاحب و مولانا شاہ عبدالقادر صاحب و مولانا شاہ عبدالغنی صاحب جائے فراد ایشان نزد مراد حضرت مولانا شاہ ولی اللہ صاحب رحمۃ اللہ علیہ است نور الدین مقدم ہم و ترہم اوصاف و کمالات این حضرات خارج از حد بیان است ہر یک فرید و ہر وجہ عصر صاحب علم و حلم و عمل و تقویٰ و فہم و ذکا و فراست و دیانت و امانت و مراتب ولایت بود و پنجین اولاد اولاد آن حضرت ۵

این سلسلہ از طلبائے ناب است

این خانہ تمام آفتاب است

بعد اینان سلسلہ درس و تدریس بنام حضرت مولانا محمد اسحق صاحب مہاجر رحمۃ اللہ علیہ است ایشان ۵ سال دلاوت ۶ ذی الحجہ ۱۱۹۵ ۷ محرم ۱۱۹۶ ۸ ذی الحجہ ۱۱۹۷ ۹ ذی الحجہ ۱۱۹۸ ۱۰ ذی الحجہ ۱۱۹۹ ۱۱ ذی الحجہ ۱۲۰۰ ۱۲ ذی الحجہ ۱۲۰۱ ۱۳ ذی الحجہ ۱۲۰۲ ۱۴ ذی الحجہ ۱۲۰۳ ۱۵ ذی الحجہ ۱۲۰۴ ۱۶ ذی الحجہ ۱۲۰۵ ۱۷ ذی الحجہ ۱۲۰۶ ۱۸ ذی الحجہ ۱۲۰۷ ۱۹ ذی الحجہ ۱۲۰۸ ۲۰ ذی الحجہ ۱۲۰۹ ۲۱ ذی الحجہ ۱۲۱۰ ۲۲ ذی الحجہ ۱۲۱۱ ۲۳ ذی الحجہ ۱۲۱۲ ۲۴ ذی الحجہ ۱۲۱۳ ۲۵ ذی الحجہ ۱۲۱۴ ۲۶ ذی الحجہ ۱۲۱۵ ۲۷ ذی الحجہ ۱۲۱۶ ۲۸ ذی الحجہ ۱۲۱۷ ۲۹ ذی الحجہ ۱۲۱۸ ۳۰ ذی الحجہ ۱۲۱۹ ۳۱ ذی الحجہ ۱۲۲۰ ۳۲ ذی الحجہ ۱۲۲۱ ۳۳ ذی الحجہ ۱۲۲۲ ۳۴ ذی الحجہ ۱۲۲۳ ۳۵ ذی الحجہ ۱۲۲۴ ۳۶ ذی الحجہ ۱۲۲۵ ۳۷ ذی الحجہ ۱۲۲۶ ۳۸ ذی الحجہ ۱۲۲۷ ۳۹ ذی الحجہ ۱۲۲۸ ۴۰ ذی الحجہ ۱۲۲۹ ۴۱ ذی الحجہ ۱۲۳۰ ۴۲ ذی الحجہ ۱۲۳۱ ۴۳ ذی الحجہ ۱۲۳۲ ۴۴ ذی الحجہ ۱۲۳۳ ۴۵ ذی الحجہ ۱۲۳۴ ۴۶ ذی الحجہ ۱۲۳۵ ۴۷ ذی الحجہ ۱۲۳۶ ۴۸ ذی الحجہ ۱۲۳۷ ۴۹ ذی الحجہ ۱۲۳۸ ۵۰ ذی الحجہ ۱۲۳۹ ۵۱ ذی الحجہ ۱۲۴۰ ۵۲ ذی الحجہ ۱۲۴۱ ۵۳ ذی الحجہ ۱۲۴۲ ۵۴ ذی الحجہ ۱۲۴۳ ۵۵ ذی الحجہ ۱۲۴۴ ۵۶ ذی الحجہ ۱۲۴۵ ۵۷ ذی الحجہ ۱۲۴۶ ۵۸ ذی الحجہ ۱۲۴۷ ۵۹ ذی الحجہ ۱۲۴۸ ۶۰ ذی الحجہ ۱۲۴۹ ۶۱ ذی الحجہ ۱۲۵۰ ۶۲ ذی الحجہ ۱۲۵۱ ۶۳ ذی الحجہ ۱۲۵۲ ۶۴ ذی الحجہ ۱۲۵۳ ۶۵ ذی الحجہ ۱۲۵۴ ۶۶ ذی الحجہ ۱۲۵۵ ۶۷ ذی الحجہ ۱۲۵۶ ۶۸ ذی الحجہ ۱۲۵۷ ۶۹ ذی الحجہ ۱۲۵۸ ۷۰ ذی الحجہ ۱۲۵۹ ۷۱ ذی الحجہ ۱۲۶۰ ۷۲ ذی الحجہ ۱۲۶۱ ۷۳ ذی الحجہ ۱۲۶۲ ۷۴ ذی الحجہ ۱۲۶۳ ۷۵ ذی الحجہ ۱۲۶۴ ۷۶ ذی الحجہ ۱۲۶۵ ۷۷ ذی الحجہ ۱۲۶۶ ۷۸ ذی الحجہ ۱۲۶۷ ۷۹ ذی الحجہ ۱۲۶۸ ۸۰ ذی الحجہ ۱۲۶۹ ۸۱ ذی الحجہ ۱۲۷۰ ۸۲ ذی الحجہ ۱۲۷۱ ۸۳ ذی الحجہ ۱۲۷۲ ۸۴ ذی الحجہ ۱۲۷۳ ۸۵ ذی الحجہ ۱۲۷۴ ۸۶ ذی الحجہ ۱۲۷۵ ۸۷ ذی الحجہ ۱۲۷۶ ۸۸ ذی الحجہ ۱۲۷۷ ۸۹ ذی الحجہ ۱۲۷۸ ۹۰ ذی الحجہ ۱۲۷۹ ۹۱ ذی الحجہ ۱۲۸۰ ۹۲ ذی الحجہ ۱۲۸۱ ۹۳ ذی الحجہ ۱۲۸۲ ۹۴ ذی الحجہ ۱۲۸۳ ۹۵ ذی الحجہ ۱۲۸۴ ۹۶ ذی الحجہ ۱۲۸۵ ۹۷ ذی الحجہ ۱۲۸۶ ۹۸ ذی الحجہ ۱۲۸۷ ۹۹ ذی الحجہ ۱۲۸۸ ۱۰۰ ذی الحجہ ۱۲۸۹ ۱۰۱ ذی الحجہ ۱۲۹۰ ۱۰۲ ذی الحجہ ۱۲۹۱ ۱۰۳ ذی الحجہ ۱۲۹۲ ۱۰۴ ذی الحجہ ۱۲۹۳ ۱۰۵ ذی الحجہ ۱۲۹۴ ۱۰۶ ذی الحجہ ۱۲۹۵ ۱۰۷ ذی الحجہ ۱۲۹۶ ۱۰۸ ذی الحجہ ۱۲۹۷ ۱۰۹ ذی الحجہ ۱۲۹۸ ۱۱۰ ذی الحجہ ۱۲۹۹ ۱۱۱ ذی الحجہ ۱۳۰۰ ۱۱۲ ذی الحجہ ۱۳۰۱ ۱۱۳ ذی الحجہ ۱۳۰۲ ۱۱۴ ذی الحجہ ۱۳۰۳ ۱۱۵ ذی الحجہ ۱۳۰۴ ۱۱۶ ذی الحجہ ۱۳۰۵ ۱۱۷ ذی الحجہ ۱۳۰۶ ۱۱۸ ذی الحجہ ۱۳۰۷ ۱۱۹ ذی الحجہ ۱۳۰۸ ۱۲۰ ذی الحجہ ۱۳۰۹ ۱۲۱ ذی الحجہ ۱۳۱۰ ۱۲۲ ذی الحجہ ۱۳۱۱ ۱۲۳ ذی الحجہ ۱۳۱۲ ۱۲۴ ذی الحجہ ۱۳۱۳ ۱۲۵ ذی الحجہ ۱۳۱۴ ۱۲۶ ذی الحجہ ۱۳۱۵ ۱۲۷ ذی الحجہ ۱۳۱۶ ۱۲۸ ذی الحجہ ۱۳۱۷ ۱۲۹ ذی الحجہ ۱۳۱۸ ۱۳۰ ذی الحجہ ۱۳۱۹ ۱۳۱ ذی الحجہ ۱۳۲۰ ۱۳۲ ذی الحجہ ۱۳۲۱ ۱۳۳ ذی الحجہ ۱۳۲۲ ۱۳۴ ذی الحجہ ۱۳۲۳ ۱۳۵ ذی الحجہ ۱۳۲۴ ۱۳۶ ذی الحجہ ۱۳۲۵ ۱۳۷ ذی الحجہ ۱۳۲۶ ۱۳۸ ذی الحجہ ۱۳۲۷ ۱۳۹ ذی الحجہ ۱۳۲۸ ۱۴۰ ذی الحجہ ۱۳۲۹ ۱۴۱ ذی الحجہ ۱۳۳۰ ۱۴۲ ذی الحجہ ۱۳۳۱ ۱۴۳ ذی الحجہ ۱۳۳۲ ۱۴۴ ذی الحجہ ۱۳۳۳ ۱۴۵ ذی الحجہ ۱۳۳۴ ۱۴۶ ذی الحجہ ۱۳۳۵ ۱۴۷ ذی الحجہ ۱۳۳۶ ۱۴۸ ذی الحجہ ۱۳۳۷ ۱۴۹ ذی الحجہ ۱۳۳۸ ۱۵۰ ذی الحجہ ۱۳۳۹ ۱۵۱ ذی الحجہ ۱۳۴۰ ۱۵۲ ذی الحجہ ۱۳۴۱ ۱۵۳ ذی الحجہ ۱۳۴۲ ۱۵۴ ذی الحجہ ۱۳۴۳ ۱۵۵ ذی الحجہ ۱۳۴۴ ۱۵۶ ذی الحجہ ۱۳۴۵ ۱۵۷ ذی الحجہ ۱۳۴۶ ۱۵۸ ذی الحجہ ۱۳۴۷ ۱۵۹ ذی الحجہ ۱۳۴۸ ۱۶۰ ذی الحجہ ۱۳۴۹ ۱۶۱ ذی الحجہ ۱۳۵۰ ۱۶۲ ذی الحجہ ۱۳۵۱ ۱۶۳ ذی الحجہ ۱۳۵۲ ۱۶۴ ذی الحجہ ۱۳۵۳ ۱۶۵ ذی الحجہ ۱۳۵۴ ۱۶۶ ذی الحجہ ۱۳۵۵ ۱۶۷ ذی الحجہ ۱۳۵۶ ۱۶۸ ذی الحجہ ۱۳۵۷ ۱۶۹ ذی الحجہ ۱۳۵۸ ۱۷۰ ذی الحجہ ۱۳۵۹ ۱۷۱ ذی الحجہ ۱۳۶۰ ۱۷۲ ذی الحجہ ۱۳۶۱ ۱۷۳ ذی الحجہ ۱۳۶۲ ۱۷۴ ذی الحجہ ۱۳۶۳ ۱۷۵ ذی الحجہ ۱۳۶۴ ۱۷۶ ذی الحجہ ۱۳۶۵ ۱۷۷ ذی الحجہ ۱۳۶۶ ۱۷۸ ذی الحجہ ۱۳۶۷ ۱۷۹ ذی الحجہ ۱۳۶۸ ۱۸۰ ذی الحجہ ۱۳۶۹ ۱۸۱ ذی الحجہ ۱۳۷۰ ۱۸۲ ذی الحجہ ۱۳۷۱ ۱۸۳ ذی الحجہ ۱۳۷۲ ۱۸۴ ذی الحجہ ۱۳۷۳ ۱۸۵ ذی الحجہ ۱۳۷۴ ۱۸۶ ذی الحجہ ۱۳۷۵ ۱۸۷ ذی الحجہ ۱۳۷۶ ۱۸۸ ذی الحجہ ۱۳۷۷ ۱۸۹ ذی الحجہ ۱۳۷۸ ۱۹۰ ذی الحجہ ۱۳۷۹ ۱۹۱ ذی الحجہ ۱۳۸۰ ۱۹۲ ذی الحجہ ۱۳۸۱ ۱۹۳ ذی الحجہ ۱۳۸۲ ۱۹۴ ذی الحجہ ۱۳۸۳ ۱۹۵ ذی الحجہ ۱۳۸۴ ۱۹۶ ذی الحجہ ۱۳۸۵ ۱۹۷ ذی الحجہ ۱۳۸۶ ۱۹۸ ذی الحجہ ۱۳۸۷ ۱۹۹ ذی الحجہ ۱۳۸۸ ۲۰۰ ذی الحجہ ۱۳۸۹ ۲۰۱ ذی الحجہ ۱۳۹۰ ۲۰۲ ذی الحجہ ۱۳۹۱ ۲۰۳ ذی الحجہ ۱۳۹۲ ۲۰۴ ذی الحجہ ۱۳۹۳ ۲۰۵ ذی الحجہ ۱۳۹۴ ۲۰۶ ذی الحجہ ۱۳۹۵ ۲۰۷ ذی الحجہ ۱۳۹۶ ۲۰۸ ذی الحجہ ۱۳۹۷ ۲۰۹ ذی الحجہ ۱۳۹۸ ۲۱۰ ذی الحجہ ۱۳۹۹ ۲۱۱ ذی الحجہ ۱۴۰۰ ۲۱۲ ذی الحجہ ۱۴۰۱ ۲۱۳ ذی الحجہ ۱۴۰۲ ۲۱۴ ذی الحجہ ۱۴۰۳ ۲۱۵ ذی الحجہ ۱۴۰۴ ۲۱۶ ذی الحجہ ۱۴۰۵ ۲۱۷ ذی الحجہ ۱۴۰۶ ۲۱۸ ذی الحجہ ۱۴۰۷ ۲۱۹ ذی الحجہ ۱۴۰۸ ۲۲۰ ذی الحجہ ۱۴۰۹ ۲۲۱ ذی الحجہ ۱۴۱۰ ۲۲۲ ذی الحجہ ۱۴۱۱ ۲۲۳ ذی الحجہ ۱۴۱۲ ۲۲۴ ذی الحجہ ۱۴۱۳ ۲۲۵ ذی الحجہ ۱۴۱۴ ۲۲۶ ذی الحجہ ۱۴۱۵ ۲۲۷ ذی الحجہ ۱۴۱۶ ۲۲۸ ذی الحجہ ۱۴۱۷ ۲۲۹ ذی الحجہ ۱۴۱۸ ۲۳۰ ذی الحجہ ۱۴۱۹ ۲۳۱ ذی الحجہ ۱۴۲۰ ۲۳۲ ذی الحجہ ۱۴۲۱ ۲۳۳ ذی الحجہ ۱۴۲۲ ۲۳۴ ذی الحجہ ۱۴۲۳ ۲۳۵ ذی الحجہ ۱۴۲۴ ۲۳۶ ذی الحجہ ۱۴۲۵ ۲۳۷ ذی الحجہ ۱۴۲۶ ۲۳۸ ذی الحجہ ۱۴۲۷ ۲۳۹ ذی الحجہ ۱۴۲۸ ۲۴۰ ذی الحجہ ۱۴۲۹ ۲۴۱ ذی الحجہ ۱۴۳۰ ۲۴۲ ذی الحجہ ۱۴۳۱ ۲۴۳ ذی الحجہ ۱۴۳۲ ۲۴۴ ذی الحجہ ۱۴۳۳ ۲۴۵ ذی الحجہ ۱۴۳۴ ۲۴۶ ذی الحجہ ۱۴۳۵ ۲۴۷ ذی الحجہ ۱۴۳۶ ۲۴۸ ذی الحجہ ۱۴۳۷ ۲۴۹ ذی الحجہ ۱۴۳۸ ۲۵۰ ذی الحجہ ۱۴۳۹ ۲۵۱ ذی الحجہ ۱۴۴۰ ۲۵۲ ذی الحجہ ۱۴۴۱ ۲۵۳ ذی الحجہ ۱۴۴۲ ۲۵۴ ذی الحجہ ۱۴۴۳ ۲۵۵ ذی الحجہ ۱۴۴۴ ۲۵۶ ذی الحجہ ۱۴۴۵ ۲۵۷ ذی الحجہ ۱۴۴۶ ۲۵۸ ذی الحجہ ۱۴۴۷ ۲۵۹ ذی الحجہ ۱۴۴۸ ۲۶۰ ذی الحجہ ۱۴۴۹ ۲۶۱ ذی الحجہ ۱۴۵۰ ۲۶۲ ذی الحجہ ۱۴۵۱ ۲۶۳ ذی الحجہ ۱۴۵۲ ۲۶۴ ذی الحجہ ۱۴۵۳ ۲۶۵ ذی الحجہ ۱۴۵۴ ۲۶۶ ذی الحجہ ۱۴۵۵ ۲۶۷ ذی الحجہ ۱۴۵۶ ۲۶۸ ذی الحجہ ۱۴۵۷ ۲۶۹ ذی الحجہ ۱۴۵۸ ۲۷۰ ذی الحجہ ۱۴۵۹ ۲۷۱ ذی الحجہ ۱۴۶۰ ۲۷۲ ذی الحجہ ۱۴۶۱ ۲۷۳ ذی الحجہ ۱۴۶۲ ۲۷۴ ذی الحجہ ۱۴۶۳ ۲۷۵ ذی الحجہ ۱۴۶۴ ۲۷۶ ذی الحجہ ۱۴۶۵ ۲۷۷ ذی الحجہ ۱۴۶۶ ۲۷۸ ذی الحجہ ۱۴۶۷ ۲۷۹ ذی الحجہ ۱۴۶۸ ۲۸۰ ذی الحجہ ۱۴۶۹ ۲۸۱ ذی الحجہ ۱۴۷۰ ۲۸۲ ذی الحجہ ۱۴۷۱ ۲۸۳ ذی الحجہ ۱۴۷۲ ۲۸۴ ذی الحجہ ۱۴۷۳ ۲۸۵ ذی الحجہ ۱۴۷۴ ۲۸۶ ذی الحجہ ۱۴۷۵ ۲۸۷ ذی الحجہ ۱۴۷۶ ۲۸۸ ذی الحجہ ۱۴۷۷ ۲۸۹ ذی الحجہ ۱۴۷۸ ۲۹۰ ذی الحجہ ۱۴۷۹ ۲۹۱ ذی الحجہ ۱۴۸۰ ۲۹۲ ذی الحجہ ۱۴۸۱ ۲۹۳ ذی الحجہ ۱۴۸۲ ۲۹۴ ذی الحجہ ۱۴۸۳ ۲۹۵ ذی الحجہ ۱۴۸۴ ۲۹۶ ذی الحجہ ۱۴۸۵ ۲۹۷ ذی الحجہ ۱۴۸۶ ۲۹۸ ذی الحجہ ۱۴۸۷ ۲۹۹ ذی الحجہ ۱۴۸۸ ۳۰۰ ذی الحجہ ۱۴۸۹ ۳۰۱ ذی الحجہ ۱۴۹۰ ۳۰۲ ذی الحجہ ۱۴۹۱ ۳۰۳ ذی الحجہ ۱۴۹۲ ۳۰۴ ذی الحجہ ۱۴۹۳ ۳۰۵ ذی الحجہ ۱۴۹۴ ۳۰۶ ذی الحجہ ۱۴۹۵ ۳۰۷ ذی الحجہ ۱۴۹۶ ۳۰۸ ذی الحجہ ۱۴۹۷ ۳۰۹ ذی الحجہ ۱۴۹۸ ۳۱۰ ذی الحجہ ۱۴۹۹ ۳۱۱ ذی الحجہ ۱۵۰۰ ۳۱۲ ذی الحجہ ۱۵۰۱ ۳۱۳ ذی الحجہ ۱۵۰۲ ۳۱۴ ذی الحجہ ۱۵۰۳ ۳۱۵ ذی الحجہ ۱۵۰۴ ۳۱۶ ذی الحجہ ۱۵۰۵ ۳۱۷ ذی الحجہ ۱۵۰۶ ۳۱۸ ذی الحجہ ۱۵۰۷ ۳۱۹ ذی الحجہ ۱۵۰۸ ۳۲۰ ذی الحجہ ۱۵۰۹ ۳۲۱ ذی الحجہ ۱۵۱۰ ۳۲۲ ذی الحجہ ۱۵۱۱ ۳۲۳ ذی الحجہ ۱۵۱۲ ۳۲۴ ذی الحجہ ۱۵۱۳ ۳۲۵ ذی الحجہ ۱۵۱۴ ۳۲۶ ذی الحجہ ۱۵۱۵ ۳۲۷ ذی الحجہ ۱۵۱۶ ۳۲۸ ذی الحجہ ۱۵۱۷ ۳۲۹ ذی الحجہ ۱۵۱۸ ۳۳۰ ذی الحجہ ۱۵۱۹ ۳۳۱ ذی الحجہ ۱۵۲۰ ۳۳۲ ذی الحجہ ۱۵۲۱ ۳۳۳ ذی الحجہ ۱۵۲۲ ۳۳۴ ذی الحجہ ۱۵۲۳ ۳۳۵ ذی الحجہ ۱۵۲۴ ۳۳۶ ذی الحجہ ۱۵۲۵ ۳۳۷ ذی الحجہ ۱۵۲۶ ۳۳۸ ذی الحجہ ۱۵۲۷ ۳۳۹ ذی الحجہ ۱۵۲۸ ۳۴۰ ذی الحجہ ۱۵۲۹ ۳۴۱ ذی الحجہ ۱۵۳۰ ۳۴۲ ذی الحجہ ۱۵۳۱ ۳۴۳ ذی الحجہ ۱۵۳۲ ۳۴۴ ذی الحجہ ۱۵۳۳ ۳۴۵ ذی الحجہ ۱۵۳۴ ۳۴۶ ذی الحجہ ۱۵۳۵ ۳۴۷ ذی الحجہ ۱۵۳۶ ۳۴۸ ذی الحجہ ۱۵۳۷ ۳۴۹ ذی الحجہ ۱۵۳۸ ۳۵۰ ذی الحجہ ۱۵۳۹ ۳۵۱ ذی الحجہ ۱۵۴۰ ۳۵۲ ذی الحجہ ۱۵۴۱ ۳۵۳ ذی الحجہ ۱۵۴۲ ۳۵۴ ذی الحجہ ۱۵۴۳ ۳۵۵ ذی الحجہ ۱۵۴۴ ۳۵۶ ذی الحجہ ۱۵۴۵ ۳۵۷ ذی الحجہ ۱۵۴۶ ۳۵۸ ذی الحجہ ۱۵۴۷ ۳۵۹ ذی الحجہ ۱۵۴۸ ۳۶۰ ذی الحجہ ۱۵۴۹ ۳۶۱ ذی الحجہ ۱۵۵۰ ۳۶۲ ذی الحجہ ۱۵۵۱ ۳۶۳ ذی الحجہ ۱۵۵۲ ۳۶۴ ذی الحجہ ۱۵۵۳ ۳۶۵ ذی الحجہ ۱۵۵۴ ۳۶۶ ذی الحجہ ۱۵۵۵ ۳۶۷ ذی الحجہ ۱۵۵۶ ۳۶۸ ذی الحجہ ۱۵۵۷ ۳۶۹ ذی الحجہ ۱۵۵۸ ۳۷۰ ذی الحجہ ۱۵۵۹ ۳۷۱ ذی الحجہ ۱۵۶۰ ۳۷۲ ذی الحجہ ۱۵۶۱ ۳۷۳ ذی الحجہ ۱۵۶۲ ۳۷۴ ذی الحجہ ۱۵۶۳ ۳۷۵ ذی الحجہ ۱۵۶۴ ۳۷۶ ذی الحجہ ۱۵۶۵ ۳۷۷ ذی الحجہ ۱۵۶۶ ۳۷۸ ذی الحجہ ۱۵۶۷ ۳۷۹ ذی الحجہ ۱۵۶۸ ۳۸۰ ذی الحجہ ۱۵۶۹ ۳۸۱ ذی الحجہ ۱۵۷۰ ۳۸۲ ذی الحجہ ۱۵۷۱ ۳۸۳ ذی الحجہ ۱۵۷۲ ۳۸۴ ذی الحجہ ۱۵۷۳ ۳۸۵ ذی الحجہ ۱۵۷۴ ۳۸۶ ذی الحجہ ۱۵۷۵ ۳۸۷ ذی الحجہ ۱۵۷۶ ۳۸۸ ذی الحجہ ۱۵۷۷ ۳۸۹ ذی الحجہ ۱۵۷۸ ۳۹۰ ذی الحجہ ۱۵۷۹ ۳۹۱ ذی الحجہ ۱۵۸۰ ۳۹۲ ذی الحجہ ۱۵۸۱ ۳۹۳ ذی الحجہ ۱۵۸۲ ۳۹۴ ذی الحجہ ۱۵۸۳ ۳۹۵ ذی الحجہ ۱۵۸۴ ۳۹۶ ذی الحجہ ۱۵۸۵ ۳۹۷ ذی الحجہ ۱۵۸۶ ۳۹۸ ذی الحجہ ۱۵۸۷ ۳۹۹ ذی الحجہ ۱۵۸۸ ۴۰۰ ذی الحجہ ۱۵۸۹ ۴۰۱ ذی الحجہ ۱۵۹۰ ۴۰۲ ذی الحجہ ۱۵۹۱ ۴۰۳ ذی الحجہ ۱۵۹۲ ۴۰۴ ذی الحجہ ۱۵۹۳ ۴۰۵ ذی الحجہ ۱۵۹۴ ۴۰۶ ذی الحجہ ۱۵۹۵ ۴۰۷ ذی الحجہ ۱۵۹۶ ۴۰۸ ذی الحجہ ۱۵۹۷ ۴۰۹ ذی الحجہ ۱۵۹۸ ۴۱۰ ذی الحجہ ۱۵۹۹ ۴۱۱ ذی الحجہ ۱۶۰۰ ۴۱۲ ذی الحجہ ۱۶۰۱ ۴۱۳ ذی الحجہ ۱۶۰۲ ۴۱۴ ذی الحجہ ۱۶۰۳ ۴۱۵ ذی الحجہ ۱۶۰۴ ۴۱۶ ذی الحجہ ۱۶۰۵ ۴۱۷ ذی الحجہ ۱۶۰۶ ۴۱۸ ذی الحجہ ۱۶۰۷ ۴۱۹ ذی الحجہ ۱۶۰۸ ۴۲۰ ذی الحجہ ۱۶۰۹ ۴۲۱ ذی الحجہ ۱۶۱۰ ۴۲۲ ذی الحجہ ۱۶۱۱ ۴۲۳ ذی الحجہ ۱۶۱۲ ۴۲۴ ذی الحجہ ۱۶۱۳ ۴۲۵ ذی الحجہ ۱۶۱۴ ۴۲۶ ذی الحجہ ۱۶۱۵ ۴۲۷ ذی الحجہ ۱۶۱۶ ۴۲۸ ذی الحجہ ۱۶۱۷ ۴۲۹ ذی الحجہ ۱۶۱۸ ۴۳۰ ذی الحجہ ۱۶۱۹ ۴۳۱ ذی الحجہ ۱۶۲۰ ۴۳۲ ذی الحجہ ۱۶۲۱ ۴۳۳ ذی الحجہ ۱۶۲۲ ۴۳۴ ذی الحجہ ۱۶۲۳ ۴۳۵ ذی الحجہ ۱۶۲۴ ۴۳۶ ذی الحجہ ۱۶۲۵ ۴۳۷ ذی الحجہ ۱۶۲۶ ۴۳۸ ذی الحجہ ۱۶۲۷ ۴۳۹ ذی الحجہ ۱۶۲۸ ۴۴۰ ذی الحجہ ۱۶۲۹ ۴۴۱ ذی الحجہ ۱۶۳۰ ۴۴۲ ذی الحجہ ۱۶۳۱ ۴۴۳ ذی الحجہ ۱۶۳۲ ۴۴۴ ذی الحجہ ۱۶۳۳ ۴۴۵ ذی الحجہ ۱۶۳۴ ۴۴۶ ذی الحجہ ۱۶۳۵ ۴۴۷ ذی الحجہ ۱۶۳۶ ۴۴۸ ذی الحجہ ۱۶۳۷ ۴۴۹ ذی الحجہ ۱۶۳۸ ۴۵۰ ذی الحجہ ۱۶۳۹ ۴۵۱ ذی الحجہ ۱۶۴۰ ۴۵۲ ذی الحجہ ۱۶۴۱ ۴۵۳ ذی الحجہ ۱۶۴۲ ۴۵۴ ذی الحجہ ۱۶۴۳ ۴۵۵ ذی الحجہ ۱۶۴۴ ۴۵۶ ذی الحجہ ۱۶۴۵ ۴۵۷ ذی الحجہ ۱۶۴۶ ۴۵۸ ذی الحجہ ۱۶۴۷ ۴۵۹ ذی الحجہ ۱۶۴۸ ۴۶۰ ذی الحجہ ۱۶۴۹ ۴۶۱ ذی الحجہ ۱۶۵۰ ۴۶۲ ذی الحجہ ۱۶۵۱ ۴۶۳ ذی الحجہ ۱۶۵۲ ۴۶۴ ذی الحجہ ۱۶۵۳ ۴۶۵ ذی الحجہ ۱۶۵۴ ۴۶۶ ذی الحجہ ۱۶۵۵ ۴۶۷ ذی الحجہ ۱۶۵۶ ۴۶۸ ذی الحجہ ۱۶۵۷ ۴۶۹ ذی الحجہ ۱۶۵۸ ۴۷۰ ذی الحجہ ۱۶۵۹ ۴۷۱ ذی الحجہ ۱۶۶۰ ۴۷۲ ذی الحجہ ۱۶۶۱ ۴۷۳ ذی الحجہ ۱۶۶۲ ۴۷۴ ذی الحجہ ۱۶۶۳ ۴۷۵ ذی الحجہ ۱۶۶۴ ۴۷۶ ذی الحجہ ۱۶۶۵ ۴۷۷ ذی الحجہ ۱۶۶۶ ۴۷۸ ذی الحجہ ۱۶۶۷ ۴۷۹ ذی الحجہ ۱۶۶۸ ۴۸۰ ذی الحجہ ۱۶۶۹ ۴۸۱ ذی الحجہ ۱۶۷۰ ۴۸۲ ذی الحجہ ۱۶۷۱ ۴۸۳ ذی الحجہ ۱۶۷۲ ۴۸۴ ذی الحجہ ۱۶۷۳ ۴۸۵ ذی الحجہ ۱۶۷۴ ۴۸۶ ذی الحجہ ۱۶۷۵ ۴۸۷ ذی الحجہ ۱۶۷۶ ۴۸۸ ذی الحجہ ۱۶۷۷ ۴۸۹ ذی الحجہ ۱۶۷۸ ۴۹۰ ذی الحجہ ۱۶۷۹ ۴۹۱ ذی الحجہ ۱۶۸۰ ۴۹۲ ذی الحجہ ۱۶۸۱ ۴۹۳ ذی الحجہ ۱۶۸۲ ۴۹۴ ذی الحجہ ۱۶۸۳ ۴۹۵ ذی الحجہ ۱۶۸۴ ۴۹۶ ذی الحجہ ۱۶۸۵ ۴۹۷ ذی الحجہ ۱۶۸۶ ۴۹۸ ذی الحجہ ۱۶۸۷ ۴۹۹ ذی الحجہ ۱۶۸۸ ۵۰۰ ذی الحجہ ۱۶۸۹ ۵۰۱ ذی الحجہ ۱۶۹۰ ۵۰۲ ذی الحجہ ۱۶۹۱ ۵۰۳ ذی الحجہ ۱۶۹۲ ۵۰۴ ذی الحجہ ۱۶۹۳ ۵۰۵ ذی الحجہ ۱۶۹۴ ۵۰۶ ذی الحجہ ۱۶۹۵ ۵۰۷ ذی الحجہ ۱۶۹۶ ۵۰۸ ذی الحجہ ۱۶۹۷ ۵۰۹ ذی الحجہ ۱۶۹۸ ۵۱۰ ذی الحجہ ۱۶۹۹ ۵۱۱ ذی الحجہ ۱۷۰۰ ۵۱۲ ذی الحجہ ۱۷۰۱ ۵۱۳ ذی الحجہ ۱۷۰۲ ۵۱۴ ذی الحجہ ۱۷۰۳ ۵۱۵ ذی الحجہ ۱۷۰۴ ۵۱۶ ذی الحجہ ۱۷۰۵ ۵۱۷ ذی الحجہ ۱۷۰۶ ۵۱۸ ذی الحجہ ۱۷۰۷ ۵۱۹ ذی الحجہ ۱۷۰۸ ۵۲۰ ذی الحجہ ۱۷۰۹ ۵۲۱ ذی الحجہ ۱۷۱۰ ۵۲۲ ذی الحجہ ۱۷۱۱ ۵۲۳ ذی الحجہ ۱۷۱۲ ۵۲۴ ذی الحجہ ۱۷۱۳ ۵۲۵ ذی الحجہ ۱۷۱۴ ۵۲۶ ذی الحجہ ۱۷۱۵ ۵۲۷ ذی الحجہ ۱۷۱۶ ۵۲۸ ذی الحجہ ۱۷۱۷ ۵۲۹ ذی الحجہ ۱۷۱۸ ۵۳۰ ذی الحجہ ۱۷۱۹ ۵۳۱ ذی الحجہ ۱۷۲۰ ۵۳۲ ذی الحجہ ۱۷۲۱ ۵۳۳ ذی الحجہ ۱۷۲۲ ۵۳۴ ذی الحجہ ۱۷۲۳ ۵۳۵ ذی الحجہ ۱۷۲۴ ۵۳۶ ذی الحجہ ۱۷۲۵ ۵۳۷ ذی الحجہ ۱۷۲۶ ۵۳۸ ذی الحجہ ۱۷۲۷ ۵۳۹ ذی الحجہ ۱۷۲۸ ۵۴۰ ذی الحجہ ۱۷۲۹ ۵۴۱ ذی الحجہ ۱۷۳۰ ۵۴۲ ذی الحجہ ۱۷۳۱ ۵۴۳ ذی الحجہ ۱۷۳۲ ۵۴۴ ذی الحجہ ۱۷۳۳ ۵۴۵ ذی الحجہ ۱۷۳۴ ۵۴۶ ذی الحجہ ۱۷۳۵ ۵۴۷ ذی الحجہ ۱۷۳۶ ۵۴۸ ذی الحجہ ۱۷۳۷ ۵۴۹ ذی الحجہ ۱۷۳۸ ۵۵۰ ذی الحجہ ۱۷۳۹ ۵۵۱ ذی الحجہ ۱۷۴۰ ۵۵۲ ذی الحجہ ۱۷۴۱ ۵۵۳ ذی الحجہ ۱۷۴۲ ۵۵۴ ذی الحجہ ۱۷۴۳ ۵۵۵ ذی الحجہ ۱۷۴۴ ۵۵۶ ذی الحجہ ۱۷۴۵ ۵۵۷ ذی الحجہ ۱۷۴۶ ۵۵۸ ذی الحجہ ۱۷۴۷ ۵۵۹ ذی الحجہ ۱۷۴۸ ۵۶۰ ذی الحجہ ۱۷۴۹ ۵۶۱ ذی الحجہ ۱۷۵۰ ۵۶۲ ذی الحجہ ۱۷۵۱ ۵۶۳ ذی الحجہ ۱۷۵۲ ۵۶۴ ذی الحجہ ۱۷۵۳ ۵۶۵ ذی الحج



بعد چندے مع قبائل بہرائی برادر خود مولوی محمد یعقوب صاحب بہ نیت ہجرت قصد مکہ معظمہ فرمود  
چنانچہ تمامی علماء و زوہد سائے نیز حضرت ابو ظفر سراج الدین محمد بہادر شاہ تاور گاہ حضرت خواجہ قطب الدین  
بختیار کاکی رحمہ اللہ معیت آنحضرت ہرقتند و مخلص گردانیدند از صدمہ مفارقت آن مجمع البرکات تمامی  
اہل این مایہ منوم بودند و ہر صغیر و کبیر از درد فراق آن یگانہ آفاق و لگیر و طول۔

آنحضرت ہلکہ معظمہ مکرہ تا شش سال کامل بہ درس و تدریس پرداختند و بہ بہت و پنجم ماہ رجب المرجب  
شب شنبہ قریب طلوع صبح صادق ۱۲۶۲ھ ازین دار فانی بکاف جاودانی رحلت فرمودند انشاء اللہ  
الحق الیہ و راجعون۔ صاحب اتحاد بحوالہ قول علی حضرت شاہ ولی السدر رحمہ اللہ می گوید کہ ایشان  
فرمودند آگاہی آمد این فرزندان کہ لطف الہی ایشان را با عطا کردہ است و ہمہ سعد اند نوسے از ملکیت در  
ایشان ظہور خواہد کرد لیکن تدریس غیب تقاضا میکند کہ دو شخص دیگر پیدا میشوند کہ در مکہ و مدینہ ساہبا  
احیاء علوم دین نمایند و ہما نجا وطن اختیار کنند از طرف مادر نسب ایشان بہا تمکن باشد زیرا کہ  
آدمی زادہ بوطن مادر سیلان طبع دارد انتقال جماعہ کہ والدہ ایشان شمعن باشند بسبب زمین مستحیل است  
مگر بقس قاسر انتہی بلفظہ محرس طور گوید کہ مصداق این آگاہی سوائے ہر دو نواسہ حضرت صاحب شاہ  
عبد العزیز صاحب دہلوی کہ مولانا محمد اسحق و محمد یعقوب اند بظاہر معلوم نمی شوند کہ ایشان از دہلی وطن  
خود ہجرت نمودہ در مکہ اقامت فرمودند و سالہا سال با حیا می روایت حدیث بابل عرب و عجم پر خوانند  
و ائمہ اعلم بالصواب۔

بعد از ہجرت حضرت مولانا محمد اسحق صاحب مولوی موسی صاحب و مولوی مخصوص اللہ صاحب فرزندان  
حضرت شاہ رفیع الدین صاحب مدرسہ شاہ صاحب مدرس و تدریس مشغول شدند الحال بجز مولوی  
معز الدین صاحب از بنیرگان حضرت شاہ رفیع الدین رحمہ اللہ دیگرے یافتہ نمیشود حق تعالی در عمر و  
برکت دہاد۔

محمد بیگ عفی عنہ

ماہ رمضان المبارک ۱۱۳۱ھ

۱۱ سال وفات ۲۸ ذی الحجہ ۱۲۵۹ھ ۱۱ سال وفات ۱۲ رجب ۱۲۵۹ھ ۱۱ سال وفات ۱۳ ذی الحجہ ۱۲۵۹ھ۔

الحمد لله الذي جعلنا من  
الله اليه منتهى السبل

الحمد لله الذي جعلنا من



بہر تمام احترام محمد عبد اللہ عفا اللہ عنہ باریع الاول

مطبعہ مدینہ منورہ  
در محلہ مجتہدین و مطبوعہ



# رساله در بیان استحباب رفع سیاه و تشبه

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله والمنة والصلوة والسلام على صاحب الشرع والسنة وعلى آله واصحابه ائمة الحق والائمة  
بر آنکه امام ابو حنیفه رحمه الله علیه گفته است حلال نبود که کسی بگوید یا تمسک کند تا آنکه نداند یا خدا آنرا  
از کتاب و سنت و جماع و قیاس حلی و مسئله در اصول امام اعظم آمده که فقیر از چهار اصل گیرند اول کتاب  
الله تعالی و دوم سنت رسول الله صلی الله علیه و سلم سوم اجماع است مجتهدان عصر و اخذ چهارم قیاس نظری که  
در آن نص نباشد بر نظر و کلام آن نص باشد و غیر حکم که بکتاب و سنت ثابت گردد و خبر بکتاب و سنت نسخ نشود  
و اجماع و قیاس مخالف کتاب و سنت باطل بود و نسخ بعد از زمان پیغمبر صلی الله علیه و سلم روا نبود و مجتهد گاه  
خطا کند و گاه حق رسد و چون خطای او ظاهراً گردد و تقلید او در خطا حرام بود و نیست اصول امام اعظم رحمه الله  
علیه اکنون بشنود که ثابت شد با حدیث صحیح نزد امام اعظم و صاحبیه امام مالک امام شافعی و امام احمد  
و غیر هم رحمهم الله که حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم در تشبه نماز برای توحید خدا تعالی اشارت بکشت  
کریم و تصریح کرده اند محققان متبعان آثار او اخبار نبویه علیه افضل الصلوة و التحیة که وارد نشده در منع  
اشارت هیچ آیه و حدیثی و چون نرسید بعضی اسناد در اقوال ائمه منع کردند آنرا بقیاس نه بکتاب و سنت  
و قیاس و اجماع مخالف نص باطل باشد پس خطا کرد و تقلید او در خطا حرام بود و ترتیب دوام این رساله را  
بر یک مقدمه و سه فصل مقدمه در بیان تمسک بسنت وقت اختلاف است فصل اول در  
احادیث صحیح دوم در روایات فقهیه قویه فصل سوم در ادله مانعان و اجوبه آن

مقدمه در بیان تمسک بسنت وقت اختلاف است قال الله تعالی و ما انکم الرسول فخذوه و ما نهکم  
عنه فانتهوا و اتقوا الله ان الله شدید العقاب فرمود حق تعالی چیزی که به شما را پیغمبر یعنی از او امر و نهی  
پس بگیرد یا از او بپرهیزد عمل کنید بر آن و چیزی که منع کند شما را از آن پس بازمانید و تیرسید از خدا تعالی بپرهیزد  
خدا و تعالی سخت عقاب کننده است یعنی عذاب سخت میکند کسی که خلاف فرمان رسول الله کند و قال  
رسول الله صلی الله علیه و سلم من بعث منکم بعدی فیسیر فی اختلاف فاکثیر فعلیکم بسنتی تمسکوا بها و عضوا علیها  
بالنواجذ رواه احمد و الترمذی یعنی فرمود رسول الله صلی الله علیه و سلم کسی که زندگوار باشد از شما بعد من پس  
خواهد دید اختلاف بسیار پس لازم است بر شما که چنگ زدید بسنت من و بگریزید بر آن بندها نهایی محکم گیرید  
و قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من احب سنتی فقد احبنی و من احبنی کان معی فی الجنة رواه الترمذی  
یعنی فرمود پیغمبر صلی الله علیه و سلم کسی که دوست دارد سنت مرا پس حق تعالی دوست داشت مرا و کسی که دوست  
داشت مرا باشد با من در جنت فصل اول در احادیث صحیح روایت کرد امام ربانی محمد بن الحسن الشیبانی  
در موطا خود از امام مالک و او از معلم بن ابی مریم و او از علی بن عبد الرحمن المعادی که گفت دیدم را عبد الله بن  
عمر را که با منی میگردم بنگریزه مادر نماز چون از نماز فارغ شدم منی که مرا و گفت بکن آنچه رسول الله صلی  
علیه و سلم میگوید و گفت چه میگوید پیغمبر خدا صلعم گفت بود رسول الله صلی الله علیه و سلم و قتی که در نماز شستنی بنهادی  
دست راست را بر بران دست و قبض کردی همه انگشتان را و اشارت کردی با انگشتی که متصل انگشت نیست  
و بنهادی کف دست چپ بر آن چپ گفت محمد که ما که پیغمبر خدا صلعم را اختیار کردیم و همین است قول ابی حنیفه  
تا اینجا ترجمه عبارت موطا و او است و در بدائع و نهای آورده که نص کرد امام محمد در کتاب شیخیه به اشارت و حدیث آورده  
است که پیغمبر خدا صلعم اشاره کردی و بعد از آن گفته که آنچه پیغمبر خدا صلعم کرد ما نیز او را اختیار کردیم و همین  
قول ابی حنیفه و قول مادر قاضیه و شرح زاهدی مذکور است که امام محمد بعد از آن گفته که آنچه پیغمبر خدا صلعم کرد ما نیز  
او را اختیار کردیم و همین است قول ابی حنیفه و قول من و در کفایه و تمار خانی حدیث بروایت امام محمد آورده  
که پیغمبر خدا صلعم اشارت کرده است بعد از آن گفت محمد که همین است قول من و قول ابی حنیفه و در غماید مذکور  
که نص کرد محمد بن حسن در کتاب شیخیه و حدیث آورده که پیغمبر خدا صلعم اشاره کردی و نماز و نیز روایت کرد  
امام احمد و ابن السکیت در صحیح خود از عبد الله بن عمر قال رسول الله صلی الله علیه و سلم الاشارة بالاصبع الی  
علی الشیطان من الحدید اما آنچه روایت کرده اند ائمه شافعیه در کتب حدیث قریب تر است چنانچه در



صحیح مسلم از عبد الله بن نسیر روایت کرد که چون پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم از نماز شستی دست بردار  
است نهادهای دست چپ بران چپ نهادهای و اشاره بانگشت سبابه کردی و زانگشت بر انگشت میان  
نهادهای و عبد الرزاق از ابی هریره روایت کرد که پیغمبر خدا فرمود که تحقیق یک جز از سقا و جز پیغمبری نیاید  
سجده است و جز دیگر تعبیل افطار است و جز دیگر اشارت بانگشت است از نماز روایت کرد حاکم از عقبه بن  
عامر که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود که نوشته میشود در سبب اشارت که اشارت میکند در نماز خود و نیکی  
بمقابل بانگشت یک نیکی و فضائل اشارت بسیار است درین مختصر نمجذ و اے بر کس که از فضائل محرم  
باشد فصل دوم در روایات فقهیه کتب معتبره خفیه ابن الهمام در شرح هدایه گفته منع اشارت خلاف عقل نقل است  
و در ملقط مذکور است که نیست و اشارت اختلاف علماء و در خانه گفته که اشارت و وقت لا اله الا الله  
بلا اختلاف است و در کفایه مذکور است که علامه نجم الدین زایدی گفته که هرگاه متفق شد روایات از همه اصحاب  
که اشارت سنت است و همچنین از علماء کوفه و علماء مدینه و بسیاری اخبار و آثار پس عمل بآن اولی باشد  
امام ابن الهمام در شرح هدایه و صاحب کفایه و محقق حلبی و حنفیه المحدثی و شیخ شمسینی در شرح نقایه گفته که وقت تعبیل  
مقتدر اشارت کند تا عمل بهر دو طریق جمع گردد و امام ابویوسف در امالی خود گفته که انگشت خرو و دومی  
بند و انگشت میانه بانگشت نه طقه کند و بانگشت سبابه اشاره کند و در شرح و قایه گفته همچنین است نزد  
علماء و صاحب هدایه و مختارات النوازل گفته که اشارت وقت لا اله الا الله نیک است و در زمینه اصلی میگوید  
که وقتیکه نشه با دین رسد اشاره سبابه کند فصل سوم در دلایل منع کنندگان و جوابها اے آن بعضی  
گفته اند بهتر است که اشاره کند و فتویٰ برین است زیرا که بنا و نماز بر سکینه و وقار است یعنی بر آرا و مش  
آهستگی است و در اشارت سکینه و وقار نیست جواب این دلیل آیت و حدیث نیست و در اجماع پس قیاس است  
و قیاس اجماع با وجود حدیث صحیح ظاهراً است که منع کننده را احادیث صحیح و روایات فقهیه خفیه برسد  
بود و گرنه هر که گویند پیغمبر صلی الله علیه و سلم که این خلاف سکینه و وقار است خصوصاً و نماز با اتفاق جمیع مؤمنین کا و گردد  
و در صلوٰه مسجود میگوید که این سنت علماء و متقدمین است متاخران باخبر نمی گردند منسوخ شده بنا بر آن که  
این قول از فضیلت گرفته جواب آن آنکه دلیل برخلاف اصول اعظم است زیرا که این دلیل قیاس است و قیاس  
و اجماع با وجود حدیث صحیح برخلاف آن ظاهراً باشد و آنکه مقرر است که نسخ بعد از زمان پیغمبر صلی الله علیه و سلم  
نموده و پیغمبر مخالفت در فضیلت از بعد عتبات ایشان می باید نه در سنتها بلکه ایشان بران عمل کنند که این مخالفت

عین مخالفت پیغمبر باشد صلی الله علیه و سلم نمی بینی که رافضیان در دومی فرستند و ابتدا به اسم الله میکنند و دست  
راست میخورند و دست چپ تنها میکنند و در دومی تسبیح و تسمیه و ثنا و موالات و در وضو و ناخن گرفتن و طلق و لغو  
دومی زیر ناف اگر ترک سنتها بر احوال مخالفت رافضیان ضروری باشد باید که سنن اکثر سنتها را عادت و عبادت  
را ترک کنند و مخالفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم بر او دارند و باز خود را سنی گویند و سبب خود را شیطان و تعصب  
و در محیط آورده که اشارت بر قول امام ابو حنیفه و محمد بن سنت است و همچنین در کتبا بهای دیگر مذکور است اگر  
آنکه کنیم سخن در از گرد و باجمله دلیل یا ظن کس مخالفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم کردن و خلاف امام مذکور است  
و با وجود این خود را سنی پنداشتن جز جمل و نادانی و یا تعصب نفسانی چیز دیگر نباشد سنی آنکه کار سنت  
کند و رافضی آنکه ترک کند و برخلاف امام مذکور رود فقط کتب عبد الغنی عفا الله عنه تمام شد رساله اشاره

بسم الله الرحمن الرحیم

سوال مراد از دوازده خلیفه که در صحیح بخاری و صحیح مسلم و دیگر صحاح موجود است کدام اند و علماء اهل سنت  
چرا به یک معنی مراد این حدیث اتفاق نکرده اند و پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم چرا معنی مفصل این حدیث بیان  
نفرموده که است در تعیین معنی مراد آن و اختلاف افتاد و هر یک بر تفسیر خود دیگر گفته اند و در فضائل اختیار کرد  
جواب عبارت این سوال خالی از اضطراب اختلاف نیست بیان آنکه جمله اولی از آن مشعرت بر آنکه  
سأل بر علماء اهل سنت از مصداق دوازده خلیفه که در احادیث صحیح ایشان بر دس کار آمدن آنها منصوص  
است اطلاعی ندارد و لهذا از آن استفسار میکنند پس برین تقدیر بنا سوال بر استکشاف مراد ایشان اینان  
خلفاء خواهد بود و جمله ثانیه از آن اعنی قول او و علماء اهل سنت چرا بر یک معنی این حدیث اتفاق نکرده اند و لا  
دارد بر نیکی تضر بر مراد ایشان تفصیل اطلاع دارد و سوال از لمیت اختلاف ایشان در تعیین مصداق آن  
خلفا میکنند پس برین تقدیر بنا سوال بر استفسار حکایت فراق و عدم اتفاق ایشان بر یک قول خواهد بود  
و بل هذا الاتهام و تساقط باجمله اگر مقصودش از سوال استکشاف مراد علماء اهل سنت از این خلفاء است  
چنانکه صدر سؤالش بران دلالت دارد گویم مسئله از امثال هذا الاختیار با ارادها الرسول المختار لکن آنچه  
از احتمالات آن و ظاهر نظر شبیهی نماید و مختار بعضی از ائمه فن شریف حدیث مثل تو رشتی و قاضی عیاض و جمعی  
کاشیخ المحقق عبد الحق الدهلوی و غیرهم من الاجابة قدس الله سرهم است دلیل امام نووی در شرح صحیح مسلم  
نیز بطرف آن معلوم میشود و آنست که مراد از آن خلفاء اثناعشر مطهرین که مروج و مقیم دین متین و منفذ احکام



شریعت غر او صاحب تسلط تام در اطراف غیر او الی خلافت نبوت بالاستحقاق والاتفاق لاعلی سبیل التغلب  
والشقاق باشند هستند و بر کار آمدن این خلفا بر سبیل لا والاتصال یکدیگر لازم نیست بلکه از وقت ظهور  
خلافت راشده تا قریب قیام ساعت این عدو تمام خواهد شد پس از جمله این خلفا بعضی مثل خلفا و اربعه حضرت  
امام حسن و عمر بن عبد العزیز بر سر کار آمده اند و تمام این عدو تا قریب قیامت صورت خواهد بست و اکثر طرف  
این حدیث بعضی احادیث دیگر نیز اینست از جمله آنچه در صحیح مسلم دارد است لایزال الدین قائما حتی تقوم الساعة  
و یکون علیهم اثنا عشر خليفة و الايضاً در آن کتاب وارد است لایزال الاسلام عزیزاً متبعاً و از آنجمله است آنچه  
در حدیث صحیح ترمذی یک بزرگوار و طبرانی آمده لایزال امر متی صالحاً چنانچه ابن حجر در فتح الباری نقل نموده  
و از آنجمله است آنچه در سنن ابی داود واقع شده کلمه مجمع علیه الناس و از آنجمله است آنچه در طبرانی وارد شده  
لا یضرم عدوه من عداهم و از آنجمله است آنچه اخراج کرده است از احمد و بزرگوار حدیث ابن مسعود و اصل کلم  
یسلمک هذه الامة من الخليفة فقال سألنا عن رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال اثنا عشر بعده و نقباء بني اسرائيل  
و از آنجمله است آنچه شیخ ابن حجر در فتح الباری از ابن جوزی نقل کرده که گفته اخراج مـ و فی مسنده الكبير  
من طريق ابی بکر بن ابی الجعد حدثنا انه لا تملك هذه الامة حتى يكون فيها اثنا عشر خليفة کلمه بعمل یا مهدی و وین  
الحق و از آنجمله است آنچه ابو داود و از طریق اسود بن سعید از جابر بن سمرة اخراج کرده و زیاده نموده بر آن  
فلما رجع الی منزله اتمه قریش فقالوا ثم کیون ما ذاقا لثم کیون الهرج و اخرج البزار هذه الزیادة من وجه آخر  
فقال فیها ثم رجع الی منزله اتمه فقلت ثم کیون ما ذاقا لثم کیون الهرج کذا فی فتح الباری و ایام هرج قریب قیامت  
خواهد بود چنانچه امام بخاری در صحیح خود از شقیق ابن سلمه اخراج نموده که گفت كنت مع عبد الله و الی موسی  
فقال قال النبی صلی الله علیه وسلم ان بین یدی الساعة ایاماً ینزل فیها البهل و یرفع فیها العلم و یکثر فیها  
الهرج و الهرج القتل و ان جوزی هرج را که در حدیث اثنا عشر خليفة واقع است بر همین هرج که قریب قیامت  
ساعت خواهد بود حمل کرده چنانچه شیخ ابن حجر در فتح الباری بآن تصریح کرده حیث قال فالمراد بقوله ثم کیون  
الهرج اسی القتل المودیه لقیام الساعة انتهى هذا جواب السؤال علی طبق ما یفهم من صدر المقال فان  
اجتمع فی نوع السائل علی هذه الارادات المرصیه شی من الاوامم الفاسدة و التهویشات الرویه فعلیه بالبیان  
و علینا زده بالبرهان و اگر مقصودش از سوال تنفساً لمیت اختلاف علماء در بیان مراد آن احادیث است گوئیم  
بر کسی که فی الجمله بهر از عقل و علم و اندیشه غنی نیست لیکن چونکه ظاهر از تحریر سائل معلوم میشود که یا علی مدد

لهذا بیان آن بر سبیل اجمال برداشته میشود باید دانست که این حدیث محتملات کثیره دارد و هر حدیثی  
که آنچنین باشد اتفاق علماء در آن صورت نمی بندد بلکه راس هر عالمی بسوی احتمال ازان احتمالات که  
در ظن او نظر بر قرآن و امارات قوت می یابد می رود و هیچ مذمت نیست که در آن این قسم احادیث موجود  
و علماء آن مذمت در آن اختلاف نکرده باشند هر چند این دعوی بحیث کمال ظهور مستغنی از بیان است  
لیکن بر دفع ادعای متعصبین بذکر کتابی پرداخته میشود که شریف تفسیری در نهج البلاغه از کلام حضرت  
امیر المومنین نقل کرده هذا بلا خلاف ان فلان فلقد قوم الاود النح و ابن ابی الحدید در شرح آن گفته امکنی عنه عمر  
بن الخطاب قد وجدت النسخة التي بخط الرضا و تحت فلان عمر حدیثی بذکر فخر بن محمد الموسوی  
الاودی الشاعر و قال الراوندی فی شرحه انه عامج بعض اصحابه بحسن السيرة و ان القصة هی التي وقعت لجد  
رسول الله صلعم من الاختیار و الاثره و قال الجارودیه انه کلام قاله فی امر عثمان كما یصح الآن الامیر  
فی ایام الامیر الحی بعده فیکون ذلک تعرضاً لیه انتهى مختصراً پس بدستور مختصر گوئیم که علماء مشیبه چرا  
بر یک معنی مراد این حدیث اتفاق نکرده اند باجمله سوال مختصر بهر تقریریکه باشد ناشی از قصور اطلاع او  
در علم دینی و عدم اطلاع بر مذاهب اهل سنت و امامیه است و آنچه گفته است که مخیر خدا صلعم چرا معنی  
این حدیث بیان نفرموده اند که است در تعیین مراد آن در اختلاف افتادند گوئیم این کلام مالا مال از اختلاف است  
و تعرض به جمیع آن موجب اطباء اطلاع است لیکن حکم مالا یدرک کلمه لا یتیکر کلمه در اینجا بذکر سه خلل الکفایه و دو  
اول آنکه این کلام لازم می آید که در کلام شایع اصلاً از اقسام مخفی و مشکل و مجمل و تشابه که در مقابل ظاهر نص  
و مفسر حکم انداخته واقع نباشد حالانکه وقوع آن در کلام شایع بهر یک از اهل علم مخفی نیست دوم آنکه  
بر تقدیر وقوع این اقسام در کلام الله بر جناب رسالت پناه که ترجمان الحق و مبین معانی کلام الله بودند لازم  
بود که ایضاً آن میفرمودند و خفا و اشکال و اجمال و تشابه آن زایل میفرمودند حالانکه بعضی از افراد اقسام  
ثلاثه اول و جمیع افراد اقسام الرابع غیر مبین واقع اند سوم آنکه این اشکال مشترک الوجود است چرا که مخفی و غیبی  
به هم می رسد که تقریر بای نام بطش را در اکثر احادیث امامیه جاری نمایند مثلاً در حدیث نهج البلاغه که نقل کرده  
شده بگویند که حضرت امیر مکنی عنه لفظ فلان را که در حدیث لهذا بلا خلاف واقع است چرا بیان نفرمودند که  
است در تعیین آن در خلاف افتاده اند ما هو جو اجم بهنا خبر شده جوابا درین حدیث احتمال تلقیه نیست  
چرا که حضرت امیر آنرا در زمان خلافت راشده خود فرموده اند و آن زمان زمان تلقیه نیست چرا که نزد محققین شیعه



ثابت است و آنچه گفته است که هر یک فرقه بزرع دیگرے گمراهی و ضلالت اختیار کردند سخیف تر از تمامی کلمات رویه اوست بحد وجه اول آنکه در کلام التذکرات احکامی که با اتفاق سنی و شیعه و حتی منزل من السماء و غیر منسوخ و غیر ماول اندامت و تعیین مراد آن در اختلاف افتادند و هر یک بزرع دیگرے گمراهی و ضلالت اختیار کرده مثل آیه فانکما اطاب لکم من النساء منی وثلاث و رباع که اسماعیلیه از آن جواز ازدواج بنوده زن می فهمند و دیگران جواز چهار زن و هر یک بزرع دیگرے گمراه است پس اگر در احادیث نبویه نیز بعض مردم خلط فہمی اختلاف نموده باشند از آن کدام قیاحت لازم می آید دوم آنکه اگر مرادش آنست که یک فرقه از علماء اہل سنت کہ بحال خود تعیین مراد آن احادیث نموده بزرع فرقه دیگر از آن کہ تعیین خلاف آن کرده گمراه است پس غیر مسلم است چرا کہ ہر کس از علماء اہل سنت کہ یکے از محتملات این احادیث را ترجیح دادہ اختیار نموده اصلاً بزرع دیگرے گمراه نیست و اگر مرادش آنست کہ یک فرقه از علماء امت بسبب تعیین مراد آن بزرع دیگرے اختیار ضلالت و گمراهی کردہ مثل شیعه و سنی کہ ہر واحد بزرع دیگرے اختیار ضلالت و گمراهی کردہ گویم ما مردم شیعه را بسبب تعیین مراد درین احادیث خاطی نمیگوئیم بل بنا بر آن میگوئیم کہ بر حضرت ائیکہ شیعه حمل این احادیث نمی نمایند بزرع عموم ایشان صفاتے کہ درین احادیث مذکور اند بر اہلنا صاف نمی آیند مثل قوت و عزت و سلام و قوت ایشان و اجتماع ناس بر ایشان و غیر ہما من الصفات المذكورة فی طرق ہند الا حادیث و اگر شیعه این صفات را بر ائمہ اطہار منطبق کردہ و ہند اصلاً ایشان ہم نظر برین تعیین نزد ما گمراہ نم آیند و نہ فقط تمام شد تقریر مولانا شاہ عبدالعزیز صاحب محدث و مہدوی ۔

سوال اجرت بر خواندن قرآن گرفتن جائز است یا نه جواب حکم اجرتی که حافظان قرآن بر خواندن میگیرند چند صورت دارد جداگانه در ذیل من خود منقسم باید فرمود و خلط نباید کرد تا اشتباه واقع نشود صورت اول آنکه ثواب قرآن خوانده خود را ببعوض مبلغ کذا بابت گسے بفروشند و این صورت محض باطل است باجماع اهل سنت آری نزد امامیه رائج و متعارف است بلکه ثواب روز و ماه حج و دیگر عبادات را نیز میفروشند و بطلان آنست که حقیقت بیع مبادله المال بالمال است و ثواب طاعات مال نیست بلکه حقیقت که برای این شخص حکم دهنده الهی ثابت میشود و در آخرت استیفای آن خواهد نمود و بیع حقوق خواه دنیوی باشد خواه اخروی مثل حق الولاء، حق الارث، حق مرد و روح تعلی و امثال ذلک جائز نیست صورت دوم آنکه شخصی را برای ختم نمودن قرآن بجزدوری بگیرند و ثواب آن ختم بمستاجر برسد و این صورت نزد حنفیه

جائز نیست و نزد شافعی طوطی و تفصیل دارد و دلیل عدم جواز این صورت آنست که قاعده کلیه خفیه است  
 کما فی شرح الوقایه غیره الاصل عندنا انه لا يجوز الاجارة علی الطاعات و علی المعاصی لکن لما وقع الفتوی فی الامور  
 الدینیة یفتی بصحتها لتعلم القرآن و الفقه تحریر عن الامداس و نکته مدانکه اجاره براد بر طاعات خواه فرض باشد  
 خواه نفل جائز نیست آنست که شخصی که مباشر طاعت شده است بحکم وعده الهی مستحق اجر اخروی گشته پس اگر  
 اجر دنیوی را از مخلوق بران مثل طلب نماید اجتماع حوضین و اجرین و حق یک کس بیک فعل لازم خواهد آمد مثل  
 آنکه شخصی اجیر خاص یک کس قرار یافته و را نمیرسد که اجیر خاص شخص دیگر شود و در همان مدت که فی شلج الهدایه  
 و قوله علیه السلام اقرو القرآن و لا تأکلوا به مثل ان یستاجر رجل لیقرا علیه راس قبر قبل هذه القراءة لا یتقی البصوات  
 الالهیة و لا اللقاری انتهى صورت سوم آنکه شخصی حبه الله ثواب قرآن خوانده خود بکس بخشد یا بقصد  
 ثواب او خواندن آغاز کند و هرگز خیال معاوضه در خاطر او خطور نکند و آنکس بطریق مکافات بعد از آن  
 یا در شای خواندن آن بوسه چیزی بدهد یا احسان نماید یا شخصی باشد که از سالها بر شخصی انعام و احسان  
 میکند و آنکس در مکافات آن قرآن و کلمه تهلیل و امثال ذلک بپرا اومی خواند و ثوابش با اومی بخشد  
 این حدیث جائز است بلا شبهه بلکه مستحب نیز که مکافات احسان با احسان مستحب است و فی الحدیث من  
 صنع الیکم بمجرؤ مکافوه الخ و لیکن در اینجا هم غرض می باید و آن آنست که اگر نیت آن در خواندن مکافات  
 احسان است پس جائز و مستحب است و اگر باین نیت میخواند که این خواندن بذمه او مکافات ثابت  
 خواهم کرد پس در حقیقت اجاره شد آنست که مکافات مضر نیست لیکن فرق را تا مل باید کرد صورت  
 چهارم آنکه شخصی طلب علم دینی یا حفظ قرآن یا اشتغال بطاعت و غیره میخواهد لیکن از راه تنگدستی فقدان  
 وجه معاش فراغت اشتغال باین امور ندارد و مردی دیگر صاحب مایه ذمه دارد وجه قوت او شود تا بفرارغ  
 بال مشغول بپاگردد درین صورت هر دو را اجر کامل بر سر طاعت او حاصل میشود و مورد این آیه همین است  
 قال الله تعالی للفقراء الذین احصوا الی آخرها و امانت بر طاعت که در حدیث جای مجامد روح واقع شده  
 همین است لیکن این را اجرت گفتن مجازیت صورت پنجم آنکه شخصی قرآن را نه بر وجه طاعت بلکه باین قصد  
 مباحی میخواند و بران اجر میگردد مثل رقیه و تعویذ و ختم بعضی سوره قرآن برای حصول بعضی مطالب دنیوی  
 و یا برای استخلاص از عذاب گویا برات النفس زنده یا مرده بصوت خوش و این قسم نیز جائز است  
 بلکه اگر امت و همین است مورد این حدیث که ان حق ما اتخذتم علیه اجر اکتاب الله و قصه رقیه لدیغ بسوره

۱۰







احداث کردن مسجد درست است حکم مسجد دارد و امید ثواب بر آن متوقف است زیرا که از مال که قرض گرفته  
 بنا ساخته و در وقت ادای وین این قرض اگر چه از مال خفیت ادا نماید خفیت این در مالیکه اول قرض گرفته  
 است تا تیره نمیکند و الله اعلم سवाल اگر ناکح مذنب است و جماعت و منکوحه مذنبه باشد و داشته باشد در میان  
 هر دو مرد و زن بزم با اهل سنت و جماعت نکاح جائز است یا نه جواب نکاح کردن در میان مرد و زن چه  
 مبنی بر تکفیر و عدم تکفیر این فرقه است و در هر جنسی موافق روایات مفتی به حکم فرقه شیعه حکم مردن است چنانچه  
 و فتاویٰ عالمگیری مرقوم است پس نکاح کردن از زن که درین فرقه باشد درست نیست و در مذنبه فاضلی دو  
 قول است بریک قول کافرانند و قول دیگر فاسق چنانچه دعوی محرقه مسطوت است لیکن قطع نظر از آن اعتقاد  
 مناکحت باین فرقه موجب فاسد یا بسیار میگردد مثل بد مذنب شدن اهل خانه و اولاد و عدم موافقت صحیح  
 و غیر ذلک پس اعتبار از آن واجب است و الله اعلم سवाल اگر مردان بر نماز استاده اول از آیات قرآنی اتخاذ  
 من مقام ابراهیم صلی و غیره و استغفار خوانند جائز است یا نه جواب آنکه آن آیات انی وجهت وجهی الی الله  
 و عباد و دیگر که در آن استغفار هم است ثابت شده در بعضی روایات آمده که آنحضرت صلی الله علیه و سلم بعد از  
 تحریر میخوانند و در بعضی این هم آمده که وقتیکه استاده شوند سوره نماز این بخوانند و خواندن و اتخاذ من مقام  
 ابراهیم صلی پیش از رکعت که بعد طواف کعبه بخوانند ثابت شده چنانچه در مشکوٰۃ این برود و آن وجود اند  
 دعا نیست انی وجهت وجهی للذی فطر السموات و الارض حنیفا و انا من المشرکین ان صلواتی پسکی جمعی  
 و دعائی بشر العالمین و بذكرک امرت و انا اول المسلمین اللهم انت الملک لا اله الا انت و انا عبدک  
 ظلمت نفسی و اعترفت بذنبی فاخترنی ذنوبی جسیما انه لا یغفر الذنوب الا انت و اهدنی لاسن الاخلاق لا یدعی لاسنهم  
 الا انت لیک سجدیک و الخیر کلہ فی یدیک و الشیر لیس لیک انا بک الیک تبارکت و تعالیست استغفرک الوبیک  
 سवाल برائے حصول مطالب بنویس چنانچه جواب حسبنا الله نعم الوکیل پانصد بار اول و آخر و در  
 ده بار تا حصول مقصود و برائے استمال قلب حکام یا مقرب القلوب یا خیر و و صد بار بعد از عشاء یا بخواند یا قاری  
 الحاجات صد بار نیز برائے این کار مجرب است و اگر ختم خواجگان برائے حصول مهم اتفاق افتد بهتر است یا قاری  
 ایما جائز یا نه خواند سवाल اگر زن بظلمت مرضی زوج خود از خانه زنجش بیرون رود و مالهت زوج خود را  
 بخاطر نیارده اورا ایذا بسبب این نافرمانی رساند یا مهر آن زن و نفقه و کسوت و سکنی آن باطل میشود  
 یا بر ذمه زوج او باقی میباشد علماء و مفسرین نوشته اند که چورت خارج شدن زن از بیت زوج خود مهر نفقه

نکاح

نکاح

نکاح

نکاح

نکاح

نکاح

نکاح

نکاح

نکاح

نکاح

و کسوت و سکنی آن باطل میگردد و کما فی تحفة الفقهاء المرأة اذا خرجت عن البيت بغیر اذن زوجها باطل  
 مهر و نفقتها و کسوتها و فی الذخيرة اذا خرجت المرأة مع المحرم بغیر اذن الزوج و دخلت فی بیت الوالدین و غیرهم باطل  
 مهر و نفقتها و کسوتها و سکنها و نقل من الحسامة اذا خرجت المرأة من البيت مع غیر محرم بغیر اذن زوجها باطل مهر  
 و نفقتها و کسوتها و سکنها و عن الطحاوی فی قول محمد بن الحسن شیبانی الفتوی علیه کذا فی فتاویٰ الصدر  
 الشہید و فی النهاية شرح الہدایة اذا خرجت المرأة من بیت زوجها باغیة بلا اذن زوجها و صاحبها و ذممت  
 قرینة الی قرینة اخرى سقطت نفقتها و مهرها من ذمه زوجها و نقل من الشیخین فی شرح الہدایة من الذخيرة  
 المرأة اذا خرجت من بیت زوجها مع غیر المحرم بغیر اذن الزوج و دخلت بیت الوالدین او غیرهما باطل  
 مهر و نفقتها و کسوتها و سکنها و فی المحیط و علیہ الفتوی کذا فی المصترح جواب روایات فقہیہ و مقدمہ سقوط  
 مهر زن بسبب برگردان از خانه شوهر زن اذن او بلاملاحظہ و الله اعلم بان من این روایات مفتی به نیست و مخالف  
 قواعد متون است زیرا که مهر زن را درین صحیح نوشته اند و این نوشته اند کسائر الدیون لا یسقط الا بالاداء  
 او بالابراء و نیز در مقام تعلیل فقہا نوشته اند مهر تمام بمقابلہ و طے اول است هرگاه یکبار طے کرد و یا استیفاء  
 تمتع نمود و مهر که بقیه زن است لازم الادا گشت من بعد اگر طے دیگر یا خیارات دیگر یا اقامت و خانه واقع نشود  
 در وجوب مهر قصور نمیکند بلکه بسبب ناکحان ساقط میشود و آس نان و نفقه مقابل احتباس در خانه است  
 اگر از خانه برآید زن از وجب نفقه و کسوت واجب نمیداند قاعده فقہ است که نفقه شخص جزاء احتباس است اگر شخص  
 در کار مشغول سازند نفقه او از آن کار یا از صاحب کار باید گرفت چنانچه عامل نکره را از زکوة می نمایند و  
 و مفتی و محاسب را از بیت المال مسلمین و علی بذل القیاس سवाल ترکیب دفع آسیب سحر عنایت شود جواب  
 عمل برائے آسیب ده روغن شرف و رواند سی انداخته چهارده بار آیه تطلب یعنی ثم انزلنا علیکم من بعد النعم تا  
 بذات الصدور که در سپاره لمن تنالوا البه در سوره ال عمران است خوانده بران روغن بدید هر بار که خوانده  
 دم کرده باشد پس روغن مذکور بر تمام بدن آسیب بمالد بوجهیک موضع یک موی هم خالی نماند و احتیاط نماید  
 که آن روغن را بر زمین نهند و دست در آن نه اندازد و هر که اول روز بمالد همان کس هر روز مالدیده باشد  
 و از وقتیکه اول روز مقرر کند تجاوز نماید انشاء الله آسیب دفع گردد و برائے دفع سحر مؤثرین و آیات سحر  
 که مرقوم گردد و آب جاری که آب گنگ باشد یا غیر آن در سبوحه طلبیده و آن این تعویذ را انداخته از آن  
 آب سحر را قدری باید نوشانید و دست و پای هم باید شویانید و اگر اتفاق غسل شود بهتر است این عمل



و شفاعت جبری از حدیث با دیگرے و تابع بامتبوع تواند شد و شفاعت نوری بواسطہ خود و بر دیگرے  
 نیز صلی اللہ علیہ وسلم تحقیق و ثابت است در صورت مرشد برای مسترشد و معلم برای متعلم اسطه شفاعت می تواند  
 افتاد و اطاعت اصحاب کبار حکم آیه کریمہ اطیعوا اللہ و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم و بمصدق حدیث  
 صحیح صحابی کالجوم بایم اقتدیم استیم نصی است پس اطاعت ایشان اطاعت و عہد انہم بدخلون  
 الجنت و عداوت ایشان موجب عید انہم بخلدون فی النار سوال سبب آن احوال مفتیان کہ عبارت  
 از امام عظم و غیرہم است چیست جواب سبب اختلاف بین العلماء این است کہ بعضی ظواہر است و حدیث یا  
 معمول بہ بعضی از بعضی بتاویل آن پس این اختلاف منجر باصول دیگر و بکلام سلف اختلاف العلماء  
 رتبه بانود ما عیب اند اختلاف فرق خلافت کہ در میان علماء آہن بین الاصول اختلاف است زیرا کہ احد  
 بنہوت پیغمبر یا صلعم و دیگر بنہوت علی رضی اللہ عنہ و بعضی بدو صبیحہ ان قابل اند و بعضی بتفاوت  
 رہ از کجاست تا یکجا و السلام علی من اتبع الهدی سوال شکی کہ از حدیث شریف منکر شود چه حکم دارد  
 جواب اینکہ حدیث شریفی چند احتمال دارد اول آنکہ تمامی احادیث را انکار کند این خود کفر است دوم آنکہ حدیث  
 متواتر بتاویل انکار نماید این انکار کفر است سوم آنکہ حدیث صحیح را کہ از احادیث معتبره منکر شود  
 نظر بریکہ این احادیث کافی طبع یا خلاف اسطحت و نبوی است انکار نماید این انکار گناہ کبیرہ است و  
 داین منکر بتبع بدعت سنیہ چہارم آنکہ حدیث را بسبب قوت حدیث دیگر یا بدعت آنکہ اعتماد بر قول اول زیاد  
 حدیث تصدیق کرد و بالکار آن پرداخت و منشأ انکار پروردی نفسانی و غرض دشمنی نباشد و همچنین منکر  
 کلام خود منظور داشته باشد و غرض دیگر از اغراض فاسدہ مقصود او نباشد بلکہ بنا بر قواعد اصول حدیث  
 یا مخالفت حدیث مذکور یا کلام آیت قرآنی بکام منکر یا امثال آن انکار حدیث نموده باشد پس اگر  
 در ان نیست سوال کسی کہ از کتاب فتنہ منکر شود از حدیث شریف حکم چیست جواب اینکہ بنہم چند  
 احتمال دارد اول آنکہ اگر آن شخص مثلاً شافعی است و انکار کتاب حنفی مینماید قیامت نہ ارد دوم آنکہ  
 کتاب غیر معتبر و نامعلوم را انکار کند انہم مستلزم قیامت نیست سوم آنکہ منکر شود بجهت آنکہ این کتاب  
 از علوم دینیہ است پس این خود کفر است چہارم آنکہ منکر شود بجهت آنکہ این کتاب از فتنہ اہل سنت  
 پس آن شخص متبع است چہ انکار آن شخص بجهت عدم اعتقاد بحقیقت آن کتاب است گوئی مطابق با ما و  
 صحیح اہل سنت باشد بخلاف انکار شافعی کتاب حنفی را انکارش بجهت ترجیح مذہب خود بر مذہب حنفی

منکر حدیث  
 منکر حدیث  
 منکر حدیث  
 منکر حدیث  
 منکر حدیث

و شفاعت جبری از حدیث با دیگرے و تابع بامتبوع تواند شد و شفاعت نوری بواسطہ خود و بر دیگرے  
 نیز صلی اللہ علیہ وسلم تحقیق و ثابت است در صورت مرشد برای مسترشد و معلم برای متعلم اسطه شفاعت می تواند  
 افتاد و اطاعت اصحاب کبار حکم آیه کریمہ اطیعوا اللہ و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم و بمصدق حدیث  
 صحیح صحابی کالجوم بایم اقتدیم استیم نصی است پس اطاعت ایشان اطاعت و عہد انہم بدخلون  
 الجنت و عداوت ایشان موجب عید انہم بخلدون فی النار سوال سبب آن احوال مفتیان کہ عبارت  
 از امام عظم و غیرہم است چیست جواب سبب اختلاف بین العلماء این است کہ بعضی ظواہر است و حدیث یا  
 معمول بہ بعضی از بعضی بتاویل آن پس این اختلاف منجر باصول دیگر و بکلام سلف اختلاف العلماء  
 رتبه بانود ما عیب اند اختلاف فرق خلافت کہ در میان علماء آہن بین الاصول اختلاف است زیرا کہ احد  
 بنہوت پیغمبر یا صلعم و دیگر بنہوت علی رضی اللہ عنہ و بعضی بدو صبیحہ ان قابل اند و بعضی بتفاوت  
 رہ از کجاست تا یکجا و السلام علی من اتبع الهدی سوال شکی کہ از حدیث شریف منکر شود چه حکم دارد  
 جواب اینکہ حدیث شریفی چند احتمال دارد اول آنکہ تمامی احادیث را انکار کند این خود کفر است دوم آنکہ حدیث  
 متواتر بتاویل انکار نماید این انکار کفر است سوم آنکہ حدیث صحیح را کہ از احادیث معتبره منکر شود  
 نظر بریکہ این احادیث کافی طبع یا خلاف اسطحت و نبوی است انکار نماید این انکار گناہ کبیرہ است و  
 داین منکر بتبع بدعت سنیہ چہارم آنکہ حدیث را بسبب قوت حدیث دیگر یا بدعت آنکہ اعتماد بر قول اول زیاد  
 حدیث تصدیق کرد و بالکار آن پرداخت و منشأ انکار پروردی نفسانی و غرض دشمنی نباشد و همچنین منکر  
 کلام خود منظور داشته باشد و غرض دیگر از اغراض فاسدہ مقصود او نباشد بلکہ بنا بر قواعد اصول حدیث  
 یا مخالفت حدیث مذکور یا کلام آیت قرآنی بکام منکر یا امثال آن انکار حدیث نموده باشد پس اگر  
 در ان نیست سوال کسی کہ از کتاب فتنہ منکر شود از حدیث شریف حکم چیست جواب اینکہ بنہم چند  
 احتمال دارد اول آنکہ اگر آن شخص مثلاً شافعی است و انکار کتاب حنفی مینماید قیامت نہ ارد دوم آنکہ  
 کتاب غیر معتبر و نامعلوم را انکار کند انہم مستلزم قیامت نیست سوم آنکہ منکر شود بجهت آنکہ این کتاب  
 از علوم دینیہ است پس این خود کفر است چہارم آنکہ منکر شود بجهت آنکہ این کتاب از فتنہ اہل سنت  
 پس آن شخص متبع است چہ انکار آن شخص بجهت عدم اعتقاد بحقیقت آن کتاب است گوئی مطابق با ما و  
 صحیح اہل سنت باشد بخلاف انکار شافعی کتاب حنفی را انکارش بجهت ترجیح مذہب خود بر مذہب حنفی

منکر حدیث



میباشد بجهت بطلان اصول و فروع حقیقه سوال کسیکه کفر بر زبان میزند و نمیداند که این کفر کفر  
 است یا نه کافر میشود یا نه جواب کفر این شخص در میان فقهاء مختلف فیه است و روایات آن در خزانه الروایات  
 و غیره مذکور است بهر حال آن شخص را ازین قول توبه و استغفار باید کرد سوال کسیکه امانت علم و علمای نامید علم او  
 چیست جواب کسیکه امانت دین و علمای نامید بجهت آنکه این علم و دین علماء موجب اختیار باطل و امانت حق اند  
 و این علم محض برای قضاء یا حق تکلفی موضوع است پس آن شخص کافر است و اگر امانت مثل علم نجوم و غیر آن  
 نماید هیچ قباحته ندارد و اگر امانت خیر علم دین نماید کفر است و امانت است لیکن امتناع امانت  
 آن بقدر مرتبه علم است اعنی اگر علم شریف تر است مثل صرف و نحو امانت آن ممنوع است و اگر علم با یم مرتبه  
 نیست امانت آن در امتناع باین مرتبه نیست سوال کسیکه را که پدر و مادر و عاقل کرده باشند خشیه شود  
 یا نه جواب ای عاقل که در عوام مشهور است یعنی اخراج پسر از نسبت خود هیچ اصله ندارد و باین علق بصل  
 پسر از ثبوت احکام آن مثل اخذ میراث و غیره آن نایب نمیشود و در شرع حقوق والدین معنی ایند رسانی  
 والدین است و آن گناه کبیره است و در مذنب اهل سنت و جمیع صاحب کبیره بخلد در نار نخواهد پس لعنوا  
 و ما در ابتدا لعنوا بعد صد و امر عفو از جناب الهی یا شفاعت رسالت پناهی یا کشیدن عذاب نار بپاداش حقوق  
 بخشیده خواهد شد و الله اعلم بالصواب سوال دار الاسلام دار الحرب میشود یا نه جواب در کتب معتبره و اکثر  
 همین روایت اختیار کرده که دار الاسلام دار الحرب میتواند شد بشرط ثلثه در مختار مینویسد لا تصیر  
 دار الاسلام دار الحرب الا با موثر ثلثه با جرایم احکام اهل الشرک و با تصالها با دار الحرب و بان لا یبقی فیها مسلم  
 او ذمی آمانا بالامان الاول علی نفسه و دار الحرب تصیر دار الاسلام با جرایم احکام اهل الاسلام فیها آشی  
 و در کافی مینویسد ان المراد بدار الاسلام بلاد یجری فیها حکم امام المسلمین و یکون تحت قهر و بدار الحرب  
 بلاد یجری فیها امر عظیمها و یکون تحت قهر و انتهی درین شهر حکم امام المسلمین اصلاح جاری نیست و حکم  
 رؤسا و نصاری بے دفعه جاری است و مراد از اجراء احکام کفر این است که در وقت مذمت ملک طاری و بحدوث  
 رعایا و اخذ خراج و باج و عشره اموال تجارت و سیاحت قطاع الطریق و سراق و فصل خصوصاً و منافع جنایات  
 کفار بطور خود و ما که باشند آس اگر بعضی احکام اسلام را مثل جمعه و عیدین و اذان و فوج بقر تعرض  
 نکنند نکرده باشند لیکن اصل الاصول این چیز اند و ایشان بسیار بد است زیرا که مساجد را و تکلیف  
 ایدم نمینمایند و هیچ مسلمان یا ذمی بجز استیذان ایشان درین شهر و در نواح آن نمیتواند آمد بر اثر نفوذ خود

و درین و مسافری و تجار مخالفت نمی نمایند اعیان و غیر مثل شجاع الملک و ولایتی بیگم بفر حکم ایشان  
 درین بلاد داخل نمیتوانند شد و درین شهر تا کلکته عمل نصاری مستد است آنرا در چپ و راست ملکی  
 حیدر آباد و کهنه و رامپور احکام خود جاری نکرده اند بسبب حال و اطاعت مالکان آن ملک و از روی اتحاد  
 و متوجع سیرت محاب که لام و خلفا و عظام همین مفهوم میشود زیرا که در عهد حضرت صدیق اکبر ملک بنی یسویع را  
 حکم دار الحرب دادند حال آنکه جمعه و عیدین و اذان در آنجا جاری بود مگر آنکه حکم نکرده بودند و همچنین تمامه  
 اگر در نواح آن احکام دار الحرب دادند با وجودیکه مسلمانان در آن بلاد موجود بودند و علی هذا القیاس در عهد  
 خلفا و کرام همین طریق مسلوک بود بلکه در عهد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم فدک خیبر را حکم دار الحرب دادند  
 حال آنکه تجار اهل اسلام بلکه بعضی سکنه آنجا نیز در آن مکانات در دامن القری مشرف باسلام بودند و فدک  
 و خیبر را کمال اتصال بود با مدینه منوره باقیانند حکم حریت و قنیه کفار جرنی پس درین مسئله هم اختلاف روایات  
 بسیار است اکثر فقهاء مینویسد که صورت موقوف شدن ایشان همین است که استیلا واقع شود و باز با جرایم اهل  
 بیاند آن زمان ملوک میشوند و بعضی فقهاء نوشته اند که اگر بر بیان نجوشی خود یا زور و قهر و اولاد خود را و اذاعه  
 خود را بیع نمایند و اینجی در آنها راجع نیز ملوک میشوند و موافق حدیث همین مذمت قوی معلوم میشود  
 زیرا که بیع بسیاری از عبید و اماره در عهد جناب همین قسم واقع شده مثل بیع زید بن حارثه و سلمان فارسی  
 و دیگر کسان همین قسم واقع شده بود و آنحضرت مملوکیت آنها را مسلم داشتند و در جامع الرموز مینویسد  
 و تیمک بهما اسی بالاستیلاء و الا حراز حرم الاستیلاء علی سباع فلو ابدی ملک من اهل الحرب  
 مسلم بدیه من احوالهم بلکه الا اذا کان ذمی قرابتاً و لو دخل دارهم مسلم بامان ثم اشتری من احد هم  
 ابنه ثم اخرج الی دارنا قهر الملک و اکثر المشایخ عنه انه لا یملک فی دارهم و سوا صحیح و عن محمد بن یحیی  
 بجمعه اخراجه و عن ابی یوسف یحیی و قال الکرخی ان کانوا یرون جواز السبع فالسبع جائز و الا فلا  
 کما فی الحیاط و فیه اشعار بان الکفار فی دارهم احرار و لیس كذلك فانهم ارقاء و فیها و ان لم یکن ملک  
 علیهم علی مافی عنان المستصنفه و غیره سوال در حق سید مبتدع یا مجاهر بالفسق یا منکم کسیکه کفر حکم است  
 جواب این مسئله حاجت بجا ب ندارد زیرا که نص قرآنی درین باب کافی و شافی است قال الله تعالی  
 قال یا نوح انه لیس من الیک ان عمل غیر صالح و در حدیث صحیح آمده که در مشکوٰۃ شریف موجود است  
 که ان الی فلان لیسوالی باولیا ی انما ولی الله الذی و در روایت دیگر است ان اولیا فی الار التتقون

مسئله جناب

مسئله جناب







که خلافت باجماع ثابت میشود و مراد آنست که اجماع اکثر اهل حل و عقد بر آن متحقق باشد اگر یک دو شخص  
 از اجماع شوند بر و نباید کرد که لاکثر حکم الکلی چنانچه سعد بن عباد و وقت انعقاد خلافت حضرت ابوبکر  
 و اهل در اجماع نشد و ابان بن عثمان از مجتهدین صحابه نبود تا خلافت او مضرب باشد و کسانی که  
 از حضرت امیر آزرده خاطر شده پیش مخالفت رفتند پیش از دوسه کس نبوده اند مثل مغیره بن شعبه غیره  
 که در مجتهدین صحابه معدود نیستند و معهود از روای ایشان از جهت شکایت اخلاق نبوده از جهت سلب  
 لیاقت خلافت چه همان اشخاص و نقل مناقب حضرت امیر روایات بسیار کرده اند از آن حضرت سعد  
 بن ابی وقاص و محمد بن مسلم و اسامه بن زید و عبد الله بن عمرو و دیگر جمعی از تنوعین صحابه و جنگ اهل اسلام  
 با حضرت امیر بنام کمال احتیاط شریک نشدند و حضرت امیر نیز آنها را معذور داشتند و در حق ایشان فرمود  
 که نه لاقدره عن اباطل و لم یقوموا مع الحق لیکن بر همه آنها مباحث مناقب و نشر فضایل حضرت امیر  
 قصور نکرده اند و معیت هر فرد در انعقاد خلافت ضرورتیست اگر جمعی معیت کنند و دیگران تسلیم نمایند خلافت  
 منعقد میشود و باجماع حالا که نصوص جمیع معتبره شده اند ثبوت خلافت بر چهار بلا شبهه از روی نصوص ثابت است  
 که در وقت انعقاد بنصوص ثابت نشده باشد که بسبب ضیق وقت و دشت حادثه و تردد و خاطر تتبع نصوص  
 اتفاق نیفتاد و ازین جنس مسائل بسیار است که حالا بنصوص ثابت شده اند و در صدر اول باقیست اجتہاد  
 ثابت میگردد این مسئله هم از همین جنس است سوال شخصی از قوم نواصب میگوید که جناب حضرت امیر در  
 وقت حکومت خراسان و فارس باین قدر حکومت و نیامی ناچیز منقاد علیه مغرور شده و دعوی الوهیت کرده اند  
 و فرعون لعین و غیره دیگر حکام هم وقت حکومت خویش دعوی الوهیت کردند پس فرق میان هر دو چه باشد  
 جواب آنچه این ناصبی میگوید که جناب حضرت امیر دعوی الوهیت کرده اند سرسر و دفع و بهتان است اول  
 از نص صیح ایشان این دعوی برآورد بعد از آن جواب طلبیده و اگر اوش آنست که از ایشان کلماتیکه از اولیاء  
 مد وقت سکر سر نیز صادر شده مثل انما نشتی الارواح انما باعث من فی القبور انما ید الله انما و الله انما  
 انما طق پس هیچ مسک با دعا ندارد و دعوی الوهیت ازین کلمات فهمیدن کار احقمانست مفهوم این کلمات  
 غیر از ظهیریت تم جناب الهی چیزیست و هو عین مفاد اقوال الصوفیه و اما القول القائل فی قول  
 یا موسی انی انما ادرب العالمین و قوله تعالی ان الذین یتابعونک انما یتابعون الله ید الله فوق الیم  
 او قوله تعالی و ما ریت اوزمیت و لکن الله یرمی الی غیر ذلک من النصوص باجماع مقلد فرعون آن بود

سوره انفال  
 سوره نمل

که ماعلمت لکم من الله غیری و انما ربکم الاعلی و اصلا غیر خود را در مرتبه الوهیت ثابت نمیکرد و مفهوم این کلمات  
 آنست که حضرت جناب رب العزت را با صاحب این کلمات نسبت حاصل است که مدار احکام اتحاد است و بعضی  
 وجه تشابه بین المقلوبین سوال با وصف صحت حدیث خلافت اختلافه بعدی ثلثون ستمه در کلمات  
 حضرت امام حسن رضی الله عنه بحیث استماع بین حدیث پس حضرت امام حسین رضی الله عنه بکدام دعوی از  
 مکه منظمه برآمده و در کربلا شهید شدند و علاوه حدیث متواتر در مشکوٰۃ و غیره موجود است که اکثر بادشاهان عالم  
 خواهند بود و بسیار ظلم خواهند کرد و صحابه عرض نمودند که در الوقت مسلمانان تعرض از بادشاهان نخواهند کرد  
 حضرت علیه السلام فرمودند که مسلمانان را نیز رسد که از بادشاه وقت که تسلط سلطنت گرفته باشد تعرض نمایند  
 آن مسلمانان خود ظالم و باغی خواهند گردید پس حضرت امام حسین رضی الله عنه چرا مقابله کردند و سلطنت یزید از روی  
 تسلط ظاهر و ثابت است جواب خراج حضرت امام سین علیه السلام بنابر دعوی خلافت راشده پیغمبر  
 که هر دوی سال متقاضی گشت نبود بلکه بنا بر تخلص رعایا از دوست ظالم بود و اعانة الظالم علی الظالم من  
 الواجبات و آنچه در مشکوٰۃ ثابت است که حضرت صلی الله علیه وسلم از بنی و خروج بر بادشاه وقت اگر چه  
 ظالم باشد منع فرموده اند پس در آن وقت است که آن بادشاه ظالم بلا مانع و مزاحم تسلط نام پیکار کرده باشد  
 و نیز اهل مدینه و اهل مکه و کوفه تسلط یزید علیه رضی الله عنه بودند و حضرت امام حسین علیه السلام بنابر دعوی  
 بنبرضی الله عنه معیت نکرده باجماع خروج حضرت امام حسین رضی الله عنه بر اے رفع تسلط او بودند برای رفع تسلط  
 و آنچه در حدیث ممنوع است آن خروج است که بر اے رفع تسلط سلطان جائز باشد و الفرق بین ارفع و ارفع  
 ظاهر مشهور فی المسائل الفقهیه سوال در صورتیکه کسی نیت کند که اگر این کار من حسب طاعت برآید گاو سید محمد بشیر  
 گو سپند شیخ سعد و غیره را بدم و بعد از آن حاجت گاو را فرج بنام خدا کرد و حال آنکه در نیت نسبت گاو به سید احمد  
 شیخ سعد میکند و حدیث انما الاعمال بالنیات ناطق است و آن الله لا یظفر الی صورکم و لکن ینظر الی قلوبکم  
 و نیاتکم بر نفسی شایسته و نیت المؤمن خیر من عمله نیز دلیل بر نیکو نیت را داخل ضرورت پس در صورت مذکوره  
 اکل گاو غیره درست یا نه جواب مدارج محرمیت و بیجه بر قصد نیت واجب است اگر نیت تقرب الی الله  
 یا بر اے اکل خود یا بر اے تجارت و دیگر امور مباحه فرج میکند حلال است و الاحرام قال فی التفسیر الشیخ الطوسی  
 تحت قوله و اما الی بقیه الله قال العلماء و ان مسلمان فرج نیت و قصد فرجها تقرب الی غیر الله سار مرتبه او نیت  
 فرج نیت نیت فی الله و الله فرج نیت و قصد فرجها تقرب الی غیر الله سار مرتبه او نیت

سوره انفال  
 سوره نمل

سوره انفال  
 سوره نمل



ولودج للضعيف لا يحرم لانه ستمه اغليل عليه السلام وكرام الضيف اكرام الله تعالى والفارق انه ان قربها  
 ليكل منها كان الذبح لله والمنفعة للضعيف او للولوية او للرايح وان لم يقربها لياكل بل يفيها لغيره وكان  
 لتعظيم غير الله فحرم بل يكفر قولان بهلاية وشرح ومبانية قلت وفي صيد المنيه انه لا يكره ولا يكره لانا لانسى  
 انظن باسم انه يقرب الى الادي بهذا اخر ونحوه في شرح الوهبانية عن الذخيرة ونظمه فقال في وفاءه جمهورهم  
 قال كافر وفصل اسمعيل ليس بكفره هكذا في مطالب المؤمنين والاشباه والنظائر وفي الحديث لعن الله من  
 فجع لغير الله رواد احمد وايضا ملعون من فجع لغير الله رواد ابو داود وفي غرائب البهائم لبستان الفتية وكثيرا  
 انه لا يجوز فجع البقر والغنم عند القبور لقوله عليه السلام لا تعقر في الاسلام يعني عند القبور هكذا في سنن علي وداود  
 بهذا لا يجوز على البناء الجديد وعند شارح الدر المنثور صلى الله عليه وسلم في فجع الجن بناء على انهم يكرهون  
 فابطل النبي صلى الله عليه وسلم وبني عنه وبكذا في الكتب الشافعية كما قال النووي في شرح صحيح مسلم في  
 التفسير اخر جرح قوله صلى الله عليه وسلم لعن الله من فجع اخيه الله فاما الذبح لغير الله  
 قال المروسي ان يذبح باسم غير الله كمن فجع للصنم او للصليب او لموسى وعيسى عليهما السلام او للعبث ونحو ذلك  
 فكل هذا حرام ولا تحل هذه الذبيحة سواء كان الذابح مسلما او نصرانيا او يهوديا كما نص عليه الشافعي واتفق عليه  
 اصحابنا فان قصد به ذلك تعظيم المذبح لغير الله الصابدة له كان ذلك كفرا فان كان الذابح مسلما بل  
 ذلك صار بالذبح فمما ذكره الشيخ ابراهيم المروسي عن اصحابنا ان ما يذبح عند استقبال السلطان تقربا اليه  
 انه افق اهل تجارا بتحرمة لانه مما اهل به لغير الله وقال الرافعي هذا انما يذبحونه استبشارا للتقدم فيه فلو كان  
 لولادة المولود مثل هذا لا يجزى فيه التحريم والله اعلم فان قيل قوله تعالى وما لكم الا ان تذكروا اسم الله عليه  
 وقد فصل لكم ما حرم عليكم الا ما اضطررتم اليه وكذا قوله تعالى وكلوا مما ذكر اسم الله عليه ان كنتم بآياته متقين  
 يتناول ما قصد به التقرب الى الله غير فيكون لكل حلالا قلنا هذه الآيات عامة مخصصة بالنص الاخر  
 وهو قوله تعالى في سورة المائدة حرمت عليكم الميتة والدم ولحم الخنزير وما اهل به لغير الله والمنخقة والموقوفة  
 والمترية والنيطة وما اكل السبع الا ما ذكيت ثم ما ذبح على النصب فلو ان رجلا مسلما خنق شاة وذكر اسم الله  
 عليها لا تحل مع انه ذكر اسم الله عليها وكذا الذبح شاة على النصب من الانصاب او على قبر من القبور قصد به التقرب  
 الى صاحب القبر او صاحب النصب وذكر اسم الله عليها لا تحل بهذا النص صريح وملاك ذلك على قصد التقرب  
 الى غير الله وتغيير الطريق المشهور في الذبح عن استعمال الآلة المحذورة ونحو ذلك قلنا انها الى قوله وقد

سورة المائدة

فصل لكم حوالته على ما ذكر في الآيات الاخر كاية المائدة وغير ما كان سبب نزول هذه الآية شبهة المشركين  
 حيث كانوا يقولون للمسلمين بطريق الاكراه انتم لا تأكلون الميتة وقد قلبها الله وتأكلون ما تقتلون بآيتكم  
 انفسكم تحتم مقتولكم مقتول الله فاجاب الله تعالى عن ذلك بان الميتة لم يذكر معها اسم الله فذلك  
 حرمة وكذا الموقوفة والمنخقة والمترية لم تقتل على الوجه المأذون فيه من الله فحرمت وما قتلناه بايدينا  
 انما حرام لان قتلها وقع باذن الله تعالى وبالوجه المشروع بحيث خرج منه الدم المسفوح ومع ذكر  
 اسم الله فتحليل بناء وتحرير ذلك عين التعظيم الامر الله واحد يقتل فحاشا له وميتة لان اكل مقتول الله  
 سواء كان بايدينا او بايدي غيره اومات حقت فيها اذ لاموت عندنا الا باذن الله كما قال الله تعالى  
 يتوفى الانفس حين موتها وان لم تات حقت فيها اذ لاموت عندنا الا باذن الله كما قال الله تعالى  
 واما ما وقع في البيضاوي وغيره من التفاسير انهم قالوا ما اهل به لغير الله اي ما رفع الصوت به عند ذبحه  
 للمصنوع فبني على ما جرى عادة المشركين في ذلك الزمان ولذا لم يفرقوا في التفاسير القديمة بين ما ذكر اسم  
 غير الله عليه وبين ما قصد به التقرب الى غير الله لان مشركي ذلك الزمان كانوا يخلصون في الكفر وكانوا  
 اذا قصدوا التقرب بهنج بهيمة الى غير الله ذكروا عليها عند الذبح اسم ذلك الغير بخلاف مشركي المسلمين  
 فانهم يخلصون بين الكفر والاسلام فيقصدون التقرب بالذبح الى غير الله ويذكرون اسم الله عليها وقت الذبح  
 فالاول كفر صريح والثاني كفر صوري صورة الاسلام وكانوا يعتقدون ان لا طريق للذبح الا بهذه الاسماء  
 كان الله او فية الله وقد جرى هذه العادة في زماننا ايضا فانهم يشبهون ان فلان يذبح بقرة لاجل  
 اسم الله او سوا ذلك اسم الله عليها عند امره بالسكين او لا واما ما وقع في البداية وغيره ويكره ان يذكر  
 مع اسم الله تعالى شيئا اخر وهو ان يقول عند الذبح اللهم تقبل من فلان وهذه ثلاث مسائل احدها  
 ان يذكر مع اسم الله سوا ما لا يكره ولا يحرم الذي يجهل وهو المأذون به في قوله تعالى وما اهل به لغير الله  
 لان الشبهة لم توجد فيه كمن الذبح واقباله الا انه يكره لوجود القرآن صورة فيتصور بصورة المحرم والثانية  
 ان يذكر مع اسم الله سوا ما لا يكره ولا يحرم الذي يجهل وهو المأذون به في قوله تعالى وما اهل به لغير الله  
 باسم الله محمد رسول الله كسب الدال فيجوز الذبيحة لانه اهل به لغير الله والثالثة ان يقول مفصولا بصورة  
 ومعنى بان يقول قبل التسمية وقبل ان يضيح الذبيحة او بعد الذبح وهذا لا باس به لما روي ان النبي  
 صلى الله عليه وسلم قال بعد الذبح اللهم تقبل هذه من امته محمد من شهد لك بالوحدانية ولى البلاغ

ميتة



والشرط هو الذاکر الخالص المجرد علی ما قال ابن مسعود و التسمیة انتمی ما فی الہدایة صریح فیما ذکرنا  
من ان قصد التقرب الی غیر اللہ محرم للذبیحة سواء کان بطریق الاستقلال او بطریق الشریکة نعم لو  
ذکرنا مجردا عن غیر قصد التقرب الی غیر اللہ ففیہ تفصیل فان ذکر موصولا لا معطوفا لیکر مثلا ان یقول  
بسم اللہ محمد رسول اللہ اللہم تقبل من فلان لا یحرم الذبیحة لعدم قصد التقرب الیہ وانما کره لاجل المشابهة  
فی ذلک بذکر اسم غیر اللہ لقصد التقرب ولو ذکره معطوفا یحرم ایضا وان لم یکن فیہ معنی التقرب لکن  
صریح فی الشریکة والصریح لا یحتاج الی النیة واذا ذکر موصولا لا بطریق الحطف ولا بطریق الوصل لایکره  
ولا یحرم لان شفاء المشابهة صورة ومعنی مثلا ان یقول بسم اللہ وتوقف ثم قال محمد رسول اللہ من غیر  
قصد التقرب الی غیر اللہ واذ عرفت معنی هذا الکلام عرفت ان صاحب الہدایة وضع المسئلة فیما  
اذا لم یکن الذکور مقرونا بقصد التقرب الی غیر اللہ واذ یجوز من مسئلتنا الموضوع فیما قصد التقرب  
الی غیر اللہ فانہا حریم مطلقا وعرفت ایضا ان ما وقع فی التفسیر الاحمدی من تفریع قوله علی ما وقع فی الہدایة  
ولعل فی ذلک التفسیر لکما ذکرنا و هو قوله من بہنا علم ان البقرة المنذرة للاولیاء کما هو الرسم فی وثائق  
حلال طیب لانه لم یذکر اسم غیر اللہ وقت الذبح وان کانوا یذکرونها لہم انتہی متبنی عن الغفلة عن قول  
صاحب الہدایة و هو قوله والثالثة ان یقول مفصلا عن صورة ومعنی فان الانفصال المعنوی کہ یقتضی  
اذا کان الذکر للاولیاء فانه عین التقرب الیہم فیہم دائمة الی وقت الذبح فلا انفصال معنی اصلا  
تقر فی قواعد الفقه من استدامة النیة الی آخر العمل وایضا متبنی علی عدم الفرق بین الذکر المجرد الذی  
وضع صاحب الہدایة المسئلة فیہ و بین ما قصد به التقرب الی غیر اللہ الذی وضعنا المسئلة فیہ و بین  
من ذاک سوال قال النبی صلی اللہ علیہ وسلم ستفترق امتی ثلثة وسبعین فرقة کلہم فی النار الا واحدة  
مراد از بودن جمیع فرقة ما در نار اگر خلوصا راست نہ باشد مخالف للنص الاحادیث القطعیة زیرا کہ جمیع فرقة  
نیست از فرق اسلامیہ کہ در نار ہمیشہ ماند اگر مراد خلوص نیست بلکہ چند مدت تمسک لیکن برین تقدیر لازم  
می آید کہ از فرق ناجیہ کسے در نار نباشد حال آنکہ احادیث قطعیہ وارد است کہ فساق مومنین با چند مدت  
دخول نار خواهند شد جواب این شبهہ شبہہ قدیمیہ است و علماء ربیع شش جواب ازین شبهہ نوشتہ اند  
کہ در شرح عقائد ملا جلال و حاشی آن مذکور و مسطور اند و منتخب اجوبہ مذکورہ سہ جواب است جواب اول  
کہ اصح و اقوی است جواب محقق دوانی است باختیار شق ثانی جواب داورہ اند حاصلش آنکہ مراد دخول

میکند دخول من حیث الاعتقاد و فرقة ناجیہ را اصلا از حیث اعتقاد دخول نار نخواہد شد اگرچہ از حیث  
تقصیرات عمل در نار داخل شوند و آنچه برین جواب ایراد کردہ اند کہ اضماع من حیث الاعتقاد و در انقطاع حدیث  
کہ کلہا فی النار یا کلہم فی النار بدون قرینہ است و اضماع بدون قرینہ جائز نیست پس مع فروع است بآنکہ  
در اینجا بر قرینہ برین تخصیص موجود است اول آنکہ ستفترق امتی ثلثة وسبعون فرقة و فرقة مودہ اند و افتراق عمل  
درین عدد منحصر نیست خواہ تنہا گرفته شود خواہ مع الاعتقاد چنانچہ بدیہی است چہ ریش تراشان حریر پوشان  
و تارکان نماز و تارکان روزہ و مانعان زکوۃ و تارکان حج و مرکب ہر کسیرہ مثل زنا و لواطت و مشرب خمر  
قمار و سراق و قطاع الطرق و غیرہم من اصناف العصاة فرقة جدا گانہ است پس مراد نیست مگر افتراق  
من حیث الاعتقاد و پس موجب دخول نار نیز همان اعتقاد فاسد خواہد بود و دوم آنکہ استثناء الا واحد و لا  
سکند بر آنکہ منشاء نجات این فرقة امر نیست مشترک در سائر احوال و این فرقة و مشترک در سائر احوال و این فرقة  
نمی تواند شد مگر اعتقاد و اختلاف آحاد کل فرقة فی الاعمال سوم آنکہ تعریف فرقة ناجیہ باین عبارت کہ الذین  
ہم علی ما نا علیہ صحابی دلالت میکند بر آنکہ چنینے واحد یعنی مشترک است در میان این فرقة و رسول  
جمع اصحاب او صلی اللہ علیہ وسلم و بموجب مشترک غیر اعتقاد نیست با بدایتہ چاکرہم آنکہ در صدر این حدیث در روایات  
صحیحہ این عبارت وارد شد کہ افتقرت الیہود علی احدی وسبعین فرقة و افتقرت النصارى علی ثلثین و سبعین  
فرقة و ستفترق امتی علی ثلثة وسبعین فرقة و ظاہر است کہ در اینجا مراد افتراق بختیادہ است پس درین  
است نیز مراد همان افتراق خواہد بود و منشاء دخول نار افتراق مذکور است پس منشاء دخول نار همان اعتقاد کہ  
در انہا افتراق واقع باشد شدہ جواب دوم کہ مختار حجة الاسلام امام غزالی است و تحقیق محدثین آنرا پسندیدہ اند  
آنست کہ مراد از فرقة ناجیہ کسانی ہستند کہ انہا داخل نار مطلقا نیست لاسن حیث الاعتقاد و لاسن حیث العمل  
یعنی فی سبق غدا و بہشت خواهند رفت خواہ از محصیت آباء غفوا ہی و قعشو یا بر اموال قیامت و شداید  
در حق آہا گفتا کردہ آید یا شفاعت غیرہم بخوانا و نوب ایشان تا شہ قوی نماید این فرقة نخواہد بود و مگر اصل  
کہ عقیدہ و عملا راہ بدعت نہ بود نہ اگرچہ صدر بعضی تفصیرات فرعی گشتہ باشد و تفسیر این فرقة کہ الذین ہم علی  
یا نا علیہ صحابی برین تقدیر بسیار چسبان است زیرا کہ در عبد رسول و صحابہ کرام ہم در عقیدہ و عمل چسبہ  
نبودہ است اگرچہ از بعضی افراد و طاعت تصور از کتاب مجرب وقوع آمدہ و امام حجة الاسلام غزالی درین جواب  
تقصید ما کردہ اند و گفته اند کہ مراد از فرقة ناجیہ کسانی ہستند کہ حساب ثلث شفاعت از بہشت خواہند رفت



لیکن در صورتی که در نجات بسیار تنگ میشود و الذین هم علی ما نا حلیه صحابی نیز گفته است که در نجات و نجات  
 زیرا که جمیع صحابه را بنی حساب بنی شفاعت داخل بهشت فیهین خلاف دلائل قطعی است لهذا استخرجین  
 جواب مکه در اصل مختار امام غزالی است صلاح نموده بتقریب که سابق مذکور شد قرار داده اند غایب علیه  
 انشاء الله جواب سوم آنکه معنی کلهانی النار کل واحد من افراد کل فرقه فی النار پس مفهوم این عبارت ایجاب  
 کلی شده است که در الواحده واقع است مفید رفع این ایجاب کلی آمد دفع کلی بصدر جزئی نیز صافی  
 میتواند شد چنانچه ظاهر است پس معنی الواحده آن شد که هر فرد از این فرقه داخل نار خواهد شد و بعضی سبب  
 تقصیر اعمال داخل شوند در صورتی که کمال نائل شده و وجه امتیاز در میان فرقه ناجیه و فرقه غیر ناجیه همین بود  
 که فرقه غیر ناجیه کلمه داخل ندارند و این فرقه کلیه در دوزخ خواهند رفت لیکن باعث امتیاز این فرقه از فرقه  
 دیگر اعمال نمیتواند شد لا شتر که بانی الحیح پس نیست آن باعث مگر صحت حقا پس در انتها باین جواب  
 رجوع بجواب اول ضرر خواهد افتاد و بهترین اجوبه جواب دیگر است که در کتب عوینی مسطور نیست موافق است  
 قدیم عرب است در احادیث شاید استعمال این نیز موجود است خلاصه اش آنکه کلهانی النار عبارت از بطلان  
 سیکوینه فلان چیز فی النار است یعنی باطل است چنانچه در حدیث صحیح وارد شده که الهنداء فی النار یعنی  
 زبانه دوزخی باطل است قال الله تعالی ان الذین یاکلون اموال الیتامی ظلما انما یاکلون فی بطونهم  
 نار امی اکلا یا طلاعرا ما لفظه ان مال الیتیم لیس نار حقیقه و لا یکن جمله علی الجاز بالاعتبار الاول لان  
 الاکل فی البطن نیادی علی ان الحجاز لیس ابراد پس معنی کلام اینچنین شد که کل الفرق علی الباطل و کتب  
 عقیده او عقیدتین او عمل او عینین الفرقه الناجیه لا بطلان فی عقیده هم و علمهم الا ان تخص الفرقه  
 الناجیه بمن لایعنه فی اعتقاده و عمله اصلا کما هو متفق اجواب الثانی او یخص البطلان بالاعتقادات  
 فقط فیرجع الی الجواب الاول و لهذا در صدد کلام اشاره نمودیم که جواب اول همان است از جمیع واقعی  
 ستموال سود دادن بجز بیان درست است یا نه جواب عبارت کتب فقهیه علم واقع شده اند و ادون و کثرت  
 را شامل اند مثل الارواحین المسلمه و الحرمی فی دار الحرب قاضی شارح صاحب پانی پتی در رساله توجیه ادون  
 نیز نوشته اند این وقت فقیر را یاد نیست لیکن انقدر ظاهر است که گرفتن سود از حرم بیان باین وجه حلال است  
 که مال حرمی مباح است اگر در ضمن آن نقض عهد نباشد و حرمی چون خود بخود بدید بلا شبهه حلال خواهد بود  
 و دادن سود و بخر بیان باین وجه حلال است که بخرانیدن حرام بمسلمانان درست نیست و آنها حرام خواهند

بجواب

اگر چیزی بطریق سود داده خواهد شد بیش ازین نیست که حرام خواهد خورد و اما در میان هر چند که کار حرام  
 باشد در دار الاسلام دادن سود از جهت حرام است که ترویج معامله سود در دار الاسلام میشود و در الحرب  
 این هر دو علت موقوفه است پس مباح باشد و تحقیق اینست که دادن سود بالتبع حرام است که مال کسی  
 نگیرد و بلکه مال خود میدهد و مال خود دادن گو در آن نقصان خود باشد خصوصا بر آن دفع حادث و دفع  
 ظلم مباح است پس وجه حرمت در آن همین دو چیز است یکی آنکه غیر احرام مخور اند مثل دادن رشوت  
 پانسی و حاکم دوم آنکه باعث ترویج این معامله در دار الاسلام میشود و لهذا دادن سود بنا بر اضطرار  
 در دار الاسلام هم جائز و مشتبه اند غرض که در گرفتن و دادن فرق بسیار است گو در اصل در هر دو شبهه اند  
 ستموال حلی است بکلمات متعدده فروخته میشود و شفیعیان اوجازت داده اند مگر یک شفع منقوه خواهد  
 میخورد لیکن تمام حلی را خرید میکند بیکه کانی که متصل من اوست خریداری مینماید و مشتری رضی  
 بتفریق بیج نمیشود و میگوید یا تمام حلی خرید کن یا از شفع دست بردار شو شفع را میسر که کان متصل  
 خود را بگوید و تمام حلی را خریداری نکند یا نه جواب درین مسئله اختلاف است در مختار الجوابات  
 مینویسد که فتویٰ بر همین است که شفع را میسر که تفریق بیج نماید فی مختار الجوابات جل بایع ازین  
 و بعضی کل من شفیعیین ملازم باحد الارضین کان الشفع ان یاخذ الارض التي تملق ارضه و ان الاخری  
 اذا کان الآخر یطلب شفعه ما كانت تملق ارضه ان کان لا یطلب لیل لهذا الطالب اما ان تاخذ کل  
 اومع کل اذا لم یرض مشتری بتفریق الصفقة به اقول الی حنیفه الاول اما علی قوله الآخر و هو قوالها  
 ان یاخذ ما کان شفعه به یفتی ستموال حضرت مرضی علی کرم الله وجهه در وقت بعیت یمن فی الصحیفه  
 فرموده اند و ان کان عمر و این کلام دلالت میکند بر آنکه حضرت فاروق رضی الله عنه اولی باقر  
 بودند کما یقال اگر مت زید و ان کان جابلا و امثله کثیره جدا جواب اینجا لفظ و ان کان فقط  
 برای مبالغه است و اطاعت و انقیاد باوصف مبالغه عمر در نشد و داخدا باخریتمه که متابعت این  
 شخص بسیار گران و ثقیل است این ترکیب را از قبیل آن ترکیب که در حدیث صحیح در احادیث الدین  
 وارد شده باید فهمید و لفظ حدیث اینست لا تعصم والدیک و ان امراک ان تخرج عن الماک مالک  
 و همچنین ترکیب دیگر که در همین حدیث وارد است لا تشکرک بالله و ان حرقت او قطعت لفظ و ان کان  
 عمر لم یوجد فی کتب الاحادیث المعبره بل وجه مخالفه و هو ان علیا لما اتی بالصحنه من قبل الصدیق



ذاتہ عالیہ وذلک بقولہ عرضہا طمس الاعلام مجهول وضمنہا ان یکون حدید البصر فی الکسوف والواقعات  
 وذلک بقولہ ترمی الغیوب یعنی مفردہ بقولہ وکذا الی آخر الابیات ثم شرع فی بیان وارد الجذب الالہی  
 المبیح لشدائوفاذالمشیر للوجود الحال فانه من شروط الطلب لذلک قبل ۵۵ متے دلد شرط طریق  
 افتادہ است ۵۶ متے شدن کار کسے نکشادہ است ۵۷ وذلک بان شیعہ سعی الناقہ بحركات النمامہ  
 التی مات بکرمادفرضہا فی عین اشتداد الحر فی النہار لیشیر الی الحر المطلب ختم ذلک بقولہ عن تراقبہا عابلی  
 ثم شرع فی بیان ما یعرض للسالك من صرف التقصیر فی ادا حقوق الشرعیۃ والطریقۃ وعدم نفع احد  
 من الاقارب والاصدقاء وذلک قولہ تسمی الوشاۃ خباہیہا الخ وقولہ وقال کل خلیل کنت آملہ ما یعرض  
 للسالك فی ہذا الوقت من التوکل العظیم والالتجاء الی الشیخ کالمثل وتجدید الاستغفار والتوبۃ وذلک  
 بقولہ انبت ان رسول اللہ الخ وبقولہ فقد اتیت رسول اللہ معتز لکم اشار الی مراعاة الادب مع الشیخ  
 بقولہ لقد اقوم مقام الولیقوم بہ و اشار الی تجدید البیعہ بقولہ حتی وضعت یعنی الخ ثم اشار الی ان مرامات  
 الشیخ اذا کان رسولاً جامعاً لاحکام الشرعیۃ والطریقۃ اشد واهم من مراعاة حقوق الشیخ اذا کان ولیاً ففظ  
 وذلک بقولہ لذلک اہیب و اشار الی الشیخ الولی بقولہ من خاد من لیوش الخ وکانہ اشار الی علی السید  
 خانہ شیخ الولایۃ المطلقة المحمدیۃ وانما ذکرہ بلفظ الخاد ووصفہ بالاختلاف لان امر الولایۃ مبطل و انہم تحت  
 القباب و اشار الی شروط الشیخ من قولہ یغذہ فیلم ضرعاً من ای الروح والقلب فان الشیخ یرزہا معاً  
 یقطع العلاق من العشائر والاخوان ومن شروط الشیخ انہ اذا ساد قرنا الخ یعنی لہمۃ فی دفع الوسوس  
 والخطرات وشبہات وقولہ منہ نفل سباع الخوصامۃ یعنی لا یقدر شیا طین الناس والجن علی اضلال من دخل  
 فی طریقۃ واما قولہ ولا یشتی بودیہ الاراجیل فاشارة الی ان من شرط المرید ان یکون عالی الہیۃ لا راجلاً  
 و اشار الی فنا النفس بقولہ ولا یرزال بودیہ الخ وثقۃ مطح البزخ ثم علوا الی ترجیح الرسول علیہ السلام  
 بقولہ ان الرسول لنوریۃ ضاۃ بہ مہند من سیوف اللہ مسلول ثم اشار الی رفقاء الطریقۃ وطلب الخافا  
 بقولہ فی عصبتہ من قریش الخ ووصفہ بصفات عظیمۃ منہا ان قالہم قال یطن مکۃ ای من جانبہا  
 لما سلموا الی وخلصوا فی الطریقۃ و باوہو الشیخ زلوا الی ترکوا المال والجاه والادطان والعشائر والاب  
 والتجربہ و قطع العلاق وہی الہجرۃ الحقیقیۃ لکنہم ماجنوا وماروا عند لقاء الاعداء من النفس الشیطانیۃ  
 وانخلت بل قویت ہمتہم علی المجاہدۃ ومنہا انہم شمس العبرین البطل لا یبالون بمجاہدۃ النفس ثم اشار

الے انہم لبسوا لباس التقوی والشرعیۃ بقولہ لبسہم من نسج و اشار الی عزائم الشیخ بقولہ لبسوا الخ  
 و اشار الی نفی العجب بقولہ لا یفرحون الخ و الے الصبر علی مشاق الطریقۃ بقولہ ولبسوا ما یجاءلہم و اشار  
 الے النشاط فی الطریقۃ بقولہ یشون شی الخ و اشار الے فناء نفوسہم بسبب المجتہد بقولہ لا یفح  
 الطعن الانی بخوریم الخ وعند ذلک منہی السلوک الکسی وبقی الوہبی سوال ہندوی کنانیدن جائز است  
 یا مکروہ جواب در کتب فقہ ہندوی را کہ سفیجہ و سفاج گویند مکروہ نوشتہ اند و در شرح فقاہیہ میونسید مکروہ  
 السفیجۃ وہی اقراض لسقوط خط طریق فی المغرب السفیجۃ بضم سین وفتح التاء ان یدفع مالا بطریق الاقارب  
 لیدفع الے صدیقہ فی بلد آخر واما لقصہ سقوط خط طریق آدمیم بر نیکہ این معاملہ در نجاسہ صورت  
 یشود و گاہی مبلغ را بقدرہ میونسند و زیادہ نہ کم نگاہ کم میگیرند و زیادہ میونسند و گاہی بالعکس یعنی زیادہ  
 میگیرند و کم میونسند و صورت اول شبہہ ربانیست و در ہر دو صورت دیگر صریح رہاست یا در دادن دیا  
 و در گرفتن اما طریق حلال کردن این رہا بسیار آسان است صورتش آنکہ مثلاً اگر صدر دپوہ ہندوی  
 میکند و وہ دپوہ ہنداون داون لازم می آید پس دو کم صدر دپوہ بسیار کار بہر دور دپوہ افلوس  
 بکناند و در عوض دوازده دپوہ فروخت نماید کہ بسبب غیر جنس بودن فلوس دور دپوہ حلال یشود  
 و در حدیث صحیح آمدہ کہ در مشکوۃ موجود است کہ شخصی از خیبر آمد و خرماء و بسیار خوب نفیس بود  
 آنحضرت فرمودند اکل تمر خیبر کذا یعنی آیتام خرماء خیبر یعنی قسم میباشد عرض کرد کہ یا رسول اللہ انما  
 ناخذہ اصاعاً بالصاعین یعنی تمام خرما خیبر این قسم نمیباشد اما این قسم را بمضاعف خرید کنیم یک صاع  
 را بدو صاع فرمودند عین الربوا لا تغفل ہذا یعنی این عین رہاست یک جنس را بہم جنس زیادہ و کم خریدن  
 این کار کائن بلکہ لیس الجمع بالذات ہم ثم اتبع بالذات ہم جنیباً یعنی خرماء و دپوہ را بدراہم بفروش و بان در اہم  
 خرماء خیبر را خرید کن از نجای معلوم شد کہ توسیط غیر جنس تفاضل را حلال میکند و اگر ساہوکار چیز  
 از صدر دپوہ پس میدہد کہ آنرا بچرت میگویند پس علائش نیز بہم است مثلاً اگر صدر دپوہ را  
 ہندوی میکند و بخرد دپوہ از ان و پس میدہند پس باید نور دپوہ نقد بہند و بخرد دپوہ افلوس  
 کنانیدہ بہر دور عوض دہ دپوہ دہ دپوہ خود بگیرد و علماء در دفع کراہت سفاج تدریس نوشتہ اند  
 کہ اول ساہوکار را مبلغ بے شرط ہندوی قرض بدہد بعد از ان بگوید کہ این قرض را بفلان کس  
 در فلان شہر بدہ داو با این مضمون نوشتہ بدہد زیرا کہ کراہت ہندوی از ہمین جہت است کہ با این قرض







درخواست نمایند این نوع حرام مطلق بلکه کفر است و اگر از مسلمانان کسی از اولیای مذہب خود خواه  
زنده باشد یا مرده این نوع مدخوب از دایره مسلمانان خارج میشود بخلاف بت پرستان که همین نوع  
مدور از معبودان باطل خود میخواهند و آنرا جائز و آسانند و آنچه بت پرست گفت که من هم از بتان خود شفاعت  
میخواهم چنانچه شما هم از پیغمبران و اولیای شفاعت میخواهید پس مرین کلام هم مثل تلبیس است زیرا که  
بت پرستان هرگز شفاعت نمیخواهند بلکه معنی شفاعت را نمیدانند و نه در دل خود تصور میکنند معنی شفاعت  
سفارش است و سفارش آنست که کسی مطلب کسی را از غیر خود بخواهد و معروض او اساسا و بت پرستان  
در وقت درخواست مطالب خود از بتان نمیفهمند و نمیگویند که سفارش ما بحضور پروردگار اجل و علما نمائید  
مطالب ما را از جناب او تعالی بزرگوارید بلکه از بتان خود درخواست مطلب خود میکنند و آنچه گفته است که هر چه  
مقصود شما از ازل قبورت همان قسم مقصود من هم از صورت کنهیا و کافکا است نیز خطا و خطا است زیرا که ارواح را  
تعلق به بدن خود که در قبر دفن است البته میباشد زیرا که مدت دراز درین بدن بوده اند و اینها بقوت مدون  
خود را تعظیم نمیکند بلکه از طرف خود صورتهای سنگها و درختان و دریاها را قرار میدهند که صورت فلک است نه آنکه از  
چیز تعلق بآن ارواح باشد یا بدن آنها در اینجا سوخته شود و این قرار داد اختراقی را هیچ اثر نیست که حاجت آنها  
بهندگان خالق ابرار از راه جمانیت خود میفرماید آنها میفهمند که از طرف بتان این فائده حاصل شد حق تعالی که عالم الغیب  
و انحصاریست حالات بندگان خود را میداند و در زندگانی آنها حاجت روحانی منظور است از هر طرف که مطلب خود را بخواهند  
مطلبایشان را با ایشان میدهند چنانچه پیشتر حاجت پسر خود را که صغیر السن است میداند و در وقتیکه از دست کار و دایه خود  
چیز میطلبد یا میداند که چنانچه دستکار و دایه مقدر و زندگانی چنین است حال بتان بلکه حال اهل قبور نیز موقوف  
قاعدہ اهل اسلام و آنچه مردم شده پس هرگاه که جواز استدلال اهل قبور ثابت شد بعضی مسلمانین ضعیف الاعتقاد  
از پیشتر سیتلا و مسانی و غیره چگونه باز خواهند پس فرق در میان استدلال اهل قبور و پیشتر سیتلا و مسانی بخند  
و چه است اول آنکه اهل قبور معلوم اند که صلوات بزرگان بوده اند و سیتلا و مسانی موقوف از وجود آنها معلوم نیست  
بلکه ظاهر خیال بنده این مردم است دوم آنکه سیتلا و مسانی بر تقدیر وجود آنها از قبیل ارواح خبیثه است و این  
آنکه کمر بر انداختن بستاند اینها را با ارواح طیبه انبیاء و اولیای پیغمبر نسبت شود آنکه استدلال اهل قبور بطریق  
دعا است که از جناب آبی عرض کرده مطلب بر آید و پیشتر این چیز را بنا بر اعتقاد استقلال و قدرت و قهر است  
که کفر محض است سوال مرصاح را بعد وفات نام گرفته میگویند که فلان کی است مخالف عقیده اهل سنت

باشد یا نه بحکم اساک عن الشهادتین که از دهن صحت عقیده اهل سنت و جماعت جواب مرد  
صالح و بزرگ را در حیات و بعد از ممات دلی گفتن بنا بر آنست که افعال و اقوال دلی از وصا در میشد  
صفات دلی بحسب ظاهر و در پیدا و موبد او عقاید و بهشتی بودن او با قطع و یقین نباید کرد که مخالف عقیده اهل  
سنت است زیرا که احوال باطن او و خاتمه او بحسب راجع از اعلام الغیب معلوم نیست و همین است معنی اساک  
عن الشهادتین که قطعا و یقینا شهادت بر بهشتی بودن و دوزخی بودن کسی نباید داد که این مقدر با کفایت  
که فلان کافر بهشتی میکرد و فلان کار دوزخیان برآید او امید نجات داریم و برای این خوف خدا چنانچه  
در حدیث شریف در حق عثمان بن مظعون رضی الله عنه که ام العلاء در حق او شهادت قطعی بر بهشت میداد  
همین قسم را شلو شده سوال لفظ لا اراکم فاعلمین که در حدیث ابن قنبر و اعلیا و لا اراکم فاعلمین و این است  
و در حدیث مسلم این حدیث کتب الی سعد بن ابی وقاص لم تسب علیا و جواب دادن سعد این سوال و درین  
ایام بسیار بزرگان مخالفین مذکور میشود و جواب آن خوب بخاطر نمیگذرد و اگر جواب لا اراکم این باشد که مقتدر  
که علی را بفصل خلیفه کنند جواب لفظ لا اراکم فاعلمین راسته معنی است اول آنکه اهل کلام گفته اند که لا اراکم  
تستخفون الفضول مع وجود الفضل اعنی نشینان فان خلافة الفضول مع وجود الفضل وان جاز عند  
البعض لکن ترک الاولی فلا تقدیر علیهم و در شرح حدیث گفته اند که لا اراکم تستخفون علیا مع صغر سنه  
و صراحت عمره لان ترجیح الاکبر علی الاصغر مع تساوی العلم و القراءة و الهجرة امر معلوم لکم فی الامامة الصغری  
مقتضیون علیه الامامة الکبری ستم آنچه از حضرت شیخ خود در وقت قرائت این حدیث شنیده ام و در کلام  
عذمی و آن آنست که این کلمه اشارت است بحدوم اجتماع الامته مع وجود الاستحقاق الکامل زیرا که اهل شام  
قاطبه و طحله و بربر و صحاب تحمل بر اتباع انجناب مجتمع نشدند و الله اعلم سوال چه میفرمایند علماء و دین من  
معنی که مقابر اولیا که در دیار هندوستان است دیهات و اراضی برای مصارف درگاه و خرج و زهد  
در صا و مقرر باشد فرزندان آن دلی اگر خواهند تقسیم کرده بطور الفضل حصص گرفتن میتوانند یا نه و اگر تقسیم  
کردن نتوانند کدام کس متعهد متولی آن شود و هر چه از دین و نیاز هر روز آمدنی درگاه شود در این فض  
جاری میتوانند یا نه و اگر از فرزندان و فقره و پسر و برادر عینی برآید سجاده نشین که آنرا خلافت میگویند  
با هم نزاع نمایند کدام از اینها استحقاق دارد و دعوی سجاده نشینی و خلافت قاضی وقت ساعت میتواند  
یا نه و اگر قاضی این دعوی را ساعت نماید چگونه رفع نزاع آنها کرده شود و سجاده نشینی که کدام



درخواست نمایند این نوع حرام مطلق بلکه کفر است و اگر از مسلمانان کسی از اولیای مذہب خود خواه  
زنده باشد یا مرده این نوع مدوخواه از دائره مسلمانان خارج میشود بخلاف بت پرستان که همین نوع  
مدوخواه از معبودان باطل خود بخوانند و از اجانب و دشمنان و آنچه بت پرست گفت که من هم از بتان خود شفاعت  
میخواهم چنانچه شما هم از پیغمبران و اولیای شفاعت میخواهید پس درین کلام هم دخل و تکلیف نیست زیرا که  
بت پرستان هرگز شفاعت نمیخواهند بلکه معنی شفاعت را نمیدانند و نه در دل خود تصور میکنند معنی شفاعت  
سفارش است و سفارش آنست که کسی مطلب کسی را از غیر خود بعرض و معروض ادا سازد و بت پرستان  
در وقت درخواست مطالب خود از بتان نمیفهمند و نمیگویند که سفارش ما بحضور پروردگار اجل و علما نمائید  
مطالب ما را از جناب او تعالی بآید بلکه از بتان خود درخواست مطلب خود میکنند و آنچه گفته است که چنانچه  
مقصود شما از اهل قبورست همان قسم مقصود من هم از صورت کنهیا و کالکاست نیز خطا و خطا است زیرا که ارواح را  
تعلق به بدن خود که در قبر مدفون است التیبه میباشد زیرا که مدت دراز درین بدن بوده اند و اینها بقبور معبودان  
خود را تعلیم نمیکند بلکه از طرف خود صورتها و سنگها و درختان و دریاها را قریب میدهند که صورت ملک است نه آنکه آن  
چیز را تعلق بآن ارواح باشد یا بدن آنها را بخاشخته گردوان قرار داد افترانی را هیچ اثر نیست کسی حاجت او  
بندگان خالق که از راه رحمانیت خود میفرماید آنها سیفند که از طرف بتان این فائده حاصل شد حق تعالی که عالم الغیب  
و الخفیات است حالات بندگان خود را میداند و در زندگانی آنها حاجت روانی منظور است از هر طرف که مطلب خود را بپرسند  
مطلب ایشان را بایشان میدهند چنانچه بدین فرق حاجت پس خود را که صغیر السن است میداند و در وقتیکه از زندگاری و دایره خود  
چیزی بطلبند یا میدهند حال آنکه بندگان و دایره مقدور ندارند همچنین است حال بتان بلکه حال اهل قبور نیز موافق  
قاعدہ اهل اسلام و آنچه مرقوم شده پس هرگاه که جواز استدلال اهل قبور ثابت شد بعضی مسلمین ضعیف الاعتقاد  
از پیش سیئلا و مسانی و غیره چگونه باز خواهند پرسد فرق در میان استدلال اهل قبور و پیش سیئلا و مسانی بچند  
وجه است اول آنکه اهل قبور معلوم اند که صلحا و نیکوکاران بوده اند و سیئلا و مسانی موهوم محض از وجود آنها معلوم نیست  
بلکه ظاهرا خیال بندی این مردم است دوم آنکه سیئلا و مسانی بر تقدیر وجود آنها از قبیل ارواح خبیثه و اشیای  
اند که کفر بر اینها خلق بسته اند اینها را ارواح طیبه بنیاد اولیا چه نسبت سوم آنکه استدلال اهل قبور بطریق  
دعا است که جناب الهی عرض کرده مطلب برآورد و پرستش این چیزها بنا بر اعتقاد استقلال و قدرت است  
که کفر محض است سوال مرصاح العبد وفات نام گرفته میگویند که فلان کی است مخالف عقیده اهل سنت

باشد یا نه بحکم اسماک عن الشهادتین که از ده خصلت عقیده اهل سنت و جماعت جواب مرد  
صالح و بزرگ را در حیات و بعد از ممات ملی گفتن بنا بر آنست که افعال و اقوال ملی از وصا در میشد  
صفات ملی بحسب طلب هر روز پیدا و هود و عقا و بهشتی بودن او با قطع و یقین نباید کرد که مخالف عقیده اهل  
سنت است زیرا که احوال باطن او و خاتمه او یکس را غیر از اعلام الغیب معلوم نیست و همین است معنی اسمک  
عن الشهادتین که قطعا و یقینا شهادت بر بهشتی بودن و دوزخی بودن کسی نباید داد که این نقد با کفایت  
که فلان کار بهشتی میکرد و فلان کار دوزخیان برآید او امید نجات داریم و برآید این خوف خدا چنانچه  
در حدیث شریف در حق عثمان بن نطعون رضی الله عنه که ام العلاء در حق او شهادت قطعی بر بهشت میداد  
همین قسم ارشاد شده سوال لفظ لا را که فاعلین که در حدیث ان تو عمر و علیا و لا را که فاعلین و اراد  
در حدیث مسلم ان معاویه کتب الی سعد بن ابی وقاص لم تسب علیا و جواب دادن سعد بن ابی وقاص  
ایام بسیار بر زبان میخافین مذکور میشود و جواب آن خوب بنظر نمیگذرد و اگر جواب لا را که این باشد که مقتدر  
که علی را با فصل خلیفه کنند جواب لفظ لا را که فاعلین را معنی است اول آنکه اهل کلام گفته اند که لا را که  
تستخلفون المفضول مع وجود المفضل اعنی الشیخ فان خلافة المفضل مع وجود المفضل وان جاز عنده  
بعضی گفته ترک الاولی فلا تقدیر علیهم دوم شرح حدیث گفته اند که لا را که تستخلفون علیا مع صغر سنه  
و صرته عمره لان ترجیح الاکبر علی الاصغر مع تساوی العلم و القراة و الهجرة امر معلوم لکم فی الامامة لصغری  
فتقیسون علیهم الامامة الکبری ستم آنچه از حضرت شیخ خود در وقت قرائت این حدیث شنیده ام بلوایح  
عندی و آن آنست که این کلمات شرات است بعد از اجتماع الامه مع وجود الاستحقاق الکامل زیرا که اهل تمام  
قاطبه و طلحه و زبیر و صحاب کمل بر اتباع آنجناب مجتمع نشدند و الله اعلم سوال چه میفرمایند علمای دین بر آن  
معنی که مقابله اولیا که در دیار هندوستان است دیهات و اراضی برای مصارف درگاه و خرج و امرار  
رصاد و مقرب باشد فرزندان آن ولی اگر خواهند تقسیم کرده بطور انصاف حصص گرفتن میتوانند یا نه و اگر تقسیم  
کردن نتوانند که ام کس متعهد متولی آن شود و هر چه از نذر و نیاز هر روزه آمدنی درگاه شود و در ان فیض  
جاری میتوانند یا نه و اگر فرزندان دختر و پسر و برادر معنی برای سجد نشین که آنرا خلافت میگویند  
بایم نزاع نمایند که ام از اینها استحقاق دارد و دعوی سجاده نشینی و خلافت قاضی وقت سماعت میتواند کرد  
یا نه و اگر قاضی این دعوی را سماعت نماید چگونه رفع نزاع آنها کرده شود و سجاده نشینی که ام کس



مقرر کرده آید جواب دیهات و اراضی که براس مصارف درگاه و خرج وار و صادر مقررست فرزندان را بطور انصاف تقسیم کردن و حصه اگر فتن غیر سرحد یک کس را از طرف خود متولی قرار دهند تا موافق حاجت تقسیم نماید آری اگر او لاو محتاج اند و در جمل خدام و متعلقان درگاه و فعل پس آنها را نیز نصیب است بقدر حاجت و اگر بسبب تنایع نیامین یک شخص را قرار دهند حاکم عادل را باید که متولی این وقف یک کس را از آنها که موصوف بعدالت و امانت باشند از طرف خود مقرر سازد و نذر و نیاز هر روز که در درگاه مؤید بقدر حاجت در او لاو خدام صرف باید نمود و متولی جمع و تقسیم یک کس این را باید ساخت و تقسیم بر رؤس اجیاز او لاو و خدام باید نمود مانند تقسیم خمس بر ذوی القربی آری کسانی که حاجت ندارند دارند یا خدمت زائد در درگاه می نمایند یا باعث مرجعیت خلایق میشوند ترجیح آنها بکس ندارد قیاساً علی التخیل من الخمس و سجاده نشینی و خلافت و معنی دارو یک آنکه ریاست جمع و تقسیم و عزل و نصب خدام و تقدیم و تاخیر مصالح و تنجیحی مورد نیست بلکه مفوض بخلق انجماع است و اگر اتفاق نکنند مفوض بر اس حاکم عادل است دوم اخذ جمیع و تلقین اذکار و اقامت جمعه و جماعات و ترتیب حلقه ذکر و اشغال و تنجیحی البته مورد نیست بلکه موقوف بر لیاقت این کار است و در معرفت لیاقت این کار سه طریق است قیاساً علی الخلافه الکبری اول آنکه سجاده نشین سابق او را خود خلیفه ساخته باشد و باخذ جمیع و تلقین اذکار و او را و بحضور خود مجاز و مازون ساخته باشد دوم اتفاق و اجماع خلفا و مردیان بزرگ و بهم پیران و بزرگان و سجاده نشینی این کس شوم شوم یعنی چند کس از پاران کار کرده و اصحاب آن طریقه با هم مشوره نموده یک کس را از او لاو یا از خلفا و آن بزرگ بخلاف او منصوب سازند و دعوی این سجاده نشینی و خلافت ابتداء از ارضی استماع نماید بلکه اهل حل و عقد انجماعت را تقید کنند که از میان خود مایک یکی را بکار باشد خلیفه سازند یا چند کس را از آنها انتخاب نموده این امر را در آنها شورس سازد اما بعد از آنکه بیک از طرق ثلثه شخصه براس سجاده نشینی و خلافت متعین شده باشد و شخصه دیگر با و درین امر مناعت نماید البته دعوی شخص اول را بشنود و رفع نزاع با قیامت شهر و معتبر بر ثبوت سجاده نشینی و خلافت بیک از طرق ثلثه میتواند کرد و اگر شخص دوم دعوی نا اهلیت شخص اول و تغییر تبدیل سیرت محمود میکند پیش نموده صدق و کذب آنرا دریافت اگر خواه اول را محضول نماید و در نصب خلیفه دیگر بیک از طرق ثلثه متمسک شود و با وجودین امور وراثت جاری نیست وراثت محض در اعیان مملو که آن میت است که در آخر جزو حیات مالک آن بود

و اگر هر دو کس دعوی تلقین خلیفه سابق میکنند یا هر دو کس دعوی اتفاق اهل حل و عقد یا اهل شوری نمایند قاضی بطلب شهر و دو ترکیه آن دفع نزاع نماید سوال روپ دس گسائین موازی چند بگنجه بین خود را نزد باقی شاه رسن داشته باقر آنکه منافع آن اراضی و ثمر آن اشجار بطوع خود بلا اکراره و اجبار برین داده ام و همه نموده ام تا دقتیکه آن مهربونه را از من تهن استخلاص نمایم حالا بعد تمام دوازده سال منکه برین ام از من تهن مسطور طلب منافع اراضی مذکور مع ثمار آن اشجار میکنم و شرع شریف چه حکمست بنوا تو جو احوال حکم اینست که آن اراضی مهربونه و ثمار مع منافع و اشجار بر این میرسد و من تهن را هیچ حق در منافع و ثمار آن نیست و همه منافع و ثمار غیر صحیح است زیرا که بر همه معدوم است و همه معدوم لا یصح و همه لبن فی ضرع و صوف علی غنم و درع و نخل فی ارض و تمر فی نخیل کالمشاع شش اسی لایجوز بذه البسات هر دماء الزین کوله و لبنه و صوفه و تمره را بر همه کنانی شرح الوقایه موافق فهم ظاهری جواب درست نوشته اند و بلفظ همه نظر کرده لیکن پیش فقیر تحقیق اینست که درین صورت با موافق رواج و عادت لفظ همه را بجهت اباحت یعنی پروا گئی انتفاع باید فهمید پس روپ دس که باقی شاه را منافع زمین مهربونه خود از محصول و ثمار داده و همه نمود بیشتر اینست که پروا گئی انتفاع محصول و ثمار آن زمین داده و دلیل یک آنکه قاعده فقهیه مقرر است که العاده حکمه چنانچه در کتاب اشباه و النظائر موجود است و عرف و عاده همین است که این مهربونه را با بحت منافع میکند پس محمول بر همان عادت باید داشت دوم آنکه نیز قاعده مقرره فقه است که التجره فی العقود للمعانی و ان الالفاظ و الهمه بالعرض و اد حکم تبع میدارند و کفالت را بشرط برات آیل حواله می نامند و حواله را بشرط عدم برات آیل کفالت میگویند پس روپ دس هرگاه لفظ همه را محصول ثمار متعلق است و ظاهر آنست که محصول و ثمار منافع متجده اند سال بسال و نباید میشود چنین موجود نیست که سیدان صحیح باشد و معدوم معین هم نیست تا همه باطل گردد مثل شیر و پستان و صوف بر پشت گوسفند و بچه و حمل پس لابد لفظ همه را بر اباحت حمل باید کرد و چنانچه زن حره بمرتگی بگوید که من نفس خود را بتو میبدم و تو من را بشیم نکاح میشود و همه حقیقی نمیشود و گماند آید برینکه هرگاه این عقد اباحت شد پس عکس آنست که تا دقتیکه روپ دس این اباحت را فسخ نکرده و از آن بزرگشته باشد و از مطالبه محصول و ثمار سکوت در زید پس انتفاع محصول و ثمار میان باقی شاه و صاحب و جانی بود و در مصالح ضامن نمی باشد و اگر روپ دس در آن دوازده سال اباحت مذکور را فسخ میکرد او را میرسد زیرا که در عاریت و اباحت مدت لازم نمیشود و نیست



باین فقیر میرسد و الله اعلم و اینست در کتاب در مختار می نویسد ایاح الراهن للمهر تن  
اکل التمار و سکنی الدار و لبن الشاة المبرونة فاکلها لم یضرب المنة انتهی در کتاب خزانة المفیتین میگوید  
لورین شاة و ایاح للمهر تن ان یشرب لبنها کان للمهر تن ان یشرب لبنها و لا یكون ضامنا علی بذایع  
الثمار و الزیادة انتهی سوال استعمال آبنگ بر قبور جائز است یا نه جواب استعمال آبنگ همراه معارف  
و مزایا و آلات اهرام منع و حرام بر قبور یا غیر قبور و حرمت این چیزها یعنی معارف و مزایا و آلات اهرام در  
حدیث و فقه مشروح و مبسوط است فقط آواز غنایا همراه دف جائز است بر غیر قبور و بر قبور عت است احترا  
اولی است سوال تعیین تقریک بر قبر بعد ساله بنا بر زیارت قبور بزرگان جائز است یا نه جواب رفق  
بر قبور بعد ساله یک روز معین کرده سه صورت است اول آنکه یک روز معین نموده یک شخص یا دو شخص غیر  
بهیئت اجتماعیه مردمان کثیر بر قبور محض بنا بر زیارت و استغفار بر بدن ایفقد از روی روایات ثابت است  
و در تفسیر در مشور نقل نموده که هر سال آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر مقابر میرفتند و دعا برای مغفرت  
اهل قبور میخواندند این قدر ثابت و مستحب است دوم آنکه بهیئت اجتماعیه مردمان کثیر جمع شوند و قلم  
کنند و فاتحه بر شمع بخوانند یا طعام نموده تقسیم در میان حاضران نمایند این قسم معمول در زمانه پیغمبر خدا و خلفا و  
راشدین نبود اگر کسی بطوریکه پاک نیست زیرا که درین قسم قیاس نیست بلکه فائده احیاء اموات را  
حاصل میشود و سوم طوطی جمع شدن بر قبور نیست که مردمان یک روز معین نموده و لباسها را فاخر و نفیس  
پوشیده مثل روز عید شادمان شده بر قبرها جمع میشوند و قفس و فرامی و دیگر بدعات ممنوعه مثل سجود بر قبور  
و طواف کردن قبور مینمایند این قسم حرام و ممنوع است بلکه لعنه بر کفر می رسد و همین است محل این دو  
حدیث و لا تتخلوا قبری عیدا چنانچه در مشکوٰۃ شریف موجود است و اللهم لا تجع قبری و شایعین بهم در  
مشکوٰۃ است سوال ازار غلامی نسبت به بزرگان و خواجگان که نه بر خریداری اند کردن جائز است  
یا نه جواب لفظ غلام بد معنی استعمال میکنند یک معنی مملوک ز خرید دوم معنی خادم نسبت کردن  
مالک معنی اول است و نسبت به بزرگان مجعنه اول دروغ است که بزرگان اینکس را بر بزرگان  
نه خریداری اند و معنی دوم میتوان گفت لیکن چون لفظ مومم باشد اهل اسلام را این قسم الفاظ تمام  
کردن نشاید زیرا که شرک چنانچه در عبادت و قدرت میشود بهلین قسم شرک در تسمیه هم میباشد و این  
قسم نام نهادن شرک در تسمیه است ازینهم احتراز لازم است چنانچه در ترجمه قرآن مسکونی قع اگر

در تحت آیه فلما آتتها صالحا جعل الله شرکا و فیما آتاها مقالی الله عما یشترکون مذکور است که در اینجا  
مانسته شد که شرک در تسمیه نوعیست از شرک چنانچه اهل زبان ما غلام فلان و عبد فلان نام می نهند  
و الله اعلم سوال کسی که گاو یا بز یا مرغ بنام کدام شهید یا ولی فرج نماید یا صرف مالیده یا شیر برنج  
نیاز کدام بزرگ بزد و صلی را بخواند این هر دو وجه حکم است و خوردن طعام نیاز و نذرانه مساکین و  
فقرا و اجازت است و اغنیاء اهل تحمل را چه حکم است جواب دفع کردن جانور بنام غیر خدا خواه پیغمبر باشد خواه  
خواه شهید خواه غیر انسان حرام است و اگر بقصد تقرب بنام اینها فرج کرده باشد از بیم حرام و  
مردار میشود و فرج کننده مرتد میشود و بازین فعل منع لازم است در تفسیر کبیر و تفسیر نیشابوری و دیگر  
تفسیر مرقوم است قال العلماء و لوان مسلم فرج و بیخته و قصد بدیحه التقرب الیه غیر الصارم تدو بیخته و بیخته  
مرتد است و اگر مالیده و شیر برنج بنا بر فاتحه بزرگ بقصد ایصال ثواب بر روح ایشان بخواند مضائق نیست  
جائز است و طعام نذر الله اختیار خوردن حرام است و طعام نذر الله نیست که کسی گوید اگر مریض مرا شفا شود  
یا مسافر من بیاید یا کار فلانی من شود بر فرقه امن انقدر طعام برای خدا خواهد بود این نذر الله است و اگر  
فاتحه بنام بزرگ داده شد پس اختیار اهرام خوردن از آن جائز است و الله اعلم سوال بیع انسان جائز است  
یا نه جواب بیع انسان بسطه طور در شرح جائز است اول آنکه جماعه از کافران مطیع باو شاه وقت  
نباشند و از دادن جزیه و خراج ابا و زدن زن و بچه آنها را بندی کرده آورند مثل امریبه و سکهان و راجه و  
دور دست و مردم کوستان بیع این طور بلا شبهه و اتفاق جائز است دوم آنکه همین قسم کفار و ملکیست  
و دیگر طوائف مذکوره اولاد خود را بفروشد و سوداگر خریدی بیاید و درین قسم اختلاف است بعضی علما جائز  
داشته اند و بعضی جائز نداشته اند لیکن اصح و اقوی آنست که این قسم هم جائز است چنانچه حضرت مجتهد کبیر  
حضرت ابراهیم علیه السلام که بادشاه مصر از قطبیان خریدی بود و حضرت ساره زوجه حضرت ابراهیم  
علیهما السلام هم به نمودار همین قبیل بوده اند و سوم آنکه ازین دو قسم کثیریک با پیش کسی باشد و با مرد جنسی  
تکاح کرده بدین هر بچه که از آن کثیریک پیدا شود ملک او میگردد و فروخت و هدیه نمودن آن جائز است آری  
اگر با خود او یا برادر خود تکاح کرده دهد یا خود متصرف شود و بچه پیدا کرد آن بچه آزاد میشود و فرختن بچه  
نمودن آن جائز نیست و دو طور دیگر است که بعضی علما جائز داشته اند و اکثر منع کرده اند یکی آنکه فوت  
کسنگی و قحط مسلمان بچه خود را بفروشد و کسی او را خرید کند چنانچه در عهد حضرت یوسف علیه السلام



مصریان در قحط خود را و اولاد خود را بدست حضرت یوسف علیه السلام فروخته بودند این قسم طایفه داد  
 شایع هدیه جائز دهمشته اند و نقل از کتاب محیط آورده اند لیکن اکثر علماء این را مسلم ندارند و گویند که مخصوص  
 در زمان حضرت یوسف بود و حالا موقوف شد و قوم آنکه بنده روان و دیگر کفار که در دار الاسلام باشند و مطیع  
 بادشاه وقت اند اولاد خود را بفروشد و این قسم نزد امام شافعی جائز است و در نزد حنفی جائز نیست مسئله  
 در حالت جنابت خوردن و آشامیدن رواست اولی آنست که وضو کرده بخورد مسئله پانجم آنست که  
 و از راه درازت لنگ پائین کردن مکره است قریب بحرام بلکه و این جامه و کره را نیز پائین شستن لنگ  
 ساختن مکره است مسئله ششمیکه بر لب می رود اگر از لب فرو می افتد بریدن آن نهایت مؤکد  
 قریب بوجوب است و اگر از لب فرو نمی افتد بالا بالادار از میثوس پس بریدن آن واجب نیست مگر بخوف  
 فرو افتادن زیرا که چون بسیار دراز میشود فرو می افتد و در میان می آید مسئله هفتم برده حلال در شرع  
 بر بنده بپسندیده است اول آنکه جماعه از مسلمانان که در ملک کفار نمی باشند بطریق تاخت و در ملک  
 کفار رفته اولاد آنها را اسیر کرده بیاورد و دوم آنکه کافران حرنی اولاد خود را بفروشد و مسلمانان از آنها خرید  
 بیاورد بشرطیکه ملک آنها بفروشد سوم آنکه ازین هر دو قسم برده که نه نکاح حلال اند از غیر مالک و دختر  
 یا پسر متولد شود آن نیز در ملک مالک در آید و او را نه نکاح حلال است و قسم چهارم مختلف فیه است نزد  
 بعضی علماء حلال است و نزد اکثر علماء حلال نیست آن آنست که مسلمانان در وقت مخصوصه تنگی و گرسنگی اولاد  
 خود را بفروشد و صاحب محیط موافق نقل ملا اله و شایع هدیه این قسم برده نیز در ملک می در آید لیکن فتوی  
 برین قول نیست اصح آنست که آن برده را بقصد ثواب خرید نماید تا از غلام گرسنگی خلاص شود لیکن او را  
 برده خود نداند و معامله کنیزک و غلام با و ناسان و بیع و شرا او درست نیست و نه نکاح و نه نیست جواب سوال  
 عبارت مرقومه امام غزالی رحمه الله علیه مسموع گردید در کتاب فیصل التفقه فی الشان این اجمال اثر حرم کمال  
 نموده اند و اشکالیکه خاطر سامی درین باب رسیده است در شرح عقائد نسفیه مذکور است و جواب در حاشیه  
 خیالی مسطور و الا باس نقل کلام الطائین قال فی شرح العقائد و الجمع بین قولهم لا یکفر احد من اهل القبلة  
 و قولهم یکفر من قال بخلق القرآن او استحالته الرویه و سبب شیخین و بعضیها و امثال ذلک مشکل است  
 و قال المدقق سمس الدین الحیالی فی حاشیه قوله من قواعد اهل السنه ان لا یکفر معنی هذا القاعدة  
 ان لا یکفر فی المسائل الاجتهادیه و لا نزاع فی تکفیر من انکر ضروریات الدین ثم ان هذه القاعدة

للشیخ الاشعری و بعض متابعیه و اما البعض الآخر فلم یوافقوهم و هم الذین کفروا بالمعتزله و شیعته فی بعض  
 المسائل فلا احتیاج الی الجمع لعدم اتحاد القائل انتهى و لا یخفى ان الجواب الاول تخصیص و تقيید لکلام بابل  
 و الجواب الثانی مبنی علی اختلاف القائلین بالقولین و هو خلاف الواقع بل القائلون بتبذک القاعدة  
 هم الذین یکفرون بخلق القرآن و سبب شیخین و قدیم العالم و نفی العلم بالخریات الی غیر ذلک قال البید  
 فی شرح الوقایف اعلم ان عدم تکفیر اهل القبلة موافق لکلام الشیخ الاشعری و الفقهاء کما مر لکن اذ  
 عقائد فرق الاسلامیین و جدا منها ما یوجب الکفر قطعاً کالعقائد الراجعه الی وجوده غیر الله سبحانه و اولی  
 حلوله فی بعض اشخاص الناس او الی انکار نبوة محمد صلی الله علیه و سلم او الی فیه او استخفافه او الی استباحه  
 المحرمات و اسقاط الواجبات الشرعیة انتهى بل التحقیق ان المراد بابل القبلة فی هذه القاعدة هم الذین لا یشکون  
 ضروریات الدین لا من یوجب وجهه الی القبلة فی الصلوة قال المدققی المیسر ان تولوا و جو کتم فیل المشرق  
 و المغرب لکن البیر من امن بالله و الیوم الآخر الایة فمن انکر ضروریات الدین لم یبق من اهل القبلة لان ضروریات الدین  
 منصوصه عندهم فی ثلثه مدلول الکتاب بشرط ان یکون نصاً صریحاً لا یشکی تأویل و لیک تخریم الامهات و البنات تحریم الخمر  
 و المیسر اثبات احکم القدره و الارادة و الکلام له تعالی و کون السابقین الاولین من المهاجرین و الانصار مضمین  
 عند الله تعالی و انه لا یجوز انما انتهم و الاستخفاف بهم و مدلول السنه المتواتره لفظاً او معنی سواد کان من الاعتقادات  
 اومن العلایات و سواد کان فرضاً او لفظاً کوجب محبة اهل البیت من الازواج و البنات و الجمعه و الجماعة و الاولاد  
 و العیدین و الجمع علیه جماعاً قطعياً بخلافه الصدیق و الفاروق و نحو ذلک و لا شبهه ان من انکر امثال هذه الامور  
 لم یصح ایمانه بالکتاب النبیین فی تحقیقه الاجماع لقطعی تضلیل جمیع الامة فیکون انکار بقوله تعالی کنتم خیر امته  
 اخرجت للناس و قوله تعالی و من یشاقق الرسول من بعد ما تبین الیه دمی و یتبع غیر سبیل المومنین  
 بقوله علیه السلام لا تجتمع حتی علی الضلالة و هو متواتر معنوی فلا یشکی منکر هذه الامور من اهل القبلة و قد  
 عرف بعضهم ضروریات الدین بانها امور مشترکة فی معرفتها المشرکین بدین الاسلام و غیر المشرکین و کماله  
 قولهم لا کفر احد من اهل القبلة کلام محمل باق علی عمومه لکن التفصیل طویل و الشان فی معرفه من هم من  
 اهل القبلة و من لم یفهم بعض الفقهاء قد بالغوا فی تکفیر من ینکر بعض المسائل الاجتهادیه و المشبهه بخبره و قد  
 دون قوم کثرتهم لیس المعصفر و نحو ذلک و هو مذموم و رکیک جدا و اما من فرق بین الاصول الفروع فکفر  
 فی اصحابها و من الاخری فان اراد نفس الاعمال فنعیم و مرجحاً و ان اراد اعتقاد و وجوبها و سنیتها فلا شبهه

مستند

مستند



فی ان من انکر وجوب الزکوة او وجوب الوفاء بالعهد او وجوب الصلوة الخمس لو کون الاذان منو تافه کفر  
 کما یل علیه قتل مانعی الزکوة فی صدر الاسلام نعم فی بعضها یکون کفر تا ویلیا لکن التاویل غیر مسموع فی  
 امثال هذه الامور الحلیة کما لم یسمع تاویل مانعی الزکوة متمسکین بقوله تعالیٰ ان صلواتک من لهم وکما لم یسمع  
 تاویل الحروریة فی انکار التحکیم متمسکین بقوله تعالیٰ ان الحکم الالهی واما التکفیر فخلق القرآن و انکار الروتیه و  
 انکار العلم بالجزئیات علی الوجه الجزئی مع القول بثبوت العلم علی وجه کلی فلا ینبغی الاقدام علیه و لیس  
 مخالف هذه الاحکام منصوصا نصا جلیلا فی التکذیب لانی السنة المتواترة بهذا المدعی اعلم قال قیل  
 الدلیل علی ان المراد من اهل القبلة هم المصدقون بجمیع ضروریات الدین ای دلالة بلفظ اهل القبلة قیاسا  
 الدلیل علیه ان الکفر یتقابل الايمان تقابل العدم للمکلة و الکفر عدم الايمان المتقابلان بالعدم للمکلة  
 لا یکون بینهما واسطة بالنظر فی خصوص الموضوع وان امكن بینهما واسطة بالنظر فی الواقع کالعمی والبصر  
 فان الذمی مثل شاة البصر لا یخلو عن احدی و الا شبهة ان الايمان مفهومة الشرعی المتعبر به فی کتب الکلام  
 و العقائد و التفسیر و الحدیث هو تصدیق النبی صلی الله علیه و سلم فیما علم بحیث ضرورة عما من شاة فکذا یخرج البصر  
 و المجنون و الجنونات و الکفر عدم الايمان عما من شاة فکذا تصدیق مفهوم الکفر هو عدم تصدیق النبی صلی الله علیه و سلم  
 علیه و سلم فیما علم بحیث ضرورة و هو بعینه ما ذکرنا من ان من انکر و احدا من ضروریات الدین انصف بالکفر  
 نعم عدم التصدیق له مراتب اربع فیحصل الکفر ایضا اقسام اربعة الاول کفر الجہل و یؤید النبی صلی الله علیه و سلم  
 صریحا فیما علم بحیث ضرورة مع العلم بکونه علیه السلام کافوا فی دعواه و هذا هو کفر ابي جهل و الضارب و الثاني کفر الجحود  
 و العناد و هو تکذیب مع العلم بکونه صادقا فی دعواه و هو کفر اهل الکتاب بقوله تعالیٰ الذین آتینا سم الکتاب  
 یؤمنون کما یؤمنون انما هم و قوله و یحجد و ایهاد استیقمتها انفسهم ظلمها و علوا و کفر بالمیس من هذا الشیل  
 و الثالث کفر الشک کما کان لاکثر المنافقین و الرابع کفر التاویل و هو ان کمال کلام النبی صلی الله علیه و سلم  
 علی غیر محمل او علی التقیة و مراعاة المصالح و نحو ذلک و لما کان التوجه الی القبلة من خواص معنی الايمان  
 سواء کان شاملة او غیر شاملة عبرا عن الايمان باهل القبلة کما ورد فی الحدیث نیست عن قتل اهل  
 و المراد المؤمنین مع ان نص القرآن علی ان اهل القبلة هم المصدقون بالنبی صلی الله علیه و سلم فی جمیع  
 ما علم بحیث ضرورة و قوله تعالیٰ و صد عن سبیل الله و کفر به و السجدة الحرام و اخرج الیه من کبر العبد فی شاة  
 جواب سوال در دفع تعارض روایت قلمی فرموده اند که از استنباط محل حکم مختلف آمده بسیار و قوی

سورة

سورة

سورة

سورة

و بجاست بلکه بخاطر فقیر چنین میسر که بدون اختلاف محل نیز تعارض نیست زیرا که وجه اعطاء در هر دو  
 روایت مختلف است در روایت جواز بیع و شرا مقید بانعام موبد واقع شده سوا بر کان التابید حقیقة  
 کما اذا صرح فی المنشور بالتأبید و حکما کافی صورة السکوت و در روایت منع و شرا اعطار الوجود و در روایت  
 مقید نموده و ظاهر است که این تفسیر منافی تأبید است پس اگر انعام وقت زینت که مملوک بیت المال  
 بآبی وجه کان بطریق انعام موبد به یک بخشند مملوک او میشود و اگر همان زمین را بوجه او داد و استحقاق  
 یکس به در دست او عاریت میشود پس دفع تعارض با اختلاف وجه اعطاء است اگر چه محل واحد باشد  
 و علی هذا تقریر تصور بحسب الاحتمالات العقلیة اربع صور الاول ان یعطى الامام ارضا مملوكة لبیت  
 المال علی وجه التابید حقیقة و حکما و الثانية ان یعطىها علی وجه الادار و الاستحقاق و الثالثة ان یعطى  
 الامام ارضا مملوكة لذی او مسلم علی وجه التابید و الرابعة ان یعطىها الامام علی وجه الادار و الاستحقاق  
 اما صورت ثالثة محض احتمال عقلی است خلاف شرح پس باقی نماند مگر سه صورت و در یک صورت رقبه  
 زمین مملوک آن کس میشود و در باقی محض حق اخراج یا عسیر لیکن مشکل نیست که اینهمه قوا حد را  
 بر آنچه درین ملک راجع است تطبیق نمیتوان و او زیرا که زمینداران در هر جاد عوی مالکیت خود می نمایند پس  
 زمین که مملوک بیت المال است درین ملک موجود نیست و همچنین زمین موات یا زینت که چیست عدم  
 وارث و بیت المال داخل شده باشد یا از ازال خارج خریده باشد تحقق نیست و اگر باشد تغییر نیست  
 پس این حکم را در جائے معین جاری کردن ممکن نخواهد شد مگر بتا بر آنچه حضرت شیخ جلال تھانی سر  
 قدس السمره در رساله خود اختیار فرموده اند که زمین هندوستان در ابتدا سے فتح مانند سواد عراق  
 که در عهد حضرت فاروق رضی الله عنه مفتوح شده بود موقوف بر ملک بیت المال است و زمینداران را  
 بمیش از تولیت و دار و عی ترود و فرام آوردن قرار عین و اعانت و زراعت و حفظ و دخل نیست چنانچه  
 لفظ زمیندار نیز اشارت بآن میکند و تغییر و تبدل زمیندار می و عزل و نصب زمینداران و اخراج بعضی  
 از آنها و اقرار بعضی و عطا بعضی اراضی بافتانان و بلوچان و سادات و قد و انیان بعضی زمینداران  
 و االت صریح برین میکنند پس درین صورت جمیع اراضی هندوستان مملوک بیت المال گشت و  
 بعضی فرارعت علی النصف اداقل مندر دست زمینداران پس هر قطعه که بادشاه وقت بطریق تأبید  
 حقیقی یا حکمی یکس بخشید ملک او شد و هر قطعه را که بر وجه اداری و استحقاق یا و او در دست او عاریت



است نظر و منا شیر ملوک قدیم باید نمود تا آنچه بروج تابیده واده اند از قسم دیگر تمیز گردد و آنچه بروج تابیده واده اند پس اگر با معانی خراج است پس خراج هم واجب نیست و زیرا که در صورت تملیک قبل از فرض هم و خراج را هم نخواهد کرد و اگر محض تملیک ارض است بدون معانی خراج پس خراج واجب میشود و در صورت اولی امام لایق را میسرند که از زمین مذکوره خراج بگیرد هر حال در حال زمین این چیز شبهه است و در وجه خطا پیشینیان نیز تعارض ظنون و استدلال از بعضی معتبران مخاوم شنیده شد که در اکثر قصبات ریش را که در دست شرفاست محدود نموده اند و آن زمین احیای است که باذن امام وقت آنرا احیا نموده مالک آن گشته اند و لیش آنکه زمینداران آنها را در آن زمین دخل نیست بلکه شرفا مختار اند اگر خواهند خود آنرا بکار بند و اگر خواهند از دیگر کسی کاشت کنند پس آن زمین همان جایی است که الرقبه البتة قابل بیع و شرفا خواهد بود و خراج آنها موقوف بر اذن امام وقت و گرفتن تصاحب از صدور و نظر در استحقاق و عدم استحقاق و منع از اعطای زمین معاش در هر عقبه و ترجیح بعضی دارثان بر بعضی که معمول با و شایان تمیز است صریح دلالت بر عدم مالکیت این قسم زمین میکند سهو الچه میفرمایند علماء دین و مفتیان شرع متین درین صورت کس نیست که این کار من حسب الحاجة برآید گاو سید احمد یا گو سپند شیخ سدد و غیره باید هم و بعد انجل حاجت گاو را بیع بنام خدا کرد و حال آنکه در نیت نسبت گاو سید احمد و شیخ سدد و میسند و حدیث انما الاعمال بالنیات ناطق است و ان الله لا یبطل صومکم و لکن یبطل فی قلوبکم و یناکم بر معنی شماست و نیت المؤمن خیر من عمله نیز دلیل بر نیت را در اول ضرورت پس در صورت مذکوره اکل گاو و غیره درست است یا نه بنیوا و تجروا جواب از بعضی علماء گاو و غیره در صورت مذکوره حلال است و خوردن آن بوجوب شرع شریف درست خصوصاً وقتی که دلایح غیر نامی باشد که ما هو المتعارف فی بیع بقرة السید احمد و غیره اما ثبوت حلها و اکلها بالکتاب فقوله تعالی فکلوا مما ذکر اسم الله علیه ان کنتم یایة مؤمنین و ما لکم الا تاکلوا مما ذکر اسم الله علیه و قد فصل لکم ما حرّم علیکم لانه عام قد خصص منه البعض او هو المیتة و الدم لم یمنع من و ما ابل لغير الله به و الممنوعة الموقوفة و المترویة و النطیحة و ما اكل السبع و ما فوج علی النصیب قصد به التقرّب الی غیر الله و العام تخصّص یتناول افراداً بالباقیة و لوطناً و الذبیحة فی الصورة المذكورة لیست دخلت فی شئی من النخصت اما عدم دخولها فیما سومی ما قصد به التقرب الی غیر الله فظاهر و اما عدم دخولها فیما قصد به التقرب الی غیر الله فانه عبارة عن الذبیحة التي لم یقصد بها اكل لحمها بل قصد به الذبح الی غیر کسائی

سوره انفار

و هینا لیست که ذلک و اما با السنة فحدیث الذبیحة للضیف و الولیمة و الاعراس و العقیقة و التجارة کذبیحة القصاب مثلاً فانه لا شک ان الذبیحة فی الصورة الاولى و الصورة المذكورة ابل باسم الله الذبیحة غیر الله و الفرق حکم و اما بقول الفقهاء فنقول السراجیة و الکتابی اذا فوج باسم السبع لا یحلی و لو فوج باسم الله و اراد به السبع علیه السلام کل و یابین عبارت من دفع میشود قول قاصر ان که میگوید نیت اگر چه در فوج شرط نیست لیکن نیت خبیثه و فاسده و بیجه را حرام خوانند و قول الهیایة و التثانیة ان یقول مقصوداً عن صورتی و معنی بان یقول قبل التسمیة و قبل ان یضیع الذبیحة او بعد و هذا لا بأس به الی قوله و الشرط هو ان ذکر الخالص المجزول ان المراد بالذکر الخالص المجزول الذکر باللسان فقط كما یدل علیه قوله بان یقول قبل التسمیة الخفی تفسیر قوله صورة و معنی و قول النائیة فی شرح قول الهیایة هذا المامور به هینا الذکر عن الذبح و المراد بالذکر المتعدی بعلی الذکر باللسان كما تقرّر و احج به مالک فی حرمة متروک التسمیة ناسیاً فافعل الذبیحة تحت قوله تعالی و لا تأکلوا مما لم یذکر اسم الله علیه ایضاً و اما بقول المفسرین فنقول العالم العارف فی تفسیر الاحمدی ان البقرة المذكورة كما هو الرسم فی راننا حلال طیب لانه لم یذکر اسم غیر الله وقت الذبح و انما ینذر و نهالهم انتهى و الحق لم یمن اما لانا محمد مبین فی رسالته فی التذکر و نذر شیخ سدد و امثال آن برام است و نه راننا ذلک که بنام شیخ سدد و فوج میکنند اگر وقت بیع نامش گرفته باشند گوشت او مردار شود و خوردنش روا باشد قال الله تعالی و لا تأکلوا مما لم یذکر اسم الله علیه و انه لفسق و اگر بنام خدا بر اسم الله علیه فوج کرده باشند اگر چه در دل نیت فاسد دارند ظاهر خوردنش حلال باشد لیکن متقی و پرهیزگار را باید که نخورد و الا جاهلان گمان برند که این نذر حلال است پس گمراه شوند انتهى بحرفه لیکن کسانیکه اوال آنها مطابق افعال شان نیستند مثلاً فرق شیخه را کافر مطلق بالا جماع گویند و قوله تعالی و لا تأکلوا للشیرکین حتی یومنوا و بعد مومن خیر من مشرک ولو اعجبکم الایة و الپس لیت انداخته تر و بیع بناش غیره از شیعه می نمایند و مسکن خود را در الحرب قرار میدهند که بجز آن فرض باشد و لقوله تعالی انکم ان ارض الله و اسعته فتهاجروا فیها الایة خلاف و زبیده در آنجا اقامت میدارند و عرس بزرگان خود بخورند مثل فرض دهنه سال بسال بر میقه و اجتماع کرده طعام و شیرینی در آنجا برده تقسیم نموده مقابر را و ثنا لعبد میکنند افتا بحرم بقرة مذکوره بسیار تعجب و نمیفهمند که حرمتی را یافتند و مسلمین چه کار بلکه بسبب فتویٰ مذکوره مصداق فضل و اهلوا کثیر میشوند لان الذبیحة لتعظیم غیر الله و اگر امره حرام الذباح

سوره انفار



مرتد و امر آنه بآنکه و قد اجمع الفقهاء فی الفرق بین الذبیحة لتعظیم غیر الله و اکر امره و هو ما اهل به لغير الله  
 و بین الذبیحة لتدفع الی سبحانه انه ان قدمها لیاکل منها کان الذبح لله المتفق للصیفة و غیره و لهذا حل  
 ذبیحة القصاب و الولیمة و غیرها کما فی البرزخیه و ان لم یقدمها لیاکل بل لیدفعها لغيره کانت الذبیحة  
 لتعظیم غیر الله فحرم و لهذا حرمت الذبائح للعظام کما فی الدر المختار و البرزخیه و وقتیکه قوی و اذکره  
 ذبیحة مذکوره حرام است پس بتدریج حلال و صدق ضالین گردید و بموجب فتوی از ذبیحة مذکوره نه نادر خورد  
 نه غیر آن پس ذایح مرتد شد و مفتی حرمت دخل مضلین گردید و نیت راد صحت و فساد اعمال سو  
 العبادات الخالصه سومی الاسلام مثلاً در حل و حرمت اشیا و غیره نیست علی الخصوص در چیزیکه مأمور  
 فقط و در آن ذکر سانی باشد کما فیما نحن فیه و قد مر چه نکاح ببنیت یا بنیت سفاح حرام نمیشود و زنا  
 بنیت و له صلح و فراغ عبادت حلال نمیشود و شراب مثلاً براس قوت نماز و غرا حلال نیست و الحدیث  
 محمول علی حذف المضاف مثلاً ای ثواب الاعمال او علی التخصیص کما تقرره الاصول و الفرع فالتخرج الیهما  
 ان شئت جواب اعتراضات مذکوره از مولانا شاه عبدالعزیز صاحب حدیث دہلوی قوله ذایح غیر ناوی باشد الذ  
 ذایح نخواهد بود الا وکیل ناوی و نائب او پس نیت مکرر و نیت در حل و حرمت تاثیر خواهد کرد کما فی  
 الاصحیحہ قوله و ما قصد به التقرب الی غیر الله الخ تخصیص هذا الفرد و لم یثبت بالکتاب الا اذا حل قوله و ما  
 اهل لغير الله علیه فیکون ذکره کما را و لا بالسنة الا اذا حل قوله للمعول من ذایح لغير الله علی هذا لکن  
 فیه انه لا یدل علی حرمة الذبوح بل حرمة الذبح کما اذا ذبح شاة مفصولة و ضمن قیمتها قوله و اعلم  
 المخصص بتناول افراده الباقیة و لو ظننا لکن سجدی فیه التخصیص الاخر باللائل الظنیة مثل الاخبار الاحادیث  
 و قیاسات المجتهدين المودیه الی تحریرها فلا یفید تلاوة الآیة و التمسک بهانی معارضة قیاساتهم قوله اما عدم  
 دخولها فیما سومی ما قصد به التقرب الی غیر الله الخ فظاهر به اخذ و ش لان ما اهل بغير الله ان حل علی مقصود  
 به التقرب الی غیر الله عدم دخولها فیه لیس بظاهر قوله فلهذا عبارة عن الذبیحة التي لم یقصد به الذبح لیس  
 به لول انوی بقوله ما قصد به التقرب لغير الله فلیسین وجه دلالة هذا اللفظ علی هذا المعنی و الا فهو مردود علی  
 فانه کيف و الاصحیحہ لیتقصد بها التقرب الی الله و لیتقصد اکل لحمها ایضاً فاذا اجتمع قصد التقرب قصد الاکل  
 فی التقرب الی الله ففی التقرب الی غیره اولی قوله بل قصد به الذبح الی غیره ما اذا اراد بالغير فلیسین  
 حتی یتکلم علیه قوله بنیت غیر الله لکن لا بنیت التقرب به الی ذلک الخیر بل بنیت اكله انتفاعه باللحم فلهذا ان

نفساً اشتباه هذا السائل انه لا یفرق بین الذبح بمنی اراقة الدم و بین الذبوح بمنی اللحم و اشتمق  
 کان اراقة الدم للتقرب الی غیر الله حرمت الذبیحة و حتی کان اراقة الدم للتقرب الی غیره بالاکل و الاصل  
 حلت الذبیحة لان الذبح عبارة عن اراقة لا عن الذبوح ای الذی یحصل بعد الذبح من اللحم و اشتمق  
 و علی هذا قلنا و اشتتری لحم من السوق او ذبح بقرة او شاة لا لجل ان یطبخ مرقاً و طعاماً یطعم الفقراء  
 یجوز ثوابها لرح فلان حلت بلا شبهة و علامته هذه اراقة ان یلعین بقرة خاصة باسم ذلک الميت و لا  
 یلعینا بشئ بل یمکن عنده کل البقر سو اسیت فی ذلک ان اللحم المشتري من السوق و الاصل یخرج  
 البقرة سواء فی ذلک و النذر قوله و الفرق حکم قد علمت وجه الفرق فان هناك اراقة الدم باسم الذین  
 غیر نیت التقرب الی غیر الله بلک اراقة بل ایصال ثواب الیه باطعامه للفقراء او ایصال نفع الیه بالاکل  
 کما فی الاولائم و الاعراس و فی صورة النزاع اراقة نفسها عما یقرب به الی ذلک الخیر قوله و الکتابی  
 اذا ذبح باسم المسکح لا یحل و لو ذبح باسم الله و اراد به المسکح یحل بهذا عین مذنب القاتل بالحرمة فانه یقول  
 لو قال حل باسم المسکح انی نذرت ان اذبح بقرة لله و اراد بالله السید احمد کبیر علی اعتقاد و الجملیة یحل  
 ذبیحة لانه لا یخل فی نیت بل هو خلص النیت لله لکن اخطأ فی اعتقاده حلول الله فی السید احمد کبیر انما فی  
 یعتقد حلول الله فی المسکح حیث یقول ان الله سوا مسکح ابن مریم حفظاه فی المعنوی و ان العنوان معنوی حق  
 و معنوی بل بخلاف ما لو قال انی نذرت ان اذبح بقرة للسید احمد کبیر فانه اخطأ فی العنوان و المعنوی معاً کما لو  
 انصر فی باسم المسکح قوله بان عبادت من دفع می شود و قول قاصر ان اذبح بقرة قول من دفع می شود و زیاده  
 مراد ایشان از نیت جمیعہ آتست که دعوان متقرب الیه خطا کنند و اگر دعوت منون خطا کنند مثلاً و سجدی متقرب الی الله  
 تعالی و افاق افعال نمیداند و افضی که علی را بر این خدا تجویز میکند حلال است زیرا که خطای اینها در معنوی است  
 نه دعوان قوله قول الهدایة و الثالثة ان یقول مفصولاً عنه صورة و معنی هذا لا تعلق له بحل النزاع  
 فانه فی ذکر اللسان المجرد عن نیت التقرب و الاخلاف فی حله اذا سبق لسانه بذكر الخیر و لم یقارن الذبح کما سجدی  
 انشاء الله تعالی فحل النزاع ما اذا ذکر بنیت التقرب الی غیره و لم یذكر ذوی التقرب الی ذلک الخیر و قد اعترفت  
 حیث قال قوله لان المراد بالذکر الفالح المجرد بالذکر باللسان فقط فیه خلل ظاهر لان مراده بالذکر الخیر  
 المجرد و انکان الذکر باللسان لکنه اراد بالخالص المجرد بالذکر باللسان فقط فیه خلل ظاهر لان مراده بالذکر الخیر  
 فی شرح قول الهدایة فلا تعلق له بحل النزاع او لا یشک عاقل فی ان المأمور به عند الذبح هو الذکر باللسان فی



الحی اصل الجود عن فکر الغیر نعم محل النزاع ما اذا ذکر اسم الله باللسان واراد به التقرب الی الغیر قوله واما قول  
 المفسرین بقول العالم الذی یزید القول بیاضه احوال الحکم الغفیر من الفقهاء کما سبھی فکیف یصح بقول هذا القول  
 ووجه مع مخالفة باقوال العلماء الکبار وسبب انقوله حلال طیب محل اشکال اولاً شک فی وقوع الاختلاف  
 فی حل هذه الذیجة وتعارض الادلة وتبی کان کذلک کان محلاً شبهة ومن قاعدة الفقهاء ان اذا اشتبه  
 المحل والحرمة غلب جانب الحرمة احتیاطاً وقد قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الحلال بین والحرام بین  
 بینهما امور شبهات لا یعلیها کثیر من الناس فمن اتقی الشبهات فقد استبرأ لدينه وعرضه ومن وقع فی  
 الحرام کراعی یرعی حول الحی یدشک ان یواقعہ قوله واکر بنام خدا بسم الله المد کبر الخ درین عبارت لفظ ظاهراً  
 ولالت بوتوق در حل این فریجه می کند لهذا متقی را از خوردن آن منع نموده اند و اقوال جم غفیر فقهاء که فیما  
 بعد منقول است نه شک ولالت بر حرمت می کند فالأخذ بها اولی اذ لا قول للشاک قوله شیعة کافر مطلق  
 بالاجماع الخ این لعل غلط است زیرا که شیعه را بالاجماع کسی کافر نمی گوید بلکه در ایشان اختلاف است علماء  
 ماوراء النهر از حنفیه کافر گفته اند و مصریین از حنفیه و عراقیین از ایشان کافر گفته اند بلکه متبوع وصال قرار  
 داده اند و علماء شافعیه نیز کفر ایشان ثابت نکرده اند بلکه متدع وصال گفته اند قوله تفریح بنات و غیره  
 می نمایند تفریح بنات و غیره آنست که این شخص زنی یا مالک امر زن باشد و او را با کسی نکاح کرده و دیگر این  
 شخص زنی آن نیست و نه مالک امر است بلکه آن زن از اقارب است مثل بنت البنت است پس  
 زنده باشد یا بنت العم یا بنت النخال که اولیاد دیگر دارد و جبر و ولایت این شخص بر آن زن و اولیای او آن  
 زن نیست پس نسبت کردن تفریح آن زن باین شخص خطا و ظاهر است و لهذا قال قائل العرب بنونا بنونا  
 و بناتنا بنونا من ابناء الرجال الا بعد قوله مسکن خود را هم مرا و از دار الحرب که از آن هجرت فرض باشد آن دار الحرب است  
 که حربیان از اهل دارین خود و صوم و صلوة جمعه و جماعات و اذان و ختان و سکنان آنجا را مانعت نمایند و اگر  
 چنین نباشد بلکه مسلمانان آنجا اظهار دین خود می دهند و غنچه می کنند و جمعه و جماعات را قائم میدارند و بیان  
 احکام دین خود می کنند پس از آن دار الحرب هجرت فرض نیست و علی تقدیر الوجوب فی الفور  
 واجب نمیشود بلکه عند اللجأ و المفزاة النبی صلی الله علیه وسلم اقام ثلثة عشر بمکة مع ان کفارة مکة  
 كانوا یمنون من اظهار الدعوة و یضربون و یشتمون من آمن و یمنون من الصلوة فی المسجد الحرام پس  
 حق تعالی بهرگاه انصار را بعد از سیزده سال ناصراً و محبین آنجناب گردانید و محل و مسکن در مکه

بسم الله

طیبه بهم رسید هجرت فرمودند فلا طعن فی ذلک اصلاً قوله عرس بزرگان خود را از این طعن مبری است  
 بر جمل باحوال مطعون علیه زیرا که غیر از فرض شرعی مقرر را هیچکس فرض ننمیداند آنست زیارت و تبرک  
 بقبور صاحبین و امداد ایشان با دعا و ثواب و تلاوت قرآن و دعا و غیره و تقسیم طعام و شهرت و شهرت و ثواب  
 باجماع علماء و تعیین روز عرس بجا آنست که آن روز مذکور انتقال ایشان میباشد از دارالحمل بدار الثواب  
 و الا بر روز که این عمل واقع شود موجب فلاح و نجات است و خلفه لازم است که سلف خود را باین نوع  
 برو احسان نماید چنانچه در احادیث مذکور است که ولد صالح یدعوه و تلاوت قرآن و اداء ثواب اعباده  
 قرار دادن یعنی بر کمال پادشاه و افراط جاهل است آنست اگر کسی سجده و طواف و دعا بخواند یا طاعت کند  
 افضل کند بعمل آورد البته مشابیهت بعد از او ثامن کرده باشد و چون چنین نیست پس چرا عمل طعن باشد  
 در رد منشور سیوطی مرقوم است و اخرج ابن منذر و ابن مردویه عن انس رضی الله عنه ان رسول الله  
 صلی الله علیه وسلم کان یاتی اهل اکل عام فاذا لقوه اشعب سلم علی قبور الشهداء و قال سلام علیکم بما صبرتم  
 فتم عقبه الدار و اخرج ابن جریر عن محمد بن ابراهیم قال کان النبی صلی الله علیه وسلم یاتی قبور الشهداء علی  
 راس کل حل فیقول سلام علیکم بما صبرتم فتم عقبه الدار و البوکر و عمر و عثمان انتهی و فی التفسیر الکبیر  
 عن رسول الله صلی الله علیه وسلم انه کان یاتی قبور الشهداء و راس کل حل فیقول السلام علیکم بما صبرتم  
 فتم عقبه الدار و الخلفاء الاربعة کذا یفعلون انتهی قوله لان الذیجة الخ هذا بعینه مذنب القائل بالحرمة  
 قد رجع المعترض الی الحق و اعترف به و اخرج علی لسانه و هو لا یشر قوله و هو اهل به لیس الله الخ هذا  
 ایضاً رجوع الی مذنب القائل بالحرمة و ان البقرة المنذورة داخل فیما اهل لیس الله فاحفظه قوله قد اجمع  
 الفقهاء الخ لا بد فی دعوی الاجماع من نقل اقوال الفقهاء و الا فلا یسمع قوله ان قدمها لیاکل ان کان الدار  
 من الاکل اکل الذبح فذیجة القصاب بل اکثر الولاة و اللاعرا س یخرج عنها اذ کل الذابح منها غیر  
 و لا معمول فقوله فکان الذبح لیس و المنفعة للضعیف و غیره سهو ظاهر اذ کل الضعیف لیس اکل الذبح  
 فیجب علی هذا ان یکون ذیجة القصاب و الولاة و اللاعرا س محرمة داخله فی هذا القسم لانی اقسام الاول  
 و ان کان المراد اکل الغیر فقلزم ان تكون المذبوحات فی اجزیه مذبوحات الاحرام و التذکره مقصودة للشر  
 و کذا فی کفارة الجنایات من حیات محرمات ایضاً فالذبح الی الغیر ان کان حلالاً فکیف صارت هذه الذیجة  
 محرمة و ان کان حراماً فکیف یصح جملة ما دار الحکم الشرعی اذ احرام ساقط عن درجة الاعتبار قوله و لذات

بسم الله



الذی بائع للعظام بما فیها فیضی منه العجب بوجوبهما ان السید احمد کبیر بود اخل فی العظام ام لا فان  
قال بدخوله فیهم فلم یأصارت البقرة الذبوة من جملة المحرمات وقد نقل شایعا من التفسیر الاحمدی علیها واجاب  
بوالیضا فی صدر الفتوی بحملها وان لم یقل بدخوله فیهم فما بال العظام صارت محرمة ذبايح مندورة لهم  
وما بال الصغایر حلت الذبايح المندورة لهم وبالحکمة فی هذا الکلام خطا ظاهر واثما بهما ان البقرة  
الذبوة لتعظیم السید احمد کبیر مثلاً یفون لهما الی الدافین والرافضین ویطبخون بعضها موقود  
لحمها ویکل منه الذین غیره فکیف صارت محرمة مع ان الذبايح شرکاء فی اکل لحمها قوله پیش فیکلمه  
فتوی داو که فیجیه الخ این کلام منقوض است بآنکه حضرت امام عظم چون فتوی داد بجرمت سوسمار و شایخی  
بسبب تحريم حلال مصداق ضالین کرده باشد و حضرت امام شافعی چون فتوی داد بجرمت طاووس نزد  
حنفی مصداق ضالین شده باشد فما هو جوایبکم فهو جوابنا قوله و نیز که رالے قوله در جل و حرمت شایع  
نیست عجب است این شخص که با وجود ادعای دانش و علم مختصرات اصول را در نظر نیارده و مثال ضربتیم  
تا دیبا و انوار الشنبه و در کتب خفیه فرق را در شرب نبید تقویا و تلویحاً ندیده جواب نامه مولوی نور محمد  
احمد ندانی انزل علی عبده الکتاب منه آیات حکمات من ام الکتاب و اخر متشابهاً مولوی صاحب  
مجمع کمالات و مناقب تقیم حکام شریعت مولوی نور محمد صاحب سلمه الله تعالی و ذواله حصا علی حفظ الشرع  
و نصح الدین فقیر عبد الغزیز عبد الباق سلام سنون ملتس میدار که قیمه کریمه در باب تفسیر از مسئله توحید جوئی  
و توحید شهودی و انکار اقاول و حشت ناک میان رمضان شاه وصول عزت شمول نمود مهربان من حقیقت  
اینست که صوفیه علیه از قدیم اشارات باین مسئله میفرمودند و چه که محتمل تاویل بود گاهی بحکایت تاویل میروان  
کرد و گاهی محمول بر سکر میخوان و داشت چنانچه آن صاحب خود از چند بزرگ نقل فرموده اند لیکن بعد از  
مرو طبقه سلف از صوفیه در گذشتن پانصد سال از هجرت نبوی این حضرات و در فرقه شدند جمیع کثیر اشارات  
بر حقیقت حمل نموده و قائل شدند بآنکه وجود واحد در مراتب موجب و امکان و قدیم حادث و مجرد و  
جسمانی و مومن و کافر و نجس و طاهر ظاهر است لیکن هر منظر حکم جداوار و فرق در احکام ظاهر ضرورت  
مومن را حکم نجات است و کافر را حکم بقتل و اسیر و علی هذا القیاس و در جمیع صفات متضاده چنانچه گفته  
است هر مرتبه از وجود حکم دارد و اگر فرق مراتب نکنی زندیق و بهین فرقه وابسته است احکام ظاهر  
شریعت چه زن منکوحه حلال است و اجنبیه حرام و پدر واجب تعظیم است و کافر معاند واجب التحقیر و غیره

فرق در احکام نکند و محض حدة وجود را ملاحظه نماید خلاف شیخ است و الحاد و زندقه است و همچنین وجود  
که عین ذات حق است نزو ایشان با وصف ظهور در مظاہر مختلفه در مرتبه احدیت صرف پاک و متزه از  
نقائص و متصف بکمالات بدانند و نیز بدانند که نقصان مراتب کثرت با و عاید نمیشود چنانچه شعاع آفتاب  
با وجود یک برنجاسات می افتد پنجس نمیشود و حقیقت کلیه انسان مثلاً با وجود یک بر مسلمان و کافر صالح  
و فاسق و عالم و جاهل ظهور کرده و خود نقصان نمی پذیرد و بهین مذمب را اکثر حضرات صوفیه و علماء  
نادار اختیار کرده اند و درین باب رسائل و کتب نوشته اند عمده اینها از قاضیه شیخ اکبر محی الدین بن  
العزنی و شیخ صدر الدین قولوی و شیخ عبد الکرم حبیلی و شیخ عبد الرزاق جهانبومی و شیخ امان یانی بی  
و از کبری و مولانا جلال الدین رومی و شمس الدین تبریزی و از سهروردیه شیخ فرید الدین عطار و از  
چشتیه سید محمد کیسود و از وسید جعفری و از نقشبندیه حضرت خواجہ عبید الله احرار و ملا نور الدین جامی و  
ملا عبد الغفور لاری و حضرت خواجہ یاقی بالله کابل و علی هذا القیاس شیخ عبد الرزاق کاشی شمس الدین  
فخاری و قیصری و سعید الدین فرغانی و غیره ایشان گذشته اند و تصانیف اینهمه بزرگان موجود و مشهور  
چنانچه بملاحظه آن صاحب برآمده باشد و جماعه دیگر آنها اشارات را بر تاویل حکایت یا سکر حمل نموده  
انکار وحده وجود کرده اند و گفته اند که وحده وجود در بعضی اوقات بتطرکات و آید که در حقیقت  
باشد چنانچه در روشنی آفتاب همه ستارگان نور میشوند و منظر نمی آیند حال آنکه در نفس الامر موجود و نوریم اند  
لیکن در وقت نهار بسبب غلبه نور آفتاب نور آنها ضعیف میگردد و همچنین است حال چراغ پیش مشعل  
پس کسانی که توحید صرف را پیچیده اند توحید ایشان محض در شهود و در نظر است نه آنکه در وجود باشد  
و همچنین است مذمب شیخ علاء الدوله سمنانی و جماعه دیگر از قدما و مذمب امام ربانی و اتباع ایشان این  
حضرات همه در اثبات این عقیده رسائل و مصنفات بسیار پرداخته چنانچه معلوم خاطر شریف خواند بود پس  
ما موم را که بعد ازین اختلاف پیدا شده ایم جزم با حدی الطرفین نمیتوان شد پس سبیل ما موم نیست که چنانچه  
در مذمب اربعه حق را در ترمی انکاریم و میگویم مثلاً مذمب حنفی صواب محتمل الخطا است و مذمب غیر ایشان  
مثل شافعی و مالکی خطا و محتمل الصواب است همچنین درین و مذمب توحید جوئی و توحید شهودی  
نظر یک دلیل کیطوف رایج شده طرف دیگر را با هم ضلال و گمراهی نباید انکاشت که تضلیل و تحقیر  
جمعی از علماء و مشایخ کبار لازم می آید آری اگر تقلید یک طرف غلو پیدا کرده و فرق مراتب را در نظر



انداخته پاشی از جاده اعتدال بیرون نهاده عابد را مجبور و حادث را قدیم و ملوث را منزه و حرام را  
 حلال و نجس را طاهر انگارد البته از محبان و زندقان میگردد حاصل الکلام آنکه اختلافیه در میان  
 سنتی ورفضی یا سنتی و خارجی است مثل آن نیست که موجب تضلیل و تکفیر احدی باشد بلکه مانند اختلاف  
 مذاهب اربعه است آنکه هر یک از قائلان توحید وجودی پاشی از جاده اعتدال بیرون نهاده ثوبت بالحدود  
 زندقه رساند البته ضال و گمراه گردد و همچنین قائلان هر یک از عقیده شهودی پاشی از جاده اعتدال بیرون نهاده  
 تکفیر و تضلیل جمیع کثیر از علماء صوفیه نمایند البته مطعون و ملایم شوند اینست حال محصل در بنیاد با حال  
 میان رمضان صاحب ملاحظه باید فرمود اگر قید شرع دارند و مردم را بنماز و روزه و تلاوت قرآن و فکر و خوض  
 در جاد و تقوی و صلاح دعوت میکنند پس از الحاد و زندقه بسیار دور اند و اگر معاندان عقیده احکام شرعی  
 نمی نمایند و مردم را با بابت زندقه دعوت میکنند پس البته قابل تضلیل و تکفیر اند و در کتب فقهیه میگویند  
 که در مسئله اگر چند وجوآت باشند که موجب کفر اند و یک وجه عدم کفر پس بر مبنی لازم است که میان عجم  
 کفر کننده در صورتیکه قائل خود تصریح وجه کفر کرده باشد و فتاوی عالمگیری مرقوم است اذاکان فی مسئله  
 وجه توجب الکفر وجه واحد یعنی علی المفتی ان یبیل الی ذلک الوجه الا اذا صرح بارادة توجب الکفر  
 فلا یغنی الاول حیثه ثم ان کان نیتة القائل الوجه الذی ینتج التکفیر فهو مسلم وان کان نیتة الوجه الذی یوجب  
 التکفیر لایغنی فتموی المفتی انتهى جواب نامه حافظ مصری حقا - حافظ صاحب مهربان علی مراتب مجمع حقا  
 و مناقب حافظ مصری صاحب سلمه الله تعالی - از فقیر عبد الغزیز بعد از ابلاغ سلام سنون الاسلام مکشوف  
 خاطر عاطر با دعائیت نامه سامی در مقدمه مناقشه میان محمد رمضان صاحب مولوی نور محمد صاحب بابت  
 توحید وجودی و انکار آن وصول عزت شمول نمود مهربان من قائلین توحید وجودی اکثری از اولیاء الله  
 خواص اهل سنت و جماعت اند نوشته اند در هر طریقه چنانچه خط که بر اسم مولوی نور محمد صاحب سابق ازین  
 مرقوم شده مشتمل است بعضی از آنها است پس کسیکه قائل توحید وجودی باشد او را کافر گفتن و از نماز  
 پس پشت او اخراج کردن و مناکحت با او نمودن و ذبیحه او خوردن هرگز و نیست بلکه آنها را مسلمان  
 و اهل سنت باید دانست و معامله مسلمانان اهل سنت از ابتدا اسلام و جواب عطفه عیاده مرخص و شهود  
 جنازه و دعای مغفرت و رحمت نمودن باید نمود آنرا این اعتقاد ایضا اعتقاد توحید وجودی داخل در  
 ضروریات عقائد اسلام نیست اگر کسی اعتقاد آن نکند و انرا نداند در اسلام و نقصان نیست اما باید که

اولیاء الله را که قائل توحید وجودی گزیده به تحقیر و امانت و تکفیر و تضلیل پیش نباید کرد و اولی حق  
 عوام الناس است که ازین مسئله فیاضا و اثباتا سکوت در نزد مشغول بحث و تکرار این مسئله نشوند که  
 عقل هر کس بفهم آن نمیرسد و موجب فساد عقیده میگردد و ابیات کتاب بلبل باغ نبی نیز مشتعل برهان  
 الفاظ است که مانند آن الفاظ در شنوی مولانا جلال الدین رومی فتیح فرید الدین عطار و فخر الدین  
 عراقی و دیگر بزرگان و مانند آن فرموده اند اما این قسم الفاظ را نقل و مجلس عوام نباید بود که بسبب کم فهمی  
 در فتنه نیفتند و لفظ حقیقه الحقائق نیز در اصطلاحات مالک صوفیه واقع است که در شرح نیامده و بهر فرق را  
 از فرق باطل سنت بعضی الفاظ مصطلح شده که در شرح اطلاق آن وارد نشده مثل واجب الوجود و عرف  
 مشکلین اهل سنت و همچنین لفظ وجود مطلق در عرف صوفیه اهل سنت مثل قیصری و فرغانی و مولانا جامی  
 بسیار وارد است و در شرح وارد نشده پس اطلاق این الفاظ هر چند بدعت است اما بدعت سیئه نخواهد بود  
 چه اینقدر علمای با دیانت و تقوی استعمال آن نموده اند و شاه محمد رمضان حقا که مردم را بنماز و روزه  
 مشغول میسازند و از قتل بنات و تحریم نکاح اقارب بنی الامام فروغ الخیر اند و رسوم کفر منع می نمایند  
 همه خیر و صلاح است در آن مانع نباشد بلکه در ترویج و تشهیر این احکام کوشش باید فرمود که احیا  
 سنت و دارالجماعت بسیار دارد و مولوی نور محمد صاحب بحضور جمیع کثیر از مسلمین که فقیر از جمله آنها  
 بود از طعن و تشنیع قائلین وحدت وجود انکار محض نموده اند و فرموده اند که اگر احیانا از راه سهو و نسیان  
 چینی از همین قبیل از زبان برآورده باشد از آن توبه نمود و همیشه الکلام بر تشیع و ترویج  
 این عقیده براساس عوام است که حقیقت این مسئله را دریافت نمی نمایند پس در نیصورت لازم است که در  
 نواح سناده و اشتها را باید فرمود که بابت این مسئله انکار او اقرار اصلا کس گفتگو نکند و این مسئله را  
 بر زبان نیارد و الا قابل تخریر و تنبیه باشد و با هم مسلمین شیر و شکر و متحد المشرب زندگی نمایند و بکارهای  
 دین که ضروری است از عقائد و اعمال مشغول و مشغول گردند و السلام سوال چه میگوید محققان حقا  
 کتاب سنت و جماعت است در مسئله فضیلت اولاد شیخین و اولاد اعمام آنحضرت صلی الله علیه و سلم هر چند  
 ثابت است تفصیل شیخین نزد اما سوال در فضیلت اولاد است و هر چند ظاهر است ان اگر کم عند الله  
 انفسکم اما سخن در فضل نسب است بعضی که اولاد شیخین را بر اولاد اعمام و صلی الله علیه و سلم فضل میدهند  
 از اصول ثلثه که ادم دلیل برین مدعا آرند حالانکه با جماع در لفظ و معنی القرنی اولاد اعمام داخل است



و در احادیث صحیحہ وارد است در حق عباس بن عبد المطلب رضی اللہ عنہ العباس منی و انما منہ و نیز وارد است  
در حق ذی واد و لاد و نداعی و صنوبی و ہولاء اہل بیتی استرہم من الناس کستری ایام ہولاء فی ہذہ و  
سواہی آن احادیث صحیحہ کثیرہ ناطق است کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم اولاد عباس بن عبد المطلب را  
بلفظ اہل بیت تعبیر فرمودہ و چہ میگفتند قرآن اول و ثانی از صحابہ و تابعین در عبد اللہ و فضل بن عباس  
و محمد و عبد الرحمن فرزندان حضرت ابوبکر رضی اللہ عنہ در ہر قرن در بلاد اسلامیہ عجم سوگند ہندوستان  
اولاد عباس بلفظ سادات تبشیرہ آمدہ اند و چہ میگنید در بیان این حدیث در مسئلہ زکوٰۃ و خمس کہ جماع  
جمع است درین اصل اجماعی شرعی اولاد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم و اولاد اعمام آنحضرت متحد الحکم  
اتحاد قطعی ابدی و مسئلہ فضیلت خلفاء راشدین و قطعیت و غیر قطعیت و اجماعیت و غیر اجماعیت  
و معنی آن فضیلت و اہل صحابہ و تابعین و علمای مجتہدین در آن باب باستیعاب در کتب حقانہ مذکور  
است آن فضیلت مذکورہ اصلاً باین مدعا اساس ندارد و دلیل آن مطلب نمیتواند مسائل حق ما  
ہو الواقع اصلاً و اجماعاً و نقلاً و بالقطع من الاصول الثلاثہ من غیر عایتہ اہل الحائنین بنوا تو جروا -  
جواب تفصیل و قسم است تفصیل انواع و اصناف یکدیگر تفصیل اشخاص یکدیگر قسم اول فیما بین  
اولاد شیخین و اولاد عم بزرگوار جاری نمیتواند شد و تفصیل اشخاص فیما بین آنها قطعی الانقضاء است  
بلکہ تفصیل اشخاص غیر از چند کس مخصوص ثابت نشدہ حالابحث از قسم اول باید بود تفصیل باعتبار اولاد  
درجات آخرت موافق نصوص قطعیہ دائر بر نسب نیست بلکہ تابع بر تقوی و کثرت است بموجب آیہ ان اکرم  
عند اللہ اقلکم و بموجب احادیث مشہورہ مثل الناس کلہم بنو آدم و آدم من تراب لافضل لا حد علی  
احد الا بدین و تقوی تفصیل بدین و تقوی ممکن است کہ اولاد از ذوال را برابر اولاد اشرف متحقق شود و نعم  
ما قبل حسن زبیرہ بلال از حبش صہیب از روم و زکاک کہ از ہول این چہ بود العجبی است و تفصیل  
کہ در شرع مقررست بہین تفصیل است و اینجا دو نوع تفصیل دیگر اند کہ در بعض احکام شرعیہ اعتبار آنها واقع  
شدہ یکے کفایت نکاح و در نیمی تمام قریش برابر اند چنانچہ در کتب فقہیہ مرقوم و مشہور است کہ قریش کلہم کفای  
بعضہا بعض و غیر قریش کفو قریش نیستند دوم اعتبار شرف قرب انتساب بجناب رسالت صلی اللہ  
علیہ وسلم و نہی بنی ہاشم را بر غیر آنها ثابت است و بہین جہت سهم ذوی القربی از خمس بر ایشان  
صرف نمودن مقرر شدہ و زکوٰۃ بر ایشان حرام شدہ اما بنو عبد المطلب را بر غیر ایشان شرافت دیگر است

و نیز

کہ در حدیث وارد شدہ ما من احدہ ید علی احد من دل عبد المطلب الا انما کافی بہا یوم القیمۃ و در شفا  
الیشان را تقدم است بر دیگران بموجب حدیث اول من شفع لہ من اہل بیتی ثم الاقرب فالاقرب  
من قریش ظاہر است کہ در قرب نسب برابر اولاد عبد المطلب ہمیکس نمیتواند شد اگر کسی کہ تفضیل  
میدہد اولاد شیخین را برابر اولاد عین مکرین اگر این معنی مراد دارد پس صریح البطالان است و اگر معنی دیگر  
دارد پس بیان کند تا محل نزاع متعین گردد و عاخص در حق اولاد حضرت عباس نیز وارد شدہ  
چنانچہ در سوال مستفی مذکورست ظاہر متنازع فیہ تفضیل شیخین بموجب قول تفضیل اولاد ایشان شدہ  
است و نہی صریح البطالان است زیرا کہ اولاد افضل لازم نیست کہ فضل باشد الا در صورت تفضیل اعتبار  
قرب نسب آن درینجا از مرفقہ دست مسئلہ در مقدمہ سر و دو غنا و لوح الدف روایات خفیفہ مختلفہ  
اما راجع و اقوی من حیث الدلائل و مطابقتہ الاحادیث الکثیرہ المشہورہ فی الکتاب المعترفہ بہین است  
کہ سر و دو غنا مجرد از امر میباح است و دوف از جمله امر مستثنی است زیرا کہ سماع آن از آنحضرت صلی اللہ  
علیہ وسلم بطریق صحیح ثابت شدہ پس عالم محقق را باید کہ بر بہین روایات فتوی دہد و اولیاد لہ خصوصاً  
کبار چشتیہ سماع بہین مختار فرمودہ اند کہ بحضور فرامیر والایات نبود قال الشیخ الامام ابن الہمام قید حرمتہ  
بما اذا کان فی اللفظ لا لک کصفۃ المذکر والمرآۃ المعنیۃ الحسنہ و وصف الخمر المہج الیہا والذی لایلتزم بالحائتہ  
و سبباً مسلم اذ می لا اذا اراد النشاد و شعر لا استشہاد و لیتعلم فصاحتہ بلا غتہ نعم اذا قیل ذلک علی الملبای  
منع و اما کمال موعظ و کمال لایبت تعینہا لالذک التعلی انتہی و قال فی العینی شرح کثیر الدقائق و اختلاف  
فی التعلی الجوز قال بعضهم انہ حرام مطلقاً و منهم من قال لا باس بان یتغنی لیستفید بہم القوافی و اقصاؤہم  
من قال بجواز التعلی لدفع الوحشۃ اذا کان وحدہ و لا یكون علی سبیل اللہ و النیال السخری انتہی و فی البدل  
والسماع فی لوقات السمر و تاکید للسمر میباح است اذا کان ذلک السمر مباحاً کالغناء فی ایام العید و فی  
العرس و فی وقت قدوم النائب و وقت الولیمۃ و حقیقہ و عند ولادۃ الولد و عند ختانہ و عند حفظ القرآن  
سوال معنی آیت ما اهل بایعہ حدیث و مصداق این آیت کیست جواب قولہ تعالی ما اهل بایعہ السدی بنی دیگر  
آن جانور کہ آواز بر آورده شد و شہرت داده شد و حق آن جانور کہ بغیر السدی یعنی برای غیر خداست خواہ آن  
بت باشد یا روح حیث کہ بطریق ہجوگ بنام او بدہند و خواہ جنہ غلط بر خانہ یا سر کہ بدون دان  
جانور از ایدلے سکنہ انجاء دست بردار نشود یا توپ را روانہ کردن مذہب خواہ پیرے یا پیغمبرے را باین وضع



جانور زنده مقرر کرده و مهند اینهمه حرام است و در حدیث صحیح وارد شده که ملعون من فنج لغیر الله یعنی هر که  
 بذبح جانور تقرب بغیر خدا نماید ملعون است خواه در وقت فنج نام خدا بگوید یا نه زیرا که چون شهرت داد که این  
 جانور برای خدا است ذکر نام خدا وقت فنج فائده نکرده آن جانور منسوب بآن غیر گشت و حبس در و پیدا  
 شد که زیاده از حبس و مرار است زیرا که مرار بے ذکر نام خدا جان داده است و جان این جانور را از آن  
 غیر خدا قرار داده کشته اند و آن عین شرک است و هر گاه این حبس در و سبب است که دیگر بذر نام خدا  
 نمیشود مانند سگ خوک که اگر نام خدا ندیور شوند حلال نمیکردند و گفته این مسئله آنست که جان را بر  
 غیر جان آفرین نشان کردن درست نیست و ماکولات و مشروبات و دیگر اموال را نیز اگر چه از راه تقرب  
 بغیر الله دادن حرام و شرک است اما ثواب آن چیزها را که عائد بر دهنده میشود از آن غیر ساختن جانور است  
 زیرا که ایشان را میسر است که ثواب عمل خود را بغیر بخشند چنانچه میسر است که مال خود را بغیر خود بداد و جان جانور  
 مملوک آدمی نیست تا او را یکسره تواند بخشید و نیز دادن مال ازین جهت مستوجب ثواب است که او را  
 بوسیله متفق میشوند و چون مرده یا بعد از مفارقت ازین جهان قابل انتفاع بعین مال نماند اندر طریق  
 نفع رسانیدن آنها در شرح چنین قرار یافت که ثواب اموال را که مستحقان برسانند یا آنها عائد سازند  
 و جان جانور اصلا قابل انتفاع نیست در زندگی پس از مرگی نیز قابل انتفاع نباشد اگر ضحیه از طرف  
 مرده کردن در حدیث صحیح آمده است لیکن معنیش همین است که دادن جان برای خدا و ثوابی که دارد  
 بآن مرده بخشیده شود نه آنکه فنج برای مرده کرده آید و بعضی جهال مسلمان درین مقام کج فهمی میکنند و میگویند  
 که گوشت را بخت بنام مرده داد و بلا شبهه جائز است و مانند از فنج کردن جانور بنام آن مرده همین قدر  
 قصد نیایم برای همانیدن ایشان یک نکته کافی است که بایشان باید گفت که شما هر گاه فنج  
 کردن جانور بنام خدا غیر خدا نند می کنید اگر عوض آن جانور گوشت بهمان مقدار خریدید و بخت فقر خورید  
 و درین شما آن نذر ادایشو یا نه اگر میشود راست میگویند که مقصود شما از فنج غیر از گوشت خوراندن  
 برای ثواب آن مرده نبود و الا تقرب بذبح نذر آورده آید و شرک صریح لازم می آید و در لفظ این آیت  
 که در چهار جا از قرآن مجید وارد شده تامل باید کرد که ما اهل بغیر الله فرموده اند نه ما فنج باسم غیر الله  
 پس فنج کردن بنام خدا همراهِ شهرت دادن و آواز بر آوردن یا نکه فلائی کا و فلائی و بن فلائی  
 میکنند یا فنج فائده نمیکند و گوشت آن جانور حلال نمیکند و و اهل را بر فنج حمل کردن خلاف لغت

و عرف است هرگز اهل دلغت عرب و عرف آن دیار و آن وقت بمعنی فنج نیامده در هیچ شعر و هیچ عبارت  
 بلکه اهل دلغت عرب بمعنی بلند کردن آواز و شهرت دادن است چنانچه اهل لال است اهل لال طفل نو  
 تولد و اهل لال معنی تبلیغ حج و غیر ذلک مستعمل است و اگر کسی بگوید که ابلات الله بگفته و بخت الله فهمیده  
 نخواهد شد و نیز اگر اهل را بر فنج حمل کرده شود پس فنج بغیر الله مراد خواهد شد فنج باسم غیر الله از کجا فهمیده  
 تا مدعی این مردم جاهل شود پس بدین عبارت اهل را بمعنی فنج گرفتن باز بغیر الله را بجای باسم غیر  
 ساختن قریب بتجریف کلام الهی میسرست و تفسیر نیشاوری میگوید اجمع العلماء و اهل اسلام فنج و بخت  
 و قصد بجهل تقرب الی غیر الله صار مرتد از دین و بخت و بخت مرتد است و کافران در جاهلیت در وقت برآمدن  
 از خانه و در راه بنام بتان آواز میکردند و چون بکلمه می رسیدند طواف خانه کعبه می نمودند این طواف ایشان  
 بخانه خدا بر از ایشان مقبول نبوده لهذا حکم شده فلا تقربوا المسجدا بعد عامهم بذل پس در اینجا نیز چون آواز بر آورده  
 و شهرت دادند که این جانور فلائی است و بنام اوست و برای او میکنم و در وقت فنج بنام خدا فنج کشانند  
 اصلا موجب ترتب حلیت و شستن آنست که نزد عوام طریق ذبح جانور بهر گونه که مقرر است متعین است  
 برای رسانیدن جان جانور برای هر که منظور باشد چنانچه فاخته و قل درود خواندن طریق متعین است  
 برای رسانیدن ماکولات و مشروبات بار و اح خواه بقصد رسانیدن ثواب بآن ارواح نماند یا بقصد تقرب  
 و وضع شر و جاهلوسی و تعلق آنست که ذکر نام خدا بر آن جانور وقتی فائده میدهد که قصد تقرب بغیر خدا را از دل  
 دور کرده و خلاف آن شهرت و آواز دیگر دهد که ما ازین کاریستیم آدمیم برینکه درین سوره لفظ بربا لفظ  
 بغیر الله مقدم آورده اند و در سوره مائده و انعام و نحل و مؤخر و جهنم آنست که اصل همین است که باطل  
 فعل مقدم بر متعلقات دیگر آرند زیرا که بادرین مقام برای تعدیه فعل مانند بهره و تضعیف پس نحو الامکان  
 ملاصق فعل باشد و این موضع اول قرآن است درین موضع بر همان اصل خود استعمال فرموده اند و در سوره که  
 دیگر آنچه محل انکار و در سرنش است یعنی فنج بقصد غیر الله مقدم آمده و لهذا در بانی سوره ما جمعه  
 فلا اثم علیه را نیز موقوف داشته اند زیرا که در اول قرآن مسوع شده آمده است و این بهر چهار چیز که مذکور  
 شد یعنی مراد و خون و گوشت خوک و جانور بے برای غیر خدا مقرر کرده فنج نمایند از آن جنس است که  
 بجمع فرقه با در جمیع حالات حرام است و از آن قبیل نیست که بر فرقه حرام باشد و برای دیگران حلال  
 مانند مال نکه و صدقات یا در حالتی حرام است و در حالتی دیگر حلال مانند و سگ گرم سمی مضر که



بر مرد و زنا حرام است و چون مزاج آنها برودت پیدا کند حلال می شود آری بوقت ناچاری خوردن این چیز با وجود حرمت معاف میگردد کما قال الله تعالی فمن اضطر الخ -

**فائده** - ابتدا به تسمیه سبب برکت است در هر کار و روایت جابر و نوزده حرف او سبب نجات است از نوزده زبانی قبول عبد الله بن مسعود و تعلیم تسمیه سبب کتابت بر ابراهیم از نارسای معلم را و صبی را و والد او را و روایت ابن عباس مرفوعا و بر افع بلا چون در ورطه واقع شود بگوید بسم الله الرحمن الرحیم و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم از ورطه خلاص یابد روایت حضرت علی مرفوعا و حدیث کل امری بال لا سبأ فیہ بسم الله الرحمن الرحیم فاقطع بروایت صحیح از ابو هریره مرفوعا آمده و از عطاء آمده که هنگام بابت کردن خزان در شب بسم الله الرحمن الرحیم اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بگویند و نیز بسم الله الرحمن الرحیم است بر استغفار و البسمة دیگر اشیا لطیفه جانان او را استعمال نکنند و خواننده او را چهار هزار تنگی و چهار هزار مرتبه حاصل شود و چهار هزار گناه دور میشود و روایت دیگری است و تهمی در شعب الایمان آنحضرت علی کرم الله وجهه آورده که تنوق جل فی بسم الله الرحمن الرحیم فقط که در روایت ابن عباس مرفوعا آمده که با بسم الله را بد باید کرد تا که بشوشت با سه تخمین در نوشتن مشتبه نشود و دیگری آورده که آنحضرت صلی الله علیه و سلم معاویه را که کتاب آنجا بود فرمودند که یا معاویه انی اشد دابة و حرف القلم انصب الباء و فرق بین و لا تعوذ المسمی و حسن الله و الرحمن و جود الرحیم و البود و در کتابی آورده که آنحضرت صلی الله علیه و سلم اگر شستند بر پاره کاغذ که در زمین افتاده بود و نوجوان را که همراه بود فرمودند لعن من فعل به بسم الله را نه نباید کرد و مقام مناسب یعنی مقام با احترام و خطیب از انس آورده مرفوعا که هر که کاغذی را از زمین بردارد که در بسم الله باشد نوشته میشود نزد خدا از صد یقین و والدین او را تخفیف کرده میشود اگر چه کافر باشند خواص الحمد لله - الحمد لله اس الشکر و در قصه زنا که آنحضرت صلی الله علیه و سلم شکر را به همین کلمه ادا فرمودند که اراه الطبرانی عن النور بن سیمان و از خواص این کلمه آنست که قائم مقام دعا است چنانچه در ترمذی و غیره از جابر بن عبد الله واقع است که قال رسول الله صلی الله علیه و سلم افضل الذکر لا اله الا الله و افضل الدعاء الحمد لله و نیز از خواص این کلمه آنست که بر میکند میزان را و نیز در حدیث وارد است که التوحید من الجنة و الحمد من کل نعمه و نیز وارد شده که کل امری بال لا سبأ فیہ بحمد الله فهو قطع و نیز آنحضرت علی در منقول است که هر که نزدیک عطسه بگوید الحمد لله رب العالمین علی کل حال یا کان

و الله اعلم

او را در دندان و در گوش نشود و تیرم فرو عا آمده از ناله بن الاسحق که هر که سبابت کند وقت عطسه به الحمد لله موجب شفا از داء و امراض بطن است در حق او و در فرستادن شکر آنحضرت علیه الصلوة والسلام نذر کرده بودند که لا شکر ان الله شکره و بهمین کلمه التکافیر مودند -

## رساله معاد جسمانی

بسم الله الرحمن الرحیم

سبحان الله الذی خلق الانسان من طین و جعل نسله من سلاله من ماء مهین ثم سواه و نفخ فیہ من روحه فادبوخیهم مبین و لذلك خلقهم و تمت کلمته ربک لا طان جهنم من الجنة و الناس اجمعین - نحمده علی السرا و الضرا و نشکره فی الشدة و الرخاء - و نصلی علی نبینا سید الانبیاء و آله الاولیاء و اصحابه الاالقیا - اما بعد فقد کثر التشاجر فی المعاد الروحانی و الجسمانی و زعم کل ما خالف نفسه - و اتخذوا ما ثبت بالحق و انما بعد و رایهم ظلم یابل ظنوه بمساعدة عقولهم المشوثة بالوهم امر فریا و حسیه و محجوبه باعن العقول و شیئا عنها خفیا و عمری انه عندی من الامور الظاهرة ثابت بالادلة العقلیة الباهرة و مست اعنی بالعقلیة قواعد وضعها قوم علی حسب عقولهم کیف و رب دققة لم تظهر علی فحولهم بل ارید بها ما کان مطابقا لنفس الامر باعتبار العقل و بالحجة فیسط الکلام موقوف علی تمهید اصول البسطا سیدی الوالد فی تلبه فمن شاء تفصیل تاک الاصول فلیرجع الی تصانیف الملوه نور او صدق الی حقیقة النفس الانسانیة عندنا انها برة للنفس الکیة مدبرة للنسمة و النسمة حاله فی البدن مدبرة له حاملة للقوی الی الفصل القریب للانسان هو فیض المعتمد علی الصورة الحيوانیة الذی من شأنه اتساع القوی الثلث القلب و العقل و النفس و تحصل الانسان انما هو بالنفس الحاملة لهذه القوی و البواتی کاشط لوجوده الالهی و اصل الاصل الذی به یزید و یمور و عند تحقیق لیس هی الشخصات بل نحو البرزة الذی به صا بذه البرزة نفس زید و تلك نفس عمرو و من ههنا یتضح ان الحركة فی الکم موضوعها شخص الانسان المتقوم من نفس حقیقة واحدة مع مادة ما بهیمة و انما المادة شرط لتقومها و تحصلها و ظهور احکامها نحو البرزة باقیة و الامثال المتحدة قابل جبرافانه دقیق و بالتال حقیق الی معنی الموت انفکاک النسمة عن البدن لانفکاک النفس عن النسمة فاحفظ الی لما کان من خاصیة هذه البرزة ان تحل فی النسمة لا یمکن ان تصیر محرومة محضه و لکن تتقوم بالنسمة فقط و تكون کالانسان الذی قطعت یداه و رجلاه و اول الاعضاء



الرئيسية التي هي صورة الانسان اصل كم من شئ تقتضيه الحكمة الالهية في العالم كاستحالة الخلاء فان الانسان اذ مص القارورة فالهواء يخرج منه حتى اذا لم يبق للتخلخل مسامع ويكون التخلخل الزائد عليه غير مناسب بحقيقة الهواء فحينئذ يحصل الفقء القارورة وكذا النظام في المنع في القارورة حتى اذا لم يبق للتكاثر حد في حكم الطبيعة الهوائية فحينئذ انقضا القارورة ولا يتفطن من هناك ان الامر وان حلت النسمة فانها لا تصل الى البنية حاله لا يمكن للنفس ان تخلق بها فاذا تخللت بحيث لم يكن تولد النسمة في الانسان ولا يصل التحلل الى حد يمنع تعلق النفس بها ان قلت الحيوان الارضي لا تخلق النسمة بيده حتى يكون له غشاء فهل هناك اغشية قلت لا ادرى اكثر من ان كل ما يجب في الطبيعة الكلية ان يكون في حفظ هذه البنية فانه لا بد ان يكون من حكم الطبيعة لكثير من النظائر اصل تكون النسمة بعد الموت حامله للقوى وهذا كما قال الشيخان ابو علي وابونصران النفس تتعلق بجسم حيواني حتى يصح بها التحليل والتوسم فكذلك نقول تبقى قوة الحس المشترك في النفس وحصل اياها العلوم السميعة والبصرية بمنزلة الحدس في النتيجة وبمنزلة الاوامر الحادثة من مشاهدة القرآن اصل ما دبت النفس في عالم البرزخ فانها تغرب وتغم بوجه باور اكفلي وهي فقط وباقتضاء صور واشكال تحدث بها بتخييل اشباح المعاني كما حدث في المنام وبالهام بلائكة ثم جمعت غزمتها على النامها او ايلامها متولد من غزمتها ومن تخيل النفس تلك الاشباح حقيقة عجيبة تسمى بفتح روضة من رياض الجنة او حفرة من حفرات النيران اصل اذا اراد الله تعالى لبعاداته اهل العالم وحدوث القيامة ان يحشر الناس لاسباب خفية لا تكتا وتضبط سيما في هذا المختصر فانه لفيض على الارواح فيضا جليا من قبيل مثال نوع الانسان وحدوث هيئة في العالم القفيض قوة في الارواح وكما لها فحينئذ يعود الى الارواح صحتها وتذهب السيئات عنها فيقتضيه تمام اجسامها فحينئذ يخرج اجسامها بمنزلة شجرة تطلعت حتى لم يبق منها الا الدوحة ثم جاء مطر وهواء مناسب فنبتت من الدوحة الاغصان والاوراق والاوراق على الوجه الطبيعي فان كان هناك بدن ارضي له نوع مناسبة بالنفس الناطقة والنسمة الهوائية ته يكون هو طيبها ومنعلقها والانشاء لها بارها بدنا مناسب لها اصل اذا حشر واقوى في هذه الاجسام حكم المثال وشبهه لئلا الانسان فيجب حكم النوع فينشأ المحاسبات والمناقشات اصل البصر في انواع التعذيبات والتعذيبات اقتضاء للنفس كما لها من كل جهة من القوى الجسمانية والروحية

تفصيل

فيتبع كل قوة بالمتنزه فيفضي اليه بكل بالمتنزه كل قوة والله اعلم مسئله تفصيل در رياض النضره در احوال علي ابن ابی طالب رضی الله عنه در صل سابع که در فضیلت است میگوید وقد جمع اهل السنة من السلف واختلف من اهل الفقه والاشران عليا افضل الناس بعد عثمان وهذا ما لم يختلف فيه وانما اختلفوا في علي وعثمان واختلف بعض السلف في علي وابي بكر ذكره ابو عمرو بن عبد البر في كتاب الصحابة قال ابو القاسم عبد الرحمن بن النجباب السعدي في كتابه المسمى بالحق سلف هذه الامة في تسميتهم الصديق خليفه رسول الله صلى الله عليه وسلم وهم في ذلك ابو عمرو وغلط غلطا ظاهرا فمن تأمله يعني الخلاف في تفصيل علي عليه السلام في ذكره في كتابه تعريضا لا تصرحا انه كان من جملة من يعتقد ذلك ابو سعيد وابو سعيد من روى عن علي ان ابا بكر خيرا لامة بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم فكيف يعتقد في علي انه خير من ابي بكر وقد روى عن علي ذلك واذا تقرر ان اهل الجموع على ذلك علم ان ابن عمر لم يرد باحادithe المتقدم ذكرها في باب الثلاثة نفى افضلية علي بعد عثمان ويدل على ذلك انه قد جاء في بعض طرق حديثه فقال رجل لابن عمر يا ابا عبد الرحمن فقلت قال ابن عمر عن اهل البيت لا يقاس بهم علي مع رسول الله في درجة الى الله عز وجل يقول الذين امنوا واتبعتهم ذريتهم بايمان الحقنا بهم ذريتهم فاطمة مع رسول الله صلى الله عليه وسلم في درجة وعلي مع فاطمة عليها السلام اخرجه علي ابن ابي عمير البصري انتهى موضع الحاجة منه واين عبارات صريح مستفاد ميشود که کلام ابن عمر در مقام رواست بر سببیکه از کلام او نفی تفصیل علی بعد از عثمان فهمیده بود پس حامل کلام ابن عمر آنست که در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم صحابه این سه کس التفصیل بتقریب میدادند و آئینه سکوت میکردند و در حقیقت بعد از عثمان علی افضل بیت از جمیع من عداه زیرا که او از اهل بیت است و اهل بیت را صحابه قیاس نتوان کرد و در قدری که بعضی بیل غیر او بر معلوم شد قائل باید شد و بر دیگران او افضل باید دانست و بسا مسائل که در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم صحابه از ان بحث نکرده اند این مسئله هم از ان قبیل است و لفظ احد بعد از لایقاس بهم در رياض النضره موجود نیست تا جایی تمسک تواند شد و آنچه صاحب رساله نوشته است که ارشیدنا الى منع عظیم متوجه علی جمیع الادلة المتسکبه بها علی افضلیته الثلاثة پس مبنی بر دو چیز است یکی آنکه لفظ احد در اینجا موجود باشد حالانکه موجود نیست دوم آنکه الفاظ حدیث ابن عمر مرئی صحاب مانده آن



باشد و این امر نیز خلاف واقع است بلکه اصح الفاظ او آنست که بخاری روایت میکند عن یحیی بن سعید  
 عن نافع عن ابن عمر قال کنا نخیر بین الناس فی زمان رسول الله صلی الله علیه وسلم فخیرنا بکر ثم  
 عمر ثم عثمان ودر ترمذی بهر دو لفظ واقع اند درینجا آن منع متوجه نمیشود و نیز این قدر گفت و شنیدیم  
 در روایت ابن عمر است فقط جمیع اوله متمسکه بهادین باب بکر قبول این منع نمیکند زیرا که در  
 اوله الفاظ ناصه بر عموم است و در تشبه اند و اصرح این الفاظ در روایت حضرت رضی علی است  
 عن عبد خیر قال سمعت علیاً یأمر علی النضر جالساً واثناً علیه قال الا انبکم خیر بنده الامة بعد نبیها  
 خیرهم ابو بکر و خیرهم بعد ابی بکر عمر و عثمان ان اُسْمی الثالث فسمیته خرج خیمته بن سلیمان وخرجه  
 ابن السمان عن ابی موسی و فی روایتی ثم سکت بعد ذکر عمر فرمایند ان یعنی نفسه خرج خیمته بن سلیمان  
 ایضاً و عن ابی حنیفة قال قال علی الا انبکم بافضل هذه الامة ابو بکر ثم عمر ثم جُل آخر و عن علی  
 رضی الله عنه قال مات رسول الله صلی الله علیه وسلم حتی عرفنا ان افضلنا بعده ابو بکر و مات رسول  
 صلی الله علیه وسلم حتی علمنا ان افضلنا بعد ابی بکر و مات رسول الله صلی الله علیه وسلم حتی عرفنا ان  
 افضلنا بعد عمر جل آخر و لم یسمه خرج الحافظ اسلفی کذا فی ریاض النضرة و فی ریاض النضرة فی روایات  
 حدیث ابن عمر عنه قال کنا نقول و رسول الله صلی الله علیه وسلم حی فضل الله محمد بعده ابو بکر ثم عمر ثم عثمان  
 رواه ابو داود و الحافظ فی الموافقات و عنه قال اجتمع المهاجرون و الانصار علی ان خیر هذه الامة بعد  
 نبیها ابو بکر و عمر و عثمان بیئته الان و عنه قال کنا نتحدث فی حیوة رسول الله صلی الله علیه وسلم صحابه  
 او فرما کانا ان خیر هذه الامة بعد نبیها ابو بکر ثم عمر ثم عثمان فیبلغ ذلك النبی صلی الله علیه وسلم  
 فلا یکره خرجهما خیمته بن سلیمان و الحاکم بالجمله توجیه این منع بر یک روایت عبد الله بن عمر است که  
 روایت موجه است و اکثر روایات او بلفظ دیگر وارد اند چه فائده میکند در روایات صحابه دیگر اعلیٰ خصوص  
 حضرت علی را چه جواب خواهد بود -

### رسالة اصول مذہب ابی حنیفة

بسم الله الرحمن الرحیم

من اللطائف التي قلما نظفر بها جدلي لحفظ مذہبنا اخترت من المتأخرين لحفظ مذہب ابی حنیفة و هی عقد  
 قواعد يردون بها جميع ما يمتنع به عليهم من الاحاديث الصحيحة لقاعدة الادلة الخاص مبين فلا يلحقه

الروایات

البيان و رواها بفرضية قراءة الفاتحة في الصلوة و فرضية الاطمينان و غير ذلك قالوا الله اسجدوا  
 و اقراد اخاص مبين فلو لحقتها البيان لكان الخاص ملحقه البيان و القاعدة الثانية الزيادة على الكتاب  
 نسخ فلا يكون الآية ناصته او حديث مشهور ناص الثالث المرسل كالمسند الرابعة لا ترجح بكثرة الرواة  
 و انما هو لفظة الراوي الخامسة لا يقبل الحجج حتى يكون مفسر او ذلك لان الحجج و التعديل منها جافي  
 الاكثر اجمالاً السادسة قول ابن الهمام في بعض كتبه اصححه البخاري و مسلم و نظر ايها لا يحجب عليه قوله  
 كيف دكم من راو يخلف فيه الناس باجتهادهم فمن جرح و معدل فحسب ان يكون الذي عدلوه محجوجاً  
 عندنا ما نساو كذلك ما ضعفه او ضعفه لا يحجب علينا ان نقول به كيف و عس ان يكون الذي جرحه عدلوه لا نقول  
 فانزلنا الاعمال ما ذكره اصحابنا السابقة قال بعض اصحاب الفتاوى اذا كان في المسئلة  
 الابي حنیفة و صاحبیه خالفه حديث يحكمون بصحة و حسب اتبع قولهم دون الحديث لا نطق في  
 و صاحبیه انهم عارضوا الحديث مع صحته و صحة الاستنباط منه و لا نطق بهم انهم لم يبلغهم الحديث فحسب ما فهم  
 بوجه علمهم الثامنة كل حديث لم يروه الا من ليس فقيهها فان السند فيه باب الراي لا يجب قبوله الثامنة  
 العام قطعي كالخاص فلا يخصص عام بخاص حتى يكون قطعياً فيكون تخصيصه نسخاً الا اذا كان العام  
 قد خص منه بعضه عن عثمان رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من مات و هو يعلم ان  
 لا اله الا الله دخل الجنة رواه مسلم هذا الحديث ظاهر في ان الايمان هو التصديق فقط كما هو مندرج  
 ابی حنیفة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الوضوء من كل دم سائل رواه الدارقطني و استدل الخليفة  
 بهذا الحديث على انتقاض الوضوء بخروج الخبس من غير غسلين قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا  
 اتيمم الخائط فاستقبلوا القبلة و لا تستبدوا و لكن شرقوا او غربوا متفق عليه این حدیث نیز موافق  
 ابو حنیفة است كان رسول الله صلی الله علیه وسلم يقبل بغض ازواجه ثم يصلي و لا يتوضأ رواه الترمذی قال  
 ابو حنیفة من النساء لا يبطل الوضوء بدليل هذا الحديث سئل رسول الله صلی الله علیه وسلم عن من غسل  
 ذكره بعد ما يتوضأ قال و هل هو الا بوضوء منك رواه النسائي و الترمذی و ابو داود و هذا الحديث دليل  
 ابی حنیفة برأيه مس ذكرنا قصص فضوليت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اسفروا بالفجر فانه اعظم  
 الاجر رواه الترمذی این حدیث بظاهر تأیید میکند بذهاب ابو حنیفة قال رسول الله صلی الله علیه وسلم  
 و سلم الامام ضامن و المودون موثق اللهم ارشد الامة و اغفر للمؤمنين رواه احمد و ابو داود و الترمذی



این حدیث نیز بطایر تائید میکند بنسب ابو حنیفه بر آنکه نماز مقتدری موقوف است بر نماز امام آن  
 رسول الله صلی الله علیه وسلم صلی المغرب بسوره الاعراف فی کثرتین رواه النسائی این حدیث ولای  
 میکند که وقت مغرب بسیار تنگ نیست موافق مذہب ابو حنیفه بنی قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انما  
 الامام لیؤتم به فاذا کبر فکبر واداء قرأ فانصتوا رواه البوداد والنسائی این حدیث تائید میکند بنسب  
 ابو حنیفه نبی رسول الله صلی الله علیه وسلم ان یتمد الرجل علی یدیه اذا نهض فی الصلوة رواه البوداد  
 و هذا الحدیث دلیل مذہب ابی حنیفه قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من کان منکم مصلیا بعد الحیمة  
 فلیصل اربعاً رواه مسلم این حدیث معلوم میشود که سنت بعد جمعه چهار رکعت است کما هو مذہب  
 ابی حنیفه قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من نام عن وتره فلیصل اذا أصبح رواه الترمذی صحیح ابو حنیفه  
 بهذا الحدیث علی وجوب الوتر قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا حدث احدکم وقد طس فی آخر صلاته  
 قبل ان یسلم فقد جازت صلاته رواه الترمذی هذا مذہب ابی حنیفه لان التسلیم عنده لیس برفض عن  
 علقته قال لنا ابن مسعود والا صلی یکم صلوة رسول الله صلی الله علیه وسلم فصلی ولم یرفع یدیه لامر  
 واحدة مع کثیر الاقتراح رواه الترمذی والنسائی این حدیث مؤید است مذہب امام ابو حنیفه را در تنگی  
 رفع یدین نیست و در تنگی اقتراح ان النبی صلی الله علیه وسلم و ابابکر و عمر و کما فی الترمذی  
 الصلوة بالحمد لله رب العالمین رواه مسلم این حدیث تائید میکند حنفیه را که بسبب از فاتحه نیست قال رسول  
 الله صلی الله علیه وسلم من صلی صلوة لم یقرأ فیها بام القرآن ففی حداج ثلثا غیر نام رواه الترمذی این حدیث  
 نیز تائید میکند بنسب ابی حنیفه زیرا که آنحضرت صلی الله علیه وسلم خواندن فاتحه را خارج فرموده  
 و خارج بمعنی ناقص است پس معلوم شد که خواندن سوره فاتحه فرض نیست زیرا که اگر فرض  
 بودی لفظ دیگر میفرمودند مثل فساد یا عدم جواز پس معلوم شد که خواندن سوره فاتحه در صلوة واجب است  
 نه فرض زیرا که نکردن فرض موجب نقصان صلوة نیست بلکه موجب عدم جواز است عن ابی هریره  
 انه کان یقول من ادرك الركعة فقد ادرك السجدة من فاتته قراءة ام القرآن فقد فاتته خير كثير رواه مالك  
 فیه دلیل علی ان الفاتحه لیست برفض کما هو مذہب ابی حنیفه قال رسول الله صلی الله علیه وسلم  
 لا صلوة لمن لم یقرأ بام القرآن فصاعدا رواه مسلم این حدیث نیز بطایر تائید میکند بنسب ابو حنیفه  
 زیرا که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرموده اند لا صلوة الا من قرأ فی صلاته لفظ فصاعدا و است

زیر که برفضیت خواندن زیاده از سوره فاتحه کسی قائل نیست بالاجماع پس لازم آمد که مراد از نفی  
 نفی کمال است قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من افطر فی تطوعه فلیقضه رواه احمد بن حنبل  
 علی مذہب ابی حنیفه بان النقل یلزم بالشرع

## مسألة

بسم الله الرحمن الرحيم

اما غنای پس کلام خدا و احادیث سرور انبیا علیه السّلام و الثنا بحرمات آن ناطق است قال الله تعالی  
 ومن الناس من یشتري لهو الحدیث لیفعل عن سبیل الله و معالمة اعداء الله بن مسعود و ابن عباس و  
 حسن و حمزة و سعید بن جبیر رضی الله عنهم نقل کرده که لهو الحدیث غنا و فرامی و معارف است و در مدارک  
 گفته که ابن عباس و ابن مسعود قسم میخورند که لهو الحدیث غنا است و در المعانی گفته که لهو الحدیث غنا  
 و فرامی است و در کشف ذکر کرده که لهو الحدیث مانند غنا و تعلیم موسیقات است و در مخفی گفته که لهو الحدیث  
 غنا است و آن حرام است باین نص مستعمل آن کافرست و در تفسیر بی آورده که لهو الحدیث غنا و  
 ضرب بر لب و دوف و او حار و طنبور است و آنها باین نص حرام اند من استحل فقد كفر و وجه دلالت این  
 کریمه بر حرمت آنست که حق تعالی غنا را لهو الحدیث سببی ساخت و تعبیر از سبب باین لفظ پرداخت  
 و لهو غیر از اقسام شمه بمقتضا احادیث و قرآن حرام است قال الله تعالی علی سبیل التوبیح فحسبتم  
 انما خلقناکم عبثا الی عایشین لا یمن قال علیه السلام کل شیء یلهو به الرجل باطل الا ما یرتبه  
 و تائید فرموده و ملاعبه امر آت و این من الحق رواه الترمذی و ابن ماجه و الدامی و آنچه جمیع از اهل بایست  
 میکنند که کریمه بر حرمت غنا مطلقا دلالت میکند زیرا که دلایل کریمه حرمت است و قتیله بطریق لهو بود اگر  
 چنین باشد حرام نیست باطل است زیرا که لهو الحدیث هرگاه به غنا مضمره غنا لهو حدیث باشد تقید  
 مضمر به نفس معنی ندارد و همچنین آنچه آن جماعه از ظاهر کریمه تقیید نموده میگویند که غنا مطلقا حرام نیست  
 بلکه و قتیله مودی باضلال باشد باطل است زیرا که چون بودن غنا لهو الحدیث تحقق شد حرمت آن  
 ثابت گشت و تقیید باضلال که منشاء این وهم و خیال است از قبیل تقییدی است که درین حد  
 وارد شده و محمد فی الحرم و ان تری حلیه جبارک با آنکه الحاد مطلق و زنا مطلق حرام است اما الحاد و زنا  
 و زنا بزن همسانیه تشیع تراست و در کریمه نهایت تشیع بر مذہب آنجماعت است که لهو الحدیث



راکه فی نفسه حرام است برای تفصیل اختیار نموده اند پس بابت اصل غنا و آلات نکند و فی الفتاویٰ العالمگیریه  
عن جواهر الفتاویٰ قال السماع والقول والرقص الذی یعمله الصوفیة فی زماننا حرام لایجوز القصید  
والجلوس علیه وهو الغناء والفرامیر سوا این ابی الدنیا و یستی ادبجی روایت کرده که رسول الله صلی الله  
صلی الله علیه وسلم فرمود عن النبی فی الحلیة الذی یطرب فیها و خطیب بغدادی روایت نموده اند که رسول خدا  
صلی الله علیه وسلم نبی که از غنا و استماع آن در سنن البهقی از ابن عمر آورده و گفت نبی الله صلی الله علیه  
وسلم عن الغناء والاستماع الی النبی و منی آورده که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فرمود الغناء فی النفاق  
کما نبت الماء السہات و احیاء العلوم از عاذ بن جبل روایت کرده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود  
اذنب الاسلام الله و الباطل و النفاق طرب فی از اسیر المؤمنین عمر فرمود روایت نموده که رسول خدا صلی الله علیه وسلم  
فرمود القتیة سخط و غنا با حرام یستی و شعب الایمان از جابر آورده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود الغناء  
النفاق کما نبت الماء الزرع فی الخالق مجر و الغناء والاستماع الی غیره فی المصنوعات من اباح الغنا  
لیکون فاسقا و فی الاختیار کبیرة فی جمیع الادیان و فی الحیط التفتی و التفتیق و استماع کل فلک حرام  
و مستحب کافرو فی اختیار الفتاویٰ و یکدر الترجیع بقراءة القرآن والاستماع الیه لانه یشیع بفعل الفسقة  
حال تقسیم و هو التفتی و فی الفتاویٰ الیهقی التفتی و استماع ضرب الدف و جمیع انواع المصنوعات حرام و مستحبها  
کافرو فی الله تعالی الزاد و الجملة الذین ابتلوا خیف علیهم لکفر فی جامع الفتاویٰ استماع المصنوعات  
والجلوس علیها و ضرب المزامیر و الرقص کله با حرام و مستحبها کافرو فی المجامع من نافع العلم ان التفتی حرام فی  
جمیع الادیان و فی النہایة التفتی و الطنبور و البهری و الدف و ما یشبه ذلک کل فلک حرام و حقیقة قوله تعالی و من  
الناس من یشتری لبو الحدیث و فی التارخانیة من الیتمیة سئل الخواص عن سماع القسمة بالصوفیة  
فاختصوا بنوع لبس و اشتغلوا باللهو و الرقص و ادعوا انفسهم منقرلة فقال اقرءوا علی السکر و اوسل انکافوا  
راغبین من الطریق المستقیم بل یفون من البلا و یقطع فتنتهم عن العاتمة فقال اماطه الاذی الخ فی الصیا  
و مثل فی الدیانة و تیز الخبث من الطیب از که داوود و هذه الروایات کله منقولة عن رسالة الفها العالم  
المترجم الکامل الشیخ محمد فرخ السمرندی فی هذا الباب الاروایة المعدن و الهدایة فانها نقلت من عنین  
الکتاب و قال الشیخ فیها ان سماع سبعین نفرا من الفقهاء الفقهاء علی تحريم الغناء و بین اسمائهم علی  
التفصیل و ترکت بنا خاتمة التطویل فانظر طایها المنصف الی ما یدل علیه هذه الاحادیث و الاقوال

و هو الحق فماذا بعد الحق الا الضلال -

### رساله بیج کنیزان

بسم الله الرحمن الرحیم

کنیزان و غلامان باعتبار ملک و عدم آن شش قسم اند اول آنکه جماعه مسلمانان از دار الاسلام و دار الحرب  
رفته بقهر و غلبه کفار حربیان را خواه مرد باشد خواه زن خواه صغیر خواه کبیر گرفته بندی کرده و دار الاسلام  
بیارند یا کفار حربیان یک ملک کفار حربیان ملک دیگر را همین قسم غلبه نموده بیارند درین هر دو قسم  
بندی کنندگان خواه مسلمان باشند یا کافران مالک این کنیزان و غلامان میشوند و بیج و برهن و سب و  
وطی و نکاح و جمیع تصرفات مملوکانه با اینها جایز است الکفار از ادبجی بعضی را با خود و اما هم او بعضی  
را الیهم او غلبوا علی ما لنا و احرزوه بدرهم مملوک و نملک بالغلبه ترسم و ما هو ملکهم شرح و قایه اذا بی  
کافر کافر آخر مدار الحرب و اخذ مالک لاستیلاء علی مال مباح و ملکنا ما نجد من ذلک الیه الکافران غلبنا  
علیهم اعتبارا بسائر الماکم - و مختار دوم آنکه کفار حربیان اولاد خود را یا قربیان خود را بفروشد و مسلمانان  
خریده بیارند در ملک خود یعنی در جائیکه اقامت دارند خواه دار الاسلام باشد یا دار الحرب درین قسم اختلاف  
روایات است که این کنیزان شرعا کنیزان میشوند یا نه اصح و اقوی باعتبار دلیل همین است که این قسم هم  
کنیزان میشوند بیج و سب و برهن و وطی و نکاح جایز است چنانچه از روایات واضح میشود بعضی  
درین قسم پنجین شرط کرده که کفار حربیان که اولاد یا قربیان خود را میفروشند حکم در و اج آن درینها  
هم باشد و بعضی این شرط نکرده اند غرض که این شرط اگر تحقق شود و نهیها و الا در رقیقت آنها حکم در و اج  
آنها را اعتبار نیست بنابر روایت اصح و اقوی زیرا که حربیان در دار الحرب حکم خطب و صید دارند هر که خطب  
و صید گیر و مالک میشود و همین قسم کفار حربیان را هر که بگیرد مالک میشود لیکن استیلاء و غلبه و انتقال  
از دار الکفر بدار الاسلام ضرر و چنانچه از بدایه و غیره معلوم میشود فاذا مالک فاما یشیت بعد الاحسار  
بدار الاسلام و الاستیلاء و اثبات الیه الحافظه و الناقلة بدایه - و لو دخل دارهم مسلم بان ثم اشتری  
من احدهم ابنه ثم اخرجه الی دارنا فملک و اکثر المشایخ علی انه لا یملکهم فی دارهم هو الصیغ و قال الکثری ان  
کما لو یرون جواز البیج فالبیج جائز و الا فلا نکند فی الحیط و ضیه اشعار بان الکفار فی دارهم احراز لیس کن ملک  
فانهم ارتقاء فیها و ان لم یکن ملک لاحد علیهم علی ما فی عتاق المستصفی و غیره کذا فی جامع الرموز و دو دخل



دار الحرب و اشتری من احدیهم اخته او بنته و بیعتی که ذلک اذ کان بذلک دارهم مان کان لیس  
من حکم الذلک لایبغی له ان یشتري کذا فی الملة قط من کتاب البیوع سوم آنکه اولاد کنیزان این  
قسم باشند آنهم ملوک میشوند مانند اودان خود زیرا که در کتاب فقه مینویسند الولد یخرج الام فی الحریه و الرقیه  
بشرطیکه از مالک یا از ذمی رحم مالک پیدا نشوند زیرا که ازین برود اگر پیدا خواهند شد اولاد خواهند شد  
موافق حدیث من ملک دارهم ملوک علیهم چهارم آنکه کفار و میان یعنی تابع بادشاه مسلمانان باشند  
اولاد خود را یا اقارب خود را بفروشد و کسی مسلمانان خرید نماید یا حریان ملک یگر ازار الاسلام گرفته  
بندی کرده بر بنداینها در ملک داخل نشوند حکم کنیزان و غلامان نماند زیرا که ایشان در دار الاسلام  
احرازند هرگاه ایشان را حر قرار داده شد پس هر که از مسلمانان و یا کافر بگیرد ایشان را مالک نمیشود چنانچه  
در کتاب در مختار فی باب استیلاء الکفار مینویسد فلو سب اهل الحرب اهل الذمه من دار لا یملکونهم  
لأنهم احرار یخرجونهم آنکه جاریه مجبوله الحال باشد معلوم نیست از حریان یا از ابل ذمه پس اگر آن جاریه  
است که بعد بلوغ نرسیده قولی قاضی آن معتبر است و اگر کبیره باشد پس قول آن معتبر است  
چنانچه از روایات کتاب الاشباه والنظائر معلوم میشود الجاریه المجبوله الحال المرجع فیها الی صاحب الید  
انکانت صغیره و لیس اقرار بانکانت کبیره وان علم حالها فلا اشکال ششم آنکه مسلمانان حر در حالت  
مخضه تحت اولاد خود را میفروشند و کسی دیگر این را بگیرد و شتر غنایین قسم کنیز نمیشود اگر چه بعضی فتاوی  
منه تامل مینویسند که این را حکم کنیز شتر می است برین روایت فتوی نیست و نه معمول به است زیرا که در هیچ  
متون بلکه در دین محمدی علیه الصلوٰه والسلام حر را مال اعتبار نکرده اند و کسی که این قسم زن داشته باشد  
از وطنی کردن بدون نکاح جائز نیست و الله اعلم اسوال چه میفرمایند علمای اهل سنت و جماعت کثر هم  
الله تعالی در باب تعزیه داری عشره محرم و ساختن ضرائح و صورت قبور و علم و غیره جواب تعزیه داری  
در عشره محرم و ساختن ضرائح و صورت و غیره درست نیست زیرا که تعزیه داری عبارت ازین است که ترک  
لذائذ ترک زینت کند و صورت محزون و غمین نماید یعنی مانند صورت زنان سوگ دارنده بنشینند  
و مرد را هیچ جای این قسم در شرع ثابت نمیشود و اگر زن را بعد وفات زوج خود چار ماه و ده روز سوگ آمده  
در احوال و از آن سوگ اگر کسی از اقارب او بمیرد تا سه روز اگر ترک زینت و غیره کند جائز است و بعد سه روز  
آنرا درست نیست چنانچه در حدیث آمده لا تحل لامرأة ان تحل لآخران یوم الاخران تحل علی میت

فوق ثلاث لیل الا سلی نرج اربعه اشهر و عشر اوداه البخاری و مسلم و نیز تعزیه داری که بچوبتدین  
میکند بدعت است و همچنین ساختن ضرائح و صورت قبور و علم و غیر اینهم بدعت است و ظاهر است  
که بدعت حسنه که در آن ما خود نباشد نیست بلکه بدعت سیئه است و حال بدعت سیئه نیست که در حدیث  
وارد است شتر الا مورد محذوراتها و کل بدعه ضلاله رواه مسلم و حال بدعت که این قسم بدعتها اختراع میکنند  
آنست که بدعت او را در لعن خدا میسپارند و فرائض و فواقل او در گناه الهی مقبول نیست چنانچه در  
حدیث وارد است من احث حدثا او اوصی محدثا فلعنه الله و الملائکة و الناس اجمعین لا یقبل الله  
منه صفا و لا عدلا رواه الطبرانی عن ابن عباس و البزار عن ثوبان و نیز در حدیث شریف است من احث  
فی امرنا یا لیس منه فهو رد رواه البخاری و مسلم و ابو داود و ابن ماجه عن عائشه رضی الله عنها و نیز در  
حدیث شریف است و رند مت بدعتان من ابلدع بدعه ضلاله لایضی الله بها و رسوله کان علیه من  
الاثم مثل اثم من عمل بها لا یفص من او و از رسم شئی رواه ابن ماجه عن عمر بن عوف و بلال بن الحارث  
سوال در آن مجلس بنیت زیارت و گریه و زاری حاضر شدن و در آنجا رفته مرثیه و کتاب شنیدن  
و فاتحه و مد و خواندن جائز است یا نه جواب در آن مجلس بنیت زیارت و گریه و زاری حاضر شدن  
هم جائز نیست زیرا که آنجا زیارت نیست که برای او حاضر شود و این چه بهای که ساخته اوست قابل زیارت  
نیستند بلکه قابل ازاله اند چنانچه در حدیث شریف آمده من رآی منکر فلیغیره بیده فان لم یستطع  
فبلسانه فان لم یستطع فقلبه و ذلک یضعف الایمان رواه مسلم و در مجلس تعزیه داری رفته مرثیه و  
کتاب شنیدن اگر در مرثیه و کتاب احوال واقعی نیست بلکه کذب و افتراء و تحقیر بزرگان در ذکر پس  
شنیدن اینچنین مرثیه و کتاب درست نیست بلکه درین قسم مجلس حاضر شدن هم روا نیست چنانچه  
در حدیث شریف که نبی از شنیدن و خواندن مرثی واقع شده همین مرثی است عن ابی اوفی  
قال نبی رسول الله صلی الله علیه و سلم عن المرثی رواه ابن ماجه و اگر در مرثیه و کتاب احوال واقعی  
باشد پس شنیدن این قسم مرثیه و کتاب فی نفسه مضائقه نیست لیکن هیئت این جماعت چنانکه بنده عیان  
میکند نباید کرد که مشابیه از قوم مبتدعان میشود و احتراز از مشابیه بر عیان ضرورت  
چنانچه در حدیث شریف وارد است من تشبه بقوم فهو منهم و نیز داخل این حدیث است من  
کثر سوا قوم فهو منهم و من رضی عمل قوم کان شریکاً لمن عمل به رواه الدیلمی عن ابن مسعود



و کذا ذکره السیوطی فی جمع الجوامع و فاتحه و در خواندن فی نفس است است لیکن درین قسم نوع  
 نے ادبی میشود زیرا که این قسم محل قابل ازاله و نابود کردن است و نجاست معنوی دارد و فاتحه و در  
 جاست باید خواند که پاک باشد از نجاست ظاهری و باطنی پس شخصیکه در پاخانه تلاوت کلام الله کند  
 و در و بخواند ملام مطعون خواهد بود همچنان در مقامیکه نجاست باطنی باشد و قابل ازاله باشد  
 در انجام خواندن موجب ملامت و مطعونیت خواهد گردید که محل خواند سوال بدون ساختن ضرائح  
 و غیره فقط در مکان تبرک صحیح مثل موی مبارک داشته یا مذمت مجلس گریه ترتیب کردن و اخبار و  
 احادیث صحیح شهادت جناب سید الشهدا ذکر کردن و بکار کرده ختم کلام الله کردن پنج آیت خوانده فقط  
 فاتحه نمودن جواب بدون ساختن ضرائح و غیره فقط در مکان تبرک صحیح مثل موی مبارک داشته  
 یا مذمت گریه و ناری الخ اینهم جائز نیست بلیل اینکه اینهم بدعت سنیست است فقط ذکر احادیث صحیح  
 شهادت و ختم کلام الله و فاتحه و غیره خواندن مضائق نیست و تبرک صحیح مثل موی مبارک اکثر حاجت  
 بهم میرسد بنا بر او نام عوام کالانعام است آنرا تبرک دانستن این را نشاید ما داس که بطریق صحیح  
 تبرک بودن اثبات نشود اعتقاد صحت او بنا بر کرد و چون تبرکیت مفقود شود محض مجلس گریه و زاری  
 کردن مانند اینهم مجلس بترتیب کردن فقط براس گریه و زاری از سلف ماثور نشده و اگر تبرک صحیح  
 مثل موی مبارک همانجا یا جاس و دیگر پیدا شود براس زیارت او رفتن مضائق ندارد سوال و در آن  
 ایام ترک زینت و لذات کردن و عکین و خنجرین بطور اتم زدگان ماندن جواب ترک زینت و غیره بالا  
 منقول شد سوال ساعی و معاون بودن در امور تعزیه داری و غیره از خود یا پیاس خاطر یا پیاس  
 قرابت یا بسبب همسایگی و هم خانگی شدن و اسباب خود را مستعار دادن جواب اینهم جائز نیست  
 چرا که اعانت بر محصیت میشود و اعانت بر محصیت غیر جائز سوال در حق کسی که مرثیه و کتاب و  
 نوحه خوانی میکند خواه چیز بے از اجرت بگیرد یا نگیرد و جواب در حق کسی که مرثیه و کتاب که در آن چول  
 غیر واقعی باشد موجب بزه کاری میشود و همچنین نوحه خواندن گناه کبیره است و در احادیث و عید آن  
 وارد است چنانچه در حدیث است لعن رسول الله صلی الله علیه وسلم الناحه و المستمعه رواه ابو داود و کذا  
 فی مشکوٰۃ و اجرت گرفتن بر مرثیه خوانی و نوحه و غیره حرام زیرا که قاعده شرع است که بر محصیت اجرت گرفتن  
 درست نیست چنانچه بر مرثیه و غنا اجرت گرفتن حرام است همین قسم برین چیز حرام سوال در مقدمه

مبندی یا که شب یا زوهم ربیع الثانی روشن میکنند و منسوب بجناب حضرت سید عید القادر جلالی قدس  
 سره الغزنی نمایند و نذر نیاز و آمد و فاتحه بخوانند جواب روشن مبنی حضرت سید عید القادر  
 اینهم بدعت سنیست زیرا که هیچ مفسده و قباح و تعزیه ساختن است همین قسم در مبنی متصور است  
 و فاتحه خواندن و ثواب آن بار و احطیه رسانیدن فی نفس جائز و درست است لیکن بر مبنی ما فاتحه  
 و در و خواندن نے ادبی و غیره است چنانچه سابق گذشت و نذر غیر خدا بر خود التزام کردن درست نیست  
 چنانچه در حدیث وارد است که لا تذروا فان النذر لا یمنی من القدر شیئا و اما یستخرج به من البخل البخر  
 و مسلم سوال اینهم امور بدعت حسنه اند یا مستحبین و اگر استعجاب دارد و جمله برابر اند با بعض متفرقه و استعجاب  
 بحر حرم است فاعل آن مرکب کبیره است یا مکروه و فاعل آن صاحب صغیره جواب اینهم امور بدعت  
 سنیست البتہ استعجاب اند و تفاوت در امور بدعت تفاوت باعتبار مفسده و در بدعت که مفسده زیاد تر باشد استعجاب  
 آن زیاد تر باشد و در بدعت که مفسده کمتر باشد استعجاب کمتر میباشد اگر مرکب بدعت رانیک مفسده و قربت  
 خدا و ان میداند پس مرکب آن خارج از دائره ملامت چنانچه از حدیث که در کتاب ابن ماجه وارد است  
 معلوم میشود عن خلیفه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یخرج من الاسلام ما یخرج اشتره من العجم  
 و صاحب بدعت عام است که خود بدعت را احداث کرده باشد یا بدعت را احداث نکرده است بلکه دیگر احداث  
 نموده و این شخص مرکب میشود و آنرا پسندینماید این شخص را صاحب بدعت خوانند و نیز در ابن ماجه وارد  
 است قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ابی السد ان یقبل عمل صاحب بدعت حتی یدعه و مرکب بدعت را  
 ضال در حدیث وارد شده است اگر ضلالت او باین حد رسد که در آن وعید نادر باشد پس آن شخص مرتکب  
 کبیره است و الا صغیره خواهد شد و این فرق در صورتی است که بدعت را مستحبین نفی سوا سوال خوردن  
 چیز ناکه بر تعزیه و غیره نیاز و نذر آورند و در انجا نهاده فاتحه میزنند و نهاده میدارند و شب عاشورا قاپها  
 حلوا زیر تخت ضرائح و تعزیه میزنند و نهاده فاتحه میزنند و نهاده فاتحه میزنند و نهاده فاتحه میزنند و نهاده فاتحه میزنند  
 نیاز حضرت امامین نمایند و بر آن فاتحه و قل و در و خواندن تبرک میشود و خوردن بسیار خوب است  
 لیکن بسبب بردن آن طعام پیش تعزیه و نهاده و پیش تعزیه و غیره تمام شب بلکه پیش تعزیه  
 حقیقیه هم تشبه بکفار و بدعت پرستان می شود پس ازین جهت کراهت پیدا می کند  
 والله اعلم



بیان ماخذ مذایب ائمہ العیہ

بسم الله الرحمن الرحيم

نحمدہ و نصلی علی نبیہ الکریم و علی آلہ و صحبہ و علی الفضل حبیب اعلم رحمک اللہ ان المجتہدین الباقین عن الازل  
 الاحکام الشرعیہ و ماخذہا لما رواہ احادیث رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم متعارفہ و آثار الصحابہ و التابعین  
 مختلفہ و ہی اعم لماخذ اکثرہ فی الاحکام تخری و اختلاف راہیم فی وجہ التفصیل عن ہذا التعارض و الاختلاف  
 فالتدنی اختارہ حکیم عمل اہل المدینۃ لان المدینۃ بیت الرسول و وطن خلفائہ و مسکن اولادہ  
 الصحابہ و اہل البیت و مہبط الوحی و اہلہا اعرف بمعنی الوحی فکل حدیث او اثر بخلاف علمہم للابدان یکون  
 منسوقا و ابدا و لا یخصصا و محذوف القصد فلا یفتنی بہ والذی اختارہ الشافعی حکیم اہل الحجاز و اشتغل بالریایۃ  
 مع ذلک عمل الروایات علی حالتہ و بعضہا علی حالہ اخری و سکا مسک التظہیر لہما لکن ثم لما رسل  
 مصر و العراق و سمع روایات کثیرہ عن ثقات تلك البلاد ترجع عنہ بعض تلك الروایات علی اہل الحجاز  
 فحدث فی مدینہ و لان التبعیہ و التجدید الذی اختارہ احمد بن حنبل و اجرا کل حدیث علی ظاہرہ لکن  
 خصص بمواردہ مع اتحاد القصد و جازمہ علی خلاف القیاس و اختلاف القام مع عدم الفارق و لذلک  
 نسب مذہبہ الی الظاہریۃ و اما الذی اختارہ ابو حنیفہ و تابعوہ و بہام مبین جدا و بیان ذلک  
 اما اذا تتبعنا فوجدنا فی الشرعیۃ ضمیمین من الاحکام صنف ہی القواعد الکلیۃ المنطوقۃ المنعکستہ کقولنا  
 لا تزور دارہ و زارہ و قولنا الغنم بالغرم و قولنا الخراج بالضمیان و قولنا العتاق لا یجوز القسح و  
 قولنا البیع یتیم بالايجاب و القبول و قولنا البیتہ للمدعی و لہمین علی من انکر و نحو ذلک مما لا یحصر و تصنف  
 و روت فی حوادث جزئیہ و اسباب تخصہ کاہا بمنزلۃ الاستثنای من تلك الکلیات فالواجب علی المجتہد  
 ان یحافظ علی تلك الکلیات و یرک ما وراہا لان الشرعیۃ فی الحقیقۃ عبارتہ عن تلك الکلیات  
 و الاحکام المخالفۃ لتلك الکلیات لا یدری اسبابہا و تخصصاتہا علی التبعین فلا یتفقت الیہا  
 مثال ذلک ان البیع یطل بالشروط الفاسدۃ قاعدۃ کلیۃ و ما ورو فی قصۃ جابر انہ اشتط الحلمان  
 الی المدینۃ فی بیع الحجل قصۃ شخصیتہ جزئیہ فلا یکون محارضۃ لتلك کلیۃ و کذا حدیث الصلح لا یتعد  
 القاعدۃ الکلیۃ التی ثبتت فی الشرع قطعا و ہی قولنا الغنم بالغرم و نحو ذلک من المسائل و لزم  
 من بذاتک العمل باحادیث کثیرہ و ردت علی ہذا النسق الجزئی لکنہم لا یبالون بہا بل یجدون

بیان ماخذ مذایب ائمہ العیہ

الاجتہاد و المحافظۃ علی الکلیات و درج الجزئیات فی تلك الکلیات مہما لکن و ہذا الکلام الاجمالی  
 تفصیل طویل لایسح الوقت لہ و اللہ العالی سہو ال حکایت طاہر قمی بایران شاہ کہ دعوت ہذا  
 امامیہ بودہ بود و شفا لیسر اور اسحاق باختیار مذہب ائمہ اثنا عشر ساختہ باز دیامی بایران شاہ جناب  
 رسالتاب را و فرمودن ان جناب کہ فرزند تو شفا یافت و بگفتہ طاہر عمل کن از تاج فرشتہ منقول فرمودہ بودہ  
 و توجیہ ان جواب بر مذہب اہل سنت است و انمودہ جواب اول مہربان بن این سوال و اشکال چند بار  
 پیش فقیر آمدہ و در جواب ان تحریرات چند واقع شدہ کہ این وقت نہ در حافضہ فقیر است و نہ منقول  
 پیش فقیر ماندہ لیکن الحال انچہ در حل این اشکال کفایت میکند بلکہ ازین نوع اشکال چندہ مشہور  
 اہل کردہ تخریمی آید قبل از حل این اشکال مقدمہ مہمدہ را و در ذہن محفوظ باید داشت بعد از ان کل  
 اشکال متوجہ باید شد مقدمہ مہمدہ اینست کہ اسباب العلم عن ثالثۃ الحوائس السلیمۃ و الخیر الصادق و العقل  
 و الالہام لیس من اسباب العلم بمتحدہ شئی عندنا لکن فی العقائد النفسیۃ و شرعہا و قال الفقہاء لولہ الشرع البتہ  
 الکتاب است و الاجماع و القیاس باجماع الہام و کشف و رویا کہ ازین ہر دو ضعف است نہ دلیل احکام  
 شرعیہ میتوان شد نہ دلیل امور واقعیہ بلکہ الہام و کشف و رویا ہر گاہ معارض یکے ازین لائل واقع  
 انرا و باید نمود و رجوع بہین دلائل ہفتگانہ باید نمود و زیر کہ در الہام و کشف و رویا احتمال غلط فہمی  
 الی و ناقل موجود است و تدارک آن بسبب نہائی را بی و ناقل مفقود و در دلائل ہفتگانہ مذکورہ و  
 غلط فہمی ضعیف است و تدارک آن بسبب کثرت متالین متحققین و غیر کنندگان بوجہ حسن میتوان شد  
 و بنا بر ہمین قاعدہ شیخ عز الدین ابن عبد السلام مقدسی کہ از مشاییر علمای شافعیہ است مصنف  
 قواعد کبری و دیگر تصانیف مفیدہ ہر گاہ شخصہ را تشکیل نہ کہ میگفت کہ من در کار خیر و خیران خود تسمیہ  
 بودم جناب رسالتاب را بخواب دیدم فرمودند کہ در فلان موضع گنج مدفون است کافۃ بردن برادرش  
 از ان رکاز ادا کن بلکہ عام و کمال آن گنج را خود متصرف شو فرمودند کہ این شخص را باید کہ خمس ادا نماید  
 زیرا کہ ذی الرکاز خمس حدیث صحیح مشہور است کہ راویان آن در حالت بیداری و کمال حواس  
 شفیہہ و نقل نمودہ و این شخص در حالت منام کہ سر سر غفلت و منطہ غلط فہمی است این را شنیدہ  
 و نقل نمودہ محل اعتماد نیست و نیز شیخ عبد الحق دہلوی و بعض رسال خود نوشتہ اند کہ در سند فلا  
 در کہ و مدینہ استفتا و ارد شد صورتش انکہ شخصہ جناب رسالتاب را بخواب دید کہ میفرماید شرب الخمر



حالاً اور اچھی باید کرد شراب نوشید یا نوشید علماء و انجنا قاطبہ ہمیں جواب نوشتند کہ در مرتبہ مخصوص  
 قطعہ واردان دین خبر احوال و حالت غفلت منام و غلط فہمی پس رہنمیت کہ برین عمل نماید بلکہ ظاہر  
 نیست کہ آنحضرت لا شرب الخ فرمودہ باشند این کس اشرب الخ شربت و فہمیدہ دلیل آنکہ حضرت ام المؤمنین  
 عائشہ صدیقہ چون شنیدند کہ عبداللہ بن عمر روایت میکنند کہ ان املت یعوب بیکاء الہ علیہ یعنی مردہ او  
 بسبب گریہ اہل و عشائر خوش و قہر عذاب میشود فرمودند کہ رحم اللہ اباعبدالرحمن یعنی عبداللہ بن عمر کہ او  
 دروغ نگفتہ است بر آنحضرت لیکن غلط فہمیدہ است آنحضرت بر یہودیہ میگزشتند کسان او بر میگرفتند  
 فرمودند این یہودیہ را عذاب میشود و کسان او بر گریہ میکنند از مجرم و مقارنت سبب فہمیدن فوت  
 از غلط فہمی است و علی بن ابی القیاس روایت حدیث را در شنیدن و فہمیدن غلطی واقع شدہ لیکن ہر گاہ  
 احادیث مشہورہ از طرق متعددہ وارد میشوند تدارک غلطی زود تر میشود بخلاف حالت منام کہ در شنیدن  
 ہر شے منامی تنہا یک کس میباشد و ادہم مخمور نشاء خواب کیست کہ غلط فہمی اور تدارک کند چون این  
 مقدمہ مہم شد پس میگویم کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بران شاہ را بہین فرمودہ باشند کہ فرزند تو شفا یا  
 و مطلب تو حاصل شد برگفتہ طاہر عمل کن و این شخص یعنی بران شاہ چون گفتہ طاہر را در خیال مظلوم  
 بجزو شنیدن این لفظ تو ہم کرد کہ شاید امر میکنند حال آنکہ ایشان ہی میفرمودند اینست جواب تحقیقی  
 این حکایت و بعضی علماء ازین حکایت جواب دیکو اوہ اند کہ چنان پسند فقیر نیست اگرچہ راہ بہی دارد و این  
 محتاج تمہید مقدمہ نیست و آن مقدمہ اینست کہ رویت جناب رسالت مآب صلی اللہ علیہ وسلم البتہ و  
 و حق میباشد لیکن گاہی شیطان نے وجہ آواز خود را با آواز آنجناب شبیہ ساختہ و حکایت کردہ چیزے  
 میگوید و این می پندارد کہ شاید آنحضرت گفتہ باشند حال آنکہ آنحضرت هیچ فرمودند و لیش آنکہ آنحضرت  
 سورہ النجم میخوانند چون باین آیت رسیدند افراتیم اللات و العزری و منات الثالثۃ الاخری شیطان  
 آواز خود را با آواز آنحضرت شبیہ ساختہ و حکایت نمونہ آنجناب نمودہ این عبارت برخواند ملک الغرائق  
 الطلع و منها الشفاعة ترجمہ مشرکین از شنیدن این آواز خوش شدند و مومنین تمکین و طول  
 گشتند این آیت نازل شد و ما را رساند پس قبلک من رسول و لا نبی الا انا تمسنى التقى الشیطان  
 فی امینۃ النمر سورۃ الحج پس چون حکایت نعمہ آنحضرت در بیداری ہر قورع آمدہ باشد در خواب برآ  
 را غوا می بران شاہ اگر این قسم ارادہ کردہ باشد چہ تعجب باشد جواب ہم از مولانا عبد القادر

سورہ ج

آنکہ آنحضرت در منام بہین قدر فرمودہ اند کہ بگفتہ طاہر عمل کن و فرمودند کہ مہر ضعی طاہر عمل کن یا آنچہ  
 او تجویز کند بجا آر و طاہر در وقت تعلیق ندر بہین گفتہ بود کہ نہ سبب دوازہ امام را اختیار کن و بلاشبہ بہین  
 دوازہ امام باجماع اہل سنت حق است دروش ایشان در سلوک و عبادت مقبول جمیع طوائف اہل سنت  
 است بلکہ اسناد اکثر طرق صوفیہ بایشان است پس نہ سبب دوازہ امام اشارہ بسلوک طرق صوفیہ  
 شد نورانیت باطن را با عبادت ظاہر جمع میکنند و آنچہ طاہر مقصود داشت یا بیندہ آنچہ بگوید و تجویز  
 نماید داخل امر جناب رسالت مآب نشد جواب چہارم آنکہ این یک خواب علی تقدیر صحتہ و عدم غلط  
 فی السماع و الفہم دلالت بر حقیقت نہ سبب امامیہ میکند و منامات بیشمار و الہامات و کشف بسیار از  
 جامعہ کثیرہ اولیائے سنت کہ در کشف الہی و کشف کونی بیطلوے دارند و ہزاران بار صدق منامات و  
 کشف آنها بہ تجربہ رسیدہ گوہی ناطق بر بطوان آن نہ سبب میدہند اگر انہمہ منامات و کشف را از تجر  
 برین یک خواب کذابی نہ ہم تعارض خود البتہ حاصل خواہد شد و الدلیلان اذا تعارضتا تساقطا و عند  
 ذلک یجب الرجوع الی الدلائل الاخری من الکتاب و السنۃ و الاجماع و الاخبار الصادقہ و العقل و تیمم  
 المقصود جواب پنجم از مولانا رفیع الدین مرحوم تحقیق اینست کہ در حدیث شریف وارد شدہ است  
 من رآنی فی المنام فقد رآنی فان الشیطان لا یتخیل بصورتی و فرمودہ اند الشیطان لا یسمی با سبی  
 و فرمودہ اند لا یدعی منصب نبوی و لہذا بعض محققان تخصیص کردہ اند بانصورت کہ در مدینہ منورہ فرمودہ  
 است و بعضی تعمیم کردہ اند جمیع صورتہا کہ در وقت نبوت بودہ اند و بعضی تعمیم کردہ جمیع صورتہا کہ در تمام  
 حین حیات بودہ اند مروج و مقدوح و شمشاد قول کسی کہ در ہر صورتی از نیک و بد رویت واقع شود  
 و چگونہ مروج و مقدوح نباشد حال آنکہ جوینیم در جہان بیا کسان را از غاویان و مغویان مسمی باین اسم  
 مبارک اند در ہر ہر نہ سبب و بسا کس را ادعا نبوت میکنند پس چہ تعجب کہ شیطان خود را یکے از غاویان  
 و نامید و ابہام دعوی نبوت کند و لہذا احتیاج بہان اقوال و افعال است کہ از زبان ثقات و حسن حیات  
 مروی گشتہ پس شیطان بقراین دریافتہ بود کہ این بیمار را بجزان نام حید است و فی الفور شفا حاصل خواہد  
 وقت را غنیمت شمردہ بران شاہ را غوا نمود و چون بران شاہ ازین نکتہ واقف نہ بود تحقیق صورت و شبانہ  
 نا کردہ در دام ادافتا و حال آنکہ صحابہ کرام مثل عبداللہ بن عباس و غیرہ مردی است کہ ہر گاہ کہ  
 پیش ایشان دیدار جمال باکمال آنحضرت در خواب نقل میکرد ایشان از تحقیق صورت میکردند پس



جهالت بران شاه و پیکری او سجد دست داری شیطان گشت داور از راه بر دین خواب و بیدار اعتنا نیست فقط

### شرح رویای مولانا شاه عبدالعزیز

بسم الله الرحمن الرحیم

هفت سال میگذرد که بستم و بستم ماه حب شب حراج علی اکثر الرایات فقیر در خواب دید که میباید  
است فراخ دران فرش سفید براق گسترده اند و بران فرش مردم بسیار با شکال نورانی و لباس  
فاخره منظر قدم بکت از دم جناب حضرت امیر نشسته اند فقیر هم دریافت این معنی دران مقام بر فرش  
نمک و جا گرفته ناگاه جناب حضرت امیر از جانب قبله نمایان شدند و سمت آن فرش توجه فرمودند و مردم  
همه برای تعظیم برخاستند و بر لب فرش منتظر ایستادند فقیر نیز در وسط فرش منتظر ایستاده بسبب  
اشخاص با عظمت تالاب فرش نتوانست رسید ایشان تشریف آورده تفریق صفوف نموده نزد فقیر  
آمده چارزانو نشسته اند فقیر یاد تمام دور الو مقابل شصت الطاف بسیار فرموده و با یکدیگر کلام  
فرموده محض با فقیر هم کلام شدند فقیر الوقت با غنیمت است چند چیز دران وقت که در دهن حاضر  
شده عرض نمود جواب با صواب یافته اول آنچه فرمودند این بود که شنیده شخصی بزبان پشتو که ای  
تصنیف کرده است دران کتاب چیزی که موجب تحقیر من بود و چون نموده شمار اطلاع این معنی هست یا نه  
فقیر عرض نمود که بنده زبان پشتو نمیدانم تا از حال کتابهاست این لخت آگاه باشد موافق فرموده  
تحقیق خواهم کرد باز فقیر عرض نمود که از مذارب فقیر که ام یک مختار و پسند جناب است فرمودند که هیچ  
مذرب پسند نیست یا فرموده که بطور مایه نیست افراط و تفریط بعمل آورده اند باز عرض نمودم که از طرف  
اولیاء الله که ام یک بر طور جناب عالی است فرمودند که در اینجا هم همان جواب است در هر طریق چه نای  
نامرضی یا اختلاف طواری احداث نموده اند و با اینهمه از طور ماقصور دارند زیرا که در عهد ما هر طریق شغلی  
که در تقرب الی الله مفید باشد معمول مروج بود ذکر و تلاوت قرآن و نماز آنها فقط ذکر و شغل مقرر کرده  
و تلاوت قرآن و نماز را شغل نمیدانند بعد از آن عرض نمودم که تلاوت قرآن و نماز را چگونه شغل باید کرد  
از جناب ایشان طریق شغل و تلاوت قرآن و نماز را القاشده و چیزهای بزبان هم فرموده اند لیکن  
بیشتر تاثیر باطنی معلوم کرده ام و حال باطن من تغیر شدید پیدا کرده که در وصف نمی آید از آن وقت  
آن اثر را در باطن خود مستقر می یابم باز عرض کردم که هر چند مرآتو سل جناب عالی از راه طرق

وسایل بسیار محمد اله حاصل است لیکن میخواهم که ملاطفت بیعت نمایم جناب دست خود را کرده دست فقیر  
گرفته بیعت فرمودند در آنوقت القاء اثر عظیم و باطن فقیر نمودند بعد از آن عرض کردم که اکثر شخصی خصوصاً  
قریشیان با جناب عالی مشاجرات نموده اند و حق آنها حکم چیست و چگونه بوده است این حقیقت فرمودند  
که ما از ایشان شکایت بردارند و اشتیم یا فرمودند که ما از ایشان شکایت برداریم و اشتیم و شکر بخوانیم  
بود مردم نا فهم این را دور دور برده اند و بسیار افزوده باز عرض کردم که فلان جماعت خود را سید  
از اولاد جناب عالی می انگارند فرمودند که آن جماعت از اولاد من نیستند دروغ میگویند بعد از آن  
دو سه کلام در میان آمده که حالا یاد نیست بعد از آن یکایک برخاسته و بهمان سمت سرعت کنان  
تشریف بردند فقیر مردم دیگر که منتظر بودند در حسرت ایستاده اند که کاش این صحبت قدری امتداد  
می پذیرد فقط مرکا تیه آنچه بعد تحریر شرح رویای فقیر از وقوع و عدم وقوع استفسار فرموده  
اند و در صورت وقوع استدعای حال اشکالات وارده بران نمودند پس مخفی گمانم که صحبت نسبت این  
رویای بطرف فقیر بطوریکه شرح آن نقل کرده فرستاده اند هیچ شبه نیست و جواب از اشکالات وارده  
بران بهر طریق است اول اجمالی دوم تفصیلی اما اجمالی آنست که کسانی از صحابه و تابعین که بیشتر  
ملازمیت حضرت امیر فائز شده بودند مذرب حضرت ایشان را در فقیهات از ایشان دریافت کرده  
بودند آنها را مجذوب آنحضرت رضی الله عنه در امور فرعی قطع و یقین حاصل بود و کسانی که بالمشافه از  
حضرت ایشان دریافت مذرب شان نکرده بودند ناچار محتاج بودند بواسطه در صورت وقوع  
وسائط تنقیح حال اعمال و دیگر قواعد مثل تقدیم حدیث بر اثر و محرم بر مباح و غیر آن که در موضع خود  
مبین است متحتم چنانکه در احادیث نبویه علی مصدر الصلوة و التحمیه نیز بنا بر وقوع وسائط اعمال  
مثل این قواعد میکنند و بعد از اعمال این قواعد ادراک واقع غیر لازم جائز است که در واقع حدیث یا اثر  
از جناب منسوب الیه صادر شده باشد و در حدیث یا اثر صحیح و همی از راوی بمقتضای بشریت  
واقع شده باشد لیکن از آنجا که مجتهد مکلف با اعمال این قواعد است نه با درک واقع لهذا جائز است که  
مجتهد مذرب حضرت امیر را در بعضی مسائل فقه بنابر بعضی وجوه مثل ضعف رواة آن مذرب  
رسیدن حدیث صحیح کمال او بر خلاف آن مذرب ترک نماید و حال آنکه آن مذرب حضرت باور سید  
همی از راوی واقع شده باشد یا منسوخ باشد مجتهد مذکور بجهت آنکه قواعد مقرر در اصولیه



که مکلف آن بود عمل کرده با جور خواهد بود چنانکه در ترک یک از حدیثین متعارضین فی الظاهر بعد از  
اعمال قواعد معتد دست و شخص دیگر که مذہب امیر را در بعض فرعیات بطریق اذ طریق علم داشته مذہب  
مجتهد مذکور را باعتبار واقع خلاف مذہب حضرت امیر گوید انهم محقق خواهد بود و طعن از هر دو مندرج  
و اما جواب تفصیلی پس گویم منشاء اشکالات بران دو امر است یکی تحریف ناسخ و نقل بعضی الفاظ  
دوم عدم تحقق ناظرین در عبارات مواخذه بر ظاهر بعضی الفاظ اما امر اول پس بیانش آنکه ناقل شرح  
رویا لفظ ذکر را در دو موضع که قریب به هر دو واقع اول نسبت ادنی مناسبت صوری بلفظ اکثر تحریف  
تبدیل نموده حسب نقل اگر تلاوت قرآن الی آخر العبارة لهذا یجب غیر مذکور بودن ذکر کلمه که  
بر موجب حدیث شریف فضل الادکار است شبهه بخاطر ناظرین راه یافته و اصل عبارت نیست زیرا که  
در عهد ساسی طریق تخلیک در تقرب الی الله مفید باشد معمول و مرجع بود ذکر تلاوت قرآن و نماز اینها  
نقطه ذکر را شغل مقرر کرده اند و تلاوت قرآن شریف و نماز را شغل بنیدانند انتهی و هر چند که وقوع  
تحریف در عبارت که نسبت ناقلین معبر شده در اخبار سیده بود دریافت عبارت صحیح منقول شده  
واضح است لیکن بنا بر فرمایشانان خواطر طایمان حتی بجز بدو توضیح نوشته میشود که بر وجود لفظ ذکر  
بجای لفظ اکثر آنکه قبل این لفظ محرف سه طریق شغل مذکور است که ذکر و تلاوت قرآن و نماز بیان آن  
سه است پس اگر لفظ اکثر بجای لفظ ذکر واقع شود طریق شغل بیگمی دوباقی ماند و آن خلاف سیاق  
کلام است که در سابق طریق شغل سه مذکور شد و چون وقوع تحریف لفظی از ناقل شرح و جواب صحیح  
ترسم گشت اشکال باینکه مطابق رویا ذکر کلمه و در دو ذریعه قریب الی معلوم میشود از اصل منہم  
گشت وجه دفع اشکال ظاهر است چه لفظ ذکر در شرح رویا در بیان طریق شغل مذکور است ناسخ این  
با دنی مناسبت صوری بلفظ اکثر تحریف تبدیل نموده و در دو هم در ذکر داخل است پس آنهم کوفت  
بذل اشکال فمحل ذلک الاعضال آدمیم بر بیان عل اشکالات قسم دوم که منشاء آن عدم تحقق  
در عبارت شرح جواب مواخذه بر ظاهر بعضی از الفاظ است مقدمه را بطور تفهیم میکنم که استنتاج  
نتیجه از آن خود نحو و شبهات دارده از هم می پاشند مقدمه اول آنکه غیر مختار و ناپسند بودن مذہب  
چیز دیگر است و باطل بودن آن امر آخر غیر مختار عبارت از جائز مرجع می باشد و باطل عبارت  
از ناجایز محض و همین جهت غیر مختار در مقابل جائز غیر مانع واقع میشود و باطل در مقابل حلال

به ائمه مشهور فاین بذات ذاک دوم غیر مختار بودن مذہب مجتهد لاحق نزد مجتهد سابق مثلاً مستلزم  
آن نیست که تمامی مسائل مخصوصه مذہب مجتهد لاحق نزد مجتهد سابق غیر مختار باشد چه مرضی و مختار  
چیز می باشد که از جمیع اخبار غیر مرضیه خالی باشد چنانکه حق صحیح چیزی می باشد که از جمیع اخبار باطل  
و مستقیم ستر باشد و چون باعتبار بعضی مسائل مذہب مجتهد لاحق مثلاً مرضی مجتهد سابق نباشد مذہب مجتهد  
لاحق خلاف مرضی مجتهد سابق خواهد بود بلکه در حقیقت غیر مرضی و ناپسند بودن مذہب مذکور مذہب مذکور  
باعتبار بعضی مسائل مجتهد فیها چه بالاستقراء و بیج مذہب مجتهد سلف نیست که مجتهد دیگر را باعتبار جمیع  
مسائل مجتهد فیها ناپسند و غیر مرضی باشد کما لا یخفی علی من تتبع الکتاب اللتی صفت فی اتفاق  
الائمة و اقترافها - سوم آنکه مذہب مختار و مرضی همان می باشد که مودی میشود بطرف آن اجتهاد پس  
ظاهر است که خلاف آن خلاف مرضی غیر مختار خواهد بود چه اگر آنکه مخالفت و امور مجتهد فیها که احکام  
فرعیه می باشد مستلزم جوع شاعت و قباحت بطرف احدی از مخالفین نیست و تفصیل کلام مدین  
مقام بطوریکه مودی بطرف اثبات مرام شود آنکه در قرن اول که مشهور بالخیر است بلکه در زمان لاحق  
در دین سه امر معتبر بود عقائد و اعمال شرعیه و فرعیه و ترکیه باطن اما عقائد پس در آن اصلاً مخالفت  
گنجایش ندارد که نه سلف فیما بینهم در آن مخالفت داشتند و نه خلف را در آن مخالفت سلف میسر  
جائز و مذاهب فقهای و ارجعه و دیگر مجتهدین اصلاً در حصول عقائد با سلف مخالفت ندارد اما فروع  
اعمال پس در آن اختلاف کثیر گنجایش دارد بلکه اختلافی که موجب رحمت است همین است بیان  
این اجمال آنکه مذاهب فقهای عبارت است از طریقه که ایشان برای فروع اعمال از کتاب و سنت  
موافق فهم قواعد مقرر و خود طلب نموده مقرر کرده اند و در فروع اعمال اختلاف کثیر از سلف متواتر  
است چنانچه اختلاف حضرت عائشہ و حضرت امیر المومنین علی مرتضی و ابن عباس و ابن عمر و دیگر مجتهدین  
صحابه رضی الله عنهم فیما بینهم مثل اختلاف جبر سیمیه و انفسه آن و قنارت فاتحه در حالت افتد ابابام و عدم  
آن و همچنین اختلاف در اذان و وضو و غسل و صوم و زکوة و حج و تلاوت قرآن در میان علما مشهور است  
باین قسم اختلاف بیج یک مذہب دیگر را باطل نمیگفت آنکه نزد هر یک مذہب خود مرضی و مختار  
بود و مذہب دیگر غیر مختار علی هذا القیاس در اشغال ترکیه باطن طرق مختلفه داشتند بعضی بزرگ  
و بعضی بکثرت و اقل از نماز و روزه و بعضی با کثرت تلاوت قرآن و بعضی به مراتب چنانچه از حدیث



یا غلام احفظ الله تجده تجاهك مستفاد میشود و بعضی با کثرت صحبت آنحضرت صلی الله علیه و سلم و بعضی بقوت محبت درین راه تقرب می جستند و ظاهرست که طریق مرغوب نزد هر یک همان بود که بآن تقرب می جست لیکن ابطال طریق دیگر میسر نمیکرد پس معلوم شد که درین قسم اموری است که اشتغال تزکیه بطن بهم مساعی اختلاف است و ازین مقام دریافت شد که امور فرعی شرعی در نفسها قابل اختلاف اند و مناط وقوع اختلاف در آن حصول مرتبه اجتهاد است پس هر کس را که این مرتبه حاصل باشد او را خلاف مجتهد نظر بر اوله جائز اعم ازینکه آن مجتهد دیگر صحابی باشد یا غیر آن و چون مقدمات بدیافت رسید حال آنکه لایزال از محدثین اهل سنت مذنب حضرت علی مرتضی را در فقهیات از کتاب الطهارات تا کتاب القضاء به ترتیب جمع کرده کتاب مستقل در فقه ساخته است هر کسی که خواهد بطرف آن کتاب رجوع نماید تا معلوم شود که مذنب فقهای اربعه با مجتهدات حضرت امیر موافقت کلی ندارد و از آنجا که بهم رسیدن این کتاب و مطالعه تمامی آن خالی از تفسیر نیست لهذا مختصر میگویم که در کتب متداوله فقه شائع و ذائع است که در بعضی مقامات بعضی فقهای مذاهب خود را موافق مذنب حضرت امیر میگویند و مذنب مخالف را مخالف آن و جامی بالعکس بر اهل الطینان نفس طالبان بطریق مثال از هر دو قسم مسائل یک یک مسئله ذکر کرده میشود و در شرح و قایم میگوید فصل تقطع یمین السارق من زندقه و حکم ثم رجاء الیسری ان عاد فان عاد لا یسجن حتی یتوب و عند الشافعی یقطع یدیه الیسری ثم رجاء الیسری لقوله علیه السلام من سرق فاقطعه فان عاد فاقطعه فان عاد فاقطعه و مذنب ما اثر عن علی رضی الخ و در رجاء الیسری قطع یدیه الیسری ثم لو سرق ثانیاً قطعت رجاء الیسری بالاتفاق فلو سرق ثانیاً قال ابو حنیفه و احمد فی احدی الروایتین لا یقطع اکثر من ید و رجل بل یحبس و مذنب مالک و الشافعی ان یقطع فی الثالثة یدیه فی الروایتین رجاء الیسری فی الروایت الاخری عن احمد تهی و غیره و شرح و قایم در باب سجود التلاوة میگوید و اختلف فی موضع السجدة فی جم السجدة فنعذ علی رضی الله عنه به قوله تعالی ان كنتم اياه تعبدون و به اخذ الشافعی و عند ابن مسعود رضی الله عنه به قوله تعالی و هم لا یسألون فافخذنا بهذا احتیاطاً فان تأخیر السجدة جائز لانه ریمه انتهی و از آنجا که مخالفت امام شافعی و امام مالک و امام احمد بر یک روایت با حضرت امیر در مسئله اوله و مخالفت خنقیه با حضرت ایشان در مسئله ثانیه در امور فرعی است منی بر دلیل چنانکه دلیل امام شافعی و امام مالک امام احمد بر یک روایت

در قطع ساق و در مرتبه ثالثه حدیث فان سرق فاقطعه الزم است و دلیل خنقیه در موضع سجود جم السجدة تأخیر سجده است که امام نقله عن شرح الوقایه لهذا طعن بطرف انه اربعه نسبت این چنین مخالفت ترجیه نمیباشد مگر مخالفت جزوی و میان مذاهب فقهای اربعه و مذنب حضرت امیر ثابت باشد و از مقدمه سوم بدیافت رسید که مذنب مختار و مرضی مجتهد همان میباشد که مودی با جتهاد باشد پس امری که خلاف اجتهاد حضرت امیر باشد خلاف مرضی شان خواهد بود و از مقدمه دوم معلوم شد که برای غیر مختار بودن مذنب مجتهد لاحق نزد مجتهد سابق لازم نیست که تمامی مسائل فحاشه مذنب مجتهد لاحق نزد مجتهد سابق غیر مختار باشد بلکه بسبب غیر مختار بودن بعضی مسائل مذنب را غیر مختار توان گفت و از مقدمه اولی معلوم شد که غیر مختار چیز دیگر است و باطل امر آخر پس از غیر مختار بودن مذاهب فقهای اربعه باعتبار بعضی اختلافات اجتهادیه ایشان با حضرت امیر که آن اختلافات ایشان منی بر دلیل است بطلان مذنب فقهای اربعه لازم نمی آید و ترجیح مجتهد خلاف مذنب حضرت امیر را بر اجتهاد ایشان نظر بر قاعده شرعی مثل ترجیح یک حدیث است بر حدیث دیگر نظر بر قرائن و آثار است و مرجح پس چنانکه این قسم ترجیح یک حدیث بر حدیث دیگر مستلزم قیاس نیست همچنین ترجیح مجتهد دلیل شرعی را که ماخذ اجتهاد او باشد بر اجتهاد حضرت امیر که تمام ادبوسائط کثیره رسیده و بحجت کثرت و سابط محتاج به تنقید و اعمال قواعده دیگر گردیده مستوجب شناخت نباشد پس حکم مقدمه اربعه اختلاف اجتهاد فقهای اربعه با جتهاد حضرت امیر که در امور فرعی مقرر و باده شرعی مستلزم بطلان و قبله نیست دیگر نباشد بلکه موجب رحمت باشد پس جواب حضرت امیر در خواب درام مذاهب فقهای اربعه اعمال فکر و رویه و متبع کتب و منبیه و نظر انصاف برینا حق با بر و صواب ظاهر باشد است جواب از شبهه که بسبب لزوم غیر مرضی بودن مذاهب فقهای اربعه بر رویارو کرده اند ازین جواب دفع شبهه غیر مرضی بودن طرق اولیاء الله نیز مستفاد میشود و سوا این از شبهه غیر مرضی بودن طرق اولیاء الله چونکه دیگر هم است که از شرح خواب مستفاد میشود و آن عدم رضا حضرت امیر بحدیث خبری نامرضی است که ما بر مصرح فی شرح الروایات پس در طرق اولیاء الله احداث بعضی غیر مرضی باشد که مقلدان طرق ابداع آن کرده و با اعتقاد نفس آن طرق و بر ماسط ظاهرست که در طریق بعضی قیود و رسوم حلول شده اند که در زمان سابق نبودند پس طرق اولیاء الله را بسبب امور محدثه غیر مرضی گفتن منتهای نیست که کسی طور ایل اسلام حل را بسبب ارتکاب منبیهات و بدعات غیر مرضی گوید



پس عدم تضاراج بطرف منبئات و بدعات است نه معاذ الله بطریق و آنچه نوشته اند که شیعیان  
بعضی از این رویا بپروه از خوشی بر پیراهن نیکنهند و میگویند که این رویا صاوت بر حقیقت مذہب  
و دلیل است واضح که پیرو فقہای مذہب معتقد اهل طریق نیستیم و غیر از نماز و تلاوت شغل نداریم اینست  
بر عقلا و دیندار خفا ندارد که دین رویا اصلا جای خوشی شیعیان نیست بلکه غالب التفات و اطمینان  
حضرت امیر و خصوصیت شرف خطاب بطرف سائل و اخذ بصیحت از سائل و تعلیم شغل نماز و قرآن که منقول  
ثابت است شایان آنست که شیعه بدریافت آن حاکم بر خود نرند و اگر از همه اغراض نظر کرده فقط از بخل  
مضمون خواب و موافق مطلب خود و در گمان باطل خود فہمند و از باقی اعراض نمایند و نظر عقلا شمس  
بجمله لاتفرقوا الصلوٰۃ خواہند شد باجماع از سابق معلوم شد کہ حکم این رویا بطلان مذہب صحیحاً از  
غیر لازم الورد و دلیل برای حقیقت مذہب شیعه غیر موجود ادعای ایشان باینکہ غیر از نماز و تلاوت  
نداریم او عای خلاف واقع است چرا کہ در ادعای فرائض نماز تمام فرق اہل اسلام متساوی الاقانہ  
شیعه باوران خصوصیت نیست و در ادعای سنن و نوافل کہ موجب قرب میتوانند شد نہایت قاصر اند کہ  
تارک سنن اند و نفل را سا ساقط میگویند لهذا ترک سنن و نوافل از شعار ایشان گردیده و عدم  
اعتداد ایشان بطرف تلاوت قرآن بسبب اینکہ جمع کردہ حضرت عثمان و مثل تورات و انجیل  
محرف بر عم ایشان بر و اقصین مذہب ایشان ظاہر است پس ادعای شغل نماز و تلاوت سوا می موطن  
خیال ایشان در واقع وجودی نہ داشتہ باشد و قطع نظر ازین گوئیم شغل نماز و تلاوت قرآن اعنی صرف  
اوقات دین و فعل شریف چیز دیگر است و نماز را شغل ساختن مثل اشتغال کہ در میان صوفیہ  
مشہور است امر آخر پس اگر بالفرض در نماز و تلاوت مشغول باشند و مصداق این رویا داخل خواب بود  
چرا کہ در رویا نماز و تلاوت شغل ساختن مذکور است نہ مشغول بودن نماز و تلاوت و از آنجا کہ شیعه منکر  
طریقت اند بالضرورة از اشتغال ایشان نیز بزار باشند پس شغل کہ در رویا مذکور است منافق مذہب  
شیعه خواہد بود نہ مؤید آن کما لا یخفی و اگر شیعه مخالف بعضی مسائل فقہاہ بعضی آثار حضرت علی رضی  
کہ حکم رویا لازم آید باہل سنت تشیع نمایند نیز ناموجہ است چرا کہ هیچ مجتہد بدون دلیل شرعی  
نمیکنند در صورت وجود دلیل از مخالفت آثار صحابہ کہ اضطرابا بنا بر اعمال قواعد مقررہ و ولیمہ  
مازم آید بیک نیست و شیعه نیز در مواضع بسیار مخالفت آثار حضرت امیر و دیگر ائمہ اطہار علیہ السلام را

آن آثار موافق مذہب اہل سنت واقع اند نموده اند اگر چه این امر بر و اقصین شیعه خفا ندارد لیکن برای  
تبیین و اوقافان نوشته میشود کہ بر این دعوی گناہین معتبرین شیعه اعنی و استقصا و و شاید عادل  
موجود اند کہ مصنف نظر بر موافقت اہل سنت بسیار از احادیث حضرت امیر المؤمنین و ائمہ طاہرین را  
ترک میکنند بہر کہ خواہد بطرف آن رجوع نماید و از آنجا کہ مخالفت شیعه با طریقہ حضرت امیر و اہل بیت  
عقاد و ما بحقیقاً بر ہر مابہر طاہر و باہر و بر ناظر تحفہ اشنا عشریہ اظہار است کہ انمعنی موجب ظہور  
بطلان مذہب شیعه است و لهذا اعنی بنا بر بطلان مذہب ایشان سائل را بدریافت بطلان امر  
ساجتہ نبود و ظن غالب آنست کہ اگر از جانب شیعه سوال واقع می شد حضرت امیر بہ جواب آن بلفظ  
غیر مرضی و ناپسندیدہ بودن اکتفا نمی فرمودند بلکہ الفاظ برادر و بیزار می خود از طریقہ ایشان دوری  
ایشان از طریقہ خود را شامی فرمودند چنانچہ در حال حیات خود فرمودہ اند ان قوما یخلون من الخلوۃ  
بی النسبۃ بالباطل شیعتہ لنا منہم و لیسوا منا و اہ الدار قطنی بسند صحیح و آنچه از شیعه بطریق نقل  
نوشته کہ حضرت امیر کرم اللہ وجہہ فی سیادت کسانیکہ فرمودند او شان آنا نند کہ ما معتقدشان نیستیم  
و سنیان او شان را از سادات می پندارند انہی طرفہ اختیار بظہر الغیب و ادعای علم قلوب است  
کہ با واقع متانی و بانفس الامر متبائن و تفصیلش آنکہ آن جماعہ کہ خود را بایات نسبت میکنند  
فرقہ خاص اند از سکان ہمین و باینکہ کمال غلطت در تشیع دارند پس نفی نسبت انہا بطور حقیقت است  
یا بطور مجاز حکم انہ لیس من اہلک انہ عمل غیر صالح



## مکتوب در حال همراهی ان حضرت امام حسین علیه السلام

حضرت امام حسین علیه السلام وقتی که در کربلا تشریف آوردند همراه ایشان سه پسر بودند علی اوسط امام زین العابدین که در آنوقت بیمار بودند پسر دوم علی اکبر است و دو ساله عمر داشتند جنگ کرده شهید شدند پسر سوم در نام ایشان اختلاف است بعضی عبد الله و بعضی علی گفته اند ایشان نیز شهید شدند شیر خواره بودند حضرت امام ایشان را بسبب غلبه تشنگی در کنار گرفته زبان خود را برای تسکین عطش در دهان ایشان میدادند که ناگاه تیر از جانب اشقیاء بجلوهم محصور رسیده در کنار پدر جان داد یک دختر همراه حضرت امام علیه السلام بود سکینه نام داشت و با حضرت قاسم منسوب بود در آنوقت هفت ساله عمر داشت و روایت نکاح ایشان با حضرت قاسم غلط است در آنوقت فرصت این کار نبود و آنکه مشهور است که حضرت سکینه در راه شام فوت شدند این هم غلط محض است چنانکه ایشان بتامادی ایام زنده ماندند و با مصوب ابن زبیر منگوله شدند و زبیر عمر زاده حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم و حضرت علی کرم الله وجهه است و دختر کلان حضرت امام علیه السلام که فاطمه صغری نام میداشت او همراه شوهر خود که حسن بن شمس پسر حضرت امام حسن علیه السلام بود در مدینه مانده در دشت کربلا نیامده و نام مادر امام زین العابدین شهر بانو ملقب به شاه زنان دختر زید و جرد بن خسر و بن پرویز بن هریر ابن نوشیروان است و نام مادر علی اکبر جلی و ختر ابی مره ابن عروه بن مسعود که سردار بنی لقیف بود و نام مادر پسر سوم که شیر خواره بودند بیاد نیست اینقدر معلوم است که از عرب بود و از نسل بنی فضا و نام مادر سکینه رباب دختر امراء لقیس بن عدی که از بنی کلب بود و از جمله ازواج خود حضرت امام رباب را بسیار دوست میداشتند و نزد حضرت امام عزت تمام داشت چنانکه در بنیاب شعری

هم فرموده اند شمس لمری انی لاحب ارضا تل بها سکینه و الرباب یعنی قسم جان خود که من آن زمین را دوست میدارم که سکینه در باب و ران بنشینند و منزل کنند و نام مادر فاطمه صغری که دختر کلان حضرت امام علیه السلام در مدینه مانده بود نام احسان و حضرت طلحه که یکی از ده یار کبشتی بودند مشهور بودند اند حضرت امام باقر در آنوقت چهار ساله بودند چه که قبل از واقعه کربلا که در سنه شصت و یک هجری شده بود و چهار سال پیشتر در سنه پنجاه و هفت هجری پیدا شده بودند و از جمله ازواج حضرت امام در آنوقت همراه ایشان شهر بانو مادر پسر سوم شیر خواره بودند و حال دیگر ازواج معلوم نیست که در آنوقت زنده بودند یا مرده و فرزندان حضرت امام حسن علیه السلام که ثبوت شهادت نوشیدند چهار تن بودند حضرت قاسم و عبد الله و عمر و ابوبکر و از فرزندان حضرت امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه پنج تن همراه بودند حضرت عباس بن علی و حضرت جعفر بن علی و حضرت عثمان بن علی و حضرت عبد الله بن علی شهید شدند و عباس بن علی که علمدار بودند از مرز حضرت امام در کربلا دو سه تیر به تاب روضه ایشان جداست و دیگر شهیدان که بلا در روضه حضرت امام مدفون اند و از فرزندان حضرت عقیل حضرت مسلم قبل از آمدن حضرت امام در کربلا دوم ذی حجه سنه شصت از بیعت در کوفه شهید شده بودند و ایشانرا حضرت امام از که پیشتر روانه فرموده بودند که از مردم کوفه قول و قرار مستحکم و استوار گرفته اطلاع دهند و دو پسر نیز همراه پدر شهید شدند محمد و ابراهیم نام داشتند و عبد الله عبد الرحمن و جعفر پسران عقیل بن ابی طالب که همراه بودند شهید شدند و از فرزندان عبد الله بن جعفر طیار برادر حضرت علی کرم الله وجهه و پسر همراه حضرت امام شهید شدند که محمد و عون نام داشتند و خواهر زناده های حقیقی حضرت امام بودند و مادر ایشان حضرت زینب که دختر حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام از بطن حضرت بتول بودند و خواهر حقیقی حضرت امام بودند و با عبد الله بن جعفر طیار نکاح شده بود و حضرت امام زین العابدین و عمر بن الحسن و محمد پسر عمر بن علی و دیگر صاحبزاده صغیر اسن در مدینه بمان رفتند و حضرت زینب خواهر حقیقی حضرت امام و شهر بانو زوجه حضرت امام و حضرت سکینه دختر حضرت امام و دیگر زنان اهل بیت همراه بودند در بلا دشت شام رفتند فقط

انقل خط شاه غلام علی صاحب

حضرت سلامت - سلمک الله علی رؤس الفقراء با خیار الفقراء علی الغنا و بعد تسلیات کثیره معروض



که در وقت شمس ظاهر نمود که در مدرسه مافتیران مذکور نوکری کفار فرنگ و قبول خدمت افتاد  
میشود خدا آگاه است که فقیر را شرف علم و علم را شرف بنی آدم گردانید ازین خبر این فقیر بسیار  
تأسف نمود خاک نشینی فقیر از صد نشینی اغنیاء برگزین مولوی عبدالحی صاحب تصدین امر نامبارک  
نکنند بنان پاره قناعت ساخته اند فی الله در طلبان علم فرمایند اوقات بزرگ و مراقبه معهود دارند  
و در اینجا برگزین متعلق بملقه نشوند ترک تجرید در ساریم و نفیس را نفس آخرین انکاریم برات خدا بشیم  
بطور بزرگان خود و سلف صالح خود زیاده امیدوار غوغا نمی است و بشنیدن خبر نیک انجاء دل خوش  
میشود و با آنچه اللطیف شان در ویست مشتوش مغرور خواهند داشت زیاده چه جواب از مولانا  
شاه عبد الغفر صاحب شاه صاحب عرفان مراتب سلم الله تعالی بعد از سلام منقول الاسلام  
مکشوف خاطر عاظم باد که قیمه کریمه وصول عزت شمول نمود آنچه تردد بخاطر شریف از مذکور نوکری فرنگیان  
و قبول خدمت افتاد از ایشان که درین مدرسه چند روز میشود لاتی گردید بطرح انجاء بعضی این خبر  
صحیح است بعضی ضعیف اصل حقیقت اینست که مولوی رعایت علیان مختار کار فرنگی بسیار مستعد اند که با انجاء  
نوشته که شخص را از علماء متدین که مرشی نباشد و اطلاع بر مسائل فقه داشته باشند و اینجاب باید فرستاد  
تا بنده در هر وقت و محله داشته بموجب روایات فقه حکم میکرد باشم از اینجا ثبت نوشته شده که صاحب نوکری مجبور نگین  
اند مبارک آنها تکلیف حکم نامشروع دهند تا این شخص را که مافیه سقیم اختلاط صحبت فرنگیان ضرر یافته و خوب  
در اهنت و امور اسلام شود ایشان از انطرف بنا کیدیات تمام علمی نموده که اصلاً آن شخص را اختلاط فرنگیان  
نخواهد شد نه از آن تکلیف حکم نامشروع داده خواهد شد بلکه در مکان جدا گانه در شهر بالاستقلال سکونت  
خواهند و زید آنچه موافق شریع محمدی باشد علی صاحبها الصلوة والسلام بے دغدغه و نگرانی و وسوس  
حکم نماید بعد از رد و این قسم قایم ایشان تامل و فکر نموده شد که این قسم معامله یا کفار که امداد و  
ترویج احکام شرعی باشد موافق شریع است یا نه حضرت عزوجل این آیه در خاطر انداخت  
و قال الذلک المتونی به متخلصه نفسی فلما کلمه قال انک الیوم لدنیا مکین من قال اجبلی علی  
خرأت الارض الی حفیظ عظیم قال البیضاوی فیه دلیل علی جواز طلب التولیه و انظاره مستعد لها  
و التولی من ید الکافر اذا علم انه لا سبیل الی اقامه الحق و سیاسته الا بالاستظهار به الحق انیست انچه  
تعلق بشیرعت ارد و اما آنچه تعلق بطریقیت دارد پس ترک تجرید و اختیار فقر و ترک مکاسب بطریقیت هم بر

بسم الله الرحمن الرحیم

میشود که با اختیار خود التزام این ترک کرده باشند و بدست شخصی عهد بسته و تا وقتیکه التزام این فقر و عجز بر این  
شخصه بوقوع نیامده باشد با وجود تعلق بجلالین قیام مخدرات مشغولی باطن و ذکر و فکر اقبیه و شایده حاصل  
میشود یا بجله کسب و تعلق خصت است از مخدرات طریقت نیست الا قضاة و دیگر اهل مرکاسب انقیاد طریقت  
جائز نیست و حال آنکه بسبب ازین فرقه اولیای کبار گذشته اند بر تبه کمال تکمیل رسیده چه جای کسی که هنوز  
مبتدی باشد است ترک و تجرید درین طریقت غریت است آنهم بشیرعت یعنی عدم عیال یا عدم والدین  
که خدمت آنها فرض باشد یا قارب گیر که واجب الشفقه باشند باز غور کرده شود که درین از هیچ مخدوری انچه  
کفار و ملامت در حدود اسلام یا موافقت با آنها در رسوم کفر یا خوشامد آنها و مبالغه در کذب و دیگر مفاسد که مصداق  
اغنیاء را بهم میرسد اصلاً موجود نیست پس در اباحت آن و بشیرعت و طریقت هیچ شبهه نماند این که خلفاء و  
اصحاب فخران و اولیاء رادیده و شنیده ایم که معلم گری و تعلیم اطفال یهود میکردند و بشیرعت عده  
بودند چه جای کسی که هنوز درین فادی قدم نهاده و زمام اختیار خود را در دست ترک و تجرید نداده و بنا بر این  
موقوفه تجرید کرده شد که مولوی عبدالحی صاحب از اینجا روزگار فاسد مظلوم و موهوم نباشند فیها و الا بر خاسته  
بیایند چون انقدر معلوم شد خاطر شریف را بر وجه انزعاج نباید داد و انقدر اجمالاً ازین نشین باید ساخت که  
انجانب هم عزم درین مذکورات صرف کرده و از آبا و اجداد همین وضع رادیده و شنیده یکایک بے حجت شرعی  
و نه تجرید و باب طریقت حرکت نالایم که درین پیرویه مستحق باشد انشاء الله تعالی نه برای خود نه غیر خود تجرید  
خواهد کرد و زیاده چه نویسد و السلام و الا کرام رفیع شاه غلام علی صاحب موسوم مولانا شاه عبد الغفر صاحب  
حضرت سلامت معارج القدس چه کتاب است و از کیت چه بیان مینماید باید فرستاد براسه یکر و نه  
یا احوال اجمال مطالب آن تجرید فرمایند زیاده چه جواب از مولانا صاحب مدح - شاه صناع عرفان مراتب  
سلم الله تعالی بعد از سلام منقول الاسلام مکشوف با معارج القدس تصنیف امام خراسانی است رحمة الله علیه فی معرفت  
انفس و قوایا و تهذیب اخلاقها و اصلاح فسادها لیکن بیان بطور حکمت مع شوق قلب من فوج العتصو  
و السلوک و کتاب لطاف القدس فی معرفت انفس تصنیف ولی نعمت محرم علیه الرحمة و معرفت لطافت  
انفس بر قواعد تصوف و سلوک است محض بالفعل این طریق ثانی الفع و اسهل است اگر مطالعه منظوری باشد  
الطاف القدس مطالعه باید فرمود و کتاب معارج القدس اخلاق غایت بسیار دارد و معجزه غور و مطلب  
آن من زبان محبوبت دارد زیاده بجز دعای مراتب عرفان و کمال چه نویسد السلام و الا کرام ۲۰ رجب ۱۲۸۰ هجری



سوال انسان را بعد موت ادراک و شعور باقی میماند و از اثر آن خوراک و شمع و کلام ایشان  
 ای شود یعنی جواب انسان را بعد موت ادراک باقی میماند بر این معنی شرح شریف و قواعد فلسفی جماع  
 دارند اما در شرح شریف پس عذاب قبر و تنعم القبر و اثر ثبات است و تفصیل آن در قریب و کتب  
 شرح الصدور فی احوال الموتی و القبور که تصنیف شیخ جلال الدین سیوطی است و دیگر کتب حدیث باید  
 و در کتب کلامیه اثبات عذاب القبر مینمایند حتی که بعضی اهل کلام منکر آنرا که فرمودند و عذاب و تنعم  
 بغیر ادراک و شعور نمیتوانند و نیز در احادیث صحیح مشهوره در باب زیارت قبور و سلام بر مومنی و مومنان  
 یا آنها که انتم سلفنا و نحن بالاثرا و انما ان شاء الله کلم لا حقون ثابت است و در بخاری و مسلم موجود است  
 که آنحضرت صلی الله تعالی علیه و آله و سلم با شهداء بدر خطاب فرمودند و بعد از آنکه در کتب حقا و هم  
 عرض کردند یا رسول الله آنکرم من اجساد و لیس فیها روح فرمودند یا انتم باسمع منهم و لکنه لا یحییون  
 در قرآن مجید ثابت است لا تقولوا لمن یقتل فی سبیل الله امواتا بل احياء عند ربهم یرزقون و فرعون بنی  
 اما هم الله من فضله بلکه از احوال پس ماندگان بهم خوشی و بشارت ثابت است و استنبش و تلبیس  
 لم یطعوا اهلهم من خلقهم لا خوف علیهم و لا هم یحزنون بالجمله انکار شعور و ادراک اموات اگر بنا شد در الحاق بود  
 او تشبیه نیست و اما قواعد فلسفیه پس بقای روح بعد از مفارقت و بقای شعور و ادراک و لذت روحانی جمیع  
 فلاسفه است الا جالینوس و لهذا او را در فلاسفه شمرده اند پس ظاهر است که بدن دائما در تحلیل است  
 و روح و شعور و ادراک دائما در ترقی است پس مفارقت بدن در سلب ادراک و شعور و آنچه قسم ششم  
 تواند که سوال اگر ادراک و شعور میماند بقدر حیات میماند یا زیاده و کم میشود جواب ادراک و شعور  
 اهل قبور بعد موت در بعض امور زیاده میشود و در بعضی کم آنچه تعلق با امور غیبیه در ادراک آنها زیاده است  
 و آنچه تعلق در امور دنیویه باشد ادراک آنها کم و بیش است که التفات و توجه ایشان در امور غیبیه زیاده است  
 و در امور دنیویه کم با نیجه تفاوت واقع میشود و الا اصل ادراک و شعور یکسان است بلکه اگر تامل کرده شود  
 در دنیا نیز بسبب توجه و التفات زیادتی و کمی در شعور و ادراک واقع شود و آنچه و قائل علمیه و کلام در باب  
 بسیار کم می فهمند و لذت طعام و محاسن نساء و کیفیت نجات و اوتار را امیر ناده ما خوب ادراک میکنند و علما  
 و فضلا در ادراک آن چیزها بسیار قاصر اند اینهم بسبب قلت توجه و التفات است و کثرت آن سوال از  
 انبیاء علیهم الصلوٰه و السلام و اولیاء و اکرام و شهداء عظام و صلحاء عالم مقام بعد موت سنان استمداد باطل

که یا فلان آنست تبار که خدا تعالی حاجت مرا بخواد شمع من شود و غایت من بخواد درست است  
 یعنی جواب استمداد از اموات خواهد بود که قبور باشد یا غایب باشد بی شبهه بدعت است در زمان صحاب  
 و تابعین نبود لیکن اختلاف است در آن که این بدعت سیئه است یا عسره و نیز حکم مختلف میشود باغلا  
 طرق استمداد اگر استمداد باین طریق است که در سوال مذکور است پس ظاهر این است زیرا که در اینصورت  
 شرک نمی آید مانند استمداد از صلحا بعد از حیات و اگر نه شرک دیگر است پس حکم آن موافق آن  
 خواهد بود و در حدیث براسه روایان شدن حاجت اینقدر آمده است عن عثمان بن حنیف رضی الله تعالی عنه  
 قال ان رجلا ضریر البصر اتی النبی صلی الله علیه و سلم فقیل ادع الله ان یدافنی فقال ان شئت  
 صبرت فهو خیر لک قال فادعہ قال فادعہ ان تیوضا فیحسن الوضوء ویدعو بهذا الدعاء اللهم انی  
 اسئلك التوجه الیک بنیک محمد بنی الرحمة انی توجبت لک انی ربی لیقضی لی حاجتی یدہ اللهم تنفص  
 فی رواء الشریعی و کذا فی الشکره سوال کسی صاحب باطن یا صاحب کشف بر قبور ایشان  
 مراقب شده چه چیز از باطن اخذ میتواند نمود یا نه جواب میتواند نمود سوال برای زیارت ایشان  
 فرخین نمودن یا در عرض ایشان که معین است رفتن درست است یا نه جواب برای زیارت  
 قبور و معین نمودن بدعت است و اصل زیارت جائز و تعین وقت در سلف نبود اهل بدعت از آن  
 قبیل است که اشک جگر است و خصوصیت وقت بدعت مانده صفا فیه بعد العصر که در ملک توران  
 و غیره رایج است و در عرض برای یاد و نامیدن وقت دعا بدعت است اگر باشد مضائقه ندارد لیکن  
 التمام آن رفتن بدعت است از همان قبیل که گذشت سوال بر قبور آبپاشی کردن و گل  
 و دیگر تشبیه نهادن بدعت است یا نه از آن سرور میت را میرسد یا نه جواب آبپاشی کردن  
 بر قبور بعد از دفن آه است لیکن بعد از طول مدت نیامده و اما اگر قریب خام باشد برای استحکام آن  
 یا پاک کردن قبور از نجاست جائز است چه در پیر زنده باشد مضائقه ندارد و الا بدعت است و نهادن  
 گل و خوشبو بر قبر یا خوردن از آن بدعت است که نفس میت را خوشبو کند و دیگر چیزها ازین جنس مثل خوشبو  
 که آمده است در حال آنکه میت در قبر است این چیزها بر قبر می نهند تا مشابیهت به میت تازه بهم رسد  
 بدعت است که این نهادن خوشبو بر میت میرسد زیرا که در حالت زندگی روح بسیار تند و پست  
 میشود و روح باقیست بر چند که در اصول خوشبو روح در حالت زندگی که ترقش شام است

پیشانی



مفقود است اما قیاسا بر لذات دیگر که میت را میرسد بعد موت از دوسه شرع شریف ثابت یعنی  
لذتها و عالم غیب که در احادیث صحیح آمده است که فیاتیه من روحها و طیبها و در حق شهید و قرآن مجید  
دارد است یزقون فرجین اثبات میتوان نمود سوال نذر میت بر خود واجب گردانیدن و قبر پوش  
گذرانیدن چه حکم دارد جواب حکم نذر براسه موتی نمودن تفصیله دارد که در فتا و اسه عالمگیری  
در کتاب الصوم مذکور است چنانچه قدرے عبارت عالمگیری نیست و النذر الذی یقع من اکثر العوام  
بان یاتی الی قبر بعض الصلح او یرفع ستره قائل یا سیدی فلان ان قضیت حاجتی فک منی من الذی سب  
مثلا کذا باطل اجماعا نعم لو قال یا الله نذرت لک ان شفیت مریضی او نحو ان اطعم فقرا الذین بیاب  
السیدة نفیسا او نحو ما او اشتری حصیر المسکین او زیتا لوقود ما او درایم لمن لقیوم لبشاعر یا ما کیون فی  
نفع الفقراء و انذر نذر ذکر الشیخ انما یجوز لکن لا یکل حصره الا الی الفقراء  
الا ان ذی علم بعلمه و لا یحضر فی الشیخ الا ان یکون واحد من الفقراء و اذا عرف هذا فلیؤخذ من الدرایم  
او نحو ما و یقل الی ضارح الاولیا یقر بالیهم فحرام بالاجماع ما لم یقصد تصدقها الفقراء الاحیاء قول واحد و  
اتبلی الناس بذلک و ترجمه این عبارت اینست و نذریکه واقع میشود از اکثر عوام باینصورت  
که می آیند بسوی قبر بعض صلحا و بزرگان و بر میدارند پرده قبر از ایشان در حالیکه میگویند ای سید  
فلان اگر حاجت روا من شود پس بر شما از طرف من این قدر زر باشد مثلا این چنین نذر باطل  
است بالاجماع آری اگر گفته شود یا الهی نذر کردم براسه تو اگر شفادای مریض را یا مانند آن  
طعام بخوام و او فقرا که بر دروازه سید نفیس اند یا مانند آن یا خرید خواهم کرد بویا یا به مسجد یا  
روغن زیت براسه روشنی آن مسجد یا درایم خواهم داد براسه کسیکه خبر گیری شعائر مسجد میکند از  
شمسکیه و لکن نفع فقرا باشد و نذر براسه خدا ذکر نمودن شیخ خبر این نیست که آن محل صرف نذر  
براسه مستحقان نذر جائز است لیکن حلال نیست صرف کردن مگر بسوی فقیران نه بسوی صاحب علم سبب  
علمیت او و نه حاضرین شیخ مگر که باشد او جنس فقرا و قتیکه معلوم کرده شدن این مقدمات پس چیز دیگر گفته میشود  
بسوی قبور اینها پس حرام است باجماع ما دامیکه قصد کرده نه شود صرف آنها بفقیران زنده بقول و آنچه  
بلا خلاف تحقیق مبتلا شده اند مردمان باین نذر ممنوع است و چه در پوشانیدن بر قبر حرکت لغوات  
بناید کرد مثل دیوار گیری و سقف بند بلکه ازاله لغوات که در دیوار گیری بند شدن عنکب و دیگر حیوانات

مؤذیه و چنین در سقف بند پنجاه کجشکان و ششپکان و مانند آنها متوقع است و در پنجاه هیچ نیست مگر  
زینت و خوشستانی بجا و در حدیث شریف وارد است که نبی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان نکسوا الحیا  
والطین الله تعالی اعلم سوال در مسئله وحدت وجود که مسلک صوفیه صافیست علمای متکلمین و اهلکات  
پس اگر ما مردم تقلید صوفیه کرده اعتقاد خود را موافق مسلک ایشان درست کنیم که بر عقیده ایشان  
حشر کرده شویم و پیروی اهل حق کردن درست است یا نه و طالعیکه هنوز بمرتبه صوفیه نرسیده و نه علم  
متکلم شده و در بنیاب به تحقیق کدام فرق را حق و انداگر مسئله وحدت الوجود حق است مجتهدین سلف که  
علماء و عرفا بودند چرا تلقین و فهمانیدن آن به کس مسلمان نکردند و اجمالا در کتب کلام چراییان نکردند  
و از عقیده حق چرا غافل نمودند جواب وحده الوجود حق و مطابق واقع است چرا که دلائل عقلیه و  
نقلیه بران قائم است چنانچه در رساله اوله التوحید شیخ علی میامی گجراتی مشروح و مبسوط است علمای  
متکلمین را در انکار این مسئله همگی دو وجه است اول آنکه برین مسئله بسبب کمال وقت و بایکی شبهات  
عقلیه و نقلیه بسیار وارد میشوند و در نظر آنها علل آن شبهات میسر نشده ناچار بانکارش آمدند نیست  
حال شطحیان از متکلمین دوم آنکه این مسئله از اسرار است شرع و ادیان موقوف بر دانستن این  
مسئله نیست بلکه عوام را تلقین این مسئله موجب انفتاح باب الحاکم است و اباحت شر و فساد است  
و دامنند وراثتال تکلیفات میگردد پس بیان این مسئله که در بار یکی و وقت باین مرتبه و در  
استلزام فساد باین مرتبه در کتب عقائد بنا بر بار یکی و وقت آن ممنوع و مخدور است و آساک لسا  
از ان واجب و اندر چنانچه در حدیث شریف است اذا ذکر القدر فامسکوا و اذا ذکر الصالحی فامسکوا و اذا  
ذکر النجوم فامسکوا پس معلوم شد که تفصیل گفتیش و تحقیق در امثال این مسئله دقیق مخبر بضلال  
و ضلال میگردد و نیست حال محققان متکلمین و مجتهدان این جماعه اجمالا در تصانیف خود با ایماء  
اجمالی این مسئله داده اند کالغزالی و الرازی و غیرهما من الائمة فی هذا الفن اگر تفصیلاش منظور  
باشد در کتاب تنبیه المجوین مطالعه باید کرد و باجماله انکشاف این مسئله در ابتداء بدلال و در جمیع  
نموده است بلکه محض بموجبت و معرفت است و در انتها نیز انکشاف این مسئله را تحصیل کسی بنماید  
باکمال حواله بر و در حالات باید داشت آری اگر کسی را البقاء حسن ظن بر اولیاء الله که باین مسئله تکلم شده  
منظور افتد و خواهد که در جناب ایشان بد اعتقاد نشود و در رسائل توجید نظر کند تا بر دلائل عقلیه







تقین نمودن و مایه مقرر کردن بدعت است اگر کسی اگر وقتی عمل کند که در آن ثواب زیاد شود  
مثل ماه رمضان که عمل بنده مومن در آن بهفتاد درجه ثواب زیاد دارد مضائق نیست زیرا که  
پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر آن ترغیب فرموده اند بقول حضرت امیر المومنین علی مرتضی  
و هر چیز که بر آن ترغیب صاحب شرع و تقین وقت نباشد آن فعل عبث است و مخالف سنت  
سید الانام و مخالف سنت حرام است پس هرگز روا نباشد و اگر دلش خواهد خفی خیرات کند در  
روزیکه باشد تا نمود نشود سوال کسی که از قوم قزوی یا دیگر که زنان ایشان پرده نیکند اما  
نشود پس با و اقدار آن چه حکم است جواب پرده شرعی در شریعت همین است که زن از  
تاقم چادر کشیده باشد پس اگر زنان ایشان بیچاره دیگرند و زن کاری زنان مذکوره در مشهور  
نیست اقتدای مقتدیان بایشان مکرده و اگر زن کاری ایشان مشهور نباشد اقتدا حرام  
و درین صورت بر مردان زنان مذکوره فرض است که زنان خود را از بدکاری و بی پردگی باز  
آیند و اگر آنها باز نیامد طلاق دهند و گرنه دیوث خواهند بود اقتدا در نماز ایشان منع خواهد  
لیکن اگر خوانده اند قضاء آن نماز واجب نیست زیرا که تنیس بی فایده و فاجر جائز باشد سوال  
اطلاق دادن زوجه بسبب نافرمانی و خطا کردن جائز است یا آنکه متوفوت بر نافرمانی نیست هرگاه  
که خواهد طلاق دهد جواب طلاق دادن بر دو وجه است یکی مسنون دوم مباح مسنون همان  
که به سبب طلاق ندید زیرا که طلاق دادن نزد خدا تعالی از چیزهای پسندیده نیست بلکه بنیای  
مباح است و مباح آنست که آدمی مختار است اگر چه بسبب هم طلاق گوید و اقتدا در آن از لفظ ظاهر  
بیرون میرود و درین صورت هم اگر برای زیادتی ثواب نکاح باشد قریب بسنت است بلکه در  
سنت خلفا و راشدین داخل است چنانچه حضرت امام حسن زین العابدین کرم الله وجهه و طلاق هم دادی  
و باز زنان دیگر هم نکاح کردی و درین سبب ثواب منظور و آشتی پس اینقدر سبب در مسنون بود  
طلاق کافی است و بسبب این از حضرت امام حسن بر سیده بودند فرمودند من میخواهم که بسیار قوم  
را بسبب من با پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم رشته مصابت پیدا شود و در حق ایشان بر من  
بکار آید سوال در متون عقائد معتبره و شرف آن عینوسند که کفار بخد و ناراند و مومنان و حبیب  
قبل از عذاب یا بعد از خواهند آمد پس در آن مشرکین و اهل کتاب و اهل مبع که هوائی آنها بکفر رسیده

و تکفیر کننده شیعین و غیره منکر ضروریات دین داخل نماییده و در آیه ان الله لا یغفر ان لیشکر به و یغفر  
و در آن فلک آه که احتمال دارد کفار غیر مشرکین محل مغفرت باشند و از حدیث المقام المحمود و همچنین مفهوم  
میشود که همه از نار خواهند برآمد الا من یبسه القرآن یعنی آیه مذکوره در آنجا شیخ عبدالحق رح گفته که همه از  
دوزخ خواهند برآمد الا کفار و قید مشرکین نوشته و در مرتبه چهارم که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
شفاعت بقیبه جهنمیان خواهند کرد و حکم خواهد شد که به شفاعت تو نخواهم بخشید مگر آخرش مغفور  
شوند آن کدام فریق اند همین کفار غیر مشرکین اند یا مومنان که مقدار ذره ایمان در دل ایشان  
میباشد علی تفصیل مع ترجمه آیه مذکوره که مراد از من لیشکر کیست قلمی فرمایند جواب اجماع  
علماء معتقد است بر آنکه خلود در نار خاصه کفر است مطلقا خواه شرک باشد یا کایه نبوت یا انکار احکام قرآن  
و بیج تفاوت نیست و از آیه ان الله لا یغفر ان لیشکر به و یغفر ما دون ذلک لمن یشاء مراد لفظ  
ما دون ماسوی نیست بلکه ما دون و سفلی مراد است یعنی آنچه کمتر از شرک باشد و اقسام کفر  
کمتر از شرک نیستند بلکه مساوی شرک اند با جمیع اجماع علماء اهل سنت بر آنکه جمیع کفار در تخلید  
شرک یک مشرکین اند بنفسه دلیل قطعی است بر صحبت حکم نوا آدمیم بر آنکه سندی این اجماع چه چیز است  
و این اجماع معارض اشاره این آیه یعنی یغفر ما دون ذلک لمن یشاء و متواتر شده باین تحقیق  
این در کتب مبسوطه علم کلام است جمیع نوشته اند که جمیع انواع کفر راجع بشکر میشوند و مستلزم آن  
میکردند پس محل مغفرت آنها بشکر نبض این آیه مثلاً اهل کتاب که انکار رسالت مینمودند پس گویایین  
معتقد میشدند که معجزات پیغمبر آخر الزمان که فعل الهی تعالی برای تصدیق پیغمبر است فعل غیر و اما  
است پس اثبات قدرت خلق معجزه غیر خدا تعالی را لازم است چنانچه عقیده ایشان است بعین  
الشکر و علی هذا القیاس در جمیع اقسام کفر تکلفات نموده اند لیکن نزد محققان دلیل این اجماع  
آیات کثیره اند که زیاده از پنجاه آیه خواهند بود و همه دلالت دارند بر آنکه کفر بآیات الهی مطلقا  
خلود نار است خواه شرک باشد یا غیر آن قوله تعالی ان الذین کفروا من اهل الکتاب و المشرکین فی نارهم  
خالهین فیها اولئک هم شر الیه و مثل قوله تعالی ان الذین کفروا بآیاتنا سوف نصلیهم ناراً کلاً  
نضجت جلودهم بدناهم جلوداً غیراً لئلا یذوقوا العذاب الی غیر ذلک من الآیات و در حدیث مقام محمود الا من  
حبسه القرآن و آورده صحیح و درست است لیکن قرآن منحصر در آیه ان الله لا یغفر ان لیشکر به تا آخر آیه نیست بلکه



آیه ان الذین کفر من اهل الکتاب والمشرکین نیز در اهل قرآن است و باین سبب شیخ عبدالحق  
 تهرانی مطلق آورده و قید مشرکین نوشته و در حدیث شفاعت که لقیه جهنمیان را بغیر الهی تعالی خواهد  
 نشید خواهد بود و در جهان مومنان اند که اهل ایمان قلیل دارند و اهل نیک نکرده چنانچه در حدیث  
 واضح است لم یعملوا خیر قط و مراد از ان اهل ایمان و اهل تفسیر مشرکین را شامل جمیع  
 انواع کفر و مشرک اند و کفر بمعنی اصطلاحی شرعی لفظ مشرک گردانیده اند پس معنی ان الله لا یفرق بین  
 مکر و ایشان ان الله لا یفرق بین کفر به است چنانچه قاضی بیضاوی در تحت آیه ولا تنکحوا المشرکات  
 یوسین و المشرکات تم کتابیات لان اهل الکتاب مشرکون بقوله تعالی و قالت الیهود غیر  
 من الله و قاتل انصار علی المسیح ابن الله الی قوله سبحانه و تعالی عما یشکرکون و لکنها خصت عنهما  
 بقوله الی و المحصنات من الذین اولوا الکتاب اهنی و بغوی در معالم التنزیل در تحت همین آیه  
 میگوید من الایة منسوخة فی حق الکتابیة لقوله تعالی و المحصنات من الذین اولوا الکتاب  
 بحکم خبر الرسول صلی الله تعالی علیه و علی آله و سلم و باجماع الامة و می الحسن عن جابر بن عبد الله  
 قال قال رسول الله ان علی آله و سلم تزوجوا اهل الکتاب و لا تزوجوا نسائهم و ان قال  
 کتب المغنی . ثم الشکر علی من لم ینکر نبوة محمد صلی الله علیه و سلم قال ابو الحسن ابن الفاس لان من  
 یعترف بالقرآن کلام غیر الله تعالی فقد اشکر بالله و غیره و نتهی و تحقیق آنست که سابق مذکور شد یعنی آیات  
 کتبیه و قرآن و تحلیک کلام در باره مایه مطلقا ایمانیا بدینکه تخصیص در حق اهل کتاب نیز چنانچه آیه ان  
 الذین کفروا من اهل الکتاب المشرکین فی ما رجحتم الله بن فیما و قالوا ان تمسنا النار الا ایا ما معدودة  
 قوله فاولئک اصحاب النار هم فیما نالهم من محبت اهل بیت و بگو که بدست ایشان بکفر رسیده و اهل  
 آیه ان الذین کفروا من اهل الکتاب اند پس حاجت بهیم مشرک نیست و مراد از ما و ان ذلک نیست که  
 از قریب و مدتی نخواهد کبیر باشد یا غیره و بین الاولیاء و سوا اهل نیز در جمیع متون کلامیه مرقوم است  
 که صحابی را طعن نباید کرد مضمون حدیث که ثم یقولون ملکاً عضواً مراد از ان ملک عضو یقیناً محال  
 است که بدست مال داک شده است پس اگر کسی صاحب را مقتضای حدیث طعن کند چه مضائقه دارد  
 او را و چه ضرر که کفر و غرض نیست نسبت باو کند چرا که از نباشد پس قریب حدیث شریف مذکور و عبارت  
 از ان ان الله لا یفرق بین کفر به است چنانچه قاضی بیضاوی در تحت آیه ولا تنکحوا المشرکات  
 یوسین و المشرکات تم کتابیات لان اهل الکتاب مشرکون بقوله تعالی و قالت الیهود غیر

الصحابه کلهم عدول پس توجیه نبادت و عضویت ایشان چیست و نبادت او متفق علیه است پس اهل  
 باغی چه مضائقه دارد و منع بعضی علماء از چه راه است و بعضی اورا میگویند که مجتهد نبود لهذا اگر شریک اجماع  
 بر خلافت حضرت علی آنست ضرر ندارد پس این قول منافی آنست که البرائع از ابن عباس حکایت کرد که در یک  
 رکعت نماز در دو سجده و آن خلاف روایت حدیث صحیح است و جواب فرمودند آن فقیه که فی الجاری و غیره  
 مشکوة مذکور است قال ابن عباس انه فقیه پس او چگونه مجتهد نباید گفت و وجه آن چیست جواب آنچه  
 در متون عقائد مرقوم است که صحابی را طعن نباید کرد درست است اما روایت حدیثی متضمن وجهی از وجهی  
 در بعضی صحابه باشد باینکه ندارد و باجماع غرض اصحاب متون باین ادب صحابت است نه آنکه صحابه کلهم  
 معصوم اند و وجهی از وجهی طعن ندارند چه از بعضی صحابه شرب خمر ثابت شده چنانچه در مشکوة است  
 و بار بار آنحضرت صلی الله تعالی علیه و علی آله و سلم اقامت حدود بر آنها کرده اند و از خسان بن ثابت  
 ابن اناثه قذف ثابت شده و بر آنها حد نیز جاری گشته و از اعراسی زنا صادر شده و مرجم گردیده  
 از سه زلات خطای این مردم که من حیث الصحابة واجب الاحرام اند ازین قبیل نیستند که آنست با  
 طعن در از کنند تا وقتیکه نفاق دارند و آنها با قطع معلوم نکرد و مثلاً در حق ابوذر غفاری رضی  
 صحیح بخاری و آورده اند که امر و فیک جالبیة حال امام دوم را نمیرسد که گوئیم ابوذر را جابل بود و همچنین حق  
 ابو جهم که از عده صحابه است در صحیح بخاری و آورده که لا یضع عصاه عن عاتقه کنایه از آنست که او  
 بسیار ضرب و سیاست میکند زنان و خادمان خود را حال امام دوم را نمیرسد که گوئیم ابو جهم مرد ظالم بود  
 بلکه اگر نظر فکر بالاتر اندازیم در بابیم که بعضی انبیاء علیهم الصلوة والسلام را از خدا استخوانی و مقام عقاب  
 الفاظ عتاب آمیز وارد شده است را برگز جائز نیست که بمقتضا آن الفاظ در حق آنحضرت سکیم  
 مثل عصی آدم رب بغوی حال آنکه حضرت آدم علی نبینا و علیه الصلوة والسلام را عاصی و غادی گفتن  
 کفر است مثل لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین و اذابق الی الفلک المشحون فالتقمة الموت و  
 یلمکم که در حق یونس علی نبینا و علیه الصلوة والسلام آتی و ظالم و لیم گفتن میچسب جائز نیست پس عبارت  
 متون هم درست نظر الی مراعات الادب الواجب علی الامة و حدیث مذکور هم صحیح بمعنی نظر الی الواقع  
 و همین است صحیح عقائد اهل سنت شکر الله سبحانه و تعالی و آنچه در کتب اصولیه مرقوم است که الصحابة کلهم عدول  
 پس مراد آنست که صحابه کلهم در روایت حدیث از آنحضرت صلی الله تعالی علیه و سلم مأمون و مقرب اند و اگر



از ایشان کذب و روایات حدیث ثابت نشده چنانچه تجربه و تحقیق رسیده که در مقدمات دیگر که از اینها  
دروغ گفته باشند تا آنکه صد گناه رسیده اند چنانچه تقریب گشت که بعضی از اینها در حضور آنحضرت صلی الله  
علیه و سلم باز تکاب کبر و کثرت کبر از صحابه از صد و گناهان عمر محفوظ اند بحث در اجتهاد و اجتهاد  
و عدم اجتهاد ایشان عللا اصلا مفید نیست زیرا که گویند بود درین مسئله بالیقین خطا نموده اند چنانچه  
در مقابل نص اصلا اعتبار ندارد اندیم بر تحقیق حال واقعی پس بعد از تفهیم و تفحص روایات معلوم میشود  
که ایشان در آخر عمر رتبه اجتهاد بهم رسانیده بودند اما مایه علمی کم داشتند و عبور به جمیع احادیث حاصل نبود  
بخلاف کسانی که حضور آنجناب بنایه اجتهاد و کامل رسیده بودند و آنحضرت صلی الله علیه و سلم به جهت  
ایشان را تصویب فرمودند و به فتوی و تعلیم اجازت فرموده بودند مثل حضرت عمر و علی و مثل عبد الله بن  
مسعود و معاذ بن جبل و زید بن ثابت و امثالهم پس هر که اجتهاد ایشان را نفی کند درست است زیرا که  
در حضور آنحضرت صلی الله علیه و سلم ایشان را آن مرتبه حاصل نبود و آنحضرت صلی الله علیه و سلم در هیچ مسئله  
بر صحت اجتهاد معاویه حکم نفرموده اند تا اجتهاد ایشان معتبر و مفتی به تواند شد و هر که ایشان را معتبر نگفت  
نیز درست گفت زیرا که در اخیر عمر بسبب سماع احادیث کثیره از صحابه دیگر و بعضی مسائل فقه ذیل  
میگردانند این است معنی قول ابن عباس که آنه فقیه و خرج ایشان از هر اجماعیکه برخلاف حضرت علی  
منقول شده با که ندارد زیرا که در الوقت اجتهاد ایشان آنقدر رتبه نداشت که ایشان را در اهل حل و عقد  
توان شمر و علاوه آنکه خلافت حضرت علی عند تحقیق بنص ثابت است در مقابل نص اجتهاد و اصلا اعتبار  
نیست کذا فی حل المتعصب المنسوب الی ابن عباس و عدم ایجاب غسل علی من جامع من غیر انزال المنسوب  
الی ابی ابن کعب و غیره من الانصار سوال در بعضی کتب مرقوم است که بعضی صحابه از عشره مبشره و زمان  
اجتمع حاضر بودند و در آن در خطبه است حضرت علی که صحابه اند که عقب آن نماز خواندند و حکم تکفیر  
نگردند مگر از سب حضرت علی البته شدت و تشیع بر مردان کردند و عجیب است که ایانت علم و علما کفر است  
چنانچه در اثبات و انظار موجود است پس ایانت اینچنین حجابی اهل چه کفر نباشد توجیه آن چیست  
و سب بنحیج کفر است و سب حضرت علی چه کفر نباشد ترجیح بلا مرجح چیست حال آنکه بزرگی و عظمت  
و رتبه متواتر المعنی است و نیز فضیلت ابی بکر در مختلف فیه است بعضی قطعی میگویند و بعضی ظنی چنانچه  
امام زامی و امیری و سید شریف و علامه قاضی تاشاه عبد الحق رحمهم الله پس این خلاف چیست عقیده

بر کدام چیز باید داشت و در حق نیز توقفت از بعضی علما منقول است و بعضی مجوز پس تحقیق هر دو را محسوس  
جواب حضرت خنیش بن سبک کنگان خود را حکم بکفر فرموده اند اما حضرت عثمان پس در شکوه موجود است  
که بر گاه خارجیان ایشان را محصور کردند اما محاط از طرف خود و مسجد نبوی نصب کردند و آن ملعون حضرت  
عثمان را بینو و ندم و دم از حضرت پرسیدند که آنک امام عامه و قد نزل بک ما نری یصلی بنا امام فتنه فما  
تقول فی ظنک حضرت عثمان فرمودند الصلوة حسن یا لعل الناس فاذا حسن الناس فحسن معکم فاذا  
اساء و افا جنتب اساء و تم پس اجازت دادند که همراه آن بتبع نماز گذاردند و اگر حکم بکفر میفرمودند  
نماز چگونه ادا میشد اما حضرت علی رضی الله عنه پس در اطمینان و دیگر کتب حدیث مرویست که از حضرت علی  
حال بغاوت شامیه پرسیده بودند امشتر کوم قال من الشک فرما باز پرسیدند انما نفوهم فرمودند  
ان المنافقین لا یزکون الله الا قلیلا باز پرسیدند که در حق آنها چه اعتقاد باید کرد و چه باید گفت  
فرمودند اخواننا بغوا علینا یعنی مسلمانان آنکه که منکب کبیره و بدعت شده اند اندک انحصار فرموده خنیش بن  
قد و اهل سنت سب خنیش را بدعت و فسق نوشته اند لیکن بدعت و فسق عظیم خلاف سب خنیش که  
در این قسم آثار دارد نشده اند پس حکم تکفیر نمودن سب خنیش از قبیل استحسان بالاثار است  
که خلاف قیاس اهل آورده اند چنانچه در مسئله بیرون متصل و غیر بمال اهل آورده اند و الا قیاس تقاضا  
میکند که سب بر همه اینهمه کفر باشد و هو اختیار متأخری از تحقیق زیرا که علوم تبه و بزرگی بر همه متواتر  
المعنی است و از روایات دین و اگر کسی را شبهه بخاطر رسد که خنیش چه اسباب خود را حکم بکفر کردند  
با وجود قیاس و قیام اوله صحیح بر وجوب تطهیر اینها گوئیم و جهش آنست که حضرت خنیش بن ابرا حقیقا  
در تکفیر مسلمانان شبهات آن ملاعن اعتبار نمودند و معلوم فرمودند که تغیر سیرت خنیش از حضرت عثمان  
و تهمت قتل حضرت عثمان بر حضرت علی در نظر آنها آنقدر رسوخ پیدا کرده که هرگز احادیث و مناقب و علوم  
در جات ما را در خاطر نمی آرند و یاد آنها تعین نمیکند و متمسک به بعضی آیات قرآنی اند و گویا از راه  
تعصب و نینداری افراط و انکار بر میانمایند و انکار احکام قرآن و ضروریات دین دانسته نمیکند و  
این معنی لازم سب و طعن میباشد زیرا که از دم کفر نیست بلکه التزام کفر است بنا بر این ایانت علم علیا  
را دانسته کفر است و اگر علم را جعل و علما را جهال دانسته با اعتقاد فاسد خود ایانت نماید کفر نیست و از سب  
که در حدیث شریف وارد شده آورد و الا قصاص بالشبهات یعنی دفع کینه حدود و قصاص بالشبهات



یا نجت در مقام شبهه از حکم کفر آنها احتراز فرمودند سبحان الله این مرتبه احتیاط درین است که آنحضرت  
 ختینین بوقوع آمده اما متاخرین اهل سنت چون دیدند که حال آن شبهات بالکلیه زایل گردیده و  
 حق از باطل برگیرفته و شبهات آن ملائین نه اصل برآمده و بعد از تتبع و احادیث صحیح یافته شده که  
 جناب سالکتاب صلی الله علیه و سلم بانکه آن حضرت ختینین معاملة کفار فرموده اند اما در حق منکر حضرت  
 عثمان پس در جامع ترمذی موجود است که هزاره پیش آنحضرت صلی الله علیه و سلم آوردند تا بران نماز  
 گذارند آنحضرت صلی الله علیه و سلم نه خود نماز گذارند و نه دیگر از افرمودند که نماز بر او گذارند و در این حال  
 پرسیدند فرمودند که آن کان بغض عثمان فابغض الله اما در حق منکران علی رضی الله عنہ پس از آنجست که در اقا  
 صحیح و درست است که حب علی آیه الایمان بغض علی آیه النفاق و نیز وارد است لایحبک الا من و لا یبغضک  
 الا من افرق و نیز وارد است اللهم وال من والاه و عادو من عاداه ناجا حکم بتکفیر سب ختینین نمودند و  
 هو الذی سب المنصور المقتدی به فی زماننا و فضیلت حضرت صدیق ط قطع است و آنچه بعضی نوشته اند چنانچه امام ربی  
 فامدی و غیره بامن علماء الکلام نیز صحیح و درست است تفصیلش آنکه نظر به یک از ادله انا اوله تفصیل ظنی است زیرا که  
 خبر احد مفید ظن است و آنچه در کلام الله تعالی که متواتر است واقع شده مثل لایاتل او الا فضل منکم و سببها  
 الاتقی الذی و غیر ذلک تحمل التناول است فلا یفید القطع اما چون مجموع ادله این جیت المجموع ملاحظه کرده  
 شود مفید قطع میگردد و بسیار است که هر دلیل مفید ظن گردد و مجموع دلائل مفید قطع میگردد و کافی آنجست  
 المتواتر فان الاحاد لا یفید الا ظن و مجموعها اذا بلغت حد التواتر فیه القطع که اندازد کتاب از آیه انما  
 و قره لعینین بسط این مقام بوجهی واقع شده که بعد از عبور بر این بیچ شبهه و قطعیت نیماند در این  
 یزید توقف از آنجست است که روایات متعارضه و متخالفه از انان بلید و در مقدمه شهادت امام علیه السلام وارد  
 شده از بعضی روایات رضا و استبشار و امانت اهل بیت و خاندان رسول الله صلی الله علیه و سلم مفهوم  
 میگردد و کسانیکه این روایات در نظر آنها مرجع واقع شده حکم بمعن او نموده اند چنانچه احمد بن حنبل و دیگران  
 از فقهای شافعیه و دیگر علماء کثیره از بعضی روایات است که این امر و خطاب بر این زیاد و احوال و دنیا  
 برین کار که از دست نواب او بوقوع آمد معلوم میشود کسانیکه این روایات نزد ایشان مرجع شده اند  
 منع نموده اند چنانچه امام حجه الاسلام امام غزالی رحمه الله علیه و دیگر علماء شافعیه و اکثر علماء حنفیه و جماعه علماء  
 که نزد آنها هر دو روایت متعارض شده اند ترجیح میطوف بر دیگر حاصل نشد بنا بر احتیاط توقف نمودند برین است

واجب بر علماء عند التعارض و هو قول ابی حنیفه و آرس در این مورد این زیاد که رضا و استبشار آنها باین  
 فعل شنیع قطعی است من غیر التعارض بیچکس را در این توقف نیست سوال آنچه در جواب طعن عالیه  
 در قصه افشاء و آنحضرت صلی الله علیه و سلم و تحریم ماریه قطیعه قوم است که از عائشه هرگز افشاء و نشر پس  
 معنی قوله تعالی وان توبا الی الله فقد صغت قلوبکما بغیره تشبیه که ارجح است بسوی عالیه و حقه چه  
 معنی دارد جواب عالیه بر چند افشاء سر نکردند لیکن بشنیدن تحریم ماریه قطیعه شادان و مسرور شدند  
 و قصه را از افشاء سر منع نفرمودند بلکه ملحق به بشاشت و رضا نمودند و انهم ترک اولی و شوب نفسانیه  
 و از قبیل حسنات الابرار سیئات المقربین محل توبه و استغفار گشت و در حدیث صحیح وارد است یا ایها الناس  
 توبوا الی الله فان التوب الی الله فی الیوم مائة مرة و نیز وارد است انه لیغان علی قلبی وانی لا استغفر  
 فی الیوم سبعین مرة سوال چون در قرآن است ما ننسخ من آیه الا بیه حاش انیت نسخ حکم هر حکم بشرط  
 که مثل آن یا بهتر از آن جناب کبر یا عزمه سیاید پس حکم حل متعه که از قوله تعالی فما استمتعتم به منهن  
 فأتوهن اجورهن الی آخر الا بیه عند البعض مقرر است کما فی البیضاوی نسخ آن از قول او تعالی فمن ابغی  
 و را ذلک فاولئک هم العادون شد پس بدل متعه که حکم نازل شد عند ذلک البعض جواب مراد  
 از ما ننسخ من آیه او منسبها الایة نیست هر حکم که منسوخ میشود آنکه دیگر منسوخ میشود و آن حکم نسخ  
 بهتر از حکم دیگر که منسوخ است میباشد باعتبار دفع و حق عباد و ثواب یا بر حکم منسوخ میباشد و حق  
 عباد و بهین اعتبار پس بدل حل تحریم متعه اند چنانچه حل حکم است از احکام الهی اقلی همچنان تحریم  
 حکم است از احکام الهی تعالی و تحریم نافع تر است و حق عباد زیرا که حفظ نسب و کفایت محرمیت  
 و توارث در صورت حل متعه بر باد میرود و کما تفصل فی الخفة الاثنا عشریه حاصل آنکه لازم نیست که حکم نسخ از  
 جنس حکم منسوخ باشد حتی که نسخ تحلیل هم نسخ تحلیل شود و دیگر باشد جائز است که نسخ تحلیل تحریم همان نسخ  
 باشد که ضد تحلیل نیست زیرا که بدل تحریم بر او قهر و قمار هیچ حلال نشده و همچنین اکثر معاصی و بر تقدیر آنکه  
 مخالف حکم نسخ یا حکم منسوخ مسلم داریم میتوان گفت که بدل حل متعه حل جواز چاره ملوک است که کار  
 متعه میکند چه اگر مسافر شتاق و قلع باشد چاره را حریه نامت الاقامه منتفع شود هر گاه که مستغنی گردد  
 بفرشته و نیز بدل حل متعه حل طلاق است و تفصیل این مقام را در تفسیر فتح الغزیر که منشی منهاج الدین  
 خانصاحب آنرا نقل کنانیده در تحت این آیه ملاحظه باید کرد سوال چه وجهی است که خفیان



اگر اقتدای صاحبین میکنند در بعضی از مسائل و تقلید شافعی را مخطوط و ممنوع انکارند حال آنکه اگر اتفاق در  
 اصول مخطوط است پس در همه جا است و اگر اختلاف در فرع منظور است پس در همه جا است جواب  
 صاحب بن جواب و طریق دارد اول آنکه جمهور خفیه چنین میگویند که امام اعظم مذهب خود را در میان صحابه  
 خود مثل زفر بن النذیل و ابوالیوسف و حسن بن زیاد و ابن سماعه و قاصی اسد و محمد بن حسن الشیبانی و اشج  
 پشوری گذاشتند و گفته اند که مذهب هر جمعی اینها مذهب من است که از تقلدان من خواهد بود و تقلید این  
 جماعت نباید چنانچه قصص کثیره که در ال برین شوری است در طبقات کفوی و دیگر طبقات خفیه مذکور است  
 و مسطور اینها خفیه مذهب اینهمه را که اجله اصحاب امام اعظم اند مذهب امام اعظم قرار داده اند و تقلید را  
 و لو عند الخیاجه فی بعض المسائل تقلید امام اعظم گویند دوم را بابت تحقیق بازینها گفته اند که مراتب اجتهاد  
 چهار اند اجتهاد استقلال و اجتهاد انتسابی و اجتهاد فی المذهب و اجتهاد و ترجیح امام اعظم امام شافعی  
 بر دو مجتهد مستقل بودند یکی را تبعیت و یکی اصل نبود بخلاف صاحبین و زفر و امثالهم که اینها مجتهد  
 منتسب بودند مجتهد منتسب تابع مجتهد مستقل است و بالاستقلال مجتهد نیست مذهب مجتهد منتسب  
 است چنانچه در مرتبه دیگر از اجتهاد بالا جماع تابع اجتهاد استقلال میباشد تفصیل این اجمال است  
 که مجتهد مستقل از آنکه آیات و احادیث احکام را و آثار صحابه و تابعین را خود جرح و تعدیل نموده  
 باید الاجتهاد سازد و باز قواعد استنباط را وضع کند که عند الاستنباط تناقض و تهافت واقع نشود  
 و این مرتبه خاص به امام اعظم و امام شافعی و امثالهما است بخلاف صاحبین و زفر و امثالهم که اینها بهمان  
 احادیث و آثار فقها و تابعین را که امام اعظم مذهب خود را به الاجتهاد خود قرار داده اند پیشوا و خود ساخته اند  
 و قواعد استنباط را نیز از امام اعظم اخذ نموده تا بمنوال امام اعظم نسخ میکنند گو در فرع مخالفت رود و  
 و این مخالفت مخالفت در مذنب نیست یعنی در ماده اجتهاد و طریق استنباط شریک اند مثلا امام  
 اعظم چنین قرار داده اند که العام قطع کالخاص و النی ص مبین فلا یلحقه البیان و لا عموم لمشتک فی معانیه  
 و لا یجمع الحقیقه و المجاز و خبر الواحد اذا خالف القیاس تیرک لعل بالقیاس کدریث المصرا و باید الاجتهاد  
 احادیث و اما حضرت عمر و حضرت علی و عبداللہ بن مسعود و جابر و غیره که از فقهای کوفه که بالیشان رسیده  
 قرار داده اند همین است بعینه مسلک صاحبین و زفر با تفاوت و امام شافعی درین قواعد استنباط اتباع  
 امام اعظم نمیکند نه در تفریز یا خداجتهاد و این را مبتلا و واضح کنیم مثلا در طب و در طریق مسلک است

یونانی و هندی و قواعد طب یونانی جدا است مثلا لایح التفتیه قبل النصح و لایحوز التحریک فی ایام البحار  
 و لایحوز استعمال الاقراص فی الحمی الابعاد الرابع عشر و لایحوز المحللات القویة فی الحمی البلغمیة و لایحوز  
 انهماک القوة تبرک الغذاء مدة طويلة بل تحب حفظها مہما لکن دلوزا و الغذاء فی المرض و ماخذ معالجات  
 خود اقوال جالینوس و بقراط و امثالهما میسازند پس اطباء یونان قاطبة با وجود اختلاف اینها در طریق  
 معالجه مثل علوجان و دوا مثل خان که باهم خلیه تفاوت دارند در یک مذهب یونانی شریک اند و طریق  
 هندی کمال مخالفت باین طریق دارد و در اصول قواعد تفاوت بسیار است مذهب خفی و شافعی  
 باهم مثل طب یونانی و هندی قرار باید داد و مذهب صاحبین را باهم مذهب خفی طریق بقراط و طریق  
 جالینوس باید فهمید بمنزله تصفین من نوع واحد و ذلك نوعان متبائن و لهذا المقام تفصیل  
 طویل یعنی عنده ما حرره سیدنا و سندنانی رسالة الانصاف فی بیان اسباب الاختلاف و عقد الجدید  
 فی مسائل الاجتهاد و التقليد فلیرجع الیہما و اسد نقول الحق و مہمیدی السبیل و منہ قال النبی  
 صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم فی شفع یوم القیامة ثلثة الانبیاء ثم العلماء ثم الشہداء فی طریقة الایمان شرح  
 الوصیة لما نزلت ہذہ الآیات لہا سبعة ابواب کل باب منها جزء مقسوم قال النبی صلی اللہ علیہ وسلم  
 لیسیریل علیہ السلام لمن ہذہ الابواب قال لاصحاب الکباثر من امتک اذا ماتوا من غیر توبۃ فیخذه ہم  
 بقدر ذنوبہم ثم یخرجہم منها بشفا عثک فکی النبی صلی اللہ علیہ وسلم و دخل منزله و لم یخرج الی الصلوة  
 و لم یسلم مع احد الی ثلثة ایام ثم وعدہ اللہ تعالیٰ بالشفاعة ثم اُحیوا و الحشرت لہن شفاعۃ لمن جمعن  
 و اطعمن و سقاہن و کذلک الصدقات و الزواع الطاعات حتی ان المساجد و بساطها و ترابها المکتوب  
 من کل من اشفعن لابلہا انتہی و منہ از امام رازی روی عن ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہ اذا مات المؤمن و ادر  
 حول دارہ شہر فینظر الی خلفہ من مالہ کیف یقسم مالہ و کیف یودی دینہ فاذا تم شہرہ رد الی حفرۃ فیدور  
 حول قبرہ حولاً و ینظر روحہ من یدعولہ و یخرجن علیہ فاذا تم سنۃ رفع الی حیث یجمع الخلق الی یوم  
 یتفخ فی الصور انتہی بحر المذاہب و منہ رفع سبابہ و نہد سنت ست و از علماء خفیه ہم آمده است  
 ملا علی قاری خفی درین باب رساله دارد مستوعب روایات چنانچه عبارات او منقول میشود و ہی ہذہ  
 و لیسن ان یكون رفعہا الی القبلة لحدیث رواہ البیهقی و ان ینوی برفعہا التوحید و الاخلاص لحدیث  
 فیہ رواہ البیهقی و ان لایحوز بصرة اشارتہ للاتباع المروسی و ان یخصص الرفع بقولہ لا الہ الا اللہ فی

بیان احوال خفیان

در بیان مذهب خفیه



بیان تشبیه کفار و کفار غیر مشرکین

بیان مرتبه خانی و مجلس

روایت المسلم وان یستمر علی الرفع الی آخر التشبه كما قاله البعض واخر زب عن قول جمع بان الاول  
عند الفراغ الاعادتها انتهى - والاول هو المعمول لان الاعادة یحتاج روايته مشه موافق قواعد شرع  
شریف چیزیکه مخصوص بکفار باشد و مسلمانان آنرا استعمال کنند خواه در لباس خواه در کمال و شراب  
داخل تشبیه است و ممنوع و آنچه مخصوص بکفار نیست گوئی کفار آنرا بیشتر استعمال میکنند و مسلمانان کمتر  
پس مضائقه ندارد و همچنین اگر بعضی از امور مخصوصه کفار بنابر آراء و یا بنا بر فائده در دوا استعمال کنند  
نمی آید که خود را تشبیه به آنها سازند مضائقه ندارد و اگر تشبیه که ممنوع است مطلقا آن است که خود را در اعدا  
آنها داخل کنند و استمال قلوب آنها داشته باشد و همچنین تعلم لغت و خط ایشان بنا بر تشبیه البته ممنوع  
اما بنا بر اطلاع بر مضامین ایشان یا خواندن خطوط ایشان اگر تعلم لغت کند مضائقه ندارد و تشبیه  
در عبادات و اعیان مطلقا ممنوع است و احادیث و دله برین بسیار اند غرض تشبیه بنا بر هر چه که باشد  
داخل منع است و همچنین پوشیدن پوشاک ایشان بنا بر فائده بدنی مضائقه ندارد و انتهى رفع  
خان صاحب عالی مراتب مجمع خرمیاء و الطاف قدردان علماء اسلام از فقیر عبد الغفر عبد السلام مسنون  
مشهور و ضمیر ذکا تخمیر باد که غایت نامه سامی بار دیگر در مقدمه استفسار مرتبه خوانی و غیره وصول نموده  
مهربان بن فقیر اطاعت استماع عبارت طویل نیست چه جای جواب مفصل و آنچه مرقوم بود که مولوی رشید الدین  
خان و یامولوی محمد اخی را بایگفت که ایشان تحریر جواب پر دارند این هر دو صاحبان بسیار قلیل الف  
اند و بسبب درس و دیگر امور اصلا یکدم فرصت ندارند مع هذا بتدریج این هر دو صاحبان را خواهد گفت  
لیکن بالفعل آنچه معمول این فقیرست مینویسد از همین جا قیاس باید کرد در تمام سال و مجلس در خانه  
فقیر بنقد میشوند مجلس و کوفات شریف و مجلس شهادت حسنین رضاول که مردم روز عاشورا بایک و  
روز پیش ازین قریب چهار صد کس یا پنج صد کس بلکه هزار فرامی آیند و در دو میخوانند بعد از آن  
فقیر می آید نشیند و کوفات حسنین که در حدیث شریف وارد شده در بیان محو آید و آنچه در احادیث  
اخبار شهادت این بزرگان و تفصیل بعضی حالات و بدای قاتلان ایشان وارد شده نیز مذکور می شود  
باین تقریب بعضی شده اند که در جناب ایشان گذشته از دوسه احادیث معتبره بیان کرده میشود  
ضمن بعضی مرتبه ها که از مردم غیر بعضی بن و پری حضرت ام سلمه و دیگر صحابه شنیده اند نیز مذکور میشود  
خواه با می متوجش که حضرت ابن عباس و دیگر صحابه دیده اند و حالات بر فطر خزن و اندوه روح مبارک

بیان تشبیه کفار و کفار غیر مشرکین

جناب رسالت صلی الله علیه و آله وسلم میکنند مذکور میگردد بعد از آن ختم قرآن مجید و پنج آیت خوانده  
بر یا حضرت فاتحه نموده می آید و درین بین اگر شخصی خوش الحان سلام بخواند یا مرتبه مشرّع این اتفاق  
میشود ظاهر است که درین بین اکثر حضار مجلس را و این فقیر را هم وقت و بکالاق میشود اینست  
قدریکه عمل می آید پس اگر این چیزها نزد فقیر همین وضع که مذکور شد جائز نیست بود اقدام بر آن اصلا نمیکرد  
و بعد ازین آنچه امیر دیگر نامشروع است حاجت بیان میدارد و بجز توفیق حنات چه بزرگارد و السلام  
سنة ۱۳۲۹ هجری و غیره دیگر فضائل مآب کمالات کتساب و الذین الشاقب و الفهم الصائب  
آخون زاده مولوی عبد الرحمن صاحب سلمه تعالی و زاده بسطه فی العلم و العمل و بلغه الی کل الاثن  
از فقیر عبد الغفر عبد السلام مسنون الاسلام مقرون با تعظیم و الاکرام و اضع رای شریف و درین لطیف  
باد که رقیه کریمه در توثیق لوالی صاحب بخت شمول نموده حق تعالی مراتب علم و عمل و در ترقی و تزیید دارد  
و از جمیع مکرمات و بلیات دارین در امان خود نگه دارد و فقیر از عرصه چند سال بسبب هجوم امراض  
گوناگون از مراجعت کتاب فقه محروم است بلکه بسبب فقه ان بصارت پیچ کتاب مطالعه نمیتواند کرد  
و لهذا جمع نمودن کتب بفائده دانسته موقوف نمود لیکن آنچه دیده و شنیده بفضل الهی محفوظ است  
در مسئله علم گر که استفسار فرموده بود حقیقت آنست که شیخ الاسلام در صهیبه و قول و حق اقول  
نموده یکے قول آنکه حرام است زیرا که بر انسان و دیگر حیوانات حمله میکند و میکشد اگر چه گوشت نخورد  
پس معنی سبعیت در و پیدا شد و السباع کلمه حرام و در کتاب حیوة الحيوان نوشته اند که هر شایده  
العداوة للانسان شیعه او اسمع صوته فیقته و لا یأکل منه شیئا کذا فی المستطرف و قول دیگر آنکه  
نقل کرده است اینکه حلال است زیرا که کاه و نباتات میخورد و فهمن البهائم لاسن السباع این وقت  
کتاب صیدییه حاضر بود که عبارت آنرا نقل کرده شود اما مضمون عبارت بالیقین همین است که هر قومی  
و در کتاب حیوة الحيوان قول کمال الدین موسی و میری شافعی هم بر مرتس این جانور مذکور است  
کتاب مذکور هم این وقت میسر نشد که عبارت نقل کرده شود و این محفوظ است که اگر در ان را حرام بندی  
گویند و مگر گدن هم گویند لیکن لفظ مشترک است در میان این جانور و جانور دیگر که فرد تر ازین میباشد  
و مشابهت دارد و با گاو میش که در حق آن جانور روایت صحیح است که حضرت علی رضی ۴ کوفه حلال بود  
آن فرموده لهذا بعضی علماء سابقین را اشتباه روداد و حکم حکایت این جانور هم داده اند و الله اعلم



حقیقه الحال و بر دهن ثاقب سامی پوشیده نخواهد بود که این جانور به جانور مشابیهت دارد بدن و پاهای مانند  
فیل میباشد و سطرش مانند گاو میش و در دهن دندان دارد و شاخیکه بر سر دارد و مشابیهت با خوک  
پیدا کند و کتب صحیح است که هرگاه در میان جانور حلال و حرام مشابیهت پیدا میشود حکم آن تابع صوت  
آن جانور است اگر مشابیهت صورت با جانور حلال بیشتر دارد پس حلال است و اگر با جانور حرام مشابیهت  
بیشتر دارد حرام است چنانچه میان سگ و بز اگر چه پیدا شود همین حکم در دهن جاریست پس در صورت  
که مشابیهت خوک و فیل درین جانور وجود است حکم بحرمیت اولی و انساب است و من القواعد المتفرقة  
اذا اجمع الحلال والحرام حکم بالحرمه انتهى کلامه فقیر بتوافق الهی تعالی میگوید که در فتاویٰ رحانی  
نکوست که فیل و کرگدن نزد امام عظم و ابو یوسف حکم حل دارد و نزد محمد حرمت و نقل از فخر کرده است  
و دلیل هر دو جانبین قائم کرده لیکن مخالف است از پاره که در باب بیج فاسد مرقوم است امام  
فیل را بحسب العین میگویند و بیج او جانور ندارند و همچنین کرگدن و امام بهام عظم و امام ابو یوسف میگویند  
که فیل از سباع است پس ازین معلوم شد که فیل و کرگدن هر دو حرام اند خوردن بنابر اگر چه  
بیعیش نزد امامین هر دو جانور است پس کسیکه حکم بخوردنش میکند جانور نیست فافهم والله تعالی علم  
سوال در فوائد الفوائد ملاحظه سلطان المشايخ چند جا نکورست که آیندگان پیش ایشان سر بر  
زمین می نهانند و چون یکی ازین امر استفسار نمود فرمودند بخوابم و درم را منع کنم لیکن ازین جهت  
که پیش خواجه قطب الدین و شیخ فرید الدین قدس سرهما همچنین میگردند نمیتوانم منع نمود و دیگر را  
فرمودند چیزی که فرض باشد چون فرضیت آن منسوخ شود سنیت باقیانند مثل صیام بعضی و عاشورا و سجده  
آدم علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام را مامور بود اکنون که تاکید آن منسوخ شد اباحت باقی است تجویز سجده  
ازین بزرگان که مقتدایان ظاهر و باطن بودند محل حیرت است و این استدلال چنانکه هست ظاهر است  
جواب در منتخب فتح العزیز که شیخ عبدالعزیز بن ابی الفارسی مینویسند و چند چیز از آن نقل شده  
بخد مت سامی رسیده و قصه حضرت آدم علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام تحقیق سجده غیر الله بوجه حسن  
مرقوم شد اگر آن نسخه این وقت بهم میرسد چند سطر از آن نوشته خواهم فرستاد آمیم بر آنکه این بزرگان تجویز  
سجده چرا میکردند غایت توحیه نقل این اکابر بعد از تفتیح و تفتیش بسیار چنین قرا یافته که سجده را آدم  
دانستند سجده عبادت و سجده توحیه عبادت را خود کفر و حرام شدید می دانستند و سجده توحیه را تجویز

بنا بر توحیه

میفرمودند و فرق در میان سجده عبادت و سجده توحیه با وصف که لغایت نیت و تعظیم باطنی در هر یک  
بجای ظاهر الامر موجود است که اگر عند الملاقات و المخاصرة بطریق تعظیم و ذکریم را بد بر توحیه مسنونند واقع شود  
آن سجده توحیه است و اگر بقصد تقرب الی حال الغیب و تحصیل کیفیات نفسانیة مطلوبه تعشود آن سجده  
عبادت است چنانچه سجده کفار بسوی اصنام و سجده ملائکه براس حضرت آدم علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام  
از قسم تحیت بود چنانچه اکثر مفسرین بر آنند بعضی گفته اند سجده برای خدا بود و آدم را قبله کردن منظور بود  
به حال چون ملائکه در مقابل حق تعالی تسلیم اسما که آنحضرت آدم علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام نسبت بایشان  
واقع شده مامور باین نوع توحیه شدند و دیگر متعلمان و مستشرقان بطریق اولی نسبت بمعلمان و مرشدان  
خود مامور شوند قیاسا علیها و چون در شریعت منسوخ است از فرضیت بندب انتقال نمود لیکن مقتدا  
این استدلال شبهه نبوده که متوجه میشود صاحب هر اند چنانچه خود قلمی فرمودند و قومی تر ازین استدلال  
شبهه میگفت که عبد الکرم بهره گزینی در تفسیر کلامی که برونق تصوف نوشته است آنرا در تفسیر سوره یوسف  
آورده است حاصلش آنکه موافق قاعده اصول شریعت من قبلنا حجت است المظهر لنا نسخ فی شریعت سجده  
توحیه در شریعت حضرت یعقوب علیه السلام نص کتاب که خردا له سجده اجانر بود پس در شریعت مانیر جا  
باشد و نسخ این جواز در شریعت ماخیز از خبر واحد نیست و هو قوله لو كنت امر احد ان يسجد لاحد لامت  
المرأة ان تسجد لرجل و باولکن لا ينبغي لبشر ان يسجد لغير الله او كما قال و نسخ نص کتاب ابايد که خبر  
متواتر باشد خبر واحد و مع هذا این خبر واحد هم محتمل است که نظر بابتیاه سجده توحیه با سجده عبادت  
داوده شده زیرا که مردم قریب العهد بالکفر بودند و عبادت غیر الله معتاد و خوراک در وقت منع مطلق فرموده  
کالنبی عن الجنم والمرفق و جواب این شبهه آنست که درین تقریر سر غفلت از اجماع قطعی است  
بر تحریم سجده و قبول عن ذکر الناسخ انتهى منتهی فاصب فرقه جداست درای خوارج و مغرب  
شام بسیار بوده اند و متوکل عباسی و وزیر او علی ابن جهم نیز از جمله نوایب است خوارج جمعی متکلمین  
از صحابه همچو طلحه و زبیر و امیر المومنین علی مرتضی و معاویه و عمرو بن العاص را تکفیر میکنند و نواب  
محض عبادت امیر المومنین علی مرتضی کرم الله وجهه و ذریه طایفه او شمار خود دارند و از متاخرین  
حافظ متحرکی نیز ناصبی است منتهی در باب موالات کفار انچه فقها نوشته اند تفصیلا بمنوای شرح  
عین العلم و احیاء العلوم مطالعه فرموده باشد حاصلش آنکه موالات یمنه و حتی اگر من جهة الدین

کتابت نهاده است

مغربی



[illegible]

معاندین اند و طاعت مثل سکه بان و ذلکیان و غیر ایشان مثل مرتهبا و السد تعالی علم سوال بواجب  
از کافر در دار الحرب نزدایی حقیقه در برابر و انوشته خلافا لصاحبه الشافعی و نظر بر تشدید شایع که در کتاب  
سنت واقع است بر اخذ ربا این مسئله بسیار مستبعد نماید جواب و لا ربا بین المسلم و الحر فی دار الحرب  
محمول بر ظاهر است و موافق قاعده فقهیه است و ازین جنس مسائل بسیار است مثل لا ربا بین الملک  
و الملوک و غیر فلک و اصل آنست که هر جا گرفتار مال مجانبان باشد طرعا و ضعه درست باشد آنجا ربا حرام نمیداند  
و هر جا مسلم مستان شده در دار الحرب بماند یا داخل شود او را بر نور گرفتن مال حریبان درست نیست و اگر  
بر خوشی خود بدیند و لو فی ضمن عقد فاسد او شرط فاسد درست میشود لانه مباح الاصل فی حقه و انما هو  
تعرضه لاموالهم لمافی من لقص العهد و اذ بدو بالرضا فلا وجه للمحرمة سموال بعض از علماء امامیه  
پورب بجا از اخذ ربا از انگریزان فتوی میدهند و در فتاوی دیده ام که اگر کفار در دار الاسلام استیلا  
یابند دار الحرب نمیشود و بر یک روایت مختلف برای جرفعل عمل کردن و از نصوص دیگر که در عدم  
جواز مولات کفار وارد است کناره کردن بایشان مصاحبت و موافقت نمودن همان حکم دارد  
که اقوامون بعض الکتاب و مکفرون بعض مهذا در فتح این باب مساله العمل خواهد آمد و زفته رفته  
از کفار به بدل مابین مسلمین هم و اخذ ربا مضائقه نخواهد ماند جواب مفاسدیکه در تجویر اخذ ربا  
از حریبان مرقوم شده بود واضح گشت اباحه علی این معامله بجهت عنایت و معذرت امفاسدیکه  
درین مرقوم شده اکثر آن مفاسد متضمن است بجهاد کفار که متضمن است قتل رجال و نه اموال  
و بعضی از تخریفات ارات و احراق اشجار و زراعات را و ظاهر است که این عمل با مسلمین در غایت  
فج است و متضمن بودن این معامله فاسد دیگر را چنینست و دیگر است کلام در آن نیست بلکه بر فرض  
خلو ازین مفاسد است و الا میاحات بلکه استیحات و مندوبات بسبب مجاوره مفاسد که سوخت  
بهیچ شئ چه جای این مسئله که اباحت آن نیز متفق علیها نیست مخصوصا علیما و حقیقه است و آنچه  
مرقوم شده که دار الاسلام گاهی در الحرب نمیشود قتل و جرح است واضح آنست که دار الاسلام  
دار الحرب میشود و آنست که درین اختلاف است که میشود طائفه میگویند که اگر یک چیز از شعائر اسلام  
ممنوع باشد مثل اذان و ختان و دار الحرب میگرد و طائفه دیگر میگویند که دراصیر و در دار الاسلام  
دار الحرب بر نحو شعائر اسلام نیست بلکه هرگاه شعائر کفری و عذقه باعلان رنج گیر در دار الحرب میشود



شعائر اسلام همه برقرار باشند و فرقه سوم ازین هم ترقی کرده اند و گفته اند که حداد الحرب آنست که  
 ان لا یبقی فیہ مسلم ولا ذمی آمن بالامان الاول سوار ترک بعض شعائر الاسلام اولاد سوار علن  
 شعائر الکفر اولاد یمن قول ثالث را محققین ترجیح داده اند و برین تقدیر معموله انگریزان و اشباه  
 ایشان لا شبهه در الحرب است و الله اعلم و تجوز علماء امامیه برین مقام اعتبار ندارد زیرا که اکثر ایشان  
 از ذمیان و سنیان نیز اخذ راجح است صرف در تجوز علماء خفیه است و عمل نکردن اکثر شیخ  
 بر آیاتیکه دال بر تبری از کفار است العتبه موجب طعن در تدین آنها است لیکن ایمان بعض  
 الکتاب و لو بجز النفع از ان قبیل نمیتواند شد که کلام محسب ظاهر بر آن متوجه شود و اندر تولى حسا  
 السرائر سوال سنن روایت که ان در نماز بیچگانه معمول است و از ان عوام چنان نشسته که مجموع  
 این رکعتهاست سنت و فرض داخل در اصل نماز است و حال آنکه انقدر تاکید در غیر سنت فخر و احادیث  
 یافته نمیشود و بسا مسلمان از مردوزن که از کثرت رکعات مواظبت بر آن دشوار میدانند و اگر بهفاده  
 رکعات فرض امر کرده شود باسانی مواظبت تواند کرد جواب در باب حجتها علماء و ماوراء النهر غلو نموده در  
 اذیان جهال عوام قرین فرض رسانیده اند انقدر از احادیث ثابت نمیشود و همین است مذرب حضرت  
 والده مرحوم مادرین مسئله و همین است موید باحادیث و آثار صحیح و مشددان ماوراء النهر بگویند این نمازها  
 را اثبات فرموده اند که همسر نفس گشته بلکه حضرت والده مرحوم مادرین مسئله مکرر میفرمودند که هر چند این  
 مردم بر بنیت نیک این تشدیدات نوشته اند تا در اقامت سنت مردم تساهل نکنند لیکن مردم بسیار را  
 از نماز فرض محروم داشته اند که به سبب کثرت اعداد رکعات هر وقت و عدم فرصت اصل نماز را هم ترک  
 میکنند و میفرمودند این تشدیدات نوعی از تحلیف شرعیت است منتهی الی اجل مع الزیاده فی  
 الشن بلا شبهه جائز است بلکه همین وجه برکت است که در حدیث شریف وارد است البرکة فی التکث  
 فی الشکر و فی البیع الی اجل و فی خلط البئر بالشعیر لاکل لا للبیع و مقابله زیاده شن با اجل و درینجا  
 مضرت نیست زیرا که تفخیل و اجل در صورتی حرام است که جنسین باهم متقابل شوند یا مافوقی حکم  
 الجنسین کلانقدین رقصه مهربان من تصرف جن و شیاطین در بدن آدمی یعنی در وضع  
 جوانی و نسبی که حال قوی است و از البصر الجن و عری می نامند و با سبب خطا در عرف تعبیر  
 میکنند زوایل سنت بلکه اکثر فرق اسلام مسلم است چنانچه در تفسیر پیشاپوری و غیره در تحت آیه

یتجنبه الشیطان من لمس مذکورت و اکثر مسلمین علی ان شیطان قادر علی الصرع و القتل و الاذیة و غیره  
 الله تعالی و فی الحالت درین مسئله غیر از فرق معتزله دیگر نیست و آنها درین آیه توجیهات دیکه مینمایند چنانچه  
 در تفاسیر کتبه نام قوم است و نقل آن و اشیات به عامل در اناجیل اربعه و حیاض و متی و غیره چهاره یا نژده  
 قصه آسیب جن و اخراج آن از بدن مصرع بدم عیسوی مذکور است و در احادیث نیز قدری که تشریح این  
 باب آمده هرگز کسی را جاهل انکار نیست آدمیم بر آنکه انسان هم بعد موت این کار میکند یا نه درین مسئله  
 علماء اهل سنت و اختلاف است اکثر محققین تجویز آن کرده اند و بعضی باستناع آن رفته دلیل منکر  
 آنست که اگر انسان نیز این کار کند باید که حقیقت او متقلب تحقیقه جن گردد و انقلاب حقائق محال است  
 و نیز اگر انسان صالح است پس این نوع ظلم و ایدان چه قسم از او به وقوع می آید که خلاف اصلاح است اگر  
 فاسق است یا کافر پس او از دست موکلان عذاب چگونه خلاص شده فرصت این عمل می یابد یا نه بران  
 مجوزین درین باب دگر و ده شده اند جماعه میگویند که این از باب انقلاب نیست بلکه نوعی است از مسخ  
 اخروی که اصل آن در آخرت و بعد الموت از روی احادیث بسیار ثابت است و در جامع صغیر سیوطی کتب  
 متعدده در تمة حدیث معراج منامی انحضرت نقل کرده که رایت مذبله خوسه اشیا طین عند الموت  
 فجاد فیهم من الجنابة فنفرت من ابدا بهم او کما قال و ازین حدیث بوسه ازین عالم بمشام میسر  
 چون این معامله از باب مسخ اخروی شد پس خلاص از عذاب فاسق راجح الازامه آید بلکه اینهم نوعی است  
 از عذاب که در ان گرفتار است مسلک علماء خفیه تردیدیه همین است ملائین در شرح بزرخ که از معتقدان  
 علماء ماوراء النهر است میگوید انسان قد یصیر جنائی عالم البرزخ یا مسخ و هذا تعذیب و غضب من الله تعالی علی  
 من شاء من کائنات مسخ فی الامم السابقة و القرون الماضية قرة و خنایر الا انه رفع هذا العذاب عن هذه  
 الامة المحرومة فی عالم الشهادة ببرکة النبی صلی الله علیه و آله و سلم الاما هو عن علامات الساعة الکبری  
 فقد ورد فی الاحادیث الصیحة ان یکون فی هذه الامة مسخ و خسف و قدوت عند القيامة ذلک مسخ  
 الانسان فی البرزخ یکون غالباً فی الکفار و المومنین الظالمین المومنین و الزائین و المخلصین و یما  
 اذا ماتوا و قتلوا علی جنابة که اکثر تدین غیر تابعین فلیس کل من کان کذلک یکون محسوب من  
 شاء الله مسخ و عذبه و المسخ لایکون فی الصالح و الاولیاء اصلاً و ان ماتوا علی جنابة و یکون المسخ  
 فی القيامة کثیر لکما ورد ان کلب اصحاب الکلف یجعل بلعما و یلعن یجعل کلباً و یدخل ذلک فی الجنة



و یلحق هذا في النار ومن هذا القبيل جعل راس من رفع او وضع راسه في الصلوة قبل الامام راس حمار  
ومنه منع أخذ الرشوة وواضح الاحاديث والمثال ذلك كثير انتهى وجماعة دیگر میگویند که این نه از باب  
انقلاب است و نه در باب منع است بلکه نوع است از مشابیه و افعال و حرکات که اصناف مختلفه را با هم میسر  
بنمیزد آنکه مدعیه در وجهها جماعه از منهدیان و ستار کج بسته در لغین بآوخته چند لفظ بیشتر آموخته خود را  
رو سید وضع کردند و مانند آنها خشنود و معاملات و ضرب و شلاق بر موجب لعل می آوردند کذا بنا و حکم  
تشبه بقوم فیه منہم آن افراد انسان را که کار جنیان میکنند و عرف خبیث میگویند و بهندی بصوت  
می نامند بآنکه تعبیر در حقیقت آنها واقع شود همین است که اکثر علماء عراق و عرب این را مسلک نمی دانند  
و هو الاقوی و الاصح نظر الی الدلیل الیہ کان ییل سیدی الوالد قدس سره فی اثنا البحث فی ہذہ المسئلۃ  
کما وقع مراراً و مراراً فی مسندہ در مسئلہ برزخ و تناسخ آنچه از کتاب منقول نموده بودند درست است  
و فرقی که در میان برزخ و تناسخ نوشته بودند نیز صحیح بلکه نزد صوفیہ این نوع تصرف یعنی برزخ روح در روح  
حی یا میت در اصل از خواص حقیقۃ الخالق تعالی و تقدس است و چون نسبت افعال یا مخلوقات نزد  
ایشان نسبت ظاہر بظاہر و قیاس است در مخلوقات نیز این نوع تصرف ثابت است آنست که صدق این  
نوع تصرف در بعضی مخلوقات که ملائکہ و جنیان باشند عادی و مطر و است و در بعضی دیگر مخلوقات که ارواح  
بنی آدم اند خارق عادت و در قصص الاولیاء و این باب چیزی بسیار منقول است و خود شیخ الکبیر ابن باب  
قدس سره کافی روایت کرده اند و مشارکت ارواح بنی آدم با ارواح جنیان مثل شیخ سید و غیره درین باب  
موجب نقصان و قدر نیست و چه مشارکت در تمثیل و تشکیل باشکال مختلفه فیما بین ملائکہ و شیاطین  
ثابت است و از اولیاء هم بسیار منقول چنانچه قصه جیل غل سیدی علی سہدانی قدس سره و غیره از ا  
باب است و اصلاً موجب قبح و نقصان ملائکہ و اولیاء و دیگر دو اگر شیاطین را بسبب نقصان نشاء خود  
اینقدر مشابہت با ملائکہ و اولیاء حاصل شود چه باک که نیکان و بدان از هر جنس با هم در امور بسیار تمیز  
اند و میباشند مثل مشہور است کہ عاقل آدم میکند بوزیر ہم و فرقی نیست کہ شیاطین مثل شیخ سید  
و غیره این تصرف را برای اعدائے بنی آدم و بقصد تالہ و طلب عبادت و نذر و قراہین برای خود میکنند  
و از او مقدمه برای القاء علمی یا احداث کیفیت المعجودہ در روح قابل این عمل مینمایند و بیشتر در فرق  
نیکان و بدان لایق و عوام و نجات ملائکہ صالحہ و خبیث میباشد نہ در صورت عمل مشہد او و کافر ان

اینکه شیخ سید  
نویسند و در  
موضوع

جمع قرائن

در استعمال سلاح و اجازہ سیف و دمان و قواعد شناسی فرویت یکسان میباشد و تفاوتیکہ فیما بین  
الفریقین است از راه حسن نیت و خبیثہ نیست و پس مشابہت این عمل ارواح مقدسہ با عمل شیطان  
و غیره از شیاطین و تشبیه یک عمل با عمل دیگر چندان نزد صوفیہ مستبعد نیست بلکه برای تفہیم این تمثیل  
در ارواح ایشان جایز اندک و درست است و در حق حضرت مقدسہ ربوبیت چه جای ارواح دیگر و ناسب  
شیخ ابن فاضل مصری علیہ الرحمۃ واقع است و مولانا رمی قدس سره در شتوی شریف جہان معنی  
را بقاری میفرماید مثنوی چون پری غالب شود بر آدمی و گم شود از عرف و وصف مردی و چون پری  
را این دم و قانون بود و کردگار آن پری خود چون بود و گنہ آن مقام نیست نسبتیکہ روح را با بدن  
خود از قیومیت میباشد میتواند کہ روح دیگر را کہ اوسع و اقرب باطلاق از این روح است باین روح  
بهم میرسد آن روح حکم روح الروح او پیدا کند و بر قدر وسعت و اتلاق زیادہ تر شود این تصرف زیادہ  
بر فرمایند چو کہ در حقیقۃ الخالق کہ روح جمیع ارواح است این معنی اتم و افرحتر حق میباشد و از انجناب  
بر هر روح این تصرف فائض میتواند شد آری استعداد قابل شرط است اینست آنچه بقواعد تصوف منطبق  
میتواند شد اما علماء ظاہر این قسم را حمل میکنند بر تلبیسات شیاطین و چون زیرا کہ این نوع تصرف  
از بزرگان میگردد تا مردم با نکار بر نمیگزینند و تعظیم پیش آیند و کلام ایشان را با اعتقاد بشنوند و دست  
مسائل تصوف و مضامین فصوص نزدیک جنیان شیاطین حمل کار نیست آری بعضی از شیاطین  
باین نوع تصرف صریح اغوا قصد میکنند و نزد خواص تلبیس ایشان پیش نمیرد و بعضی از آنها در پرده ارشاد  
و تعلیم خود گردان مردم بر جمع بسوس خود قصد مینمایند و درین تلبیس خواص نیز در رنگ عوام اشتباه  
میکند و بنا بر همین نام کہ از بزرگان و اکابر میگردد و در زمان جاہلیت آمدن شیاطین بر بعضی اشخاص  
بہین وضع مثل سنق و سطح و دیگر کاهنان اوقات قریب بتواتر انجام میدہد جائے انکار نیست و تقدیر اہل  
و دلیل علماء ظاہرین دعوی آنست کہ اگر این نوع تصرف از ارواح طیبہ انبیاء و اولیاء یا ملائکہ یا حضرت حق  
واقع است حال آنکہ بالقطع و یقین این نوع تصرف از شیاطین و از راجع خبیثہ واقع است تلبیس عظیم  
الازم آید و اشتباه قوی رود و در وجاہلہ را ممکن شود کہ بر وند و میسر و او را غافل نمایند و احوال و احوال  
آنها جائے انکار نشود و انجام اہل حق لازم آید بلکه وجاہل کبر کہ بر وند حضرت حق بخود او غافل نموده است



والزام ممکن نشود و قصصی که از اولیادین بابت منقول است چنانچه در فحاشات در ذکر اوصاف الدین کافی است همچنین در فتوحات شیخ اکبر پس از تبصیر اولیاد حیات است که بروح زنده دیگر تصدیق کرده اند و معطل ساختن و بجای او نطق و حکم کرده و اینجایی جای اشتباه نیست که در حالت حیات اگر شخصی او عارف و روحی از ارواح زندگان نماید و قوی و فعلی از اوصاف و شود بان زنده رجوع کرده حل شبهه میتوان کرد بخلاف ارواح که در برنج اند یا ملائکه یا حضرت حق جل و اعلیٰ و اهل مشرب تصوف که تجویز برزخ ارواح اولیا مطلقا خواه زنده و خواه مرده مینمایند ازین دلیل چنین جواب میگویند که اشتباه و تلبیس چون سیرج الارفع باشد و قریب الزوال از ان بابی نیست و این تلبیس و اشتباه از این جهت است که بادی رجوع بدلائل کتاب و سنت و احکام شرعی مرتفع میشود و اقوال و افعال آنکس را باید که بر معیار شریعت حمل نمایند اگر مطابق آن باشد برزخ پاک است و اگر بخلاف آن باشد برزخ روح خبیث است نیز میگویند که این نوع تلبیس و اشتباه و خرافات البیس و هفت ملکه فوق الهی و تنی شیطانی و الهامی و دوسو شیطانی و تمثیل بشری که از ملک جن و شیاطین میشود و نیز واقع است و آنچه از طرق رفع این تلبیس و اشتباه در آنجا بکار برده میشود و در اینجا هم جاری خواهد شد و باید ابا و اول قارور که است باحکام طریق مسلم همین است که امکان را بر قاعده تصوف انکار نباید نمود و وقوع را که محل اشتباه است مسلم نباید داشت که دلیل بر آن سوا این دو سه نقل بر وقوع قائم نیست و برزخ کونی که مجمع علیه صوفیه و رای این نوع صور بسیار دارد که در کتب تصوف مشروح است اما از شواهد این برزخ در کتب حدیث قصه زید بن خاریج است که ابو بکر بن ابی الدنیا فی کتاب من عايش بعد الموت و قاضی ابوبکر بن فضله و دیگر محدثین روایت کرده اند که بعد از موت و قبل از دفن روح او باین متعلق شده آواز می دهد و مضمونش آنکه محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم العنبي الامي خاتم النبیین یعنی بعد از کان فلک فی الکتاب الاول ثم قال القائل علی سانه صدق ثم قال ابو بکر خلیفه رسول الله الصديق الامين الذی کان ضیفا فی جسده قویا فی امر الله کان ذلک فی الکتاب الاول ثم قال القائل علی سانه صدق صدق ثم قال الاوسط اجله القوم الذی کان لایحاث فی الدنویة لائم الذی کان یمنع الناس ان یاکل قوتهم فهم عبد الله عمر امیر المؤمنین کان ذلک فی الکتاب الاول ثم قال القائل علی سانه صدق صدق ثم قال عثمان امیر المؤمنین و هو جیم بالمؤمنین و هو یحیی الناس من ذنوب کثیرة غلت لیلتان حبلت السنتان

کلیتین و بقی اربع سنین و الا نظام لهم و ان تحت الاحاء و دنت الساعه و اکل الناس بعضهم بعضا ثم ارعوی المؤمنون الی آخر القصة الطولية و ازین قصه معلوم میشود که در آنجا برزخ و روح شده بود یکی از آنها روح زید بن خاریج که باین خود متعلق شده حکم میکرد و دوم روحی دیگر بود که بعد از هر کلام او را تصدیق میکرد و هم بر زبان او پس برزخ متعلق فییه ثابت شده و در کتب حدیث قصه دیگر نیز همین و تیره دارد است که الفاظ آن باین نیست و الله تعالی اعلم سوال آیه لینذر قوما انهم من نذیرین قبلک صریح است و آنکه قوم آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در زمان فتره غافل از تکلیفات شرعی بودند و این آیه در سوره قصص واقع است و سیاق این آیه صریح است و در عاشر که میفرماید اولی الامر تصیبهیم مصیبه بما قدمت ایدیم فبقولوا ربنا لولا ارسلت الینا رسولا فنتبع آیاتک و نلکون من المؤمنین اما آیه لنذر قوما ما انذرا باهم فهم غافلون پس درین معنی نص نیست زیرا که کلمه ما سه احتمال دارد الاول ان کیون نافیه و الثانی ان کیون مصدریه و الثالث ان کیون موصولة و علی الاول يحصل نفی انذار الایاء دون الباقیین و در تفسیر نیشاپوری میگوید و قد یقال ان ما نافیة او موصولة او مصدریه امی ارسلت لنذر انذارا باهم او ما انذرا باهم او ما انذره آباءهم فانهم فی غفلة فعلی کو نم نافعین بسبب باعث علی الانذار علی الاول عدم الانذار بسبب غفلة منتهی بالجمله بالنضمام این آیه باین سوره قصص یا آید و ما کنا معذبین حتی نبعث رسولا نجات اهل زمان فتره ثابت میشود موافق قاعده اهل سنت و جماعت که قایل اند بحسن و قبح شرعی منکر و جوب عقلی اند اما کلام درین است که انذار فرار بعثت رسول است و زمان آن است که در وی بعثت رسول نباشد و از نبودن انذار زمانه که آن زمان زمان فتره است حکم فتره نمیشود پس فیما بین حضرت عیسیٰ و آنحضرت علیهما الصلوة والسلام که مدت پنجاه و شصت سال است زمان فتره نبود که اهل آن زمان حکم فتره پیدا کنند و از غیر تکلفین چون حبیبیان و مجانبین معاقب نشوند زیرا که علم انبیاء با تقدم خصوصا کتب حضرت موسی و عیسی در آن بلاد موجود بود و عالمان آن کتب اگر چه در امور بسیار تحریف کرده بودند اما در توحید و اثبات نبوت و معاد که اصول ثلثه دین است فی الجمله قد میفرمود و لهذا در تفسیر نیشاپوری در تحت آیه سوره قصص میگوید من قبل کانت حجة الانبیاء قائمة علیهم و لکن بالبعث الیه من بعد ذلک الحجة علیهم بعثت الله تعالی تقریر التکلیفات و ازالة لتلك الفترة پس نفی انذار نسبت بقوم آنحضرت و بعثت رسول برزخ



متحقق شد و مراودت رسول در آیه و ما کنا معذبین حتی نبعث رسولا آن نیست که رسول از آن قوم  
بقصد اولی برای تبلیغ ایشان بیایند تا علم موسوی و عیسوی را ازین مرتبه خارج کنند بلکه مراد نیست  
که در عالم رسول بیاید که خبر آن رسول و احکام آورده او و اولو اجمالا بمکلفین برسند و مکلفین آنوقت یا  
علم آن رسول حاصل گردد که در این طریق و نه سبب مادی عالم ندیده گیریم هست که آنرا حق و مطابق واقع  
است انکار نمیدارد که همین قدر بحث و گفتیش و سوال و تحقیق دین کفایت میکند آری زمان فتره  
در میان حضرت سلح و حضرت ابراهیم علیهما السلام بعد از گذشتن عادی و نمود مسلم است اگر در زمان فتره مجرد  
نیاید آن رسول از قوم خود کفایت کند لازم آید که اکثر ازمنه در حق اکثر اهل این زمان فتره باشد  
و لیس فطیس در احادیث طبعیه مایل باید فرمود که اهل زمان خود را چه قدر کمتر میفرمودند مثل ان الله نظر  
الى اهل الارض فمقت عرهم و عجمهم الا بقایا من اهل الکتاب و در آیات قرآنی اعمان نظر باید فرمود  
که کفر علی شفا حفرة من النار فانقذکم منها و امثال ذلك چه معنی دارد پس زمان جاهلیت را که قبل  
از وجود یا وجود آنجناب است زمان فتره مصطلحه توان گفت که فتره لغوی باشد و همین معنی لغوی  
در آیه یا اهل الکتاب قد جاءکم رسولنا بین لکم علی فتره من الرسل ان تقولوا ما جازنا من بشیر و نذیر  
زیر که خطاب با اهل الکتاب است و فتره مصطلحه در حق اهل کتاب متصور نمیتواند شد و لهذا در حدیث شریف  
جاء بما حکم تعذیب مردگان آنوقت وارد است مثل ابی و البوک فی النار در جواب کسی که پرسیده بود آن  
ابی و مثل سبقتین اقوام عن فخریم یا ابراهیم الذین هم فخر من فخر النار و لیکون ابون علی الله من الجبل  
الذی یدیه النحر بانفقه الی غیر ذلك آنست که فتره را نذیر میفرموده بود که ایشان را بر کفر و معاصی  
ایشان تیرساند و هر چند نیاید نذیر کنائی در دفع عذاب حجت نمیشود اما غایت آبی این عذر  
ایشان را هم زایل فرموده نذیر ابراهیم برگزید و اگر اعمان نظر در مضمون آیه و لولا ان یصیبهم مصیبت بما قد  
ایسریم کوه شود ظاهر میگردد که رسیدن مصیبت و عوض اعمال ایشان که کنا به از عذاب است سواء  
کان دنیویا و اخری یا مقدر و در صد و وقوع بود اما ایشان را در آن صورت جامی گفتن بود که ما پیش  
بعث رسول بسوی ما و قبل از انما جرا عذاب واقع شد لهذا ترا فرستادیم چنانچه قید البینا در لولا است  
الینا رسولا بان اشاره میکند و در آیه دیگر که قسموا بالله جباریم لکن جاءهم نذیر لیکون ایدی  
من احدى الامم بهمین معنی تصریح است و آنرا که در آیه ان تقولوا انما انزل الکتاب علی طائفتین

من قبلنا و ان کنا عن درستم لطفین او تقولوا انما انزل علینا الکتاب لکن ابدی نهیم الی آخره  
و این آیات ظاهر میگردد که آنهاست معتقد نزول کتاب بر طائفتین بودند میباشند که حال آن هر دو طائفت  
چسبست و در باب توحید و نبوت و معاد و چه اعتقاد دارند بلکه در حق و رقبه بن نوفل در ادل صحیح بخاری مذکور است  
که گفت من الانجیل بالعبریه ما شاء ان یکتب لاین معلوم میشود که در میان ایشان نیز دعوت عیسوی رسیده  
بود و ترجمه انجیل را می شنیدند پس درین حالت احکام زمان فتره چه قسم جاری میگردیدند و آنچه مرقوم  
بود که اگر زمان بعث آنحضرت صلی الله علیه و سلم زمان فتره باشد پس وجه اختلاف در حال ابون بشر فطیس  
چسبست که در فقه الکفر ایشان مصرح است و بطریق دیگر علمای و ایمان ایشان را سائل نوشته اند جواب  
مهربان من چون معلوم شد که زمان بعث آنحضرت زمان فتره بود بلکه زمان جاهلیت بود پس اشکال زایل  
گشت و بر تقدیر یک زمان فتره هم باشد این اختلاف گنجایش دارد که ایمان و کفر چیزیست و دیگر است غذا  
و نجات چیزیست دیگر کافر آن زمان فتره را نهاییه کار است که نجات یا بنده ایمان آنها خود البته ثابت است  
بحث در این است که در زمان فتره آیا آنحضرت صلی الله علیه و سلم مشرک و کافر بود که سبب  
غفلت فتره معذب نشوند یا موجد بودند و منظر بعث آنحضرت صلی الله علیه و سلم و علی الله و سلم و عزم هم  
کرده بر اتباع آنجناب صلی الله علیه و سلم پس آنچه در فقه الکبر است که ابون آنحضرت صلی الله  
تعالی علیه و سلم تا ما علی الکفر با اثبات نجات ایشان تناقض ندارد و آری اگر توحید و برادر از  
شک از آنها ثابت شود البته مناقض آن خواهد بود و نهایت کار این مردم بهمین است که نجات ثابت  
میکند تفصیل این اجمال آنکه در اثبات نجات والدین آنحضرت صلی الله علیه و سلم علی الله و سلم علی الله  
را مسلم است اول آنکه ایشان با وجود کفر و شرک و کینه داشتند معذب نخواهند شد مثل صبیان و  
و مجانین بعثت آنکه در زمان فتره بودند و پیش از بعث پیغمبر مقتضای آیه و ما کنا معذبین حتی نبعث رسولا  
تعذیب قبل از بعث مستحقی نیست و قد سبق ما فی هذا المسک من المناخاة و برین مسک هم عبارت فقه  
صحیح است زیرا که مدلول او بهمین قدر است که تا ما علی الکفر تعرض تعذیب نبهادران عبارت واقع نیست  
مسک و مع آنکه ایشان را بر آنحضرت زنده ساختند و اینها ایمان آوردند و این مسک کتب با عبارت فقه الکبر  
مناعت ندارد و لهذا شمس الدین کردری که از اجله علماء خفیه ماوراء النهر است در فقه خود میگوید و بخیرین  
من مات علی الکفر لا والدی رسول الله صلی الله علیه و سلم لثبوت ان الله لی احياء ما یحب



مسک سوم اینکه آنها بعقل خود با سماع از مله ابراهیمی قبح شرک را دریافته ترک آن گرفته بودند و توبه را منعقد بودند و اصنام را تعظیم نمیکردند و کابر اعرن کابر بعثت آنحضرت را صلوات الله تعالی علیه و علی آله و سلم شنیده منظر قرقوم ایشان و تولد ایشان بودند و بدل غرم صوم داشتند که هرگاه آن مسک بود و بر منظر ظهور جلوه گر شود و از دل و جان متابعت او اختیار کنیم چنانچه قصه نورس که در جبین عبدالله و والد شریف آنحضرت صلی الله تعالی علیه و علی آله و سلم بود و از بزرگان خود موروث داشت شاید این مدعا است سبب شرف و سیوطی در رساله خود همین مسک است پس درین صورت هم نجات ایشان ثابت میشود و هم ایمان ایشان زیرا که در الوقت همین قدر ایمان اجمالی متحقق میبویست شد چنانچه در حق و رفیع بن نوفل نیز همین قدر ثابت است اما برین مسک هم عبارت فقہ الکبر از دست نمیرود زیرا که شاید عدم ایمان تفصیله را عدم وقوع ایمان معزوم علیه را تغییر بکفر کرده باشند اما ابی دابوک فی النار و لم یؤذن لی بالشفاعة فیها که در حق مادر شریفه ارشاد شده ازین هر سه مسک ابا و کلی و منافرت تمام دارند فالاولی فی نذر المسائل السکوت سهو الی فقها نماز تراویح است رسول الله صلی الله علیه و سلم و بعضی سنت عمر و نوشته اند و در فتاویٰ فروغ بسیار درین باب ذکر کرده اند و آنچه عمل آنحضرت صلی الله علیه و سلم ثابت است همان نماز تہجد بود که یکبار و بارجماعت گزارد و در بخاری تصریح است بآنکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم در رمضان و غیر آن زیادہ بر یازده رکعت میگذارد و مکرر حدیث دیگر که آنرا این معنی کرده است در رمضان بر بیست رکعت نماز هم آمده و از خلفاء راشدین عمل بدان نماز معلوم نمیشود بلکه آنچه در حدیث آمده که حضرت عمر رضی الله عنہ و عمر بن عبدالمطلب و دیگران در نماز گفتند نعمت البعده ہذہ الی تنامون عنہا غیر من الی تقومون بہا و حضرت علی رضی الله عنہ چون مردم را در نماز دیدند فرمودند کہ نور اللہ قبر عمر کما نور المساجد صریح است در آنکہ این هر دو اسمیکہ خود نگذازد و دعا شعار است بآنکہ این نماز تہجد است اگر و آخر شب گذارند بہتر است و نیز در مشکوٰۃ است کہ در عبد عمر مردم یازده رکعت میگذارد و نیز قول بسنت و از اموکہ داشتن و اینہمہ لفریعات بران متفرع نمودن کہ اگر اینچنین کند تراویح شود و اگر چنان نشود تراویح نمی شود و از کجاست کہ اگر کسی اکتفا بیازدہ رکعت کند باید کہ تارک سنت نباشد و اگر اصلاً نخواند باید کہ تم نباشد و نیز ختم قرآن را درین نماز سنت میگویند این از کجا نم در حدیث آمده کہ آنحضرت صلی الله علیه و سلم در ہر رمضان با جبرئیل علیہ السلام مدارست قرآن میکرد و در

آخر دوبار کہ در این جاسنت ختم در رمضان ثابت میشود و لیلاً و نہاراً خارج الصلوٰۃ و عجب تر از ہمہ آنست کہ در بعضی از کتب فقہیہ مذکور است کہ اگر اہل قریہ بزرگ تراویح الفاق کنند امام را باید کہ بایشان قتال کند امام ابوحنیفہ رحمۃ اللہ علیہ تا کہ نماز فرض را مستوجب قتل نمیدانند و این اقل تہرک تراویح اہل بلدہ را حکم قتل میکنند حیوای در باب تراویح چنانچہ این حدیث صحیح واقع شدہ کہ ما کان ینزید فی رمضان و لانی غیر علی احدی عشرۃ رکعۃ ہیچان این احادیث ہم صحیحہ دارد شدہ اند کہ قاتل عشتہ رضی اللہ عنہ کان رسول اللہ صلی اللہ تعالیٰ علیہ و علی آله و سلم بچہ ہندی فی رمضان ما لا یجہد فی غیرہ و در اسلام و عنہما رضی اللہ عنہما اذ دخل العشرۃ الآخرۃ من رمضان احیا لیلۃ و القیظ المہ و جد و شد المیزر و رواہ البخاری و مسلم و ابوداؤد و النسائی و عن النعمان بن بشیر قال قنا مع رسول اللہ صلی اللہ تعالیٰ علیہ و علی آله و سلم فی شہر رمضان لیلۃ ثلث و عشرين الی ثلث اللیل الاول ثم قنا معہ لیلۃ خمس و عشرين الی نصف اللیل ثم قنا معہ لیلۃ سبعہ و عشرين حتی ظننا ان لا ندرک الفلاح اسی السحر لیس وجہ التطبيق در میان این روایات کہ صریح دلالت بر زیادتی و کیفی و کمی نماز آنحضرت در رمضان بر غیر آن میکنند و در آن روایت کہ نفی زیادت میکنند ہمین است کہ آن روایت محمول بر نماز تہجد است کہ در رمضان و غیر رمضان یکسان بود غالباً بعد یازدہ رکعت مع الوتر میرسد دلیل برین حمل آنست کہ راوی این حدیث ابو سلمہ است و تتمہ این روایت میگوید کہ قالت عائشہ فقلت یا رسول اللہ صلی اللہ تعالیٰ علیہ و علی آله و سلم اتنا من قبل ان توتر قال باعائتہ ان عینی تنامان و لا ینام قلبی کذا رواہ البخاری و مسلم و ظاہر است کہ نوم قبل ازوتر در نماز تہجد تصور میشود و غیر آن روایات زیادہ محمول بر نماز تراویح است کہ در عرف آن وقت قیام رمضان مجبر بود آمدیم بر آنکہ قیام رمضان بچند رکعت او میفرمودند و روایات صحیحہ مرفوعہ تعیین عمد و نیامدہ لیکن از الفاظ مذکورہ در جد و اجتهاد آنحضرت علیہ الصلوٰۃ والسلام معلوم میشود کہ حدوش بسیار بود و در مصنف ابن ابی شیبہ و سنن بیہقی بر روایت ابن عباس رضی اللہ عنہما وارد شدہ کہ کان رسول اللہ صلی اللہ تعالیٰ علیہ و علی آله و سلم یصلی فی رمضان فی غیر جماعۃ یبشیر رکعۃ و یوتر اما بیہقی این روایت را تصحیف نموده بآنکہ راوی این حدیث جابر بن ابی شیبہ است حال آنکہ ابو شیبہ جابر بن ابی شیبہ القدر ضعف ندارد کہ روایت او را مطرح مطلق ساخته شود آری اگر معارض او حدیث صحیح می شد البتہ ساقط می گشت و قد سبق ان ما توہم معارضہ الحسن



حدیث ابی سلمه عن عائشة المتقدم ذكره ليس معارضه بالحققة فبقی سالما كيف وقد تأيد الفعل الصواب  
 روى كراهه الميهني في سننه باسناد صحيح عن الثابت بن زيد قال كانوا يقولون على عهد عمر بن الخطاب  
 في شهر رمضان بعشر من ركة مروى المالك في الموطا عن يزيد بن رومان قال كان الناس  
 يقولون في زمن عمر بن الخطاب عشرة وعشرين في رواية باسناد صحيح في رواية باسناد صحيح في رواية باسناد صحيح  
 باسناد صحيح في رواية باسناد صحيح في رواية باسناد صحيح في رواية باسناد صحيح في رواية باسناد صحيح  
 للعلامة المشتهرة بينهما وهو ان كلامها صلوة الليل و چون نزد ایشان ثابت شد که آنحضرت درین ماه  
 درین قیام زیاده از آن عدد میفرمودند و بیشترین میسرانیدند من بعد عدد بیست و سه را اختیار  
 کردند و برین عدد اجماع شده بود بعد از تحقق اجماع مراعاة این عدد هم از ضروریات گشت در حق  
 قرون متاخره ازین جهت است که فقها درین امر تشدد میکنند و چیزی را بسیار است که بعد از تحقق  
 اجماع تأکید شده پیدا کرده اند و قبل ازین چندان تأکید نداشتند خصوصا چون آن امر جمیع علما  
 اهل حق گرد و مابا الامتياز از اهل بدعت شود در روایت پنج وقتی نیز تأکید یک بعد از قرن صحابه هم سیر  
 سابق از آن نبوده و کما یظهر من تتبع الروایات فی ذلك و در اختیار این عدد وجه دیگر هم موجب  
 ترجیح بهم رسیده از آنجمله آنکه در غیر رمضان صلوة الليل که عبارت از هجده است بعد و یازده وارد شده آنرا  
 در رمضان که وقت جد و تشمیر است مضاعف کرده و عدد روایت پنج وقتی نیز عند اکثر الشافعية به سیر  
 تضعیف آن بپست می رسد و سه رکت و ترا چون بان عدد هم کنند بیست و سه میشود و هر حال در اینجا  
 قاعده کلیه را ملحوظ نماید فرمود که در وقت اجماع و اتفاق اهل حل و عقد بر امری از امور شرعیه دلائل  
 و ماخذ آن امر از طرق شتیه و مسالك متعدده بر قلوب اهل عصر وارد میشود و بهیئت مجموعیه موجب یتقن  
 باطن غالب حکم آن امر میشود اگر از دیگران که در آنوقت حاضر نبوده اند بهر هر ماخذ و دلیل افرادی فردی  
 نظر کنند نزد ایشان موجب غلبه ظن بایتنقن نمیشود لیکن در حق ایشان اجماع منعقد در زمان سابق  
 در دلیل بودن کفایت میکند ازین قاعده مسائل بسیاری برآید و اگر اهل زمان متاخر خواهند که سوا  
 اجماع و دلیل دیگر در آن مسائل بپایانند تنجیر میشوند و بهر نزد ایشان را بر دو لقیق میسر میشود و بر آنکه  
 دلائل ماخذ اجماعیه در ذهن ایشان فراموش نمی آید و توفیق بآنها فی نسخ آن دلائل ماخذ و قرائن  
 نمیتوانند شناخت و آنچه از امام مالک منقول است که کسی و شش رکت باید خواند سوا و ترا و میگویند

که عمل اهل مدینه همین بود پس اهل تلخیص وجه آنرا چنین نوشته اند که اهل مکه در مابین هر دو ترویج یافت  
 شوط طواف بجای آوردند چون اهل مدینه محل طواف نداشتند در مابین ترویج بین چهار چهار رکت خوانند  
 اختیار نمودند از جهت مجموع نماز ایشان باین عدد رسید ترا فیه و نوافل که مابین التراتیب واقع میشد  
 و فی مصنف ابن ابی شیبة عن داود بن قیس قال ادکت الناس بالمدينة فی زمن عمر بن عبد العزيز  
 و ابا بن قحان یصلون ستا و ثلثین رکعة و یوترون بثلاث انتهی و ظاهر احدوث این زیاده که سبب  
 نوافل فیما بین واقع شده در زمان عمر بن عبد العزيز یعنی زمان امارت او بر مدینه منوره بوده است که در آن  
 مردم و کمال رغبت و عبادت بهم رسیده بود و بقدر ما ثور و منقول ایشان را سبع حلال نمیکشت و اندک  
 اعلم منه اذ اتخیرتم فی الامور فاستعینوا باصحاب القبور حدیث نیست قول بزرگ است و له معان شتیه  
 منها اذ اتخیرتم نظر الی الدلائل المتعارضة فی حل بعض الاشياء و حرمتها فاکتوا اجتهادکم و تقلدوا من  
 قدامت و هذا القول به شبه منقول عن عبد الله بن مسعود و سفیان الثوری و منها انکم اذا اتخیرتم فی الامور  
 الدنیویة و ضاق سببکم فلیکم فانظروا الی اصحاب القبور کیف ترکوا الدنیا و استقبلوا الآخرة  
 و اعلموا انکم ایضا صاکرون الی ما صاروا و هذا العلم سیهل علیکم صعاب الدنیا و شدائد ما بالجملة یض  
 در معنی استدانت ممتد حیل مطلقا کرده نیست و انکار است نمی آید زیرا که در مسائل بسیار در احادیث  
 مشهوره عمل با حیل آمده منها فی الصیغین یجمع بالدرهم و یتبع بالدرهم جنبیا فانه صریح فی مخالفة  
 الروایات بتوسط غیر الجنس الی غیر ذلک آنکه نزد شافعیه مالکیه و حنابلة استعمال حیل عند الضرورت  
 جائز است یعنی برای تخلص از مضیق و دفع ضرر از خود و نزد اکثر حنفیه برای جلب نفع بے ضرورت  
 معتد بها است نیز جائز است مالم یکن فیها آلفاق حق واجب لله تعالی اولوا حد من العباد و متاخرین  
 ایشان درین تعقیق بیا کرده اند و استعمال حیل را برای منع وجوب حق نیز جائز نه شده اند و حرمت  
 را مخصوص گردانیده اند باطلال حق واجب شده و فیه بعد از انجفی منه در باب استعانت بار و احوال طلبة  
 درین است اذ اطالب یا یوقوع آمده آنچه جبال و عوام اینها میکنند و ایشان را در عمل مستقل دانسته اند  
 بلا شبهه شرک حلی است و خدا و لیا که برای قضاء و احوال معمول و در رسوم است اکثر نقیحا بحقیقة آن پی  
 نبوده اند و آنرا بر نذر خدا قیاس کرده حکم مرد بر آورده اند که اگر نذر یا لا استقلال برای آن ولی است  
 باطل و اگر برای خدا است و ذکر ولی برای بیان مصرف است صحیح است لیکن حقیقت این نذر است

بجای نوافل

بجای مسئله حلیه

در تعقیق استیذان از احوال



که اید و ثواب اطعام و اتفاق و بذل مال بروح میت که امریت مسنون و از روی احادیث صحیحین  
 است مثل ماوردی صحیحین من حال ام سعد و غیر ما درین نذر مستلزم میشود پس حاصل این نذر آنست که  
 آن نسبت مثلاً اهدا ثواب بذا القدر الی روح فلان و ذکر وی برای تعیین عمل مندرست نه برای  
 مصرف و مصرف این نذر نزد ایشان توسل آن فی مابین از اقارب و خدمه و همطریقان و مثال  
 ذلک و همین است مقصود نذر کنندگان بلا شبهه و حکم آن صحیح بحسب الوفاء به لانه قرینه معتبره فی الشرع  
 آئی اگر آن فی راحل امکالات بالاستقلال یا شفع غالب اعتقاد میکنند این عقیده او بخیر بشرک فساد  
 میکند لیکن این عقیده چیز دیگرست و نذر چیز دیگرست رساله در لبس احمد در اصل یکی از علمای  
 مردم تصنیف کرده بود و حضرت شیخ البوطی هر گوی حضرت فی نعمة ما فرموده بودند که آنرا مطالعه نمایند  
 و بر آن چیز بنویسند ایشان بعد مطالعه بطریق حاشیه چیز بر آن رساله نوشته اند همین حاشیه  
 در فهرست مؤلفات ایشان داخل است و درین باب فحشاء آنست که هر احمد حرام نیست بلکه معصوم فقط  
 و آن هم چون بعد مورد منفرح و احمقانی باشد و مراتبیکه دون موردانند مثل شجر فی دیار و غیر ذلک  
 مباح اند و بات سحر که آنرا عربان و جوخ احمد گویند بالا جماع جائز است و همچنین کهارا و از همین جا معلوم  
 میشود که در این بر شوخی رنگ است نه بر حرمه منته فرق در لزوم کفر و التزام آنست که نصیحه در مقدمه وارد  
 شده و آن نصیحت کس تاویل در آن کار که باعتبار قواعد عربیه و اصول است نیاید نموده مدلول خطاب آنرا  
 انکار نماید پس لزوم کفر متحقق شد لیکن التزام وقتی متحقق میشود که مدلول نص را مدلول نص اعتقاد کرده  
 بے تاویل انکارش نماید و گوید که هر چند نص وارد شده است اما من این معنی را قبول ندارم پس لزوم کفر نظر  
 بواقع نفس الامر است و التزام باعتبار اعتقاد منکر و معنی لزوم کفر آنست که این عقیده که در حقیقت کفر است  
 و وجود لازم می آید بر قائل گو قائل آن نداند که محذور کفر است منته حدیث لولاک لما خلقت الافلاک و هیچ  
 کتاب بنظر نیامده منته از احادیث حرمت سود گرفتن و دادن مطلقاً معلوم میشود الا عند الضرورة البتة  
 امکنون فی نخصه و امثالها فانها مستثناة بالنص القرآنی الوارد فی حرمة المیتة و غیره و عموم بلوی را مخصوص  
 این حرمت ساختن چنانچه در ملک هندوستان واقع است جرأة نمیشود عموم بلوی در طهارت و نجاست  
 البتة تاثیر میکند لانی محل و الحرمة منته قاعده اجاره آنست که هر شے واجب و مندوب منعقد نمیشود  
 و تعلیم قرآن فرض با کفایه است و مندوب علی لعین پس محل اجاره نیست آری دخانه کسے فتن و از

باید با لباس

پوشیدن

پوشیدن

پوشیدن

صبح تا شام شستن و اطفال و اربابانی که درین فعلی است و را تعلیم که بران اجاره منعقد میتواند شد و رقیبه  
 بالقرآن مباح است فینعتقد علیها الاجارة رقیبه را بر تعلیم قیاس نباید کرد و بزرگ نیندفع التماس و آنچه در  
 ترجمه مرقوم است که نگر فتن اجرت غریبت است و نگر فتن نخصت باین معنی است که اگر وقت تعلیم شرط نکرده بود  
 و بعد از تعلیم مکافات آن نعمت بچیز قصد کنند قبول آن بجز نخصت است که بظاهر اجرت نیست و  
 نگر فتن آن غریبه که موضع طمع و نقصان اجر است احتیاط مقتضی رد آنست و نگر فتن اجرت بر رتی و  
 عزائم بالا جماع جائز است لا باس به و تعلیم قرآن را متاخرین جائز داشته اند که با جرت توان کرد اما  
 مراد ایشان همین تعلیم است که دروس اطفال و دیگر را و تعلیم پیش شرط باشد تا محل اجاره تواند شد  
 نه محض تعلیم مثلاً شخصی پیش شخصی بیاید که مرافقان آیت تعلیم کن و این از روی فردی خواهد که این اجرت  
 بالا جماع بین المتقین و المتاخرین حرام است منته و حق اصحاب کتب مشهور و مجمع علیه است  
 که ایشان اعیانند و همراه امام مهدی خواهند برخاست و نصرت ایشان مشغول خواهند بود و بعد از آن خواهند  
 و لیکن اوله صحیح الماندر قویة الدلالة برین امر از روی روایات یافته نمیشود و در تفسیر در غشور و دیگر تفاسیر  
 روایات ضعیفه بوسیله این دادی بمشام میسرانند و در نظم قرآنی هم اشاره باین معنی است و قصد فرستادن  
 حضرت علی کرم الله وجهه برای دعوت ایشان با سه کس و دیگر موضوع است یا دارم که صاحب تبه التبع  
 و دیگر محدثین حکم بوضع آن کرده اند اما در بعضی طرق ضعیفه وارد است که شب اسرار حضرت بران جا  
 گذشته دعوت فرموده اند و ایشان اجابت کرده باز خواب رفته اند و الله تعالی اعلم منته لفظ حدیث  
 در مسلم و ترمذی اینست که معاویه بن ابی سفیان سعد بن ابی وقاص را گفت ما نمک آن تسب ابائنا  
 بعضی جانب داران معاویه بن ابی سفیان این لفظ را تاویل میکنند و گویند مرادش این بود که چرا حضرت  
 علی رضی الله عنه در شتی و کلام نیکینی و نحو نهانی که دست از حمایت قاطلان عثمان بردارد و در مقام قصاص  
 بهما سپارد لیکن درین توجیه و خدشه خاطر میگرداند اول آنکه برین تقدیر میباید که این گفت و شنید  
 در ایام حیات امیر المؤمنین علی رضی الله عنه باشد و از روی تاریخ ملاقات سعد با معاویه در ایام حیات حضرت  
 امیر المؤمنین درست نیست زیرا که سعد از ابتداء فتنه در موضع عقیق که بیرون مدینه است منزوی  
 شده و در آن ایام آمدن معاویه در مدینه منوره اتفاق نیفتاد بلکه بعد از صلح از امام حسن برای حج آمد  
 و با اهل مدینه ملاقات نموده دوم آنکه جواب سعد را بماذا کرت ملائنا الی آخره ازین توجیه با صریح وارد

باید

پوشیدن



چه کثرت فضائل شخص مانع از نصیحت و پندگویی نمیتواند شد بلکه بهتر همین است که این لفظ را بر  
ظاهرش جاری باید داشت نهایت کار آنکه از کتاب این فعل شنیع یعنی سب یا امر سب از معاویه بن  
ابی سفیان لازم خواهد آمد و سپس از ابدول قاروره کسرت فی الاسلام چه مرتبه سب کمتر از قتل و قتال است  
لما روی فی الحدیث الصحیح سیال المؤمن فسوق و قتاله کفر و هرگاه قتال و امر بالقتال یعنی الصدور است  
از ان گزیر نیست باجماع اصحاب همین است که کسی را که کتب کبیره باید داشت و زبان از طعن و لعن بند باید نمود  
والا ما یتقال فی من زنی و من شرب من الصوابه رضی الله تعالی عنہم همین و در هر جا خطا و جهلادی را داخل  
دادن غالی از ساحت نیست جواب سوال حافظ صدر الدین حیدر آبادی در تفسیر مسئله وحده الوجود  
و وحده الشهود از مولانا شاه عبدالغفور دهلوی قدس سره العزیز اول معنی این دو کلمه باید فهمید با حقیقت  
حال باید شنید معنی وحدت الوجود آنست که وجود حقیقی بمعنی مابعد الوجودیه نه بمعنی مصدری اعتباری  
یک چیز است که در واجب واجب و در ممکن ممکن و در جوهر جوهر و در عرض عرض و این اختلافات موجب اختلاف  
در ذات نمیشوند مثل شعاع آفتاب که بر یک و ناپاک می افتد و فی ذات پاک است ناپاک نمیشود و این  
مسئله فی نفسه حق است و هیچگونه مخالف شرع نیست زیرا که هر مرتبه از مراتب این وجود حقیقی حکم جداگانه  
دارد و شرع شریف بیان حکم هر مرتبه میکند بعضی را بادی و بعضی مضل و بعضی را واجب الاطاعه و  
بعضی را واجب العصیان و بعضی را حلال و بعضی را حرام و بعضی را پاک و بعضی را ناپاک میفرماید مردم کوته بین  
میدانند که این همه اختلافات ذات است حاشا و کلا این همه اختلاف شیون و اعتبارات است مانند آنکه  
در معرکه جنگ غیر از جسم نمودار نمیشد اگر قاتل است جسم است و اگر مقتول است جسم است و علی هذا  
القیاس را کب و مرکوب غالب مغلوب و در قرآن مجید چند جا اشاره باین مسئله واقع شده و شرح برین  
آیات داله بر معنی این آیه است سنبهم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم حتی یثبین لهم الحق اولم  
یکف بر یک انه علی کل شیء شهید الا انهم فی مرتبه من لقاء ربهم الا انه بکل شیء محیط و نیز آیه اول اول  
والآخر و الظاهر الباطن نیست معنی وحده الوجود المانع وحده الشهود پس حقیقتش آنست که سالک  
در وسط سلوک بسبب غلبه نور حق و انحصار توجه بسبب آن نور همه وجودات و نظرها غالب میشوند  
غیر از وجود حق و او را بنظر نمی آید و بسبب استغراق درین مشاهده از حفظ مراتب نیز گاهی غافل میشود  
و میگوید سبحانی با اعظم شانی و اما الحق و امثال و لک لیکن چون بدرجه انتهایی رسید هر چیز را در مقام

باین حد  
و حدیث

فرق

خود می بیند و میگوید الملتزب و رب الارباب تمثیلش آنکه در روز بسبب غلبه شعاع آفتاب هیچ ستاره  
بنظر نمی آید و بیننده حکم میکند که غیر از آفتاب هیچ ستاره موجود نیست و این حالت حالت وسط سلوک  
است چنانچه حالت ابتدایان نسبت به ستاره ها بنظری آیند و آفتاب بنظری آید لیکن میدانند که این همه نور  
آفتاب است که درین ستاره ها ظهور کرده است و در حالت انتهایی که نمونه آن موجود نیست تا برای تمثیل آورد  
شود و در چنین نظری آید هم آفتاب و هم ستاره و محسب حال میگوید هر مرتبه از وجود حکم دارد و اگر حفظ  
مراتب کنی زندگی بقدر نیاز در سوال نوشته که احوال مسئله موصوفه از سر فراز نامه و حقیقت و معتبری مسئله  
وحده الوجود ثابت شده و مسئله وحده الشهود غیر ممکن عرض دیگر آنکه جایگاه مقام شفا و کرامات است یک مقام است  
و درینجا طریق دو یک معتبر و یک غیر معتبر و در هر دو طریق اکثر اولیا کامل شده اند چنانچه جناب حضرت شیخ احمد  
سرهندي بطرف شهود رفته اند و مقلدان حضرت موصوف بران طریق قائم اند عرض آنست که بر چه احوال  
شیخ موصوف آنجناب دریافته باشند ارقام فرماید که طمانیت از ان حاصل آید انتهی باز مولانا صاحب قدس سره  
جواب نوشتند که صاحب توحید وجودی مجمع علیه صوفیه است الا حضرت شیخ علاء الدوله سیمانی از  
مقدمین و حضرت شیخ احمد سرهندي مجدد الف ثانی از متاخرین توحید شهودی رفته اند و تحقیق آنست  
که وحده وجود و مرتبه ذات و صفات و اطلاق حق متعین است و توحید شهودی که خبر از غیرت میدهد  
در مراتب تعینات واجب القبول و التسلیم است پس بر دو امر در واقع تحقق دارند حکمت الهی در ابتداء  
نشود و تکمال است محمدی علی صاحبها الصلوٰه والسلام و التحیه القامی علوم توحید فرمود تا مردم از معنی قرب  
و معیت و حضور و همراهی جناب حضرت حق عز و علا متسلل و شوند و در زبد مجاهده غایت یاری نمایند و نعمت  
صنایه قلندر سرور دامن غامی که دراز و دور بینم در رسم پارسائی به دیگرگاه این معرفت پنجه شیر رفته  
رفته و فهم کلمات عارفان طریقت مردم که فهم راه الحاد می بودند و این معرفت فاضله را وسیله ابطال شرک  
و تکلیفات نمودند و در سبب شیخ محب الله آبادی که ظاهرش قدم در وادی الحاد میزد و شیوع تمام  
رواج مالا کلام یافت عنایت خداوندی حضرت شیخ احمد سرهندي را بر سر و کار آورد و او علوم غریبه را  
برایشان القا فرمودند من قبیل قاتل الحار بالبار و الطرب بالیابس حتی که اعتدال کامل تدریج  
اژدان مردم جلت کرد و باطل مزج بحق ارتفاع و انتفا پذیرفت و همین است مصداق معنی مجرب  
والله تعالی اعلم و علمه اتم و حکمه



## بیان محو و اثبات تقدیرات

بسم الله الرحمن الرحيم

سوال از مرزا حسن علی صاحب بخدمت مولانا شاه عبدالعزیز صاحب قدس سره العزیز و مذهب اهل حق قول بالبداء باطل است چنانچه تفصیل تمام دلائل عقلیه و براین تفکیک در کتب احادیث و تفاسیر و کلام صحیح و آنچه در کلام حضرت فخر المحمّدین امام المتصوفین جناب شاه ولی الله صاحب قدس سره ثبوت بداء در کتاب بهجات مذکور شده بکدام معنی باید فهمید و بکدام محل صحیح حل باید نمود تا مخالف کتاب و سنت نباشد عبارت بهجات اینست و اراده و قضای حوادث از ان تجلی نواره صفت جوش میزند و مبدأ را دانی حوادث همان اراده است و آن اراده را نیز اسباب دیگر اند بعضی مستتر مثل قوای و کواکب و افلاک و طبقه کلیه که بر شخص اکبر است و بعضی ظاهر مثل ادعیه ملائکه و حوادثی که از انقل مرتفع میشود درین موطن محض اثبات و مبدأ نسخ واقع میشود و همین تجلی است که مرئی نمی آید خواهد شد و معاد الی آخر باقال و امام بغوی در تفسیر معالم التنزیل در بحث آیه یحیی الله المیت و اثبت و عنده ام الکتاب نقل فرموده مراد از محو و اثبات که موهم بداء است چه خواهد شد و بنده عبارت عن عمر و ابن مسعود انها قال یحیی السعاده و الشقاوة ایضا فیحیی الرزق و الاجل و اثبت مایشاء عن عمر رضی الله عنه انه کان یطوف بالبیت و یسبکی ویقول اللهم ان کنت کتبتنی فی اهل السعاده فاثبتنی فیها و ان کنت کتبت علی الشقاوة فامحنی و اثبتنی فی اهل السعاده و المغفرة فانک یحیی المیت و اثبت و عنده ام الکتاب و مثله عن ابن مسعود فی بعض الآثار ان الرجل یکون قد بقی له من عمره ثلثون سنه فیقطع رحمه فیروالی ثلثه ایام و الرجل قد یکون بقی من عمره ثلثه ایام فیصل رحمه فیروالی ثلثین سنه انتهى پس مراد از محو و اثبات که موهم بداء است چه در احادیث اول و زیادت بنا بر جمله رحمی و کوتاهی بنا بر قطع رحم و حدیث آخر چیست و اگر بقضای معلق و مبرم حل کنند خالی از تکلف نیست جواب از مولانا شاه عبدالعزیز صاحب محدث دهلوی بداء در کتاب بهجات بمعنی تجدد اراده واقع است که مشابه بداء است و در بخاری و حدیث اعمی و اقرع و ابرص که بداء الله عزوجل ان یتلیمهم واقع شده نیز همین معنی است و بداء بمعنی تجدد اراده مخالف مذهب حق نیست زیرا که اهل سنت قاطبه اراده را از صفات قدیمه ازلیه حضرت باری میدانند و تعلقات آنرا حوادث می انگارند و حضرت ایشان در کتاب بهجات و در تب

و اگر اراده را در مرتبه ذات صفت قدیمه ازلیه میدانند و در مرتبه تجلی اعظم اراده را حادث اثبات میفرماید پس قدم اراده در مرتبه ذات است و حدوث آن در مرتبه متاخر از مرتبه ذات که مرتبه تجلی اعظم است و هرگاه حدوث و قدم در دوم مرتبه واقع شد تخالف برخواست آری مرتبه تجلی اعظم را که بر شخص اکبر است و علی اظاهر نمیدانند و اثبات نمیکند پس نزد آنها حدوث اراده را در مرتبه تجلی ایشان نمیدانند بلکه تعلق بهمان اراده قدیمه را حادث انگاشتند و نه اقرب من النزاع اللفظی و در آیه که میسر است با اختلاف مراتب معلوم میشود زیرا که فرمودند یحیی الله مایشاء و اثبت باز فرموده اند و عنده ام الکتاب صریح دلالت دارد بر آنکه محو و اثبات در جاس و ام الکتاب در مرتبه دیگر است و در هر دو اثر حضرت عمر و ابن مسعود رضی الله عنهما نیز دفع تخالف با اختلاف مرتبتین توان فهمید علما و طایفه بقضای معلق و مبرم دفع تخالف مینمایند و لا باس بذلك لانهم لا یشیقون مرتبه سوی الذات المقدسه اما الصوفیه فلما اثبتوا التجلیات و مرتبه التجلیات متاخره عن مرتبه الذات المکن لهم القول بحدوث الاراده فی تلك المرتبه من غیر لزوم محذور و در کتاب بهجات و دیگر تصانیف ایشان اثبات حدوث اراده قدیمه درین مرتبه مفصل مذکور است چنانچه بعد از تامل واضح خواهد شد سوال از مرزا حسن علی صاحب نزد اهل حق یعنی اهل سنت و جماعت صحیح و ثابت شده بر این تعلیه عقلیه که ما سواسه انبیاء و رسول و ملا علیهم السلام عصمت در آنجا ثابت نیست حتی که اگر کسی امحوصم گویند درست نیست و لهذا اشکلیان و فقهاء رحمهم الله اطلاق عصمت بر غیر انبیاء و ملائکه روا ندارند پس آنچه جناب فخر المحمّدین حضرت شاه ولی الله قدس سره در تفهیمات الهیه غیر صفات اربعه که عصمت و علمت و وجاهت و قطبیت باطنه است بر آن حضرت ائمه اثنا عشر علیهم السلام ثابت کرده اند و آن هایت ماب نیز این مراتب را در رساله که در بیان اعتقادات بحضرت ایشان تالیف فرموده اند از قلم نموده اند از آنکه بکدام محل صحیح حل باید نمود و دلیل آنکه سنت و اجماع است بر آن کدام است و جواب تخالف این قول که بلیست نه سبب اهل سنت نمایان چه خواهد شد و مع ذلک منافی تفصیل خلفاء ثلثه رضی الله عنهم خصوصاً حضرات شیخین خواهد بود حال آنکه این مسئله تفصیل جمیع علیه اهل سنت است عند من بعینه و علاوه آن خود جناب افادتها هدایت انساب حضرت شاه ولی الله صاحب بهر اضطراب و ربط و طمطراق تلم این مسئله را بقضای معلق و ثلثه سیمای شیخین راضی الله عنهم بدلائل عقلیه و عقلیه و کشفیه و وجدانیه بتقریر وافی و مثال شافی



و تزییناتی تحریر فرموده اند پس اب تکالیف این مسئله محبده ثابت متفق علیها بآن مسئله غیر تزیین  
 عن اهل حق یعنی اهل سنت و جماعت چه خواهد شد بنیو التوجر و اجواب از مولانا ممدوح عصمت  
 و حکمت و وجاهت نزد صوفیه معانی اصطلاحیه دارند خصوصاً در کتب مصنفه حضرت والد ماجد قدس  
 سره مفصل مذکور اند این وقت بسبب شدت بیماریها امکان نیست که تمهید مقدمات نوشته آید اگر  
 کتب مصنفه ایشان موجود باشند مطالعه باید نمود واضح خواهد شد و شرح اختصاص از تصانیف شاه  
 محمد عاشق بجلتی قدس الله سره اگر بهم رسد شافی و کافی خواهد بود با جمله موافق علما و نظایر این وقت  
 جواب نوشته میشود عصمت دومنی دارد اول امتناع صدور ذنب مع القدرة علیه و این معنی باجماع  
 اهل سنت مخصوص بحضرات انبیاء و ملائکه علویه است دوم عدم صدور ذنب مع جواز من غیر لزوم محذور  
 و این معنی را نزد صوفیه مخوطیت خوانند و بهین معنی در کلام صوفیه سوال عصمت برای خود آمده چنانچه در  
 اول و عاخر ب البحر واقع شده نساک العصمة فی الحركات و السکات و الارادات و الخطرات الی آخره  
 این معنی مخصوص بانبیاء نیست و آنحضرت صلی الله علیه و سلم که بر علیه البلیت خود خواسته اند بقوله اللهم انزل  
 عنهم الرجس و طهرهم تطهیراً بهمین معنی است و در حق حضرت عمر رضی الله عنه وارد شده ان الشیطان  
 یفر من عمر و نیز وارد شده ان الحق یطوق علی لسان عمر و قلبه و در حق صهیب رضی الله عنه واقع شده نعم العبد  
 صهیب لو لم یخف الله لم یعصف فلا اشکال و حکمت بمعنی علم نافع است اگر مکتب باشد در اصطلاح صوفیه  
 آنرا حکمت گویند بلکه علم و فضیلت نامند و اگر آن علم بطریق و سبب بر دل شخصی واقع شود آنرا  
 حکمت نامند و آئینه الحکمة و فصل الخطاب و کلاً آئینا حکما و علما و خواه آن علم متعلق بعقاید باشد  
 یا باعمال یا باخلاق و این معنی هم مخصوص بانبیاء نیست و لقد آتینا لقمان الحکمة ان اشکر لله بعد ان  
 آیه و اذ قال لقمان لابنه تا آخر کوع بیان بعضی از حکمت ایشان است آری باب بر خروچی  
 آید آن مخصوص بانبیاء است و سبب اعم است نبی و غیر نبی در آن شریک اند و لهذا در حدیث شریف  
 وارد شده انما دار الحکمة و علی بابها و در روایت مشهور انما دیتة العلم و علی بابها واقع شد مراد از علم  
 در اینجا بهمین معنی است و وجاهت بمعنی آنست که بعضی بندگان خود را حق تعالی بوجهی معامله  
 نماید از دفع طعن معاندان و تهمت با صیوب و حفظ در اصابت بادشایان و امرار حق مجربان  
 و رویداران و نمایند و این معنی در حق دو کس از انبیاء اولو العزم منصوص قرآنی است اول در حق

حضرت موسی علی نبینا و علیه الصلوٰة و السلام هرگاه ایشان را نبی اسرائیل تهمت آورده و برص کردند  
 قال الله تعالی یا ایها الذین آمنوا لا تکنوا کالذین آفوا و اموت من فبراه الله ما قالوا و کان عند الله  
 و جمیعاً حق تعالی راضی نشد به تهمت ایشان اگر چه آن تهمت بیج محذور شرعی نداشت دوم در حق  
 حضرت عیسی که یهودیان در حق ایشان تهمت زنا زادی بر زبان آوردند و بسجن آمدن ایشان  
 در عین طفولیت آن تهمت را زائل فرمود قال الله فی سورة آل عمران و جهل فی الدنیا و الآخرة  
 من المقرین و کلم الناس فی المهد و کماله آخو و این معنی در حق اکثر اولیای نبوت پیوسته اول  
 در حق ابی بکر صدیق رضی الله عنه که ان المدیکه فوق السموات السبع ان یخطأ البکر فی الارض دوم  
 در حق علی مرتضی رضی الله عنه که دعا کردند اللهم ادر الحق حیث دار و لم یفتنه ادره حیث دار الحق و تثنی  
 قطبیت باطنه آنست که حق تعالی بعضی بندگان خود را مخصوص سازد که مبیض فیض الاهی او لا ینالها  
 ایشان باشند و ایشان بدیگران منتقل نشود و گویا هر کس تلذذ و انساب از ایشان نکرده باشد مانند  
 آنکه شعاع آفتاب از راه روزنه در خانه میفتد پس اول آن روزن روشن شده و بواسطه آن تمام تناسخ  
 خانه روشن شود و این را قطب از ثنویین نامند و اختلاف قطب مدار با جلا شباهت این صفات را بوجهی  
 نه مخالفه سبب اهل سنت است گویا هر بیک از اطلاق این الفاظ تماشایی نمایند و نه مخالفه تفصیل  
 تخمین که جمیع علیه جمیع اهل حق است زیرا که در آن تفصیل بر اکثریت ثواب است عند الشکاکین و  
 جائز است که خدا تعالی بعضی بندگان خود را مخصوص بزیادت ثواب گرداند هر چند فضائل دیگر و صفات  
 کمال و در خیر آنها بیشتر باشد و مصنف کتاب جمعات قدس الله سره در تفصیل تخمین بر تشبیه انبیاء  
 داشته است و سیاست است در دفع مشبهات و ترویج دین و نگاه داشتن مردم از بدعت و اجرامی جاهل  
 و امر بالمعروف و نهی عن المنکر و ظاهر است که زیادت در تخمین درین امور اخص من الشک و این من الشک  
 است و لهذا قال اکثر الشکاکین التفصیل عندنا بالتوفیق لا بافضال فقط اسوال از مرزا حسن علیه السلام  
 کتاب صواعق موقیه در رد سبب دفع خدایم الله تعالی که تالیف الله تعالی است بملاحظه شریف  
 و راه یانه و بعد از آنکه لم یخط نظر فیض اثر شده باشد فرقی در تصنیف آن و تصنیف جناب افادت مآب  
 که تحفه اثنا عشریه است چیست و معاندان این دیار خصوصاً رافض خدایم الله بطریق از تعالی و بهر  
 گوئی خیل شور و شغب میکنند که کتاب مستطاب تحفه اثنا عشریه ترجمه صواعق موقیه است بهر چه

و این تحفه اثنا عشریه ترجمه صواعق موقیه است



این معنی با مخلصان و فدویان را لا طائل و بیهوده بینماید و از جمله بدیهی البطلان است و بر کس که از  
 مایه علم الهی داشته باشد این خبر از محلی عنه مخالف خواهد داشت لیکن بعضی کسان این ناکس البسیا  
 تنگ کردند لهذا این امر را مرضی را موجب شرح خرابی جنبه ای انگاشته شد جواب از شاه صاحب  
 مدح - و وقت تصنیف تحفه اثنا عشریه از کتابهای اهل سنت که در رد مذہب شیعه و کتب شیعه  
 که در رد مذہب اهل سنت تالیف شده سه قسم بهم رسیده بود قسم اول در مجادله این مسئله خاص یعنی  
 اثبات خلافت خلفا و ثلثه و رد آن مثل نوافض الروض و مناقض الروض و صواعق محرقه و شرح  
 تجرید از طرف اهل سنت و مصائب النوصب و رد شبهات الاعور و الظالم الحقی و سفینه النجاه از طرف  
 شیعه قسم دوم آن کتابهاست که در مسئله امامت و شروط آن و مانع آن تفصیل تصنیف شده  
 مثل بحث امامت شرح مقاصد و شرح مواقف و طالع الانوار و اربعین از طرف اهل سنت و تصانیف  
 علامه حلی و مقدار و صدائق موبقه در رد صواعق محرقه و مقدار از طرف شیعه قسم سوم آنست که تمام مذہب  
 شیعه را هم در البیات و هم در عباد و هم در امامت و هم در روایت احادیث و هم در اصول رد کرده اند  
 مثل البطلان الباطل و صواعق موبقه تالیف نصر المذکابی از طرف اهل سنت و نهج الحق علامه حلی  
 و احقاق الحق قاضی نور الله شومری از طرف امامیه این هر سه قسم کتب در وقت تالیف تحفه اثنا عشریه  
 موجود و مختصر بودند در الوقت ترتیب صواعق بسیار پسند خاطر افتاده و بهمان ترتیب دین کتاب  
 کلام واقع شده و احقاق الحق نیز بهین ترتیب دارد و البطلان الباطل نیز بهین ترتیب دارد لیکن  
 ترتیب صواعق بسیار مختصر و خوشنما بنظر آمد همانرا اختیار کرده شد مگر بحث اولاد تبرادران نبود و شرح  
 حدیث الثقلین نیز در آن نبود و مسئله انکار نبوت و الحاد که لازم مذہب شیعه است بشرح و بسط نیز  
 در آن نبود این ابواب افزوده شد و باب مطاعن و جواب آن هملا در آن کتاب مذکور نیست و نیز در صواعق  
 انتقاد بر دلائل کلامیه نموده و روایات را از کتب امامیه کمتر آورده و تحفه اثنا عشریه آن دلائل کلیه را  
 حذف نموده و در کثیر روایات از کتب امامیه کوشیده شد پس این کتاب را ترجمه آن گفتن محض نظر از طرف  
 آن نمیتواند شد مانند آنکه مواقف را از طواع و مسلم را از مختصر الاصول ابن صاحب ماخوذ و مانند حال حاضر  
 واضح شد پس فی الحقیقت این را ترجمه قرار دادن که دور از عقل و ادراک است در بر دو کتاب نظر  
 نائل بکار برده شود تا این خیال بالکلیه زایل گردد و تمهید اجابے طعن معاندان و حاسدان و قضا

متوجه فقیر نمیتواند شد که این فقیر دعوی تصنیف این کتاب را موجب افتخار خود دانسته و تقریر او تحریق القلم را  
 یا بزبان فکر کرده باشد معلوم صاحب است که این کتاب را تصنیف حافظ غلام حلیم ابن شیخ قطب الدین  
 احمد ابن شیخ ابو الفیض نوشته ام اگر منظور دعوی نسبت این کتاب بخود میبود حیرانمید و را خفا بنا میهای  
 غیر معروف بعمل می آوردم بلکه حالا هم بگزین نسبت این کتاب بطرف خود خوش نمیشوم آری اگر تفسیر  
 فتح الغریر و اشغال این تصانیف را اگر بفقیر نسبت کنند موجب دمانی خاطر میگردد و غرض که منظور این  
 مذہب بود که مزید بریدن این کتاب در آن اعتقاد و سست شوند یا ترک نمایند الحمد لله که این معنی حاصل  
 شد و نیز اگر تامل کنند در فضل را بر کبریا طعن نیست زیرا که اگر این کتاب ترجمه واقع است آنرا اثبات  
 مذہب اهل سنت میکند و در مذہب و فضل مینماید اینها را چه کار از آنکه گفتیش کنند که گویند کیست جواب  
 باید نوشت و این طعن جواب نمیتواند شد آری بعضی اهل سنت که آنها را شهرت این کتاب نسبت باین فقیر  
 عرق سب بچوش آمده میخوانند که نسبت باین فقیر در میان نماند جواب سخن ایشان گذشت که فقیر دعوی  
 این کتاب نمیکند و فخر خود نمیخواهد منظور فقیر عرض از این مقدمات سلوک این طریق جدید بر اذهان  
 اولی الاباب و طالبان راه صواب بود الحمد لله که حاصل شد سوال از منشی ذوالفقار علیخان مجتهد  
 شدن رسول الثقلین جهت هدایت عام و دعوت اسلام است و نازل شدن قرآن بزبان عربی چه  
 سهولت فهم یاد رک خوامض آن بابل عرب پس این قرآن جهت سهولت دریافت اهل عجم و فرنگ  
 هندی و سغدی و بنگالی و غیره اقامیم و جزا و روبا و در کله السنه متداوله و لغات مختلفه دارند کافی نیست بلکه اصلا  
 فهم آنها بعبارت و معانی آن غیر سهو و از زبان اکثری از اقوام اطراف و جبال با و صفت سعی و کوشش  
 تعلم تلفظ کلام الصحیحه ادا نمیکرد و دعوت اسلام هم در وقت پیغمبر خدا و خلفا بر حق ادا بکنار اسکا  
 اقامیم و اطراف عالم مثل یگی و نیپال و غیره نرسیده و بعد از آن نیز سلسله جنبانی دعوت اسلام بآنها  
 نگردیده پس تمام حجت بطور اسکا تان و یا عرب بر این اقوام یافته نمیشود و خدا تعالی بر همه بندگان  
 خود رحیم و مصلحت است واحدی را زیاد از طاقت او تکلیف ننماید در صورت این قوم که دعوت  
 رسول و انذار بر حق اصلا بر ایشان نرسیده و کتاب و احکامی جهت سهولت فهم آنها صادر نگردیده  
 در را خدا چنانکه هر وی است داخل باشند یا نه اگر باشند شبهاتی که برین زمین منتهی نیست  
 جواب هر چند مختصر است علی السلام علیه السلام و بیعت است با او و هدایت اسکا تان حیران افکار

سخن فرموده شد  
 این مختصر است  
 در بیان  
 وین بر کس



ایمان و جزا و جبال لیکن بعثت اولیٰ آنحضرت بسوی جن و انس عرب بود و بواسطه عرب بدریگران  
 بیست فارس و روم و بواسطه آنها بر سمن و سمن و سمن و سمن جزای الجزائر و الجبال پس در زمانل کردن  
 قرآن اولایان و لغت و اسلوب کلام عرب و اعجاز آنها از معارضه اش اختیار فرمودن ضرورتاً  
 تا عرب بخوبی و قاطع این کلام را و معانی و احکام او را بساکنان عراق و عجم و غیره رساند  
 و آنها بسند و سند و سند و سند رسانند بکذا و اگر رعایت هر قوم کرده قرآن را به لغت هر قوم نازل  
 میفرمودند اختلاف در دین میشد و باب تحریف و زیادت و نقصان مفتوح میگشت و اول کسیکه قرآن  
 را نازل میشد یعنی ذات مطهر آنحضرت صلی الله علیه و سلم هرگز معانی و لغات اقوام دیگر ملکی خارج  
 حروف و واجبه کلام هر فرق نمیدانست پس تبلیغ آن کلام مجهول اللفظ و المعنی چه قسم تصور میکرد  
 اگر شخصی عربی نثر او را کتاب پر ماوت تعلیم کند و بگوید که فلان کس را برسان هرگز از ممکن نخواهد  
 شد و اگر اسباب مشتق کند هرگز خارج و واجبه لغت این کتاب را نخواهد دریافت و اگر کسی گوید که چنانچه تعلیم  
 امی نسبت آنحضرت واقع شد پس خوارق عادات بود همین قسم تعلیم خارج و واجبه و الفاظ لغت  
 با آنحضرت بطریق خرق عادت میشد گوئیم که آنحضرت را اتفاق ملاقات با قوام دیگر در مدت الحضر  
 نشد و این معنی در علم الهی محقق بود پس بطریق خرق عادت تعلیم هر لغت ضائع در امکان می افتاد  
 غرض حکمت الهی همین وضع را اختیار نمود که بوقوع آمد آیدیم بر آنکه اثبات نبوت آنحضرت صلی الله علیه و سلم  
 بر غایتین زمان و مکان و غیره فنین بر اعجاز قرآن چه قسم صورت بند و جایش آنکه امام رازی و دیگر علما  
 کلام نوشته اند که اثبات نبوت آنحضرت صلی الله علیه و سلم در نبوت که کمال بر اعجاز آنجا بر داده اعجاز  
 قرآن نیست بلکه حال و طریق است بر اثبات نبوت طریق اول آنکه بطریق تواتر که در هر قرن کرد و  
 ناقص مجزات آنحضرت صلی الله علیه و سلم مثل اعجاز قرآن و شوق قمر تسلیم حجر و طاعت انجار و  
 اشجار و زیارتی و طعام و شراب و سخن آمدن آهو و شتر و گرگ و سوسمار که مجموع آنها در کتب حدیث  
 بعد و سه هزار سواست اعجاز قرآن رسیده بود و در هر قوم ثابت کرده شود و افاده سواترات علم بهیسی یا  
 از قبیل امور متفق علیهاست پس نزد آنها بطریق بدایت وجود آنحضرت و بعثت آنجناب بلکه  
 احکام شرعی متواتره نیز ثابت خواهد شد بالاتفاق و اگر انصاف کنند در امور ماضیه بطریق ثبوت علم  
 بین است وجود نو شیر و ان و حاتم طائی و سکندر و خلافت نبی عباس و آمدن سلطان محمود و غزنوی

و سمن و سمن و ان بجه طور ثابت شده سوا این طور دیگر نیست و دوم آنکه گویند که حالا احتیاج  
 اثبات نبوت نمائند زیرا که آنحضرت م پیدایشند و لگو که کس بسلوک و صحبت ایشان متوجه بخدا و مشغول  
 عبادت و اطاعت الهی گشتند و بجنب از عاصی و ملازم تقوی و طهارت و اخلاق نیک و آداب مستحسن  
 پیش گرفته و مشغولی عبادت و طاعت و اجتناب از عاصی و ظلم و حسن اخلاق و ادای حقوق نزد حق  
 مستحسن پسندیده است و آثار بدایت میدانند پس چون آنحضرت صلی الله علیه و سلم دعوی بپادشاهی و  
 فرموده آن بدایت واقع شد پس حاجت اثبات نبوت نمائند که معنی نبوت همین است و همین در اولیا  
 بیان و این هر دو طریق نزد ساکنان جزائر و جبال و پیگو و نیپال متحقق است و اگر بالفرض کسی  
 از آنها ازین هر دو طریق محروم ماند حکم اهل فترت خواهد بود علی اختلاف المذاهب چنانچه در کتب  
 اصول مثل مسلم و عسدری مشروح و مبسوط است سوال از روی اخبار و تواتر و آثار بخوبی ثابت  
 است که در سندها و تارکات کثیره کثرت قوم نبود آنها را خالق و بعضی را مقتدای خود دانسته اند و راجعاً  
 با شوکت و قوت و خلقت بسیار بوده اند از پدر و آفرینش که امام پیغمبر برین قوم هم معشوق شده و کلام  
 کتاب برای بدایت آنها بلیغ بنیاد دیگر نازل گردیده است یا نه در صورت عدم آن سببش چیست  
 جواب مفاد آیه قرآنی و ان من امة الا خلا فیها نذیر است که در هر امتی ترسانند گذشته است که  
 از ارتکاب قبائح و اثمات حقوق برسانند عام آنکه آن ترسانند از انبیا باشد یا از علما یا و عاظمایا  
 از اولیا و عرفا و اگر از احوال اعم مختلفه مثل روم و حبش و ترکستان و خطا و غش و قتلش کرده شود  
 برگز نشان پیغمبر نمیدهند که در آنها گذشته باشد بلکه مفهوم نبی را هم نمی شناسند بیشتر اعتقاد  
 عظمت و بزرگی عباد و زیاد و تارکان دنیا و خلوت نشینان در طبائع آنها مستحکم است و معاملة  
 حضرت حق با هر فرق مختلف است باختلاف اعتقادات آنها و باختلاف علوم مخزونه آنها در دیار و  
 ازین تا شام و مصر و یک رنگ است الهی ظهور فرمود انبیا و رسل را بسبب فرمود و معجزات برآورد  
 آنها آفرید و کتابها را نازل فرمود زیرا که اهل این بلاد آمدن علم غیب را اگر چه از بعضی بشری  
 بشر باشد بسبب بعد مکانی یا بعد زمانی بهمین طریق میدانند که قاصد است بیاید و بخاتم بانی  
 برسانند یا خطی همراه خود بیاورد آری نشان راستی آن قاصد از و طلب میدارند چنانچه در امر او  
 ملوک و سلاطین حالا هم همین مروج است که فرمانی یا شقه بدست معتبره خود میفرستند

در کتب معتبره



و براسے تصدیق اویض چیزهای مخصوص از پانکی و قیل و فوج همراه او میدهند پس اهل این  
 بلاد را که دیار عرب است طریق هدایت بهمین طور مقرر شده و هنوز در این طریق معتمد علیه بود  
 بلکه ظهور حضرت حق را در بعض چیزها و تکلم بزبان حق با صد و افعال که مخصوص مرتبه الوهیت است  
 از خوارق عادات و حکم رانی در مخلوقات نیابت حق میدانند لهذا بایشان بهمین وضع معامله واضح  
 و بیدار و نیاید تا مدت و راز قیام هدایت ایشان بهمین اسلوب ماند چنانچه از کتاب حج گاهست  
 و رامین و بجاگو ت معلوم میشود تا آنکه بیاس نام شخصی پیدا شد و با خواست شیطان تمام مذموب  
 آنها را بر باد داد و شرک و بت پرستی رایج کرد بعد از آن همه بنود مشرک شدند و صورت پرستی پیشین  
 آنرا اختلاف شریعت باختلاف اقوام مثل کایت و کهری و جهاجن از قدیم در انبیا بود و همچنین  
 هم در شریعت قدیمه ما صله دارد و چه بر سبط از اسباط بنی اسرائیل مخصوص با کما چه چند بود و بلکه  
 در شریعت ماینر بنی مائیم به صرفیت خمس و حرمت زکوة و حرمت تقبیل مخصوص اند و تمام قریش با شریعت  
 خلافت ممتاز و مشرکین عرب را جز نیست لاقبیل منهم الا الاسلام او السیف بالجمله اوتار نمود  
 حق گرفته باشد خواه از افراد بشر باشد خواه از شیر و ماهی مثل عصا که در موت و ناله حضرت  
 صالح لیکن عوام این فرقه بسبب تصور فهم در میان ظاهر و نظیر فرق نکرده همه را معبود ساخته و در  
 ضلالت افتادند و بهمین حال فرقه های بسیار از مسلمانین مثل تفرقه سازان و مجاوران قبور و جلالیا  
 و درایان و الله اعلم بحقیقه الحال فقط سموال از غلام علی شاه صاحب حضرت سلامت السلام علیهم  
 و رحمة الله تعالی بطرف قبر و تصویر اگر چه از انبیا باشد حرام است پس استقبال جبر کعبه حجاز و قدام ابراهیم  
 علیه السلام که مشابیه با طراف قبور دارند چرا واجب کرده اند و حجاز اسود که جام تقبیل انبیا است  
 علیهم السلام نسبت بایشان دارد و مقام ابراهیم که مناسبت با ابراهیم علیه السلام پیدا کرده و میتواند  
 که از انوار غلت حضرت ابراهیم علیه السلام خطه داشته باشد جبر کعبه مظاف انبیا و ملائکه علیهم السلام  
 است و محل ورود برکات مسجودین حضرت حق سبحانه پس باین وجود استقبال آنها واجب کرده اند  
 لیکن خدشه باقی است غیر حق پیش کسی سجده چرا باشد مینو اتوجروا جواب آن حقیقت است  
 که تمام کعبه قبله مسجود است بنا بر آنکه بیت منسوب بجناب الهی است ملاحظه انبیا و سابقین ربانی  
 نیست و لهذا اگر خدا را منبهم شوند نمود با آن مننه چنانچه در وقت حجاج بوقوع آمده یا حجاز اسود

فرق در سجده کعبه و قبور و تصاویر

در شود چنانچه و عهد قرامطه بوقوع آمده یا مقام ابراهیم را که دور سازد فضا و کعبه است قبله بودن  
 بر خشت و چوب و سنگ موقوف نیست پس درین صورت هرگز ملاحظه معنی که قدم ملتزم و مظاف فلان  
 بنی یا ولی یا ملک است اصلا در میان نیست یا بنوعی شرک در آن جاری نمیشود بخلاف قبور انبیا و اولیا  
 و تصاویر بزرگان که در آنها نسبت بآن بزرگان صریح است و همچنین است آنها را استقبال و مسجود الیه  
 میدانند پس فرق واضح شد و جای اشکال نماند و در مقام ابراهیم چیز دیگری نام است ابراهیم علیه السلام  
 اصلا ملاحظه نیست امام بودن چیز دیگر است و مسجود بودن چیز دیگر و انهم بنا بر استحباب نه بنا بر  
 وجوب حتی وصلی فی ای مقام شاء من المسجد الحرام اذ ان الله الصلوة و هو المذنب الاصح چنانچه در حق  
 کعبه آمده است که بیت الله است همچنین در حق حجر اسود با خصوص آمده است که الحجر الاسود بین  
 فی الارض یوسیدن اودست بوس خداست و عظمت او بهمین جهت است چون منسوب بخداست بکعبه  
 وجه مسجود الیه شدن بهم رسانید که این نسبت را نص صریح متواتر باید دان و غیر کعبه بیت المقدس  
 منقو و است و بهمین وجه گفته بودند بنی اسرائیل اجعل لنا الهامک الم المة و حالا هیچ چیز در عالم  
 منسوب بحضرت حق نیست بلاد اسطه الافضا کعبه یا فضا و حجر مطلق و آن منسوخ است و این ثانی  
 هر چه از منسوب با دیگر مسجود الیه واقع میشود از قبیل تصاویر یا معابد اسلاف همه منسوب بغیر خداست  
 بالجمله فرق بسیار است باندک تامل ظاهر میشود در تفسیر فتح العزیز در آخر سیاره الم و تفسیر آیت و عهدنا  
 الی ابراهیم و اسمعیل ان طهر ابیتی للطائفین و در اول سیاره سیقول و تفسیر قل لند المشرق  
 و المغرب یهدی من یشاء الی صراط مستقیم الی آخر الایات ملاحظه باید نمود انما را عجیب ظاهر خواهد شد  
 و این قدر تامل در رفع این اشکال کافی و دشانی است که هرگاه انبیا بطرف این خانه سجده کرده اند  
 و این حجر القبیل نموده اند پس نزد آنها عظمت این هر دو چیز بجه بود اگر بسبب آن بود که بر بنی  
 الا حق تقبیل سجده بنی سابق را ملاحظه مینمود پس سلسل در انبیا و قدیم بودن آن مکان لازم آید  
 و اگر بسبب این نبود محض نسبت بجا بود حالا هم بهمین علت موجود است اگر انبیا و سابقین میکردند  
 یا سجده یا سفت مینمودند آنها هم شرک بود و یا امتثال درین امر پس امتثال را نیز ملاحظه این معنی  
 در میان نیست و السلام و الا کرام سموال در واقعه باغ فدک - رومی مسلم عن عائشة ان فاطمة  
 بنت رسول الله صلی الله علیه و سلم رسلت الی ابی بکر تسأل میراثا من رسول الله صلی الله علیه و سلم

شهادت تقدیر باغ فدک



الے آخر الحدیث در بخاری است فضیلت فاطمة و حرجت عنه و تم کلم حتی مات و غیره بخاری است من  
اغضبها فقد اغضبنی و می مسلم عن عمر بن الخطاب قال لعلي و عباس فی حدیث طویل فرایتماه یعنی ابابکر کا و با  
آشنا و غا و را و خاسا قال عمر و الله لعلم انی لصا و ق و بار و را شد و تابع للمحق ثم توفی ابوبکر و انما علی رسول الله  
صلی الله علیه و سلم و ولی ابوبکر فرایتمانی کا و با و آشنا و غا و را و خاسا و الله لعلم انی لصا و ق و بار و را شد و تابع للمحق و در معارج النبوة است این روایت و وقف محمد بن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف  
بنه القرية المملوكة بحد و با علی فاطمة علیها السلام و قفا حرمات علی غیر ما یوید علیها من بعد ما علی ذریه  
نفس بدله بجا سمعه فانما انتم علی الذین یدلون ان الله سمیع بصیر جواب روایت اول و صحیح مسلم  
و این روایت صحیح تقصیر ابوبکر رضی الله عنه ثابت نیست و زیر که ایشان غیر از روایت حدیث که خود از  
آنحضرت شنیده بودند و حضرت علی و حضرت عباس و حضرت عمر و حضرت عثمان و دیگر عشره مبشره نیز شنیده  
بودند چنانچه از روایت آئیده صریح معلوم میشود و هیچ انکار نکرد و بیان شد شرعی قیامت ندارد و الفاظ  
حشوت و خصومت و بے ادبی این روایت مفہوم نیست و خبر ششم آمدن حضرت خاتون رضی الله عنها و بجز  
کلام و ملاقات تا چند روز نیز ذیل تقصیر حضرت ابوبکر ثابت نیست و زیر که حضرت معصومین در بعضی اوقات  
بجای تقصیر بنهم ششم آئید چنانچه حضرت موسی علیه السلام بر حضرت یارون علیه السلام در حقہ مرگوسا  
پرستان خیلے بنهم آمدند چنانچه در کلام الله منصوص است بر همین قیاس خشم حضرت خاتون بر حضرت  
صدیق با یقین پیدا و آنکه درین روایت هر چند تم کلم حتی توفیت و قشده لیکن در دیگر روایات اہل سنت  
و امامیہ رضائندی حضرت خاتون از حضرت صدیق ثابت شدہ و قاعده حمل است کہ اثبت مقدم  
علی النافی اما روایات اہل سنت پس در معارج النبوة و کتاب الوفا و بیعتی و شرح مشکوٰۃ موجود است  
بلکہ در شرح مشکوٰۃ شیخ عبدالحق نوشته کہ ابوبکر صدیق بعد ازین قصہ بخانه فاطمہ رفت و در گرمی آفتاب  
بر رویا ایستاد و غدر خواہی کرد و حضرت زبیر ازورضی شد و در ریاض النضرة نیز این قصہ تفصیل فرمود  
است و در فصل الخطاب بروایت بہیقی از شعبی نیز بہین قصہ مروی است کہ ابن السمان و کتاب اللہ  
از اترامی روایت کردہ کہ گفت بیرون آمد ابوبکر بر فاطمہ در درگرم گفت نمیروم از اینجا باز نمی گرد  
از من بہت پیغیر خدا صلی الله علیه و سلم پس و راند بر روی علی پس سوگند داد بر فاطمہ کہ را نشی شود پس را نشی  
فاطمہ اما روایت امامیہ پس صاحب مجاہد السالکین و غیر اوز علماء ایشان روایت کردہ اند ان ابابکر

لما را ان ق طمہ انقبضت عنه و ہجرتم و تم کلم بعد ذلک فی امر ذلک کبر ذلک عندہ فاراد استرضاء فاما انما  
فقال لہا صدقت یا بنتہ رسول الله فیما ادعیت و لکنی رایت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقسم فی عظمی  
الفقر و المساکین ابن اسبیل بعد ان یوتی توکم و للصالحین فقالت فضل فیہا کما کان ابی رسول الله  
صلی الله علیه و سلم یفعل فیہا فقال ذلک و الله علی ان افضل فیہا ما کان لافعل ابوبکر فقالت و الله لا ان  
ذلک فقال اللهم اشہد فرضیت بذلک و اخذت العهد علیہ کان ابوبکر یعطیہم منها قوتہم و قلیل العلم فی  
فی عظمی الفقر و المساکین و ابن اسبیل انتہی نیست عبارت مرویہ در مجاہد السالکین و دیگر کتب  
معتبرہ امامیہ و حدیث من اغضبها فقد اغضبنی نیز صحیح است لیکن ہر کہ راغت عرب فی الجملہ و قوف  
دار و میداند کہ اغضاب و راغت عرب آنست کہ شخص بقول یافعل و غضب آوردن شخصہ قصد نماید  
و نیز ظاہر است کہ حضرت صدیق ہرگز قصد اذیت حضرت فاطمہ نہ داشت بلکہ روایت حدیث کہ عمر بن مشر  
آنرا از جناب رسول الله صلی الله علیه و سلم شنیدہ بودند و بیان مسئلہ شرعی کہ از ان مفہوم بود نمود پس  
مدلول من اغضبا بر حضرت صدیق صادق صادق صادق مدلول من اغضبا بر و صادق نیامد و حمید فقد  
اغضبنی نیز در حق او متحقق نباشد کہ اذافات الشرطات المشروطہ روایت دوم نیز در صحیح مسلم است  
لیکن قصہ کہ در صحیح مسلم و دیگر کتب صحیحہ مذکور است نیست کہ متروکہ آنحضرت صلی الله علیه و سلم مدلول  
صدیق بود و از ان حضرت خاتون ازواج مطہرات را خوراک و پوشاک و حوائج ضروریہ میداد و بعد از ان  
محتاج بنی ہاشم را ہر گاہ حضرت عمر خلیفہ شد نہ حضرت علی و حضرت عباس نزد ایشان آمدند و متفق اللفظ  
و المعنی دعوت کردند کہ متروکہ آنحضرت را بدست ما حوالہ کنید کہ موافق عمل آنحضرت و عمل حضرت ابوبکر و عمل شما  
در ان عمل نمایم حضرت عمر بہین شرط و بایشان دادند و گفتند کہ این را تقسیم نہ نمائید و میراث در ان  
جاری نکنید بعد چند حضرت عباس را منظور افتاد کہ این را تقسیم باید کنائید حضرت علی ازین امر با ناوود  
و مناعت بسیار شد تا آنکہ حضرت علی حضرت عباس را بدست ساختند حضرت عباس حضرت علی را بر سر  
فیصل این مناعت و نااش انجمنی پیش حضرت عمر آوردند و گفتند کہ اگر حنی من ہذا الاثم الکاذب الغادر  
الحائن یعنی خلاص کن مرا از دست این ظالم غدار خیانت کنندہ دروغگو ہمین لفظ در صدر این روایت  
در صحیح مسلم موجود است حضرت عمر چون چنین دیدند بر لبہ حمایت حضرت علی بحضرت عباس گفتند و ہر چند خطاب  
بہر دو کس است لیکن منظور شما نیک حضرت عباس است کہ اگر حضرت علی درین مقدمہ یعنی منہ التقسیم کہ



موجب اجرائی میراث است نظام و خائن و غادر و دروغگو باشند پس حضرت ابو بکر نیز با عقدا و شما  
دروغگو و ظالم و خائن و غدار باشند و خدا میداند که ایشان صادق و بارور باشند و مانع حق بودند  
و همچنین بن نیز با عقدا و شما ظالم و غدار و خائن و دروغگو باشند زیرا که ما همه یعنی حضرت علی و حضرت  
ابوبکر و من در منع از تقسیم و اجرائی میراث شریکیم و بعد شیهه که شما همه میدانید متمسکیم و آن حدیث قابل تأویل  
و تحریف نیست و الا حضرت خاتون چرا تأویل آن نمیکردند پس معلوم شد که این کلام حضرت عمر محض  
برای شتم و این که حضرت عباس بودند آن حضرت علی نداشت نمایانند و منازعت نکنند چنانچه همین واقع شد  
که من بعد آن متروکه همه در دست حضرت علی ماند و حضرت عباس را در آن دخل نشد تا آنکه مروان برآید  
خود اقطاع نمود و در لغت عرب بسا اوقات دو کس را در کار شریک میکنند و منظور یک کس می باشد  
در کلام الصدق است یا معشر الجن و الانس الیکم یا الیکم یا الیکم حال آنکه رسولان از جن نیامده بلکه از  
انس آمده اند فقط و نیز در کلام الصدق است یخرج منها اللؤلؤ و المرجان حال آنکه مروان در همان  
از دریای شوره برآیند نه از دریای شیرین و روایت سوم که در معارج النبوة است منسوب به کتاب  
معتبر نیست و الفاظ او نیز خلاف لغت قدیمه اند و بر تقدیر یک روایت آن صحیح باشد مخالف مذکور  
امامیه است چه از آن روایت صحیح معلوم میشود که آن قریه نه میراث بودند نه همه بلکه وقف بود و همین است  
مذاهب اهل سنت که نزد ایشان متروکه اند و آنحضرت همه وقف بود و وقف کننده بهرگاه وفات نماید و  
از طرف خود کسی را از اولاد یا عصبیات متولی وقف نه سازد و تولیت وقف بوالی آفاق تعلق میگردد  
نه به متوفی علیه چنانچه در قباوسی عالمگیری مذکور است و انکان الواقف میتا فوصیه اولی من القاضی  
فان لم یکن اوصی الی احد فالرسل فی ذلک الی القاضی انتهى پس این روایت که در معارج است مؤید مذ  
اهل سنت است و مخالف مذاهب امامیه فرق اینقدر است که نزد اهل سنت بر جمیع اهل بیت وقف بود حضرت  
خاتون و از واج مطهرات و محتاجان بنی هاشم همه دین و دخل بودند و اگر از مصارف ایشان باقی میماند  
بر دیگر فقرا و مساکین مقسم می شد چنانچه در جمیع اوقات همین حال است و ازین روایت خصوصیت  
وقف بر حضرت خاتون و ذریت ایشان معلوم میشود علی اسی حال بهرگاه وقف شد متولی آن حضرت ابو بکر  
خواهد بود حکم ولایت الام چنانچه همین معنی را حضرت ابو بکر خود فرموده اند قال ابو بکر ان ادلی رسول الله صلی الله  
علیه وسلم و حضرت عمر نیز فرموده اند که ان ادلی رسول الله صلی الله علیه وسلم و ولی الی بکر آری اهل بیت نبوی

نشان

علیه السلام هات این وقف شد و اندک متولی فقط سوال نمیشد عاشق علی ملازم حکیم مهدی لکهنوی  
که بالفعل بسبب عتاب حکم آنجا در فرخ آباد در سایه حمایت صاحبان عالیشان سکونت و زریه است  
اختلاف در مسائل اصول دین فیما بین مجتهدین اربعه مذاهب اهل سنت و جماعت در کدام کدام مسائل  
است با وجهیات هر یک ارشاد فرمایند اختلاف در اصول دین بهرگاه مجتهد اربعه را با خود ما و مسائل  
پس چرا یکی مدوکت را از خود ما بیگانه نمیدانند بلکه در هر چهار مذاهب حق دانسته میفرمایند بهرگاه اختلاف  
در اصول دین مجتهدان اهل سنت و جماعت را باشد بر چند و کمتر مسائل یافته میشود لیکن چون وجود اختلاف  
موجود شد پس اعتراضات اختلاف اصول دین که بر مذاهب امامیه ارد میشود مرفوع گردد و در اینجا بسا  
اختلاف واقع باشد لیکن شیعه اشاعه شریح زمان ما از اختلاف در اصول دین فیما بین مجتهدان اشاعه شریه  
لیکن خجسته اند و همین عدم اختلاف اصول دین را دلیل بر حقیقت مذاهب خود می آرند و مذاهب دیگر را از خود  
بیگانه میدانند و در مذاهب خود مشمول نیستند از چه اب که بهمان مجلس مرقوم گردیده و بهمانه تحریروا  
مسائل متحرک شده متفرع می شود که مثل مولانا صاحب کس عالم دین زمانه نیست علماء اهل سنت و  
جماعت در اصول تشیعین اختلافی ندارند مگر بعض متفرعات مشبهه به اختلاف لفظی فیما بین اینها  
واقع است و این اختلاف سه فرق شده اند اشعریه ماتریدیه و حنبلیه و اصل انیت که علماء اهل سنت  
را حق تعالی دو چیز عطا فرموده یک دین رسا که بسبب آن بخور سخن میرسد و فخر بر الفاظ نمیشوند  
دوم انصاف و قلت حسد که بسبب آن کلام هر قائل را بر محل نیک حمل مینمایند و حتی المقدور تکفیر  
و تضلیل نمیکند مثلاً ماتریدیه قائل شده اند بصفت ثامن که آنرا تکوین میگویند و آن صفت را قدیم  
می انگارند و اشعریه صفت تکوین را اعتباری دانسته و میفهمند که از تعلقات قدرت دارد این صفت  
حادث میشود چنانچه تعلقات هر صفات حادث اند اینهم حادث است پس کلام ماتریدیه را که قائل  
بقدم آن صفت اند حمل میکنند بر قدم مبدء آن که قدرت دارد و اند و تضلیل و تکفیر نمینمایند و همچنین  
است حال خلافتیات دیگر که فیما بین این هر سه گروه واقع است مثلاً اشاعه و ماتریدیه میگویند که کلام  
غیر مخلوق است و مراد از آن کلام نفسی است نه الفاظ زیرا که حدوث الفاظ که کیفیات اصوات غیر قاره اند  
بدیهی است و انکار بدیهی نتوان کرد و حنبلیه میگویند که الفاظ هر چند کیفیات اصوات غیر قاره اند اما عین  
بودن اینها در وجود لفظی است و اینجا یعنی الفاظ را وجودیست دیگر در تخلیه سامعین و آن وجود بطریق



تجدد الامثال قرار دارد مثلاً گلستان شیخ سعدی را بهمان وجود توان گفت که از مدت مشخصه  
سی سال موجود است یعنی بهین الفاظ است مرخدا تا آخر اول در متخیله شیخ سعدی لباس وجود پوشید  
باز در متخیله سامعان دیگر و بلم خبر الی یومنا پس کلام لفظی الہی را در علم الہی مانند کلام نفسی قدیم  
گوئیم هیچ انکار بدیہی لازم نمی آید بلکه عموم نص کلام اندر غیر مخلوق را از ظاہر صرف کردن و بر کلام نفسی  
محمول داشتن بعد از فهم است اشعر یہ و ما ترید یہ و آنستند کہ سخن جناب راہ بدیہی دارد ایشانرا تکفیر و  
تفصیل نباید نمود و اشعر یہ میگویند کہ حسن قبح و افعال معنی ایجاب ثواب و عقاب ذاتی افعال  
نیست و الاشیخ و شرع جائز نمیشد لان ما بالذات لا یختلف و لا یختلف و ما ترید یہ میگویند کہ افعال را  
قبل از وجود شرع حکم نیست از وجوب و حرمت چنانچہ معتزلہ میگویند اما در نفس فعل چیزیست کہ مقتضی  
وجوب است مثل نماز کہ مشتمل بر بناجات معبود است و چیزیست کہ مقتضی حرمت است مثل زنا کہ  
موجب اختلاط انساب است و از بسکہ شارع حکیم است حکم او جزائی نیست آنچه قابل وجوب است  
او را واجب ساخته است و آنچه قابل حرمت است او را حرام ساخته است آن حسن قبح بعضی افعال  
بعقول ناقصہ مادرک نمیشود باینجهت اشعر یہ انکار حسن قبح ذاتی افعال نموده اند تا عوام بعقول  
ناقصہ خود در میدان پرخطر جولان نکنند و از جاہد ایمان بیرون نروند و البیہ اشارہ سیدنا و مولانا  
امیر المؤمنین علی بن ابی طالب کرم اللہ وجہہ جثت قال لو کان الدین بالارای کان باطن الخف او  
بالسح من ظاہرہ پس اشعر یہ قائل تکفیر و تفصیل نیستند و همچنین جمہور متکلمین صفات حق تعالی  
را از اند بر ذات می شمارند و میگویند اثبات قدم استقلہ یعنی ذات متعددہ کفر است و اثبات قدم  
ایک ذات و تثبیت آن ذات قدم صفات آن ذات اصلاً کفر نیست و علما را ما و اللہ منہ از اثبات  
قدم متعددہ و تو صفیات متعددہ احتراز کرده صفات را لا عین و لا غیرہ انہ یزید کہ اگر عین گوئیم  
لفظی آنہا لازم می آید مذہب معتزلہ و فلاسفہ میشود و اگر را ند گوئیم یعنی غیر پس طعن و تشنیع مخالفان  
باثبات قدم متعددہ متوجہ میشود باینجهت لفظی عینیت و غیریت کردند و جمہور متکلمین فہمیدند کہ  
مراد از لفظی غیریت ایشان لفظی غیریت مستقلہ است چنانچہ ما میگوئیم نہ انکار آن صفات و لہذا  
لفظی عینیت ہم کردند حالانکہ لفظی عینیت حقیقہ و لفظی غیریت حقیقہ چیزے را از چیزے سفسطہ ظاہر است  
و همچنین علما و ما ترید یہ میگویند السعیدہ قد شقی و الشقی قد سعید و اشعر یہ میگویند کہ السعید من سعد

فی بطن امہ و الشقی فی بطن امہ ہر دو فرق غرض فرقی دیگر فہمیدہ پس تکفیر و تفصیل زبان بند  
ساختہ اند زیرا کہ یک فرقہ انجام را نظر کردہ و فرقہ دیگر وسط را نیز اعتبار کردہ بہ تبدیل شقاوت و سعادت قائل  
شدہ و همچنین است حال اختلافی کہ در ایمان واقع است الایمان ہو التصدیق فقط و الاقرار کاشف عن التصدیق  
او ہو التصدیق و الاقرار و لعل بمعنی ان اهل من کلماتہ جمہور محدثین از شافعیہ و مالکیہ و حنابلہ قائل باین  
شدہ اند و حقیقہ قائل ببول و لہذا این فرق جزم نمیکند بایمان خود و میگویند کہ انما من انشاء اللہ حقیقہ  
میگویند انما من حقا زیرا کہ در کمال ایمان کہ عمل است شبہہ است کہ بہت یا نیست و در نفس ایمان  
کہ تصدیق است بیچ شبہہ نیست و عہد القیاس و آنچه اشاعر یہ میگویند کہ در فرقہ ما اختلافیست  
در اصول دین و همچنین است حال ما ترید یہ و حال اشعر یہ کہ فیما بین خود با اختلاف دارند پس جاب  
فخر نیست متعہذا فیما بین اشاعر یہ نیز در بعض اصول اختلاف است و منہ القول بالبداء و المر جعہ  
حتی انکرہ البعض و قول بحدف بسیا سے از کلام اللہ کہ جمہور اشاعر یہ بآن قائل اند و در کتاب عقائد  
صدوق ابن بابویہ را انکار برین قول بسیار است و شدت لفظی آن نموده و مثل قول بحجت قیاس کہ بہتہ  
اشاعر یہ بآن قائل است و دیگران انکار آن مینمایند و بہین جہت او را ثلث عشر یہ لقب داده اند  
و باہم سبب این اختلافات تکفیر و تفصیل نمیکند چہ ابن بابویہ را بکمال تعظیم پیش آیند و ملقب بہ  
صدوق نموده اند فاما ہو جو الکلم فہو جوابنا فقط سوالات مسطرہ فرما کہ چہا سوال بجان حضرت  
ممدوح فرستادہ و خط خود نوشتہ بود کہ جواب این سوالات موافق قرآن شریف ارقام سازند سوال نکاح  
و خصر صغیرہ کردہ و ادون مادر و پدر را جائز است یا نہ جواب این سئلہ از چند آیات کلام اللہ مستخرج  
میشود آیت اول و النکح الایامی منکم و الصالحین من عبادکم و اما کم طریق استخراجش اینکہ لفظ ایامی  
جمع ایم است در لغت عام صغیر کہ بر کم و وزن را گویند و معنیش کسیست کہ ہفت نہ ہشتہ باشد  
اگر مرد است زن ندارد و اگر زن است شوہر ندارد پس معنی کلام اللہ چنین باشد کہ نکاح کردہ و ہمیدہ  
مردان بے زن را و زنان بے شوہر را از زمرہ خود و چون لفظ ایم عام شد و خصر صغیرہ نابالغ نیز  
در آن داخل گشت و این طریق را موافق اصول مرجع فی العموم میگویند آیت دوم و یسلونک عن  
الیتامی قل اصلاح لهم خیر یعنی سوال میکنند ترا از حال یتیمان کہ صغیر السن و بے پدر باشند و  
یتیم را و میان ہمان است کہ صغیر السن بے پدر باشند چنانچہ در جانوران انست کہ صغیر السن



بے مادر باشد و صغیر اسن و ران معتبر است و الا بر مرد پیر تیم باشد بعد از ان میفرمایند قل صلح  
 لهم خیر یعنی بگو که صلح کار ایشان بهتر است پس معلوم شد که در آنچه مصلحت تیم باشد بجل باید  
 آورد و اکثر اوقات نکاح کرده دادن تیم و صغیر من موافق مصلحت میباشد خصوصاً آنکه تیم که بعد از نکاح  
 مانان نفقه او برده شوهر لازم میگردد و مهر بر او او مقرر میشود و سر اسفقت است چون در تیم جواز نکاح کرد  
 دادن ثابت شد با وجود آنکه قرابت قریبه ندارد پس در حق دختر که نهایت قرابت قریبه دارد و صلح  
 حال او مهم تر میباشد البتہ نکاح کرده دادن جائز خواهد بود و این طریق را موافق اصول قیاس بلا اد  
 و دلالت النص گویند مسئله دوم اگر دختر خواهد که از غیر کفو نکاح خود نماید اعتنا بر پدر و مادر او میسر  
 یانه جواب این مسئله از چند آیات کلام الله مستنبط میشود آیه اول در جامه بسیار در قرآن مجید  
 واقع شده و بالوالدین احسانا یعنی باید و مادر خود نیکی کنید و قاعده عقل مقرر است که الامر بالشئ  
 نهی عن ضد یعنی چون حاکم امر فرماید بکردن چیزی پس ضد آن چیز ممنوع میشود زیرا که اجتماع  
 ضعیف محال است پس این آیت معلوم شد که والدین را ایذا نباید داد زیرا لایذ احسان است  
 در صورتیکه دختر بخواهد کفو نکاح خود نماید والدین را ایذا کلی بهم میرسد و عار شدید لاحق میشود پس حرام  
 شد آیه دوم در سیاره پانزدهم واقع است و قضی ربک الاتعبد والاایاه و بالوالدین احسانا تا یبلغن  
 عندک الکبر احدهما و کلاماً مسافراً قل لهما ان ولاتنہما و قل لهما قولا کریماً یعنی حکم کرده است  
 پروردگار تو که عبادت نکنید مگر او را و با مادر و پدر نیکی کنید اگر برسد بحد پیری یکی از ایشان یا هر دو  
 ایشان پس تنگدل شده باینها کلمه اف گویند و با و از بلند ایشان از جر مکنید و بگوئید بر او ایشان  
 سخنی که در و عرت و اکرام آنها باشد ازین معلوم شد که امانت شان و عار لاحق کردن و دلیل  
 ساختن حرام است و هرگاه دختر بخواهد کفو نکاح خود کند ازینهم ایذا و ذلت با والدین میرسد پس حرام باشد  
 و والدین را امانت ازین عمل جائز باشد فقط مسئله سوم اگر شخصی پیش از نکاح پدر و مادر زن  
 شرط نموده که من در خانه شما خواهم ماند دختر خود را بمن نکاح کرده و بعد از ان در خانه پدر و مادر زن  
 شخص نماند نکاح باطل میشود و بانه جواب نکاح باطل نمیشود زیرا که مدار نکاح بر دو شخص است زن  
 و شوهر که علاقه زن و شوهر بهم میرسانند پس مساکنت زن با شوهر و شوهر با زن ضرر است  
 پدر و مادر زن بعد از نکاح کرده دادن دختر از نکاح بے علاقه میشوند در خانه آنها ماندن چه ضرر است

در کلام الله در ادل سیاره پنجم که در المحصنات است واقع شد بعد از بیان محرمات حل کنم مادر او  
 و کم ان استبغوا باؤکم محصنین غیر مصنفین یعنی حلال کرده شد بر او که طلب نکاح کند مادر او  
 این محرمات را بخرج کردن مال نامی خود و مهر و نان نفقه یک در ان حالت که آنها را در قید خود  
 آرید و در خانه خود نگاه دارید تا سواست شما و یکی را بر ان دسترس نباشد محض شهوت رانی قصد  
 نکند که خفیه خفیه میشود بلکه با اعلان و حاضر کردن شاید ان نکاح نکند پس معلوم شد که مدار صحت نکاح  
 برین چیزهاست بشرطی دیگر که در فلان شهر باشد یا در فلان خانه باشد یا بروی نکاح دیگر نکند یا هم  
 نگیرد و نخواست و معتبر نیست آنرا اگر این شخص باید و مادر زن بخوشی خود شرط کرده است که من دختر  
 شما را از خانه شما نخواهم برآورد و خودم در خانه شما خواهم ماند برین معامله عهد بسته و وفا بعهده هستی المقدر  
 لازم است اگر بی عذر ازین عهد انقض نماید عند الله گناهکار میشود اما در نکاح خلل نمی افتد و در سیاره  
 دوم از کلام الله واقع است و المؤمنون بعدیم اذا عاهدوا یعنی مردمان کسانی هستند که وفا میکنند  
 بعهده خود چون عهد بنده قطع نظر ازین آیت در جامه بسیار از کلام الله حکم موهوب و قاعده  
 قال الله تعالی و اذا عاهدوا العہد کان سؤلاً حکم صریح است مسئله چهارم جاسکیه قطب بر سر  
 باشد و گردش فلک زوجی باشد و روز و شب ششماه یا کم از ان باشد و اینجا حکم صوم و صلوة چیست  
 جواب حکم این مسئله بتخصیص در هیچ کتاب از کتب فقه مذکور نیست و دیده نشد ظاهر علمای اسلام  
 بجهت اینکه این موضع یعنی عرض تسعین مسکن حیوانات نمیتواند شد چه جاسی انسان زیرا که سبب  
 کمال بعد از آفتاب از اینجا استیلا و برودت بخداست میباشند که تعیش زمی حیات که موقوف بر حرارت  
 غزیری است ممکن نمیشود پس بحث از حکم صوم و صلوة در اینجا عبث و دیده اند و مهمل گزاشته لیکن از کلام  
 حکم این موضع هم تخرج میشود صورتش اینست که آفتاب هرگاه بحرکت خاصه خود در برج شمالیه  
 یعنی از حمل گرفته تا آخر سنبله در آید پس نزد سکان آن مواضع در تمام دوره یوم و لیلۀ غائب میشود  
 و بحرکت فلک الافلاک هر روز مدار را قطع میکنند مدار هر روز را دو حصه نمایند یک حصه را  
 روز اعتبار کرده سه نماز که فجر و ظهر و عصر است ب تقسیم آن نصف مدار مقدار اوقات ادای نماز کنند  
 و نصف دیگر را شب اعتبار کرده اول مغرب و ادای نماز و تا اینکه آفتاب بر بروج آن مدار برسد نماز عشا  
 ادا کنند اینست حکم صلوة و قیاس آفتاب در مدارات شمالیه باشد و در نظر سکان آنجا ظاهر باشد



و هرگاه آفتاب در بروج جنوبیه یعنی از میزان تا آخر حوت داخل شود پس باندازه تقدیر مدارات شمالیه و مدارات جنوبیه را حساب کرده مدار هر یوم و لیله تصیف کنند نصفه را شب و نصفه را روز اعتبار کنند زیرا که مدارات جنوبی و مدارات شمالی متنسای اند و تفاوت در آنها نیست گویند نظریه اختلاف اوج و حقیض قدرت تفاوت غیر محسوس هویدا شود اما صوم پس حکمش اینست که تحقیق نمایند از اینکه گاه مرکب که متصل فیممهور آمد و رفت دارند که شهر و قمریه که ام ماه است و آن ماه را محفوظ داشته و روز دیگر شهر و قمریه را اعتبار کنند هرگاه باین حساب رمضان المبارک در آید نصف به مدار را روز اعتبار کرده روز دیگر نصف آنرا شب اعتبار کرده افطار نمایند بطریق سهیل نیست و اگر آلات نجوم و قیوم شناسی داشته باشند چنانچه مسجوع شده که در بلاد و رم برای شناخت ماه با کفر یا یال میسازند که از تشکلات قمریه ماه از اول تا آخر بیافایند و می شود پس از آن که رمضان را اعتبار کرده و از آن دیگر ساعات روز و شب را دریافته موافق آن روزه دارند و افطار نمایند و اگر خواهند منازل قمر را از ابتدا آن ماه دریافته به منزل را دو قسم کنند نصفه را روز و نصفه را شب اعتبار کنند و طریق سهیل نیست که منطقه مال قمر پنج درجه از منطقه البروج میلان دارد پس هرگاه ماهتاب در منازل شمالیه خواهد بود مدار او بر مردم آنجا دائم الظهور خواهد بود به مدار را تصیف کرده صوم و افطار کنند و هرگاه ماهتاب در منازل جنوبیه برود همان حساب منازل شمالیه را یاد داشته در آن منازل بعمل آرند و حکم این مسئله مستخرج است از آیه کلام الله که در سیپاره پانزدهم واقع است و هو الذی جعل الشمس ضیا و القمر نورا و قدره منازل لتعلموا عدد السنين والحساب یعنی خلق تعالی آن ذات پاک است که گردانیده است آفتاب و خشنده و مهتاب را روشن و مقدر کرد و برای مهتاب منازل را یعنی منازل بسبب و شتگاهان تا بداند شما شمار سالها را و حساب ماه و دیگر آنچه متفرع برین دین است مثل صوم و صلوة و حصول نیت و وجوب مایمانه و غیر ذلک و در سیپاره سبست و هفتم در سوره الرحمن فرموده اند الشمس والقمر حسب انیاع آفتاب مهتاب بحساب مقرر قطع بروج و منازل می نمایند اگر کسی را شهنم بخاطر رسد که اوقات نماز بساعات روز و شب مقرر است روز و شب هر چونکه باشد دراز یا کوتاه پس در شش ماه سه نماز ادا باید کرد و در ششماه و دو نماز و همچنین صوم در شریع بطول ماه از اذل ماه مقرر است هرگاه که مهتاب بر سرکان تحت القطب بحکمت خاصه خود طلوع کند روزه بگیرند و هرگاه طرف جنوب بیاید افطار نمایند

گوئیم این وضع بچند جهت خلاف مقصود شرع و خلاف آیات کلام الله است اول آنکه اوقات بر ساعات شب و روز است که حرکت اولی که اسرع حرکات است تعلق دارد نه بحکمت خاصه آفتاب که بحکمت خاصه او تعلق دارد و آیه قرآنی در سیپاره نوزدهم واقع است و هو الذی جعل الليل والنهار خلفة لمن اراد ان يذكر اذرا ذلک و رایعنه او تعالی آن خدا نیست که گردانیده است شب و روز را آینده و روزه بر آن کسی که اراده یا خدا دارد و یعنی بزبان یا بدل یا اراده شکر دارد یعنی بحسب جوارح پس معلوم شد که بر آن ذکر و شکر خدا همین روز و شب که تعلق بحکمت اولی دارند و آمد و رفت می نمایند مقرر است و صوم نیز در شکر داخل است زیرا که صائم بدن خود را برترک غذا برای خدمت کا بد و صرف میکند و وجه دوم آنکه اگر در تمام مدت ششماه سه نماز فرض میشد و در مدت ششماه دیگر دو نماز هرگز مقصود از فرضیت نماز داخل نمیکشت زیرا که فرضیت نماز برای آنست که بنده بفاصله قلیل بساعت بساعت متوجه بخالق خود شود و عبادت کند تا رنگ توجه و عبادت بروح و نفس او مستولی شود و رنگ غفلت و نکریت دور گردد و اگر در مدت یکسال پنج بار این قضیه اتفاق افتد اصلا اثر بر نفس و روح نمیرساند بلکه یاد هم نمیکند و اگر در صوم تا ششماه روزه و تا ششماه افطار مقرر میشد در حق سکان آن موضع تکلیف مالا یطاق لازم می آمد زیرا که در مجری عادات اقناع از اکل و شرب تا این مدت دراز مهلک است و آیه قرآنی بنفی این تکلیف ناطق است در سیپاره سوم و در جایای دیگر هم واقع است لایکلف الله نفسا الا وسعها و نیز در کلام الله سیپاره دوم در جاییکه فرضیت روزه بیان فرموده اند واقع است کتب حکیم الصیام که کتاب علی الدین من قبلکم لعلکم تتقون ایما موعود و یعنی بر شما روزه ما فرض کرده شد چنانچه بر پیشینیان فرض کرده شد تا شما و از شما تقوی بیاموزید و روزه ما شمرده شده و طایر است شمردن روزه یا در یک ماه یا کمتر یا بیشتر می باشد و عرف مشهور است که روزه با شمار ذکر میکنند دوم و سوم و چهارم هرگاه از ماه تجاوز کنند بانه با شمار میکنند یکماه و دو ماه و سه ماه و در نیم ماه پس معلوم شد که روزه زیاده بر یک ماه فرض نیست تا ششماه و بعد و بعضی قضیه نشان داد اینجا شهادت دیگر بخاطر میرسد بیانش آنکه در کتب اصول مینویسند که سبب وجوب در نماز و روزه وقت است و در ارض تسعین چون وقت نماز نباشد یعنی طلوع فجر و زوال آفتاب و غروب آن هر روز نباشد پس وجوب چرا باشد زیرا که سبب بدون سبب تحقق نمیشود و جایش آنکه وقت را که سبب وجوب میگویند یعنی علامت است و در اصل سبب وجوب حکم الهی است و حکم الهی را نیز سبب است



همه حکمت مقصوده است پس در نماز سبب موجب تحقیق تنبیه بزرگتر خالق و رفع غفلت از  
 انجناپ است و در صوم کم نفس تبرک مالوفات نامت و از این اسباب لازم وجود وقوع انسان  
 هر جا که باشد و موافق قواعد آسانی شرح میتوان حکم نماز و روزه بطور دیگر برآورد و این است که چون در  
 ششماه روزه ششماه شب باشد حکم حلیت بشری و تمام ششماه بیدار بودن و مشغول کار و بای بودن و غیر  
 درت ششماه خواب کردن و به حس و حرکت ماندن از محالات عادی است لابد در مدت ششماه وقت استراحت  
 و خواب از وقت کسب و تلاش معاش جدا خواهند کرد پاره را بر پاره این کار و پاره را بر پاره آن کار معین  
 خواهند نمود پس وقت تلاش و ترو و در حق آنها روز قرار باید داد و نمازهای روز در الوقت باید گزارد وقت  
 استراحت و خواب را در حق آنها شب قرار باید داشت و نمازهای شب را در اول و اوسط وقت باید گزارد  
 و همچنین روزه و افطار باین طریق بسیار سهل و موافق قاعده فقه که عرف و عادت را در بعض احکام الهیه  
 مقیم میدارند در آیات کلام الهیه نیز اشاره به این مطلب مذکور است و آخر سیاه و بقم میفرمایند فالتی الهی  
 جعل اللیل سکنا و الشمس القمر حسابا یعنی او تعالی شگافه روشنی روز است و اگر اندیده است شب است  
 سکون استراحت و آفتاب را بر ای یادداشت حساب ماه و سالها و در سیاه میفرماید و من جعل  
 اللیل النهار تسکونا فیه و لیلتهما من فضله یعنی از رحمت و لطف خود گردانیده است برای شما شب و روز را  
 برای سکون و استراحت و برای تلاش معاش و درین عبارت لطف و ندرت یعنی شب برای سکون استراحت  
 و روز را برای کسب تلاش معاش ازین آیت هم معلوم میشود که شب و تحقیق وقت استراحت است  
 هر چه که باشد و روز وقت تلاش و ترو است هر چه که باشد و قوت بر طلوع و غروب آفتاب و تابان نیست  
 سوالات مولوی جمیل علی - مایه را که صیاد کافر صید کرده باشد در اکل آن چه حکم است جواب  
 حلال است در کتب فقه مسطور است لا باس باکل السمک الذی یصیده الجوی و حلال آنکه گرفتن مایه  
 در جمیع احکام حکم فح ندارد تا آنرا فوجی کافر گمان کرده شود سوال و ضوئیکه برای نماز جنازه کرده باشند  
 یک از نماز پنجگانه بدان وضو گزاردن رواست یا نه جواب رواست زیرا که در وضو نیت شرط نیست  
 بهر نیت که کنند گزاردن نماز بان جائز است دریم که نیت شرط است نیز رواست فی العالمیه نیت و نیت  
 الجنانه و سجده التلاوة اجزاء الهی به مکتوبه بلا خلاف که فی الحیط سوال نماز گزاردن بر فرش گلیم و  
 نذر سجده تلاوت رواست یا نه جواب رواست بشرطیکه پیشانی بران قرار گیرد سوال زید بر وضو

تحلل بیچ چنان گرفتار است که یک رکعت هم مضطرب است او را تواند نمود پس بنابر نماز وضو تازه کند بعد  
 ادای نماز آنچه معمول او باشد از منزل کلام الله و تلاوت حدیث شریف و صلوة طیبات بدان وضو  
 بخواند یا تجدید وضو بخواند و بعد ادای نوافل مثل سجده یا شست و اشراق و غیره نیز برای او وضو  
 تازه نماید جواب عاجز تجدید وضو نیست اگر ناکفیه و دیگر متحقق نشده باشد همان وضو کفایت میکند  
 سوال در فوائد محیط آورده که شخصی بجناب حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم عرض نمود که زید در  
 سفر است و گویا در ویدر وطن بمسافت بجده یا در موضع غیر معلوم است و او زیارت را مشتاق است  
 چه کند آن سرور صلی الله علیه و سلم فرمودند که خطبه بخمال یاد و زیارت آن خطبکن پس درین  
 صورت ساختن تعزیه تسک باین روایت اغلب که حکم جواز دارد جواب این روایت در کفایت شعبی است  
 چندان تعزیه نیست معذرا دران روایت ذکر سفر و بعد مسافت نیست فقط صورت مجبول بودن موضع قبور  
 پدر و مادر مذکور است معلوم را بر مجبول قیاس روانیست زیرا که اگر قبله مجبول باشد تحری جائز است چون  
 موضع قبور پدر و مادر حضرت امین معلوم است زیارت تالوت مصنوع جائز نباشد و الا بدین نوع زیارت  
 قبر غیر مخرج گزاردن برای کعبه مصنوعه و عرفات مصنوعه نیز جائز باشد فقط سوال زیارت تالوت  
 تعزیه و فاتحه خواندن بران و مرثیه خواندن و گفتن و شنیدن آن و فریاد و نوحه کردن و سینه کوبی نمود  
 و جرح خوردن بناتم حضرت امام حسین چه حکم دارد جواب این چیزها همه نادر است در کتاب السراج تروا  
 خطیب آورده عن المدین را بر بلا مزار و عن المدین را بر شجا بلا روح و مرثیه گفتن و خواندن و شنیدن  
 آن بشرطیکه متضمن تحقیر و اذیت اهل بیت یا نسبت ظلم و ستم بجناب الهی نباشد بخانه خود بلکه نذر  
 و فاتحه در دو صدقات نیز بخانه خود تسبیح و فریاد و نوحه کردن و سینه کوبی نمودن و جرح خوردن هم  
 حرام است و در حدیث است لیس مناسن جلق و سلق و خرق ترجمه یعنی نیست از مائحه که جرح خورد و گریه  
 باواز نوحه کند و گریه آن و غیره حدیث است لیس مناسن ضرب الخدود و شق الجیوب و عابده جوی  
 الجالبیه این هر دو حدیث در مشکوه المصابیح است فقط جواب ال مولوی محمد زاهد خان شاهی بجانپوری  
 حدیث که مرقوم شده بود بکلاحظه درآمد در کتب صحیح حدیث موجود نیست اما در تفاسیر محدثین مثل ابن جریر  
 و ابن مردودیه بر روایت ضعیف موجود است و حدیث بر مذمباتل سنت کم کسی میداند بموجب فرموده  
 سامی نوشته میشود اول یک مقدمه را خاطر نشین باید ساخت بعد از آن معنی حدیث خود بخود فهمیده



خواهد شد مقدمه اینست که حق دو قسم میباشد حق دائر حق متعین مثل ادین و اسلام حق متعین است و  
 نسبت جنفی یا شافعی مثلاً حق دائر است حاصل آنکه حق دائر آنست که خود هم حق باشد و غیر او نیز حق باشد  
 مثل صوم و افطار و حق مسافر که هر دو حق اند و قیام و قعود و نماز نفل و جهار و اخفاء و نماز منفرد و علی بن القیام  
 و حق متعین آنست که غیر او حق نباشد مثل صل نماز فرض چون این مقدمه معلوم شد پس باید دانست که  
 هر ادعای حق در سوال و قضی علی کرم الله وجهه که ما الحق را و حق متعین بوده حق دائر و لهذا آنحضرت صلی الله  
 علیه و سلم و جالبش قرآن و اسلام را ذکر فرمودند که هر دو حق متعین اند کتب و دیگر ادیان دیگر نسخ شده اند  
 و خلافت حضرت علی ذکر فرمودند و عقیده ساختند بقوله اذا انتهت الیک یعنی چون خلافت تو رسد حق متعین گردد  
 زیرا که در الوقت از خلفا و راشدین غیر از ذات ایشان موجود نبود و خلافت خلافتی نشسته چه وقتیکه خلافت  
 بحضرت صدیق رسید دائر بود در میان چهار کس زیرا که امامت مفضول با وجود فاضل جائز است اگر دائر  
 حضرت علی با حضرت عثمان بیعت میکردند جائز بود و همچنین وقتیکه حضرت عمر رسید دائر بود در میان کس  
 و وقتیکه حضرت عثمان رسید دائر بود در میان دو نفر گاه که حضرت علی رسید دیگر تحمل خلافت موجود نبود  
 و لهذا ایشان را خاتم خلفا گویند و این معنی از لفظ اذا انتهت الیک مفهوم میشود زیرا که دلالتیک نگفتند  
 و الا مفهوم میشود که دلالت غیر تو مطلقاً حق نیست و ازین لفظ مفهوم میشود که مطلق ولایت چون تو رسید  
 منتهی شود و تمام گردد و درین لفظ نیک غور باید کرد و نیز مقدمه دیگر باید دانست که حق دائر لازم نیست که همه  
 شقوق مساوی و برابر باشند بلکه جائز است که یک شق او افضل باشد از شق دیگر و در اصل حقیقت مشترک باشد  
 چنانچه در کفاره یمن که حق دائر است در میان اعتناق و اطعام و کسوت و حال آنکه اعتناق بلا شک افضل است  
 از اطعام و کسوت و کسوت افضل است از اطعام که اندک الله اعلم بالصواب سوالات منشی نجم الحق - نماز  
 حنفی المذهب با قدا و ائمه ثلثه یعنی شافعی و مالک و احمد و حنبلی هر چهار جائز است یا نه جواب آنحضرت صلی الله  
 علیه و سلم درین شافعی المذهب و مالکی و حنبلی همه جائز است چه که در اصول ایمان اختلاف نیست و از کتب  
 احادیث صحیح ثابت است لیکن فی زمانه بعض علماء و انهم بسبب قصیر الفهمی خود تعصب و زبده  
 گفتگو میسازند قول او شان مردود است و خلافت فقه و حدیث مجتهد خود است هرگز قابل سماعت و  
 اعتبار نیست و در کعبه المذله الآن نیز همین طور جاری است و الا در مذہب اهل سنن و فرقه خلا فیه  
 چه فرق معلوم میشد نزد اهل سنن و جمیع فقهاء و محققین در هر چهار مذہب حق دائر است و این مسئله را از

کتب اصول معتبره دیده باید گرفت تا که اطمینان کلی خواهد شد کتب فقیر عبد الغزیز غفانه و کفر عن سیئات  
 سوال دیگر غنی را تان و وقف خوردن چه حکم دارد جواب جائز است سوال کسیکه حلال را حرام  
 و حرام را حلال و اندک الشرع حکم او چیست جواب اگر آن شخص میداند که فلان چیز در شرع حرام است  
 باز بمحض اتباع نفس او را حلال میگوید یا بالعکس پس آن شخص کافر میگردد و اگر نمیداند پس کافر نمیشود  
 سوال زید و حنی حدیث شریف توجیهات و امیه در کسیکه منفی بطرف انکار میشود میکند بر چه وجوب  
 مسائل فقهی بزرگانه لازم آید بیان فرماید جواب تفسیر قرآن و حدیث را اولاً علم صرف و نحو  
 و اشتقاق و لغت و معانی و بیان و علم فقه و اصول فقه و عقائد یعنی علم کلام و علم حدیث و آثار و  
 تواتر و ضرورت بدون معرفت این علوم هر کدام در معانی قرآن و حدیث هرگز جائز نیست و بجز این  
 هر صاحب مذہب تمسک بقرآن و حدیث میکند و در رفع شبهات مخالفین محتاج بتأویل میشود و  
 تأویل قرآن حدیث موافق مذہب خود حق میدانند و مخالف مذہب خود باطل و مینان و معرفت حق و  
 باطل فهم صحابه تابعین است آنچه این جماعت از تعلیم آنحضرت صلی الله علیه و سلم بانضمام قرآن حالی  
 و عقلی فهمیده اند و در آن تخطیه ظاهر کرده واجب القبول است پس این صاحب توجیهات رکبیه  
 اگر از قبیل اول است تهدید و وعید و حق او بسیار است من القرآن برائۀ فقد کفر من سیر القرآن  
 برائۀ فلیتوب مقعد من النار و حال قرآن و حدیث یکسان است که هر دو مبنا و دین اند و لغت عرب  
 مشترک حقیقت و مجاز و ظاهر و ماول و ناسخ و منسوخ است و اگر فرقه ثانی است معتبر است و اگر بخلاف  
 قرن اول حل میکند پس در بدعت او ملاحظه باید نمود اگر مخالف اوله قطعیه است یعنی مخصوص متواتر  
 و اجماع قطعی است او را کافر باید شمرد و اگر مخالف اوله ظنییه قریبه یقین است مانند اخبار مشهور و اجماع  
 عرفی گمراه توان فهمید و در الکفر والا از باب اختلاف امتی رحمة باید دانست چون تمیز این مراتب  
 بعلم و افرع و افرع و افرع است که اختراع کننده این توجیهات از قبیل جاهلان است او را بلزوم و  
 استحقاق جهنم و جزو تشدید در معروف و نهی منکر ازین امر شنیع باز باید داشت و بر عوام الناس  
 تاکید باید کرد که با وصفت نمانند و سخن او را نشنوند و اگر از فرقه ثانی کسی باشد که مذہب معلوم است  
 مانند و انض و جارج و معتزله و مجسّم و مذہب او بر مردمان آشکار باید کرد و اگر گمراهی خود را در پرده  
 اهل حق و ائمه توجیهات او با بیجا نباید داشت تا حکم آنرا ارقام نموده آید و السلام سوال شخصی



دعوت شخصی میکند کار دنیوی دعوت کننده نیز در پیش است غرض ادا زین دعوت همین است که  
از فصل هفتم سخن در عواید بخانه خود برده طعام خورانیده بخلق و چای بوسی در پیش آمده سفارش کنانیه کار  
مرجع را بانصرام رساند چون مدعو همین سخنان را دریافت نمود اجابت دعوت نمیکند و او را میگوید که در کدام  
کتاب کدام مذہب جائز است که سنت پیغمبر صلی الله علیه وسلم را مسلمان رو کند و پیروی آن نکند این عرض  
میداد که قبول کردن دعوت آنچنین کس و یا مانند آن که او از این حلیه سازی قصد مرید شدن یا تعویذ و  
عملیات آموشن و امانت شرعیست چه حکم است جواب اگر آن کار دنیوی بر شخص مدعو واجب باشد  
خواه بایجاب خدا مثل تحقیق مسائل فقه یا تخلص مظلوم از ظالم مع القدرة و مانند این خواه بایجاب  
یعنی سلطان و حاکم مثل فیصل خصومات در حق قاضی و خواندن عرضی یا در حق منشی و نوشتن شقه و درانه  
و فیصل معاملات دیوانی و فوجداری و حق املکاران متعلق باین خدمات پس اجابت دعوت نباید کرد  
که بظاهر دعوت است و در باطن رشوت حرام است قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یا ایها العمال خلول  
و اگر آن کار دنیوی یا دینی بر ذمه این شخص مدعو واجب نباشد نه بایجاب خدا و نه بایجاب حاکم و  
سلطان مثل مرید کردن و تلقین اشغال و اذکار کردن دوم کردن بر بعضی و تعویذ نوشتن و لو کنانیه  
در سر کار میری که آشنا و این مدعو است نه آنکه این مدعو از طرف آن امیر مقرر باشد برین کار چنانچه  
بخشی و جماعت دار و رساله دار میباشد بلکه مجرای دوستی و مصاحبت تواند و مانند رسانیدن  
حاجت حاجتمندان و دمانیدن صدقات و خیرات و مانند این چیزها پس هیچ پاک نیست مدعو را از اجابت  
و خوردن طعام جائز است لقوله علیه السلام فی حق الرقیة لیا فی الکتاب ان احق ما خذتم علیه اجر الکتاب  
هذا هو المطابق لقوله کتب الفقه و الله اعلم سوره ال شخص در حالت نوم و بیخبری بوقت شب بر  
بستر خود میخسپد و هم در آنجا از او هم بر بستر علمیده در خواب بود و تصور ابدن آگاهی آن شخص  
مادر زن او هم در آنجا همراه دختر خود آمده و خواب کرده و در هرگز در آن حالت و خوف نداشت و راحت  
مستی و شهوت از جاس خود بر جاسیده دست بر بستر زن خود بطلب بر رویار گرفت آن پاری خندان  
او بود که همراه دختر خود میخسپید آن شخص ندانسته زن خود فهمیده بود و مجروح احساس پا و هم او از  
آن زن فرار شناخت که این بای مادر زن خود است دست برداشته پایش بگذاشت بر بستر خود  
باز گردید حالا عوام او را میگویند که زن او بر او حرام گردید شخصه افلاس زده محتاج و محض بے مقدر

بصدیانی زنی دست آورده خانه خود را آباد ساخته بود حالا بنین حرکت ناگهانی بدون اختیار که بالا بخرید  
در آمد از وقوع آمده خانه اش بر پا و میر و جواب بر مذہب خفی هیچ علاج این واقعه ممکن نیست زن  
این شخص بسبب آنکه مادر او را دست بشهوت رسانید حرام ابدی گشت کذا فی کتب الفقه اما بر مذہب  
شافعی پس دست رسانیدن مادر زن بشبه آنکه زن است زن حرام نمیشود آری اگر صحبت  
بر مادر زن میکرد البته زن حرام میگشت کذا فی کتب الفقه والله اعلم

**فائده در مخارج حروف و ضروریات قرات در ابتدای اسلام محمول بود که در رکوع و سجود**  
میگفتند سبح قدوس ذوالجبروت والکبریا و اعظمه بعد از آن چون در سوره واقعه نازل شد  
فسبح باسم ربک العظیم حکم شد که در رکوع سبحان ربی العظیم گفته باشند باز نازل شد سوره سبح اسم ربک الا  
حکم شد که در سجده سبحان ربی الا ع گفته باشند اگر کسی را بر زبان حرف طایع و جواد انشود و قصد  
و کوشش در ادا کند پس هیچ مضائقه نیست زیرا که در حدیث صحیح بخاری و مسلم واقع است فرمود  
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم هر که ما هر باشد از قرآن یعنی الفاظ قرآن بر زبان او سهولت جاری شود  
و مخارج خود بر آید ثواب ادنوشته میشود هر اد فرشته ای که بزرگ نیکوکاران و سیکه قرآن بخواند و زبان  
او لغزش میکند در خواندن با وجودیکه آن کس کوشش کرده باشد و ادای حروف و بران کس  
باشد پس او را ثواب میشود قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الماهر بالقرآن مع السفرة الکرام  
البره و الذمی یقر و القرآن و یتعجب فیه و هو علیه شاق له اجران از مشکوه شریف نوشته شد و قال  
الله تعالی و رتل القرآن ترتیلا تر تریل در لغت روشن و واضح خواندن را میگویند و در شرح چند چیز  
در خواندن قرآن ضرورت تکامل ترتیل حاصل شود و آن تصحیح حروف که بحاجت ضا و ظا و ج و ط و ت و  
نبراید دوم تحسین حروف که وصل قطع کلام بے محل نیست و صورت کلام الهی تبدیل نیابد سوم اشباع  
حرکت یعنی ضمه و فتحه و کسره را با هم امتیاز دادن که یک یک بدیگه مشتبه نشود و چهارم آواز را فی الجمله بلند  
کردن تا الفاظ قرآن از زبان بسامع وار و شنوند و از انجا بر دل برسد و کیفیت از کیفیات مطلوبه و بدل  
پیدا کنند مثل شوق و ذوق و خوف و بیم و تحسین صوت ششم ملاحظه شود و در مواقع آن که بسبب  
رعایت شد و عظمت کلام و جلالت آن نمودار میگردد و در تاثیر اندام میکند اگر در قرآن امر مخوف یا خفا  
شود توقف کند و از خدا پناه گیرد و اگر امر مطلوب و مقصود شود و توقف نکند و از خدا آن مطلب را بخواهد



نخواهد اگر در قرآن تعلیم دماس یا ذکر فرموده اند توقف کند و آن دعا و آن ذکر را از دل یکبار بر زبان  
راند مقصود از این چیز نام بر و فهم است و بدون رعایت این چیز مثل شعر خوانی میشود همیشه فکر میکند  
که آخر سوره که خواهد رسید تا زود تمام کند خط بنام امام شاه خان صاحب گرامی نشانی امام شاه  
جیوسلمه الله تعالی از فقیر عبد العزیز و فقیر رفیع الدین بعد از سلام مسنون الاسلام واضح باد و قیمة میر رسید  
مطالب چند مرقوم بود اجوبه آن نوشته میشود یک آنکه پیش از فقها مسیح ریح بحیض است  
و در حدیث شریف است که حضرت صلی الله علیه و سلم زیر رخ را ترک کرد اگر ریح لحیه را مسح فرض شد زیر رخ  
را ترک کردن چه احتیاج است جواب مسیح ریح لحیه فرض است و ترک کردن زیر رخ محنت است که رتبه او  
از مرتبه کتفا بر فرض بزرگتر است زیر رخ از وجه خارج است شستن آن با وضوء از فرض خارج است  
و همچنین کتف را غسل بحدیثی سنت است پس از فرضیت مسیح ریح لحیه و شستن زیر رخ تخلف است  
سوال دوم روز قیامت که لقاے حضرت باری جلشانه خواهد شد چه طور خواهد شد در تجلی ذات یا  
صفات جواب این تقریر در رساله دراز به تفصیل مستوفی درین باب نوشته است که اظهار آن  
در مقام طوطی وارد اما سخن مختصر اینست که متفق علیه اهل سنت و جماعت است که دیدار الهی در جنت  
بیکیف خواهد بود یعنی بغیر لون و شکل و بعد و جهت تصویر این مقام محققان اهل عقل و کشف بحد و چه  
بیان فرموده اند حکیم البوصیری در کتاب فصوص خود میگوید که انکشاف شے گاه بر وجه جزئی شخصی  
ع باشد و گاه بوجه کلیه که عنوان یک شخص یا اشخاص کثیره شود اول بار رتبه و ثانی معرفت  
و ثالث اعلم گویند حاصل در وقت تعلق بدن از حق تعالی شانه قسم ثانی است و بعد از تعلق بدن  
این معرفت ترقی نموده بدرجه اول خواهد رسید این را تعبیر برویت نموده میشود بقدرت الهی جلشان  
به نسبت آن ذات مقدسه همچنان جرم و لذات در بصر و بصر پیدا خواهد شد و این را بجز البصار و  
رویت تعبیر نتوان کرد که عبارت دیگر مشعر بر کمال انکشاف نیست و درین نقل بهم اندک  
تفسیر و اصلاح کرده شد یعنی در کلام شریف ایشان حصول جرم و لذات در باصره نبود و اتفاقاً  
علماء است که نام رتبه همان آواک است که توسط حاسه باشد نه مجز آواک قلبی و الا این قول عوام  
تاویل اهل اعتزال میشود بنا بر این دوسه حرف درین زیاده کرده شد و از کلام بعضی دیگر مستفاد میشود  
که رتبه در مشاهده متحقق میشود بحصول ظلم مرئی در جلیدیه و از انجا در مجمع النور و از انجا در حس مشترک

در حدیث شریف است که حضرت صلی الله علیه و سلم زیر رخ را ترک کرد اگر ریح لحیه را مسح فرض شد زیر رخ را ترک کردن چه احتیاج است جواب مسیح ریح لحیه فرض است و ترک کردن زیر رخ محنت است که رتبه او از مرتبه کتفا بر فرض بزرگتر است زیر رخ از وجه خارج است شستن آن با وضوء از فرض خارج است و همچنین کتف را غسل بحدیثی سنت است پس از فرضیت مسیح ریح لحیه و شستن زیر رخ تخلف است

و از انجا نفس لاطقه صورت خیالیه و وهمیه و عقلیه تجرید میکند و در همین رسته نزول میکند که عقلی  
بواسطه وهم و خیال حس مشترک نزول میکند و شعبیه حالت البصار حاصل میشود اما چونکه تا جلیدیه  
نزول نیست البصار حقیقی نتوان گفت و در آن جهان که نفوس مقدسه و مطمئنه گشته کمال اتصال  
بجناب مبدء پیدا میکنند اشعه نورانی آن ذات مقدسه بر قوت عقلیه و وهمیه بر تو میزنند و از انجا بر خیال حس  
مشترک نزول میکند و بسبب جمیع فضل الهی به قوت مدرکه انسانی رفیع موانع نوم و غفل حواس در مجمع النور  
و جلیدیه نیز برایش خواهد کرد و همچنانکه خیالات درین جهان در جهت و مکان نیست آن محاسنه حقیقت نیز در جهت  
و مکان نخواهد بود و دیگری گفته است که در حدیث شریف آنچه در باب رویت وارد شده بر نفی جهت  
و سلب لوازم جسمیت ایما می نماید این قدر است که آن تجلی عبارتی صورتی از سایر مظاهر بود و جاتی  
میدارد اما از سایر مخلوقات که نیز مظاهر صفات آنجناب اند پس بآنکه ظهورات در آن مقام بعنوان  
الوہیت است و در سایر مظاهر بعنوان خلایقه و انواع کائنات چنانچه از آن حضرت یکلم ندای الهی اما الله  
الا اله الا سمریه و اما از سایر تجلیات صوری و خیالی و حسی این جهانی پس بدین وجه است که ظهورات  
مقدس در آن مقام بصورتی میان صور کائنات معلوم و مقرون بحسب انعطاف و کبریا و نور و بهای جمال  
و صفات و ممل کمال ذاتی و اسمائی خواهد بود که حوصله ناظر اکمل و اشرف را از ان در و هم عقل خود بخاطر  
ندارد و بر اکثر ان در تصور آوردن نمیتواند و آنچه اهل سنت نوشته اند که رویت آنجنابی بیکیف است  
برای دفع اشکالات معتزله از ثبوت لوازم جسمیت گفته اند چون حقیقت تجلی دریافت شود جمله  
اشکالات از بزمی پاشند و معجزا بعضی اکابر میفرمایند که نفس را بسبب استغراق قوی در شهوات  
احساس هیچ غیر از زمان و مکان و جهت و وجود خود و غیر خود نخواهد بود و همین را معائنہ بے جهت و شکل  
و لوازم جسمیت میتوان گفت بالجمله همچنان که گفته میشود که زید و عمر و اصرح و ایدیم و حال آنکه سوسه  
بعضی اعراض ایشان ننیده ایم هر گاه این مسامحه تعبیر در شاید که موضوع لغوی لفظ رتبه است  
جاری باشد در غائب بفتح آن چرا باید که کوشید و چرا التزام باید کرد که ذات صرف از تعلق فهم و  
آواک معرست در قید احساس و البصار افتد از آن رتبه در حق خواص و عوام سبب وجه مختلف  
میشود یکم بحسب قرب و بعد و دیگر بحسب قلت و کثرت حجب و دیگر بسبب زیادتی معرفت و صفات و کم  
آن که در درونیا مکتشف و تائید اینست که شبه نیست که بدن ارضی را نسبت بر روح حیوانی در جسد



بدل ذات مقدسہ حجاب زیادہ ترست و روح حیوانی را بچنین نسبت عالم مثال سفلی کہ تمام جن و  
شیاطین ست و عالم مثال سفلی را نسبت عالم مثال علوی کہ مقام ملائکہ مقربین است چون بعالم مثال  
ترقی نماید صورت همان عالم الکسب کند و بدن او حکم ارواح علویہ پیدا کند انچه در اینجا غیب است  
آنجا شہادہ گردد و اشتراقت الارض بنور بہا و حقائق اعمال و ہیاکل ملائک و احوال جنت و نار معائنہ  
الاجرم عظم تجلیات الہی را کہ کارخانہ تدبیر فیضان تضاد قدر و نزول شرائع برانہیاد صد و اونی  
ملائکہ را آنجا است بحسب مراتب اتصال نفس آشکارا گردد و متجلی شود و جوارح بدین تبعیت قوا و روح  
مطلقہ آن واردات گردد و یقین است حالت معائنہ لصری حاصل خواہد کرد و اللہ اعلم بالصواب .  
سوال سوم آنچہ نوشتہ کہ ذات حق الآن کماکان است و در اکثر ادعیہ می آید جان من لا یتغیر  
بذاتہ و لا بصفاتہ محدث الا کو ان و حق تعالی باینقدر ظہور مخلوقات در ذاتش و صفاتش تغیر نیاید  
در فہم نمی آید جواب مثال ظہور کائنات از حق سبحانہ و تعالی دلہ المثل الایمان من کل ما یقوم بدینی  
ظہور صور و آئینہ است آئینہ را ذاتی است کہ جرم معین است و صفاتے است خارجہ از مہ از قدر  
و شکل و رنگ شفاف و شیب و فرازی در سطح و مانند آن و صفاتے است خارجہ عارضہ گذشتن  
روح و از غرب بشرق و از زمین بظہا پس تغیر و قسم صفات و طرف حصول جوہر آئینہ حاصل است  
و اما صورت منتشر آئینہ در ان مطلقا در انطرف حاصل نیستند و نہ بظہور و نہ خفا و نہ در ذات و صفات  
آئینہ تغیرے مے افتد اگرچہ ہزاران ہزار صورت نیک و بد و پاک و ناپاک دروے نمودار گردد و اللہ اعلم  
سوال چہارم کافران بزور خود بر ملک تصرف یافتند و مدت مدید ملک مذکور در تصرف آنها ماند  
پس ملک مذکور را در کدام وقت و عرصہ مالک میشوند و کدام شرائط است کہ دادن ایشان ازان  
ملک و ہبہ کردن ازان ملک در حق کسے حلال شود و اگر ہمین صورت مسلمانان متصرف شوند و  
کسے بدہند گرفتن آن روا باشد یا نہ سوال پنجم اگر کفار بر اشیاء منقولہ متصرف شوند و کسے بدہند  
گرفتن آن روا باشد یا نہ جواب اگر کفار بر اشیاء منقولہ متصرف شوند چون بد خود و بر بند مالک  
میشوند اما چون بر ملک تسلط میشوند پس آنکہ این ملک دار الحرب کے میشود اختلاف است  
بعضے میگویند کہ دار الاسلام ہیچ گاہ دار الحرب نمیشود اگر بدار الحرب متصل گردد و دار الحرب میشود و بعضے  
میگویند کہ مادام کہ یک شعار از شعائر الاسلام بوجہ اعلان ظاہر باشد دار الحرب نمیکردد و چون ہمہ

شعار اسلام موقوف گردد و دار الحرب میگرد و بعضی میگویند که اگر کسی از شعار اسلام موقوف سازند و دار الحرب  
میشود اما صحیح آنست که ما دام که حرب قائم است و مسلمانان از استخلاص آن ملک عاجز گردیدند و متقاعد  
نگشته اند و استیلا کفار بعد و نشده که هر چیزی را از شعار اسلام که خواهند موقوف سازند و مسلمانان و باستان  
ایشان اقامت دارند و بر ملک خود اذن ایشان متصرف اند آن ملک دارالاسلام است و دار الحرب  
نشده و تصرفات عارضی ایشان معتبر نیست و بعد تسلط اسلام آن تصرفات اعتبار ندارد و چون مسلمان  
از جنگ برگردند و متقاعد شوند گوئی که جمیع اسباب در ول داشته باشند اما از مقاومت در ماند و اقامت ایشان  
باستان ایشان گردد و تصرف بر ملک خود باذن ایشان کنند و جریان شعار اسلام از راه بی نصیبی  
ایشان باشند از روی قوت مسلمانان آن ملک دار الحرب میگرد و تصرفات ایشان جائز است  
و بهیچ ایشان جاری و اما غلبه و تسلط مسلمانان بر بلاد کفار پس تصرفات ایشان در آن ملک جائز است  
در اموریکه موافق شریعت اند و در غصب و مال مسلمین نیست و الله اعلم بالصواب سوال ششم  
صلوة الوسطی کدام است و فرضا اگر کسی وسطی میشود چهار نماز باقی میمانند و تصدیق کمال از آنها  
برخی جواب در صلوة الوسطی هفت قول است تعیین هر یکی از پنج نماز و مجموع نمازها و قول ششم  
و بهم بودن بدستور ساعت جمعه و لیلة القدر و اسم اعظم قول بهتم صحیح و در جمیع است که صلوة وسطی  
صلوة عصر است و چهار نماز باقی کمال تقیید از آنها بر پنج و زیرا که تقیید صلوة وسطی و نفس انیست بلکه  
در محافظت آداب آنده است چون وقت تحب جماعت و مسجد و سباحت وضو و مسواک و اذان و اقامت  
و فرید الطمینان و کثرت اذکار و عزیت تاکید و دین امور از قبیل عزیت فضل بر فضل است و فضل  
بر ناقص و در ثبوت انقیاد تفاوت خود شبه نیست و الله اعلم سوال بهتم بشریعت معلوم است که احکام  
ظاهر را گویند و بدان مامور هستند و طریقت و حقیقت و معرفت که ذکر آن در رسائل مجامید  
نمی آید که چه چیز است جواب لفظ شریعت و معنی دارد عام و خاص معنی اول ما جاز عن رسول الله  
صلی الله علیه و سلم فی امور الدین من اعتقاد و عمل و خلق و حال نیت و رخصه و عزیمت و مهربانی و معنی دوم آنچه  
تعلق بعمل جوارح دارد از عبادت مالی و بدنی و بیان آن عهده فقه است و در کتب فقه مذکور میشود دین  
را مقابل طریقت و اخوات آن میکنند پس آنچه تعلق باخلاق و نیات و آداب عبادات بروجه عزیمت  
و در طریقت است و آنچه تعلق باخلاص و عین الیقین و تحصیل مشاهد و استغراق دران حقیقت



در آنچه تعلق بر کاشته اسرار اعتقادات دارد از کیفیت توحید و معیت و قربیت و اسرار محبت و ولاد و مراتب  
ولایت و اولیاد و مانند آن. آنرا معرفت گویند و اینهمه در معنی اول شریعت داخل اند از آنکه در هر نفس  
کاملان آن فن غیر منصوص را استنباط نموده بآن منصوص ملحق ساخته شرح و بسط و دیگر داده علم جدا گانه  
استخراج کرده اند و همین اسماعلی نموده اند سوال هشتم معرفت کمال هر شیء بطوریست که از دیدن  
شنیدن و غور و معرفت کامل حاصل نمیشود جواب حقائق اشیا و ظلال صفات الهی اند و ظهور آنها  
در خارج مربوط لعل اربع است فاعلی و غائی و مادی و صوری و ظهور کمال این حقائق به ترتیب آنها  
مختص آنهاست و حصول ثمرات خاصه بآنها پس معرفت کمال هر چیز بالا جمال به تجلی ذات حق است  
بر سالک و ضمن آن شے که این تجلی بعد مشاهده کثرت و وحدت در مقام سیر باشد فی الاشیا حاصل  
میشود و با تفصیل با حاط مبادی و خواص است از قوانین حکمیه مع تشخیص مبدعین و مراتب تنزل آن  
از قوانین کشفیه و اگر از محسوسات باشد اوراک بحواس نیز در تقسیم معرفت تحقیق اود داخل است و الله اعلم  
سوال نهم قصه ابلیس که در کلام الله وارد است معلوم نیست که سوال جواب او بطور گریه یا بطور الهام  
یا بطور دیگر جواب طور این کلام در نقلیات هیچ وارد نشده اما وجدان چنان دریافت میکند که از راه  
یافت بود یعنی این شقی ندانستی شنیده میدانیست که این ندانستی حق است و نفس الامر یکی از ملائکه  
مظانیه قهر کلام الهی را ادا می ساخت که این او را نمیدید و نمی شناخت لیکن باید دانست که کفران ملعون  
کفر جهل و احتیاج نیست بلکه کفر جود و عناد است پیش از لغت قوت ملکیه که بهم رسانیده بود تلقی از  
غیب میکرد زایل نموده اند و سلب نموده تا از الم قبض و فرط قطش هم قرار نگردد و قدم در راه توبه نه نهند  
بلکه همین راه را و خروج بسخط و عتاب نموده و رکسوات امانت طرد و برپا داشته اند اما در جوهر روح اوقیقه  
منظم افکنده اند که گاهی خور استحق حبس و گاهی در لباس استغنا و مایوسی گمان کرده بقوت  
طاغات و اسما و کماتسبه در شیاطین و مردم تصرف میکنند و آن رقیقه منظم را با قرائن آن موهو ساخته خلق را  
بضلال و جهل و قسوت و کفر امانی باطله را بکین مینمایند خود بابتد منه و الله اعلم سوال دهم مشهور است  
سجده ارواح از کلام الله همین قدر معلوم گردیده که الست بر یکم قالوا بے و تعبیر معلوم نیست که بچه  
وجه بود و ساجد یک سجده و دو سجده و تارک آن و مثل امرین مذکورین کدام کس شدند جواب  
سجده درین وقت مردی نیست مومنین که خاتمه ایشان بر ایمان میشود جواب بے توقف اند

و کافران توقف اما بعض فقها میگویند که انبیاء و سجده کرده اند و حوام مومنین یک سجده کافران  
نکرده تسند این سخن معلوم نیست آنرا در احادیث و آیات گرفتن چهار میناق معلوم میشود اول  
از جمله اولو العزم دوم از سائر انبیاء سوم از علمای چهارم از عامه قال تعالی و اذا خذنا من النبیین  
مثاقیم و منک من نوح و ابراهیم و موسی و عیسی ابن مریم و اخذنا منهم ميثاقا فاعلینا و جاس و دیگر فرموده  
اند و اخذ الله ميثاق النبیین لما اتیتکم من کتاب و حکمت ثم جاءکم رسول مصدق لماکم لکنتمن به و  
لتنصرنه و جاس ارشاد شد و اخذ الله ميثاق الذین اوتوا الکتاب تبینه للناس و لا تکتموه و جاس دیگر  
فرموده و اخذ ربکم من بنی آدم من ظهورهم ذریعهم و اشد بهم علی الفسیم الست بر یکم قالوا بے و الله اعلم  
سوال یازدهم در حالت بر سبکی کلام حرام است و چون زن و شوهر فراهم آیند ذکر الله ضرورت این  
اوامر فرماییند مباحثت دارند جواب در حالت بر سبکی کلام حرام نیست بلکه مکروه است و این مکروه  
بهم با یکدیگر است نه مجرد تلفظ بربان و ذکر الله در جای حق و نجاست منع است در شغل جماع  
و معناه علما نوشته اند که اما ذکر الله در بیت الخلا و هم در وقت جماع پیش از در آمدن و کشف عورت  
کردن پس منکون است مباحثن و منافات نیست و الله اعلم سوال دوازدهم دیدن جناب  
پیغمبر صلی الله علیه و سلم در حالت منام فرقه سنییه و شیعه هر دو را میسر میشود و هر یک الطاف آنجناب  
بیان میکنند و احکام موافق خود نقل مینمایند اغلب که هر دو کسانرا افراط کردن در آن جناب  
خوش نمی آید و خطرات شیطانی را آنجا دخل نیست این را چه تصور توان کرد جواب مضمون حدیث  
سن رائی فی المنام فقد رائی را اکثر علماء تخصیص بصورت مدفونه در روضه منوره نموده اند و بعضی  
تعمیم کرده بجمیع صورتهای آنجناب از ابتدای نبوت تا وفات در جوانی و کلان سالی و سفر و حضر  
و صحت و مرض بران بوده اند و توارد سنی و شیعی بران صورت احتمال بیش نیست و وقوع آن مباحث  
نشده و لا نقض بالفرضیات اما تحقیق اینست که دیدن آنحضرت صلی الله علیه و سلم در خواب چنانچه  
قسم میتواند شد یکے رویای الهی که اتصال تعین بآنجناب است و بلکه حقیقت که دیدن  
مستلقات آنجناب است از دین ایشان و سنت ایشان و ورثه ایشان و نسب مطهر ایشان  
و درجه سالک و متابعت و محبت ایشان و مانند آن بصورت آنجناب مقدس در پرده مناسب  
که در فن تعبیر معتبرند و رویای نفسانی که ظهور صورت اعتقادیه خود است که بر لوح خیال مشغول است



مثل انتقال صورت بر کاغذی این هر سه قسم در حق آنجناب جائز است و قسم چهارم که شیطانی است  
یعنی مثل شیطان بصورت آنجناب همین مفتی و متفق است اما در قسم سوم شیطان گاهی آواز می دهد و کلام  
تبلیس میکند و دوسه می اندازد چون بشهادت بعض روایات که در وقت قرائت سوره نجم وقت سکوت  
آنجناب شیطان حرف دوسه گفته بعض سامعین مشرکین را مشتبه ساخت در حین حیات این معنی ممکن  
باشد در خواب چرا ممکن نیست لهذا در شریعت غرض احکام خواب را صحت نمیشمارند و در احادیث مشهوره  
نمی شمارند احیاناً اگر اهل بدعت و دین آنجناب بصوت رسد ازین قبیل خواهد بود و الله اعلم بعماره از  
نامه ما محفوظ کرده باشند والسلام جواب شبهات مشرکین در باب مشیت الهی قوله تعالی  
سَيَقُولُ الَّذِينَ اشْتَرَوُا الْبَشَرَ اَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ اَعْلَامُ اَنَّهُمْ يَوْمَئِذٍ يُرْمَوْنَ مِنْكُمْ بِلِهَافٍ اَوْ اَنَّهُمْ  
شبه مشرکین را هست حاصلش آنکه در عذاب از قوم مجرین مستحقین عذاب نیواند شد بیانش آنکه  
مسلمانان میگویند که هر چیز بمشیت الهی است پس شرک که اهل اقسام کفر است و تحريم حلال  
که اوست اقسام کفر است همه بمشیت الهی است زیرا که اگر مشیت او تعالی متعلق بخلق آن میشد  
البتة همان قسم واقع میشد ما و پدران ما چه قسم شرک و چه تحريم حلال چه میتوانستیم کرد و الا مشیت  
غالب بر مشیت خدا میشد و چون شرک و تحريم حلال بمشیت او تعالی شد عذاب بران چه قسم تصور  
شود که خلاف آن مقدور خلق نیست حق تعالی ازین شبهه بسبب طریق جواب فرمود موافق ترتیب  
مناظره اول نقض دوم حل سوم قول بالموجب نقض اینست که حق تعالی باجماع مسلمانان کافران  
بعضی اعم سابقه را بر شرک و تحريم حلال عذاب فرموده است اگر این عذر واقعی بود اینها چرا عذاب  
میشدند مثل عاد و ثمود و قوم مدین و فرعون و نمان که کفار آن زمان احوال این اعم را بتواتر  
شنیده بودند بلکه آثار عذاب را دیده و حل اینست که مشیت دفع عذاب نمیکند چیزی است که بمشیت  
الهی واقع میشوند مثل زنا و سرقة و لو طت و قتل و ظلم و بران عذاب شده و میشود زیرا که این مشیت  
تالیع اراده و مشیت بندگان است تا هر چه اراده کنند موافق آن حق تعالی پیدا میکند آن مشیت  
ظاهر که خلاف اراده و مشیت بنده باشد و دفع عذاب است زیرا که بنده دران مشیت مثل جلا و قتل  
میشود و فرقی چون ظاهر است در میان کسی که خود را از بالا می بام اندازد یا در چاه بر تابد و کسی که بلی  
اختیار بخیرش یا از بالا می بام بیفتد یا در چاه فرو رود برلای همین فرمودند که بل عندکم من علم فخر جوده

و قول بالموجب آنست که مسلم و مشیت که شرک کافران و پدران ایشان بمشیت الهی است لیکن آن  
ایشان نیز بمشیت الهی است پس دفع آن نمیتواند شد چنانچه دفع کفر و شرک نمیتواند شد پس بگفته  
خود الزام خوردند و همین است معنی قول بالموجب در اصطلاح اهل مناظره که دعوی خصم را مسلم دارند و  
بگفته او الزام دهند و همین است معنی قل قلتم الحجۃ البالغۃ الخ اما قوله قل لم شهداکم الذین  
یشهدون ان الله حرم هذا پس در جواب یهودیان واقع است و متعلق بقوله تعالی ذلک جزئنا  
ببینیم و قوله تعالی یوم نحشرهم جميعا یا معشر الجن قد استکشتم من الانس سابق مذکور رفته است  
که و ذلک جعلنا فی کل قریۃ اکابر یحییها لیمکدوا فیها و یمکدولک الا بالفسهم و یمشعون بعد از آن  
قدری از کلام آنرا که فرموده تعالی و اذا جاءتهم آیه قالوا لن نؤمن الخ و عید واقع شد و مالکین  
بذلت و رسولی قتل و اسیر در دنیا حاصل کرد و میفرمایند که روز قیامت همه مکر کنندگان یکجا حاضر کنند  
و فرقه جن را که اصل الاسول مکران خطاب فرمایند قد استکشتم من الانس یعنی بسیار اگر فتنه شما از فرقه  
انس یعنی بسیار از آدمیان بکفر خود تابع و عابد و مطیع و فرمانبردار خود ساختید تا آنکه در شهوات  
غرق مانند و اصلاً بخدا توجه نکردند و فکر آخرت در خاطر ایشان خطور نکرد چون آدمیان ازین خطاب  
برای عتاب خواهند شنید عذر خود را بجا می آورند و میگویند ما را تمییز قریب و موافقه عاجل بر شرک و  
معای از طرف شما واقع نشد بلکه همت و ارادید و باعث اتباع بهره مندی بود جنیان را از انس  
که نذر و قربان از طرف آدمیان بایشان می رسید و انجاء مطالب جزئی مثل داون فرزند  
و مال و چیزهای و در رسانیدن و از احوال غائبان اطلاع داون و دفع اعدا نمودن و حاضر شدن  
در وقت ندادن و از طرف جنیان بآدمیان می رسید و عنت مواخذه واقع نشد تا آنکه در همین  
کار و بار عمر اتمام کردیم و باجل خود رسیدیم و اگر فی الفور بر شرک بر سر گناه تنبیه و تعذیب  
ما تنبیه شده از اتباع جن دست بردار میشدیم و توبه میکردیم و ندامت میکشیدیم حق تعالی  
خواهد فرمود و الله اعلم بما فیها یعنی چون شما دنیا را خود را در اتباع جنیان قبول  
و سادس مشیاطین گزرا کنید در آخرت هم آتش که اصل ماده جن و شیاطین است مقام  
شماست الا ماشاء الله یعنی چنانچه در بعض اوقات در دنیا هم خالی از اتباع جن و شیاطین



می بودید در اینجا هم بعض اوقات خالی از ابتلاع جن از آتش بطبقه زهر بودید رسید و هرگاه جزاء کمال موافقت با عمل پیدا کرد ثابت شد که آن ربک حکیم علیم و این امر مخصوص بفرقه جن و انس نیست بلکه کذلک ذولی بعض الظالمین بعضا یعنی همچنین مسلط خواهیم کرد و والی خواهیم نمود بعض الظالمین را بر بعض اگرچه از یک جنس باشند مثل آدمیان مضل با هم همین قسم اجرا خواهند یافت و گمراه شوندگان از آنها نیز خواهند شد همچنین بعض جن از بعض بلکه بعض عرب بعض عرب بعض بنود به بعض بنود جواب مسئله مسصحف مسئله مسصحف محدث و جنب و محض و نفسا و افعال مختلفه است و آن صاحب مذاهب مختلفه خفیه و شافیه و نجاری نوشته اند حاجت اعاده نیست لیکن عدم جواز گرفتن مهارت شرک بر آن مصحف محمول باشد نسبت بشافیه کرده اند در کتب شافیه موجود نیست ظاهر آنکه بطریق مبالغه گفته باشد است حل صندوق مصحف و خریطه که در آن مصحف باشد نزد ایشان درست نیست و مذہب نجاری که مرقوم نموده اند در کتاب خود بآن تصریح نموده مگر از ذکر مذہب ابن عباس که قرات قرآن حریب را جائز نوشته اند استنباط میتوان کرد که مسصحف نیز او را جائز باشد حال آنکه اینهمه مذہب باید فهمید انشاء الله تعالی عقد با هم حل خواهند و استبعادات همه مرتفع خواهند گشت حقیقت اینست که در احادیث صحیحہ همین وارد شده که لا یس القرآن الا طاهر در مسهمین حدیث اصل است و در قرات این حدیث که لاهل القرآن الحاض ولا جنب و در محل هیچ حدیث وارد نشده و همچنین در کتابت بیج حدیث وارد نشده دیگر آنکه کتابت مستلزم مس است پس حکم کتابت حکم مس باشد یعنی حرمت بخلاف نظر که مستلزم مس است و ملزم حکم لازم بنا بر قاعده عقلیه حالا باید شنید که مراد از قرآن درین عبارت لایس القرآن الا طاهر حقیقت قرآن که کلام نفسی است و دال بر آن که کلام لفظی است مراد نیست اولاً لیکن مسها لان الاول من صفات النجاسه جل جلاله و الثانی کیفیة قائمۃ بالهواء پس مراد نیست مگر نقوش داله بر آن یعنی مکتوب و همین معنی اشاره کرده اند مفسرین مثل کشاف و مدارک جائیکه گفته اند المراد من المس المکتوب پس این عبارت توجیه است بیان مذہب کسی نیست آیدیم بر آنکه اختلاف در میان خفی و شافعی چه قسم افتاد بیان آنست که مراد از قرآن در اینجا مصحف است بالا جماع و مس مصحف بانصحرارم شد نفی شایباید کرد که مصحف چه چیز است که ظاهر است که مصحف بلکه جمیع اسما کتب بر قدر کتب

از آن کتب در عرف محصور نیست بلکه حوشی آن کتاب و ما بین السطور و جلد مستحسن و خلاف که بخلاف متصل است همه را مصحف و کتاب می نامند پس مس این چیز با حرام شده و این چیز با رتباً حکم مکتوب دارند بنا و لفرق بین متصل و منفصل مقرر است که در بیخ زمین آنچه متصل بآن زمین باشد داخل میشود بلا ذکر و آنچه در معرض انفصال باشد داخل نمیشود مثل مفتاح و ادانی موضوعه و چهار پایه یا بخلاف اشجار و عمارات که بلا خلاف داخل میشود پس مذہب خفیه درست شد و مس خلاف متجانی خواه بجلا قه یا بنیر علقه همچنین خریطه که در مصحف باشد بلا تکلف جائز شد که مس این چیز مس این چیز نیست لا عرف و لا حقیقه و شافیه گفته اند که در عرف چون تعمق نموده شود و وقت نظر نموده آید و رعایت احتیاط منظور باشد ظرفی را که منفصل باشد حکم می دهند پس حل هم حرام شد لانه مستلزم لمس الطرف و حکم الطرف حکم المظروف و لهذا در عرف مس آوندی که در چیز محترم باشد جائز نمیدارند و مقام ادب بلند تر ازین می باشد بعد از آن قیاس مساوات درست میکنیم و میگوئیم که ظرف الشئ و کذا ظرف ظرف الشئ که حکم ماتحتمه و قیاس مساوات در اینجا صحیح است که مقدمه اجنبیه صادق است لان ظرف الطرف ظرف لیکن در اینجا منالطه وارد میشود بر شافیه اینکه می باید که مس آن خانه که در آن صندوق مصحف نهاده باشد محدث را جائز نباشد و ایش آنکه ظرف شئ و قسم میباشد الاول ینقل بانقال الشئ عرفاً و هو الطرف المخصوص به و الثانی ظرف لا ینقل بانقاله کالبیت فانه یقال الدرۃ فی الحقة و الحقة فی البیت فالدرۃ فی البیت لکن البیت لا ینقل بانقال الدرۃ بخلاف الحقة پس این قسم ظرف مختص بآن شئ نشده و الاضافه للاختصاص فلا یكون ظرفاً مختصاً بذلک الشئ فلا یحرم لکن الحرام مس الطرف المختص به و تیر باید دانست که فرق است بالا جماع در بیان آنچه الفاظ قرآن در آن مکتوب باشند بر وجه قرآنیست حتی که آنرا مصحف یا بعض مصحف توان گفت پس مس او محرم است چنانچه یک پرچه کاغذ که بر یک آیت قرآن مکتوب باشد یا تعویذیکه در آیت قرآن مکتوب باشد یا رویه که بر و آیت قرآنی منقوش کرده باشد پس مس این چیز با هم حرام است نزد خفیه ایضاً و کذا عند الشافیه زیرا که در الوار مرقوم است ولا یحرم حمله فی الامتعة و العدل اذالم یکن مقصوداً بالحل وان علم بخلاف صندوق که در محض مصحف نهاده باشد و مثلاً این فرق همانست که ظرف الشئ یا لیکن مختصاً بذلک الشئ بخلاف یا بیشتر



فیه ذلک الشیء غیره و مذہب بخاری از بسکه تدرک العمل است حاجت توجیه ندارد و هنوز چنانچه  
منقح از کتاب او معلوم نمیشود آری استدلال اولیٰ بفرستادن کتاب بسوی قیصر که در دو آیت قرآنی  
مکتوب بود بروجاز من جنب یا محدث مصحف را درست نیست زیرا که نوشتن دو آیت در خط یک یا در کتاب  
بنابر قرآنیست نبود و الامس کتاب گلستان که در آیه اعملوا آل داود شکرا و قلیل من عبادی الشکور  
و دیگر آیات قرآن است مس جائز نباشد همچنین مس خطوط که در مقام تعزیت انا مددنا الیه راجعون  
مینویسند و در مقام شکر الحمد لله رب العالمین می نگارند که درست نباشد و بنا بر اینست که تفاسیر  
بشیر طایفه ابرار قرآن نباشد مس جائز داشته اند اینست توجیه مذہب منوعه و استدلال حقیقه الطال  
سوال رنگ نور و چه معنی دارد جواب نور و رنگ عبارت از تحول شمس است در برج حل به سال پنجان رنگی  
چیز از میان مردم و چهار فلزات و نباتات و حیوانات و طعوم و ایام و ساعات پس همچنین از رنگها  
برای هر یک تشخیص کرده اند و میگویند تشخیص آن اینست که هر گاه لون جنسی را با بن قاعد  
استخراج کنیم مطابق می افتد پس باین مناسبت رنگ نور و مقرر میکنند آنکه فی نفسه داشته  
باشد و ثانیاً آنکه وقت نور و زبرنگ صاحب ساعت و صاحب طالع ترتیب داده بیان میکنند و  
این بیان در آن کواکب حقیقی نیست اما نسبت کردن به نور و اسناد مجازی است بجلالة ظرفیت  
زمانی سوال ترکان که دوازده سال را با اسم جانوران قرار داده اند چه وجه است دعوام که آنرا  
سواری نور و گویند چینی دارد جواب ترکان تقی در مناسبات خفیه این اسامی مقرر کرده اند اما ظاهر  
آنست که بجز در طالع است و یا با استقرار ناقص که وقت تسمیه بدست آمده مثل تولد این حیوانات  
در آن سال بیشتر شده باشد یا مردم را میل بصفات موفه این حیوانات افزون گشته باشد و تسمیه مردم  
آنرا سواری نور و محض توهم واهی است سوال تقسیم بروج دوازده گانه و نامهای آنها برای  
اجزاء سطح فلک است یا برای جمله از کواکب که بر صورت مسمیات آن اسما واقع شده جواب اهل  
یونان اسامی بروج برای اجزاء فلک مقرر کرده اند که به تثلیث هر یک از چهار مربع منطقه البروج  
که مابین الاعتدال و الانقلاب حاصل شده و در خطوط کواکب و احکام سعادت و نحوست بهمانرا  
بکار می برند و تسمیه باین اسما بنا بر آن بود که اعتقاد بمنین عدم انتقال آنها بود و متاخرین در آنها نسبت  
مستقیم کردند و اما اهل هند بروج را را س میگویند و بدو نوع اعتبار میکنند یکی در ضبط ایام

و فصول و ظلال باعتبار نقاط و دیگر در ضبط خطوط و احکام سعادت و نحوست بحسب صورت اول را  
حساب سائن مینمایند و ثانیاً را حساب برین و این تفریق حساب فلک اختلاف فلک ثامن النسب است  
اگر چه اهل هند موافق اهل فرنگ اعتقاد وجود فلک ندارند بلکه خلاصه انکار دارند پس به ساطت و کتب  
چهر رسد و الله اعلم سوال قال الشيخ محی الدین بن العربی فی فضائل الشهور ان فضل الشهر عندنا رمضان  
ثم شهر ربيع الاول ثم رجب ثم شعبان ثم ذوالحجة ثم شوال ثم ذوالقعدة ثم المحرم و علل بالتعلیلات  
المتعددة و قال الی بهنا انتهى علی فی فضیلة الشهور القمریة و اما بقیة الشهور و هی الصفر و الیج و الآخر  
و الجوادان فی مساویة فی الفضائل فیما یطلب ظنی فانی ما تحققت فیها تفاضلاً فلم یکن لی ان قول  
مالیس لی به علم و قال فی موضع اخر انما اختار الله من الشهور رمضان لمشاركة باسم الله تعالی فقد ورد  
ان رمضان من اسماء تعالی فتعینت له حرمة سیاهی بهاء علی سائر الشهور انتهى و قال جریان احکام  
الشهریة علی الشهور القمریة دون الشمسیة لمسؤول من هذا الكلام امور بل الفضائل للشهور کذلک بل  
رمضان کیون من اسماء الله تعالی فاما حناه و اما السنی اجزاء احکام الشهریة علی الشهور القمریة و ان الشمسیة  
الجواب لا یخفی ان نظر تفضیل بین الاشیاء یختلف باختلاف المقاصد فمنه الامر و الفیل افضل من  
الفرس و عند الفرة بالعکس و عند الزراع البعیر افضل منها و لایل العی قاطیة افضل منها جمیعاً و اذا تمیز  
هذا فنقول بركة رمضان فی هذه الآیة بركة عامة البقرة الذی انزل فی القرآن و فیه تقام فريضة الصوم  
و فیه لیلة القدر ببرکاتها المعلومة و بركة ربيع الاول بمولد النبی صلی الله علیه و سلم فیه ابتداء و نبشیر کما  
صلی الله علیه و سلم علی الامة حسب ما یبلغ علیه من ہدایا الصلوة و الاطعمات معاً و بركة عامة نبویة  
و النبویة بعد الالہیة و بركة رجب بركة خاصة لله و بركة شعبان بركة خاصة نبویة لایل المجاہدة و للملازمة  
الذوالقعدة و شهر النبی صلی الله علیه و سلم و البرکات الخاصة بعد العامة و بركة ذی الحجة بركة خاصة لله  
فی مکان مخصوص و لكنها مقصودة و بركة شوال ذوی القعدة کذلک الا انها وسیلة الی الحج المقصود  
ولکن کیون فی شوال بقایا برکات رمضان دون ذی القعدة فلذلک قدم علی ذی القعدة  
و بركة المحرم اکثر مکانت فی الایام الساتقة و ما اصاب منها سید الشہداء من الارتفاع الی درجات  
الشہادة لکان فی صورة البلاء و المصیبة فلذلک اخرت فضیلتہ و لیس فی الشهور الباقیة  
غریب برکات و اختصاصات و اما بركة شعبان فمن جهة لیلة البرات و ما فیها من تقدیر حوائط السنہ



و برکت ذی الحجة حسب مآول علیه قوله صلى الله عليه وسلم ما من ايام اعمل الصالح فيها احب الى الله من عشر ذی الحجة یعدل فيها صیام کل یوم منها بصیام سنة و قیام کل لیلة بقیام لیلة القدر و برکت یوم عرفة فان صیامه کفارة سنتین ما قبله و ما بعده من حیث انه فاتحة السنة فالشیخ لم یلیفت الیوم مع هذا فالشیخ یشترک مع هذا الترتیب هو بنفسه لاحاقه لک التفرض له الا انما اشترک به المصنف الخلفاء معه غلیظهم بالتبرک و اما التسمیة الحق سبحانه برضان فتقول مجاهد و عسی ان یکون سمع من بقعة اذا ساء الله بها لتوفیقته و لعل سبب تسمیة ان هذا اللفظ یشعر بالحرق و الحرق و الاذابة و هی شان من شئون نور النفاذ كما ورد فی الحدیث لصیحه حجاب النور لو کشف لاحت سجات وجهه ما انتبه الیه لیه من خلقه حسب ما اشار الیه جبرئیل علیه السلام لو دونت انملة لاحت و حسب ان مادی ان الطور اترقت من سطوة التجلی و الحق سبحانه لیفعل النواره اثار الحرارة فلعلمه یسمی بذلك رمضان و لکن المشهور المعروف انه اسم الشهر فقط و اما تطبیق الحق سبحانه سلسلة التکوین من اختلاف الفصول و اختلاف الايام و اختلاف الظلال بالشمس و تطبیق سلسلة التشریع من الحج و الصوم و الاعیاد بالقرن فذلك حق لا شک فیه و السرفی و لک امر ان ظاهر و باطن فالاول ان اختلاف الشهور القمریة منوط باوضاع الظاهرة و الاختلاف فی الحس و الشهور الخمسة التي فی باطن الانسان لا یخلو عن ظلمة تعیین الانوار الضعیفة فی وجهها و شعاعها و لیس ما حیث الاثار تلك الظلمة الطبیعة التي علیها حفظ ضوابط الشرع و ان ظهور الشمس الحقیقة الماحیة باطلاع الحجب فیا سبب القمر نظام التشریع و الذی یظهر عندئذ ان شرائع انصاری و الیه و تتبني عبادتها و اعیادها ایضا علی الشهور القمریة و انما یحفظ المواسم فیها بالعکس بالمشهور و الله اعلم سوا ان مودع مقلد به حسن ظن خویش که بایک مجتهد دارد و اقتدا بوی میناید در برخ از احکام شرع که قول می بکتاب سنت مخالف است و کافه علمای دین با ین جانب رفته اند چه طور عمل نمایند و بر قیامت از عهده احکام اسلام چگونه برآید که بر کتاب سنت عمل نکرد و بر قول کسی که ما مور با طاعت او نبود عمل نمود نص صریح و حدیث صحیح گزشت و آیات در باب اقتدای پیغمبر فراموش نمود قوله تعالی و اتبعوه لعلمکم تهتدون و اطعوا الرسول لعلمکم ترجون و اما انکم الرسول فخذوه و ما نهکم عنه فانتهوا و غیر ایشان آیات و حدیث که در باب اقتدای آنحضرت سرور علیه السلام دارد است بموجب آیه فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون سوال نموده امید دار

جواب ثانی است جواب علماء متأخرین از مجتهدان چند قسم گزشته اند جماعت بودند که شمه از اجتهاد و ترجیح داشتند و جماعت در فراولت علوم دیگر نیز کمال داشتند اما فراولت علوم شرعیه از قرآن و حدیث و فقه کمتر داشتند ایشان خود از استعداد اجتهاد عاری بودند و جمع اول بعضی از ان قسم بودند که فراولت فقه بیشتر داشتند و فراولت قرآن و حدیث کمتر از ان جماعت نیز از بهر اجتهاد و خالی بودند از جماعه اول اکثرین بلکه استنباط از قرآن و حدیث نیافته بودند اگر چه در فرائد قیود و رفع اختلافات کتب تحصیل ملکه درست بهم رسانیده بودند و جماعه اقل قلیل که قدرت ملکه استنباط و عبور بر کتاب سنت و معرفت اختلافات فقها بیشتر داشتند بنا بر مصلحت راه اجتهاد نسیر و ندوان مصلحت اینست که مقتضای جبلت مردم این ست که هر کس بر فهم خود می نازد و بر مرتبه کمال و دیگر را اگر چه اجمالا اعتقاد نماید اما بشهادت وجدان با وجود استقرار امر و در خاطر خود قول افضل را نیز از امثال خود و اقربان خود قبول نمیکند چه جای هم در جگان خود پس در بصورت اگر یک کس در عصری شرع و اجتهاد بهم رسانید و استنباطات احکام خلاف سلف مینمود و هر یک موافق استعداد خود چه ناقص و چه متوسط را به می پیمود و اختلاف بحد می رسید که اتحاد و شریعت در عبادات و معاملات بر هم می خورد و باب امر معروف و نهی منکر مسدود میشد چنانکه تا وقتیکه مردم بر سر چهار مذہب استوار نشدند و تقلید ایشان اختیار نکردند و چنانچه فرقه پیدا شد و بعد از ایشان تابعان همه فرقه با باقی ماندند و مذاهب دیگر فخر غلشت بنا برین مصلحت تا حصول شهادت عقل نقل بر و فاقست فهم و کثرت عبور و صلاح قلب نور باطن و طبعی و خلوص از هوا و مزید تقوی چنانچه اینین مجتهدین مودی گشته در خود نیافتند و ذلک در جمیع و تعدیل سوا نقل احوال ایشان مسئله ندیدند و در سلیقه فهم عربیة موافق لغت قدیم نیز خود را قاصر یافتند و از امور بسیار که از قرآن مجلس و قائل استنبط میشوند خود را محروم دیدند بنا بر ان راه اجتهاد مسدود و ساقط پس عند ایشان پیش حضرت رب العزت همین است که خداوند در اختراع آراء خود مفسد و مادییم و در اتباع سلف استحکام بدین و آثار قبول عند الله بیشتر یافتیم بنا بر ان مفسد و مادییم و مادییم مطلق و مقید بر ذمه ایشان گذاشتیم که شل ایشان درین امور قوت نداشتیم و همین مصالح حلالهم ثابت است لیکن با اینهمه قائل شدن بترجم اجتهاد مذہب کسی نیست مگر از فرقه متعصبان



بطریق لن ترک ما وجدنا علیہ آباد و در زبان خود ساخته اند و غیر ایشان چنانچه از اکثر فقهای شافعی  
استدراکات و تعصبات بر امام خود و فتویٰ بر مذہب ائمہ دیگرے مروی است لیکن حقیقہ و حجابہ  
درین باب زیادہ از دیگران راہ تعصب میرود چنانچہ صاحب شہادہ و النظائر گفته کہ اگر از ما پرسند  
کہ مذہب شما چگونہ است و مذہب مخالف شما چگونہ حالانکہ در اصول سیکونہ المجتہد تخطی و عیب  
گویم مذہب ما صواب است محتمل خطا و مذہب مخالف ما خطا است محتمل صواب و اگر در تحقیق باب  
اجتہاد کوشیدہ شود همان خوف موجود است کہ نوشته ما را مردمان حجت ندانستہ در استخراج مذہب  
رکبہ از تحلیل و تحریم در شریعت خلل نمایند از نہادناک یکہ حق تعالی او را قوت اجتہاد واقعی دادہ  
بالضرورۃ الوہدانیہ پای بند تقلید نمیشد لیکن ہمہ را دعوت بہ مذہب خود نمیکند چون مذہب  
خود محل فتنہ میداند باینکار نمی پردازد با جملہ اگر کسی اینوقت اجتہاد خواهد چند چیز را بر خود لازم  
گیرد تا در بدو رب العالمین مالک یوم الدین شمرندہ نشود اول جودت فہم و ثانیہ تدقیق در استنباط  
از کتب معتبرہ و قواعد منطق و ضوابط فہم و تکیل تحصیل دین کتب در علم و اولت کتاب سنت ابو جعفر  
و تدقیق رسوم تبلیغ از ہوا تعصب چہارم اتصال بر حافی پیدا کردن بجانب نبی صلی اللہ علیہ وسلم  
پنجم تصفیہ نفس از حیثات ظلماتیہ و عمل از نورانی فرق فہم کما ورد استفت قلبک لو انک المفقون  
اشتم الظلام ہر مذہب فقہا یا انقضاجمل از ہر بنیاد مذہب بر یک بر کس روشن نگردد تا با وسیل تمام  
اگر اینہم شرط میسر باشد بشیالہ الاجتہاد مریہ ادا آید آنکہ باین پایہ نرسیدہ اگر خواہ کہ فی الجملہ  
از رتبہ تسلیم بر آید و بر مذہب دیگر بعضی مسائل عمل نماید کہ قوت اجتہاد ہستہ باشد و را چند  
چیز لازم است و این جمع مذہب را تلخیص گویند و این را چند صورت است اول آنکہ از روی  
دلیل حقیقت قول بعضی ائمہ با وجود ہمہ برادرہ مخالف آن ترجیح یافته باشد برین تقدیر ترجیح  
نیست دران مسئلہ موافق حدیث صحیح غیر شریف ظاہر الدلالۃ عمل نماید کہ کوہ مسائل دیگر مقلد یک شخص  
باشد دوم آنکہ علی ازا اعمال مانند وضو یا نماز یا صوم یا بابے از معاملات بطور دیگرے در نیصورت  
اگر بعضی شرط بغض است مانند مسائل حیض و نفوس و وضو یا صلوۃ پس احتیاط نماید در آنکہ عمل مذکور  
چنان نشود کہ پیش ہیچ یک درست نباشد اگر بر ہمہ مذہب درست باشد این را اتخاذ بالاحتیاط گویند  
و اگر بر یک مذہب درست باشد اتخاذ بالقول گویند سوم آنکہ در باب دیگر تعلق ندارد مانند صلوۃ و صوم

و زکوۃ و مانند نکاح یا بیع درینجا مختار است اگر خواہد بعضی ابواب بر مذہب کسی بکند و بعضی دیگر  
بر مذہب کسی چہارم آنکہ مذہب سہل موافق ہوا نفس از ہر مذہب انتخاب نماید و این درست  
نیست زیرا کہ از قبیل اتباع ہوا است نہ اتباع امر خدا چنانکہ نوشتہ اند اگر کسی در رباع و مشربیات بطور  
خفی و در مطعومات بطور مالکی و در طہارت منی و نفی تحريم بزنا بطور شافعی عمل نماید از تحقیقا  
مقرر باشد ہیچ آنکہ مذہب کہ انتقال میکند روایت موجودہ آن مذہب بگیرد کہ اکثر علماء آن  
مذہب آنرا متروک داشته اند این نیز درست نباشد و بعد ازین ہمہ خلاصہ کلام آنکہ اگر مسلمان را  
بمزاوت علوم عربیہ فہم کتاب سنت بسلیقہ بے تکلف میسر شود و حدیثی در یاد کہ محققان  
فن حدیث حکم بہ صحت آن کرده اند و از جملہ فقہائے اہل سنت جمع بران رفته بوجہیکہ از مخالفت  
اجماع بیرون آمدہ و از استادان معتبر شریع و حاشی یافتہ باشد انتفاء نسخ آنرا پس آن مسلمان  
حق و موکد تر ہین است کہ از ہر مذہب کہ باشد دران مسئلہ اتباع حدیث بکند و در چیزیکہ بینین  
نفس یافتہ نشود بہر یکہ حسن ظن داشتہ باشد تقلید او نماید و درین قسم حکم واضح شارح را تبیین  
آنکہ صاحب مذہب در ترک آن حجت داشتہ باشد تکرار و باین قدر مخالفت ہرگز از ان مذہب  
خارج نمیشود چنانچہ از ائمہ اربعہ بصراحت و تاکید ثابت شدہ است کہ ہر کہ حدیث صحیح را بر خلاف  
قول ماوریا بدعل بحدیث بکند کہ فی الحقیقت مذہب ما ہین است و چگونہ چنین نباشد در توہم  
خلاف آن نسبت سلب ایمان از اکابر لازم می آید گو یا دعوی رسالت مقتدا خود میکند و بدین  
و دانستہ مقتدا را مجوز مخالف امر رسول می پندارند لغو باشد من ذلک و نیز شہبہ نیست کہ عصا  
ہر مذہب با وجود مخالفت صاحب مذہب از ان مذہب خارج نمیشوند پس با مقتدا قول ہمہ چگونہ  
از ان مذہب خارج شوند آیا تیکہ صاحب سوال در اقتدا بے پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم ذکر کردہ ہین  
محمول است و درین امر ہیچکس اعذرے نیست و فی الحقیقت اگر مقلدان مذہب نفی کنندے یا بند  
کہ ابن بلاتقلید ایشانرا بحدیث کشید کہ قول ہر یکے را اناعاد فقہا در مقابل حدیث مے آرند و ہیچ  
میدہند و این از ان قبیل است کہ علماء را بپیغمبری رسانیدہ شود بلکہ بخدا ہی زیرا کہ در حدیث  
صحیح ترمذی آمدہ است کہ عدی ابن حاتم از جناب نبوت صلی اللہ علیہ وسلم در تفسیر آیت اخذوا احکام  
در ہما ہمہ اربابا من دون اللہ عرض کرد کہ یا رسول اللہ آیا ایشانرا بخدا مے پرستیدند و خدا







خطبہ

اما آنچه در ذہن مستقر میشود از آن آن برودی دشوار و دوام تکرار متعذر الطریقین دیگر حقیقت ذکر  
چهره حق آنست که انکار آن سفاہت واضح است در تلاوت قرآن چہرہ صریح است ما اذن اللہ  
نشی ما اذن یعنی تفسی بالقرآن بچہرہ و در تلبیہ حج آمدہ فصل الحج والعمرة رفع الصوت بالتبیت  
واراقہ الدم و قرآن را فضیلت معروف است و کما نعرف انقضاء صلوة رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم  
بالذكر و فضل الذكر الذمی لیسیمو الحفظ علی الذمی لالیسمو الحفظ لیسبعین ضعفا و بناطریقہ چشمتہ  
و ادیسیمو وقادریہ کہ ہمہ پیران مانند ذکر چہرہ است حکم بآنکہ فعل حرام موجب قرب الہی نمیشود بطل  
است بلکہ ذکر چہرہ موجب جمعیت است کہ بالاتر از آن جمعیت نیست چون خواجہ علاء الدین غجدوانی  
بعد رفتن حضرت خواجہ نقشبند علیہ الرحمۃ حج ذکر چہرہ استماع کردند و بعد مراجعت حذر آوردند بآنکہ شمارا  
بسبب قوت باطن حاجت این نبود اما ازین نفع بسیار شد حضرت خواجہ نقشبند انکار آن نکرد و چون  
خود از روح حضرت خواجہ عبدالحق غجدوانی ذکر خفیہ و عمل بر غریبت گرفته بودند خود نمیکردند و شکر  
شمارا کہ در فقیہات تقدیم حدیث با جہتہا دیات میکنند در نمیخیزند و بدیجاست اگر چہ مذہب  
حنفیان باشد در ان روایت اگر چہ مشہور است لیکن فقیر البینہ آن کتاب یاد کردن محتاج تفحص است  
یک دفعہ خواجہ ہر اس عالم الفقہیات از طرف بادشاہ روم امیر حج شد آمد در مدینہ با شیخ ابراہیم کرمی  
ملاقات نمود و گفت کہ درین سفر بدعت عظیم ازین عروم دور کردم فرمودند کہ امام بدعت گفت ذکر چہرہ مسجد  
و شہر بیت المقدس موقوف کنانید ایشان این آیت خوانند و من اعظم من منع مساجد اہل ان بذر  
فیہا اسمہ و سعی فی خرابیہا چہ روایت کہ از فتاویٰ نوشته بود پیش نمود فرمودند اگر کار بتقلید است  
شما مقلد دیگر و من مقلد دیگر و روایات شما بر من حجت نیست و اگر کار بہ تحقیق است اینک گوی  
و میدان بعد ازین چند رسالہ در اثبات ذکر چہرہ نوشته اند بعض ازین رسالہ پیش فقیرم موجود است  
بالجملہ الحق الحق بالاتباع والسلام

فقط

# مجموعہ رسائل خواجہ عبدالغفر خٹا بدوی

رسالہ فیض عام

بسم اللہ الرحمن الرحیم

بعد حمد رب العالمین نعت سید المرسلین صلوٰات اللہ علیہ و آلہ لطیفین اصحابہ التابعین واضح باد کہ عاصی  
کنہ کار نالایق ساکن موضع بردوان پر گنہ گری دہا کہ جلالہ پور در سنے یکہ از دو صد سبت و نہ ہجری  
از مرزا ابو تعلق بنارس بدر الخلافت شاہ جہان آباد بجناب ہدایت و ارشاد و تاب قبلہ پرستان و کعبہ  
کعبہ شمسان محقق حق یقین مدق مسائل دین متین امام العابدین رئیس العابدین پیشوای  
ساکتین رہنمای طالبین شریعت محمد بن سقر مفسرین فضل فضلا و زبان فصیح فصیح و در  
محی مراسم دین محمدی مبطل مذہب کفران ابدی وسیلہ نجات عرصہ ستیزہ ہولانا مرشد نا شاہ  
عبدالغفر خٹا بدوی دامت فیوضاتہ و برکاتہ حاضر شدہ بیعت حاصل کردہ چند سوالات دینی و دنیوی  
کہ از سادہا مکرز خاطر بودہ بجناب مدوح گزرا نیدہ و جواباتیکہ از ان جناب ارشاد شدہ ہر یکہ از ان  
ما وی راہ ہدایت تعلیم شدہ طریق مستقیم است خدا توفیق رفیق کند کہ عال جواب مذکور شدہ ہر یکہ  
و نجات آخرت ہمہ ساندہ و کرمہ سوال کلام جز از نہایت متنظر و راغب و راہ شود جواب  
بسیار فتن لا حول ولا قوۃ الا باللہ و فی اثبات کلمہ توحید و ضرب آن بر قلب بشد و در خواندن مؤثر  
صبح و شام مفید است سوال بوقت فجر و رکعت سنت است و دو رکعت فرض و بوقت ظہر چار  
رکعت سنت و چار رکعت فرض و دو رکعت سنت و دو رکعت عصر چار رکعت فرض و دو رکعت مغرب  
سہ رکعت فرض و دو سنت و بوقت عشا چار رکعت فرض و دو سنت و دو رکعت و تر میخوانم سوا حق  
در پنج وقت کہ ام کلام نماز بکدام وقت خواندن ضرر شود ایما اگر دو جواب فرض و سنت دائمی  
ہمین قدر اما اگر فرصت دست و پد چار رکعت بسلام واحد بعد از زوال آفتاب قبل از نماز ظہر ادا



باید که تسنن است و چهار رکعت قبل از نماز عصر از مستحبات است و ما بین مغرب و عشاء صلوٰۃ الاذان  
 است و آن هم مستحب است شش رکعت هم آمده و سبب رکعت هم آمده بشرط فرصت هر قدر که شود باید بود  
 و نماز اشراق بعد از طلوع آفتاب تا یکسایس روز برآمده و نماز چاشت از یک پاس روز برآمده تا آخر  
 زوال و نماز تهجد بعد نیم شب تا صبح صادق و باید نمود و نماز اقیقیه یک رکعت است و چهار رکعت  
 هم آمده و نماز چاشت چهار رکعت است و نماز تهجد از دو رکعت تا دوازده رکعت بطور تراویح باید خواند  
 و بعد از دو رکعت سلام باید گفت و بعد از چهار رکعت تسبیح و تهلیل خوانده در ترویج دیگر شروع باید نمود  
 سوال بعد از نماز پنجگانه برای خواندن تسبیح و مناجات هر چه ارشاد شود جواب بعد از نماز صبح  
 لا اله الا الله الملك الحق المبين صد بار و در باید ساخت و بعد از نماز ظهر اگر فرصت باشد تسبیحی باشد  
 و تسبیح اویس پانصد بار و اگر فرصت نباشد سب و پنج بار و بعد از نماز عصر تسبیح فاطمه که مشهور معروف  
 است باید خواند و بعد از نماز مغرب کلمه تهجد یعنی سبحان الله و الحمد لله پانصد بار باید خواند و بعد از  
 نماز عشاء در دو هر صیغه که باشد صد بار متوجه سمت مدینه منوره شده و استحضار صورت مبارک  
 پیغمبر صلی الله علیه و سلم نموده باید خواند سوال از مناجات مندرجه کلام الله و احادیث رسول الله  
 صلی الله علیه و سلم و از مناجات تصنیفات خود عربی و یا فارسی ارشاد شود جواب مناجات کلام  
 بعضی بزرگان جمع نموده اند مصدر بلفظ ربنا و اقمه شده و مناجات احادیث در کتاب حصن حصین  
 بقیة الحیات و حالات مرقوم است فقیر مناجات تصنیف نکرده است مگر والد بزرگ فقیر دعای موسوم اعتصام  
 تصنیف فرموده اند بزبان عربی از ان نقل گنانه باید گرفت و روز و شب یکبار باید خواند سوال  
 برای عفو جرائم و عاقبت بخیر جواب برای عفو جرائم استغفار بسیار مناسب و برای عاقبت بخیر کلام  
 ذکر کلمه طیبه تلاوت آیه الکرسی بعد از نماز سوال برای محفوظ ماندن از عذاب قبر جواب مداومت سوره  
 تبارک الذی بعد نماز عشاء قبل از خفتن و سوره حم السجده نیز همین حکم دارد سوال برای اینکه از زود  
 و تحریص نفس خبیث و ابلیس لعین محفوظ مانده شود جواب اکثر کلمه لا حول و لا قوة الا بالله و مداومت  
 معوذتین بعد از نماز صبح و مغرب یازده بار سوال سوا ماه رمضان المبارک روزه بکدام ماه  
 باید کرد جواب سوا ماه رمضان المبارک روزه نهم ذی حجه نهایت کثرت ثواب دارد و گناهان دوساله  
 را تا پیش کند و روزه دهم محرم که روز عاشوره است نیز بسیار تسنن و موجب کفارت یکساله است و دعا

این دو روزه تا سه روزه در هر ماه نیز تسنن است بهتر است که سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم باشد  
 یا اول یا آخر ماه یا اول عشره همراه یک روزه بگیرد نیز ادای سنت میشود و روزه دوشنبه پنجشنبه  
 مستحبات است و روزه صبح شب برات و روزه شمس عید و روزه عشره ذی حجه سوا ماه عید و روزه غیر  
 ایام که میسر شود و باید وجب از مستحبات است و ثواب بسیار بران موعود سوال در دو استغفار برای  
 وظیفه دوام هر چه ارشاد شود جواب در دو باین صفت بهتر است اگر باشد و الا شب جمعه صد بار مداومت باید کرد  
 اللهم صل على سيدنا محمد النبي الامي واليه المآب و السلام و بهتر است استغفارات سید الاستغفار  
 در وقت خفتن با ملا خطه معانی باید خواند و سید الاستغفار در کتاب اسمیل الرشاد مذکور است و تمام آن  
 کتاب چه اسیر نفیست نقل باید کرد و وظائف و صلوٰۃ را موافق آنچه در آن مرقوم است بجای باید آورد و  
 و آن کتاب گویا خلاصه سلوک طریق خاندان است خصوصاً فوائده سلوکی که از حضرت والد یا بسوی طالبان  
 و مریدان فیضان نموده و آن مجموعه مندرج است حضرت شاه محمد عاشق قدس سره که از اهل خلفای  
 حضرت والد ماجد بودند از تالیف فرموده اند بقدر شمش جز خواهد بود سوال آداب تلاوت قرآن شریف  
 جواب آداب تلاوت قرآن تهذیب استقبال قبله ختم الا مکان و حروف را بخوبی ادا کردن و مدوشد  
 فرونگد شستن و در مقام وقف وقف کردن نیست آداب ظاهری و اما آداب باطنی پس مبتدی را  
 تصور کردن گویا که حضور رب الغرت تلاوت میکند و او تواسل در مقام متناوشتن میشود و منتهی را  
 تصور کردن که این کلام را بلا واسطه از زبان حضرت رب الغرت میشنوم و فرق در میان مقامین  
 نیست که در صورت اول زبان از خودش و گوش از حضرت رب الغرت در صورت دوم زبان از حضرت  
 رب الغرت و گوش از خود باینچنین مقام ارشاد فرموده است حضرت امام جعفر صادق رضی الله عنه چنانچه  
 شیخ الشیوخ در عوارف الزیّان نقل کرده اند ای لا قرع الاية حتى اسمعها من قائلها یعنی  
 میخوانم آیه را و تو مرا میگویم تا اینکه شنوم آیت را از قائل آن و شیخ الشیوخ بعد نقل این کلام عوارف  
 گفته که حضرت امام صادق رضی الله عنه در این وقت بمنزله شجره موسی میشد و ای انا الله رب  
 العالمین میگفت سوال برای دفع عذاب مرگ هر چه ارشاد شود بعد از آن جواب برای تسهیل شدن  
 سکرات موت مداومت آیه الکرسی و سوره اطلاق مروی است و برای دفع عذاب القبر مداومت سوره  
 تبارک الذی بعد از نماز عشاء قبل از خفتن در حدیث آمده و همچنین خواندن سوره الدخان مرقوم



سوال و جواب گویا بدست خط و مهر حضرت پیر و مرشد عنایت گردد جواب - جواب گویا موافق  
احادیث مرقوم میشود حاجت مہر نیست و این جواب در زبان باید ساخت و بارچہ یک از خوشنویسان  
نزد خود باید داشت جواب نیست اشہد ان لا اله الا الله و اشہد ان محمد عبده و رسولہ و رغبت بالہ  
ربا و بالاسلام دنیا و آخرت نبیا و رسولا و بالقرآن اما ما بالکعبۃ قبلۃ و بالمومنین اخوانا و بالیقین  
و بالصدق و بیدی التورین و بالمرثیۃ امیر رضوان اللہ علیہم اجمعین رحمہما بالملکین الشاہدین الخاضعین  
و اشہد اننا تشہد ان لا اله الا الله و ان محمد رسول اللہ علیہ السلام و علیہما الموت و علیہما  
المبعث انشاء اللہ تعالیٰ سوال یک بارچہ مستعمل برای کفن عنایت شود جواب انشاء اللہ تعالیٰ داده  
خواہد شد سوال اگر شجرہ بدست خط پیر و مرشد عبارت عربی یا فارسی بطور مناجات نظم گردد بسیار برآمد  
جواب فقیر بسبب ضعف بصارت نبشتن نمیتواند و شجرہ قادریہ بلغت فارسی و ہم بلغت ہندی مع  
مناجات منظوم است ہرچہ پسندید نقل آن بکینہ سوال شجرہ در قبر نہادہ خواہد شد یا نہ و اگر نہادہ خواہد  
ترکیب آن عنایت شود جواب شجرہ در قبر نہادن معمول بزرگان است لیکن این را دو طریق است اول  
اینکہ بر سینه مردہ درون کفن یا بالا کفن گزارند این طریق را فقہا منع میکنند و میگویند کہ از بدن  
مردہ خون دریم سیلان میکند و موجب سوزادب با سماء بزرگان میشود و طریق دوم اینست کہ  
جانب سر مردہ اندرون قبر طاقچہ بگذارند و در آن کاغذ شجرہ را بنهند سوال آنچه در درونیت انجنا  
مرثیۃ علی علیہ السلام طریقہ بانجناب مرحمت شدہ قلمی فرمودہ مرحمت گردد یا ملخص آن نویساند  
عنایت شود جواب برویت جناب مرثیۃ علی کرم اللہ وجہہ مشرف شدہ جمعیت نمودہ بود ایشان  
بعد از تذکرہ با فرمودہ بودند کہ در زمان مابین صحابہ کرام برای وصول الی اللہ سہ طریق مسلک بود  
و وطریق از ان موقوف شدہ یعنی صلوة و تلاوت قرآن شریف سوم کہ ذکر است باقی و در آن طریق  
نیز تفاوت بسیار یا فائتہ بعد از ان طریق صلوة و تلاوت قرآن فرمودند طریق صلوة کہ بطور  
مستعمل او اگر دہ شود طول و تفصیل بسیار دارد و اینوقت بسبب تشویشات مرض خود و صلیحان  
متوہم نیست و بطور تلاوت برای مہتممی نیست کہ خود را قاری حق مستمع تصور و تحیل نماید کہ حضرت  
رب العالمین قرآن میخوانم چنانچہ شاگرد حضور است و میخواند و برای مہتممی نیست کہ حق را قاری  
و خود را مستمع قرار دہد و زبان خود را نائب تصور کند و گوش را مستمع گو یا حضرت حق بزبان ملک

میکند و من می شنوم و یقین است کہ درین تصور سبب غلبہ محبت حالی کہ عاشق صادق را در وقت  
استماع کلام محبوب بالمشافہہ رو میدہد حالی خواہد گردید و گرہ کشائی مدعا خواہد شد و اللہ المانع  
سوال ترکیب زیارت حضرت خضر علیہ السلام دستمرا و مراد از انجناب ہرچہ ارشاد شود عمل آرد جواب  
ترکیب زیارت حضرت خضر علیہ السلام این وقت نبوی انشاء اللہ تعالیٰ متعاقب بر آورده نوشتہ خواہد شد  
سوال ہر گاہ کس بحالت مرض الموت دریافت کہ امیذندگی نیست خواہ بعد یک روز یا دو روز یا  
زیادہ از ان فوت کند درین حالت پس از اذکارک اینمحتی قبل از موت مریض را بشرط حال بودن  
ہوش و حواس او یا در نہ مریض را برای رفاهیت و نجات مریض چہ تدبیر باید کرد جواب مریض را  
چون حالت بہرہ کہ مایوس از زندگی گردد و قریب اجل متحقق شود و ارشاد ان اورا باید کہ اول غسل  
و یا وضو و یا تیمم بوجہ حسن پاک سازند و در عقبہ چارپایہ او را فرش کنند گرد و پیش او را بوجہ حسن  
صاف و شست و شو نمودہ بپاشند گلآب و نگاہ شستن عطریات خوشبو سازند بعد از آن کہ  
دنیا و فکر باقیماندگان بحضور او موقوف دارند و بجا نوحہ صلا تہنیز نکنند و با کسیکہ تعلق لغوت شونہ  
دارد از زن و فرزند مواجہہ نمایند اگر خود بخود آنرا یاد کنند یکد و باز بحضور او آرنند و بعد از موت کلمہ استغفار  
بر بروی او بچہر نمایند تا بخودی خود او را یاد آید و بر زبان برانند و او را بتاکیہ امر نکنند کہ کلمہ استغفار  
بخوان بل خود وقتا بعد وقت کلمہ استغفار بآواز بلند بخواند تا او را یاد و گرد و پیشین حول قبر فوت  
حساب و شدائد عقبہ ذکر نکنند بلکہ دعوت رحمت الہی و بخشش گناہان و شفاعت پیغمبر صلی اللہ علیہ  
و سلم عموما و ذکر ارواح صالحین لاسیما مشائخ و پیران طریقیت پیش او نمایند و امر اہل شہادت  
گناہ گاہر گاران و قبول اعمال اندک پیش او بگویند تا رجا و او بخوف غالب باشد و آنچه در ان وقت  
وصیت کند بخوشی قبول نمایند و ضامن شوند کہ این وصیت را اللہ سبحانہم اور و نا خاطر او متروک نشود  
و بحضور او سورہ یسین و سورہ الحمد و سورہ اخلاص خوانند و ذکر سورہ آیات قرآنی گاہ گاہ میکردہ باشند  
سوال ترکیب نماز استسقاء و کسوف و خسوف و عاشوراء عنایت شود جواب برای نماز استسقاء  
باجامعہ مسلمین در عید گاہ سہ روز متواتر بیرون آید و بر آمدن پیادہ بہتر است و در بارچہ کہ مستعمل  
بیرون آید و ترمین و شجیل مثل عید نکند و بتدل و خشوع و شرمندگی در عید گاہ رفتہ و در کعبتہ  
نفل بقرارت چہرہ بخواند بعد از ان خطبہ بگوید و دعا استغفار از گناہان بسیار کند و امام را باید کہ تعالیم







میدباشد و از اهل نجوم تحقیق آن میتوان شد تیار ساخته بعطر خوشبو نموده با صیاط نگاها در وقتیکه  
برابر پیش اهل حکومت رفتن منظور باشد و در حضرت راست پوشیده بروند و همچنین در وقتیکه

در عدالت و در کجری بنشینند نیز مجرب است و شکل مربع نیست  
سوال براسه فراغت رزق جواب در وقت چاشت چهارت  
نماز بگذرانند بعد از نماز بسجده روند و در سجده یکصد و چهار مرتبه

یا و تاج بخواند اگر فرصت نباشد پنجاه مرتبه بخواند و سوره الکاف در روز جمعه خواندن نیز موجب  
وسعت رزق است و همچنین سوره واقعه در یک شب و دو بار خواندن بعد از مغرب و بعد از شام نیز مجرب  
و بعد از نماز صبح صد بار یا مغنی و اگر فراغت باشد یکصد بار و سوره مزمل بعد از نماز عشا بست  
یکبار و اگر فرصت نباشد هفت بار و اگر استیقامت نباشد یکبار لیکن چون باین آیت رسید رَبِّ  
الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ فَاتَّخِذْهُ وَكِيلًا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ بست و پنج بار بخواند  
بعد از این سوره تمام کند سوال براسه ادایه فرض جواب دعا و شکرش بعد از نماز سه بار خواندن  
مجرب است و دعا اینست اللهم انی اعوذ بک من الهم والحزن و اعوذ بک من العجز والكسل و اعوذ بک  
من الجبن والبخل و اعوذ بک من غلبة الدين وقهر الرجال اللهم کفنی حلالک عن حرامک و غنی فی فضلک  
عن سواک سوال براسه محفوظ ماندن از جمیع آفات و بلیات و کمالات دنیاوی جواب سی و سه آیت  
بعد از نماز شام باید خواند اگر فرصت نباشد آیه الکرسی ده بار بوقت صبح و یا حفظ دو هزار بار خواند و در بحر  
درین باب مجرب است سوال آنچه در باب محفوظ ماندن از جمیع آفات خواندن سی و سه آیه حکم فرموده  
بودند کدام کدام سی و سه آیت است یا مطلق سی و سه آیت از هر سپاره که باشد تفصیل آن ایما کرد  
جواب سی و سه آیه این است چهار آیه از اول بقر تا مفلحون و سه آیه از آیه الکرسی تا خالک و  
و سه آیه آخر سوره بقر از لیس فی السموات تا آخر آیه سوره اعراف از قوله تعالی ان ربکم الله تا  
المحسنین و دو آیه از آخر سوره بنی اسرائیل از قل ادعوا الله و ادعوا الی الرحمن تا آخر و ده آیه از سوره  
والصافات تا لا اله الا الله و سوره حن از یا معشر الجن تا فلا تتضران و سه آیه از سوره حشر از کو  
انزلنا هذا القرآن تا آخر سوره حشر و دو آیه از اول سوره جن قل اوحی الی تا شیطا سوال براسه تسخیر  
حکام اینکه همواره حکام زمان شفیق و مهربان باشند و نبوغ ایذا نرسانند جواب و فیکه نزد ایشان

بروند یا رخن مثل شی در آینه یا رخن بفتد بار خوانده بر روی ایشان دم کنند و در خانه خود متوجه  
بخانه حاکم شده یا مقلب القلوب و صد بار بخوانند و دعا کنند که حق تعالی دل او را مستحضر سازد  
و سابق عمل یا عزیز که مرقوم شد در بنیاب مفید است سوال اکثر در خواب حالات عجیب و غریب  
که گاه اتفاق دیدن آن بلکه بوسه و خیال هم نرسیده دیده میشود از آن موجب که در تهامیگردد  
درین باب هر چه ارشاد شود جواب وقت نوم معوذتین و آیه الکرسی یکبار خوانده بر سینه و روی  
خود دم باید کرد و اگر این هم دفع نشود این اسم را سه بار خواند بر اعلامی بدن خود دم باید کرد  
بعد از آن وقت خواب این دعا را باید خواند بِسْمِ اللَّهِ وَضَعْتُ جَنْبِي وَبَكَتْ أَرْفَعُهُ إِنَّ شَاءَ اللَّهُ  
تَعَالَى احْفَظْنِي مِنْ نَوْمِي جَنْبِي بِمَا تَحْفَظُهُ عِبَادُكَ الصَّالِحِينَ وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ هَزَاتِ الشَّيْطَانِ  
وَأَنْ يَحْضُرَنِي اسْمُائِلُ سَاقِطُ السُّؤَالِ تَرْكِبُ سَفَرُكَ دُونَ بَهِرِ الْوَعْدِ كَرَامَةُ ارشاد شود عمل آرد جواب  
و فیکه اراده سفر سازد و مستعد را می شود و رکعت نفل بگذارد و این دعا بخواند بِسْمِ اللَّهِ خَرَجْتُ  
بِسْمِ اللَّهِ وَكُنْتُ عَلَى رَيْبَا لَوْ كُنَّا اللَّهُمَّ إِنَّا نَسْأَلُكَ خَيْرَ الْخُرُوجِ وَخَيْرَ الْمَرْجِ اللَّهُمَّ هَوِّنْ عَلَيَّ السَّفَرَ  
يَا أَوْطُوْنِي الْبَعْدَ كُنْ لِي صَاحِبًا فِي السَّفَرِ وَطَلِيقًا فِي الْإِلَهِ اللَّهُمَّ اعْزِزْنِي مِنْ وَعْثَاءِ السَّفَرِ وَكَاتِبِ  
الْمَقَابِلِ وَسُوءِ الْمُنْظَرِ فِي الْمَالِ وَالْأَهْلِ وَالْوَلَدِ اللَّهُمَّ زَوِّدْنِي فِي سَفَرِي هَذَا الْبَرِّ وَالتَّقْوَى وَزِدْنِي  
الْعَمَلَ بِاتْرَافِي بعد از آن گشت شهادت دست راست را گرد دست خود گرد و مال و متاع و جانوران و زینت  
خود بگرداند و بگوید بِسْمِ اللَّهِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حَالِيَا حَصَارًا وَخَيْرَ رَسُولٍ اللَّهُ فُضِّلَ وَخَيْرَ مَوْلَى اللَّهُ  
وَفِي كَفِّ اللَّهِ فِي حِمَايَةِ اللَّهِ الَّذِي هُوَ أَعَزُّ وَأَجَلُّ وَكَبِيرٌ مَا أَقَاتُ إِلَهِي بِسْمِ اللَّهِ دست و پا در زبان و گوش  
و سوتن کسانی که مار باید خواهند و بداراده کنند از دندان و در نهان و عیاران و ظالمان و شرار  
خلایق از دندان و گزندگان و چرندگان و پیرندگان بِأَلْفِ أَلْفٍ لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ  
وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى خَيْرِ خَلْقِهِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَصَحَابِهِ أَجْمَعِينَ و بعد از خواندن این حصار سه بار دستک زند  
دروانه شود و بر سواری دست راست اول خود را به پهنید و بسم الله بگوید و چنانکه خط باشد اسم  
یا غیظ نهصد و نود و هشت بار خواند بر جان و مال و در فدا دم کند و سوره لایلاف بے طهارت و سوره  
و استقبال قبله اکثر اوقات خواند باشد سوال براسه دفع شر اعدای دنیوی و نبوی هر چه ارشاد شود عمل آرد  
جواب برای دفع شر اعدای دنیوی وقت بے وقت و بے قید طهارت و عدد و شتر الط و دیگر مداومت



این دعا مجرب است و وقت خواندن این دعا صورت اعدا در خیال آورده سنگ بر سینه آنها بزنند  
 بسیار مجرب است اللهم انا نجعلک فی نحورهم ونعوذ بک من شر ذریعهم و خواندن سوره تبت یا  
 سوره فصل برای دفع اعدای مجرب است سوال حسب و نسب و شرافت و نجابت چیست جواب  
 حقیقت حسب بزرگی خاندان شخصی است بشرطیکه در آباء و اقربا باشد تا بهشت مثل شخصی  
 از اولاد ملوک یا از اولاد امرا یا از اولاد شیخ عظمه یا از اولاد عالمی مشهور بوده باشد و حقیقت  
 نسب بزرگی خاندان شخصی است که در آباء و اقربا باشد مثلاً حسینی بودن و هاشمی بودن و علوی بودن  
 و قریشی بودن و ابراهیمی بودن و علی بن ابی طالب و بنی هاشم و آل محمد و آل فاطمه و آل علی و آل  
 مثلاً اولاد حضرت فاطمه الاعظم که هم سیدان و هم شرف اولاد این قسم بزرگ دارند و بعضی حسب دارند  
 نسب ندارند مثل تیموریه و راجپوتان و اولاد امام اعظم علیه الرحمه و بعضی نسب دارند و حسب ندارند مثل  
 قهقریان جابل و مسادات باره و شرافت و نجابت در عرف عوام اکثر مقام بزرگ نسب متعل می شود

تمت

### ایضاً از ارشادات مولانا شاه عبدالغیر رحمته علیہ

بحسب سوال سائل خمر نزد ابو حنیفه رحمه الله علیه معروف است باین تعریف هوالذی من مار العنب اذا  
 اشتد و غلا و قد ف بالزبد یس هرگاه او را دانه طبع نمایند او را در عری بازق و در فارسی باوه نامند آن  
 نیز بالاجماع حرام است زیرا که طبع لیس موجب انقلاب حقیقتش نمیشود و خاصیت اسکار که سبب رقت  
 قوام و سرعت نفوذ در ولایت متغیر نمیکرد و هرگاه آنقدر بپزند که ثلث او برود آنرا ثلث می نامند و  
 آن بر قاعده خفیه حلال است زیرا که سبب تغییر قوام از رقت بغلظت از حد خمر برآمد و بسا اشرار مسکر  
 طعن گشت که قدر مسکر از آن حرام است و کم از حد اسکار مباح است و نزد دیگر علماء و اهل سنت آنهم حرام  
 است لان ما سکر کثیره فقلیل هم ائم و اگر آنقدر بپزند که نصف او برود آنرا نصف و جمهری نیز گویند  
 زیرا که جمهر آنرا هم حلال میدانند و اگر آنقدر بپزند که دو ثلث آن برود آنرا اطلال گویند و همین است که  
 او را خلیفه ثانی برای اهل شام که خمر و سحر و شراب بودند و بعد اسلام ترک آن نمودند و بتلا با رض  
 گشتند و شکایت آن پیش خلیفه ثانی برود و خلیفه ثانی بمشوره صحابه تجویز نمودند و در شرح وقایع  
 و غیره مثلث را بعد طالع تعریف کرده و انمود و آنرا هم مختلف فیه گفته و هر اوزان آنست که بعد از آن

ثلثین آب اندازند و نگا دارند تا آنکه اشتداد و غلیان پیدا یزد و بعد الحزمه که ما هو عند الجمهره الاسکار  
 و القلیل و اکثر سولفیه وجه الحاله هو عند ابی حنیفه رض الخرج عن حد الخمر و بر فقهاء خفیه که در غیر خمر  
 حقیقی قدر سکر احرام میدانند مخالفت احادیث مشهوره و اهل بر این که ما سکر کثیره فقلیله حرام فی  
 لفظ ما سکر منه الحزمه فخر عتیه حرام فی لفظ آخر ما سکر منه الفرق فلما الکف منه حرام دائره بسیار رنگ  
 میشود و توجیهات ضعیفه متجی میشوند اقوام این بذالتحريم لیس تحریم بالحقیفه بل لاهل سده الذی  
 حتی لای توصل بقلیله کثیره کالهنی عن القبله للصائم الشاب الهنی عن النظر الی وجهه الاجنبیه  
 لانه یدعو الی الفساده و الافلاک الحزمه هو الاسکار و لیس فی القلیل اسکار فلما وجه الحزمه و اما الخمر  
 فلیست بها قلیلها و اکثرها سواء بذاله و تحریر نیز حسب ابی حنیفه رض و الحق عند ما فی هذه المسئله ما هو عند

والله تعالی اعلم

سوالات عشره که شاه بخارا از عمه المفسرین زبده المحدثین صاحب الادب المتبحر  
 مولانا شاه عبدالغیر دہلوی رحمته علیہ کرده بود و جوابات با مولانا محدث تفصیل فیل داده

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمین الرحمن الرحیم مالک يوم الدين والصلوة والسلام علی خاتم النبیین سید المرسلین  
 محمد وآله اجمعین سوال اول آنکه فرق امامیه که فی زمانه سبب ایشان مروج است در اسلام و ایمان  
 آنها چه گفته آید و طریق سلام در ملاقات با آنها کرده آید یا نه و دوم آنکه اگر کسی قذف عائشه رضی الله تعالی  
 و یاسب صحابه کبار رضوان الله تعالی علیهم نماید و سنی او با قتل رساند و قصاص آن چه حکم است  
 و علی بن ابی طالب در خوارج و نوا حسب سلوم آنکه در اجماع تفصیل شیخین که نزو اهل سنت تحقیق است  
 آیا تفصیل شیخین بر مزی علی رضی الله عنه من کل الوجهه ثابت است یا نه چهارم آنکه امامت تفصیلیه  
 جائز است یا نه و در صلوة مقتدر بیان او که اهل سنت باشند چه حکم است پنجم آنکه در سب مردان و عبادیه  
 نزو اهل سنت چه تحقیق رفته ششم آنکه اگر حنفی المذنب در بعض احکام بر مذنب فنی مثل رفع یدین  
 و غیره عمل نماید چه حکم است هفتم آنکه در تحصیل علم منطق و انگریزی مثلاً شخصی اشتغال آن دارد  
 بر جواز و عدم آن چه حکم است و ایضاً در علم فارسی که سوائے حدیث و قرآن باشد چه حکم است و در فتوی



سراج المیر من تصنیف تاج محمد مفتی و این باب لفظی چند که مشابیه نموده بودند از ایشان میباید بگذشت  
عبارت تعلم العلم کیون فرض عین و هو قدر یا محتاج الیه و فرض کفایه و هو ما زاد علیہ یمنع غیره  
و مندوب و هو التبحر فی الفقه و حرام و هو علم الفلسفه و الشعبه و التبحر و الرل و علم الکاهن و التبحر  
و دخل فی الفلسفه علم المنطق استی کلامه و نیز بر جواز نوکری نصاری چه حکم است هشتم آنکه در  
استماع غنا نزد البخنیفه کوفی رحمه الله علیه چه حکم رفته و کس از اهل سنت بجل آن حکم کرده است  
یا نه نهم آنکه در مقدمه خنسا شکل چه حکم است نکاحش رواست یا نه دهم آنکه بر تقدیر ثبوت  
کل و خان حرام بر حلت و حرمت حقه چه حکم است و این حدیث من اکل البنج لقیته و کانما زنی بامه  
سبعین قره و من زنی بامه قره و کانما بدم الکعبه سبعین قره و ایضا من اکل البنج مات علی هذا  
محشوره الله عزوجل فی القیامه کتوبا بین عینی نهذا الس من رحمه الله عزوجل صحیح است یا نه  
چنانچه علامه الدین محمد ابراهیم تبریزی که اهل امامیه است در تنبیه الغافلین تحقیق این نموده و  
گفته که این قول رسول الله صلی الله علیه و سلم

اجابہا مولانا شاہ عبد الغزیز محدث و مفسر دہلوی رحمۃ اللہ علیہ  
جواب سوال اول آنکہ شبہ نیست کہ فرقہ امامیہ منکر خلافت حضرت صدیق اکبر اند و کہتہ فتنہ مسطور است  
کہ ہر کہ انکار خلافت حضرت صدیق اکبر کند منکر اجماع قطعی شد و کافر گشت قال فی فتاوی عالمگیری  
الرافضی اذا کان الشیخین و یلعنہما الہیاء و باللہ فہو کافر وان کان الفضل علیا کرم اللہ وجہہ  
علی ابی بکر رضی اللہ عنہ لایکون کافر لکنہ مبتدع و لو قد ت عالتہ رضی اللہ عنہما بالزنا فقد کفر و الضافیہ  
من انکر امامتہ ابی بکر الصدیق رضی اللہ عنہ فہو کافر علی قول بعضہم و قال بعضہم ہو مبتدع و لم یسکافر  
و الصیح انہ کافر و کذلک من انکر خلافتہ عمر رضی اللہ عنہ فی اصح الاقوال و یجب انکار الرافض فی  
قولہم رجع الاموات الی الدنیا و تناسخ الارواح الی ان قال و ہولاء القوم خارجون عن ملتہ  
الاسلام و احکامہم احکام المرتدین انتہی و ہر گاہ بموجب روایات فقہ کفر انہا ثابت شد پس در ملاقات  
الیشان نیز حکم ملاقات کفار جاریست یعنی ابتدا بسلام نباید کرد الا عند خوف الضر العظیم الا انہم  
و رد جواب نیز بقدر ضرورت اکتفا باید نمود و اگر در افعال تعظیمیہ دیگر غیر اسلام خود بعمل آرند در مقام  
مکافات بقدر مشروع بعمل باید آورد و همچنین در عبادت و تعزیت و تہنیت و اجابت دعوت مکافات

منظور باید داشت چنانچه حکم گذار همین است و کذا حکم الخواجه و انوصب جواب سوال ثانی  
آنکه قاذف عائشه رضی الله عنها بلا شبهه مرتد است و او را پیش حکم برده بشهود اثبات قذف و سب  
بر نموده قتل باید رسانید بحکم حدیث من بدل وینه فاقطوه و اینهمه برای آنست که قصاص  
از قاتل دفع شود و الا چون شخصی بگوش خود این کلام شنید و بشنود و شکم آن کلام را بکشد عند  
ما خود نمیشود و اما عند القاضی اگر شهود معتبر ندارد و توجب قصاص خواند گشت و همین است  
حکم خواجه و انوصب اگر قذف و سب نمایند جواب سوال ثالث آنکه تفضیل شیخین بر حضرت  
مرضی علی رضی الله عنهم جمعین من کل الوجوه نیست بلکه علماء و محققین نوشته اند که تفضیل احد  
الشیخین علی الآخر من جمیع الوجوه محال چه تفضیل حضرت مرتضی علی در جهاد سیفی و سانی و فن  
قضا و کثرت روایت حدیث و مائتیه و فتنیت لایساز و حجت حضرت بتول بر حضرت صدیق اکبر  
است همچنین تفضیل آنجناب بر قدم اسلام و اول من صلی بوند بر حضرت فاروق نیز قطعی است بلکه او  
از تفضیل شیخین بر جناب مرتضی نیست مگر تفضیل اینها در سه بی من حیث سیاست الامه و حفظ آن  
و سد باب الفتنه و ترویج احکام الشریقه و اشاعه الاسلام فی البلدان و اقامه الحدود و التعزیرات و بپوش  
مقاصد خلافت کبری و لهذا تقدیم شیخین درین امر مجمع علیه صحابه بود و بلکه در صواعق محرقة و دیگر کتب حدیث  
معتبره مذکور است که جناب رسالت اکابر صلی الله تعالی علیه و سلم فرمودند سالت الله ان یقرب الی  
خانی الله الماتقین الی بکر جواب سوال رابع آنکه تفضیلیه و قسم انداول کسانی که حضرت علی رضی  
بر شیخین تفضیل میدهند و لیکن در محبت شیخین و تعظیم اینها و مناقب و ارجح اینها و اتباع و روش و طریقه  
و تمسک با قول و افعال اینها سرگرم در اینست که اندامند آنکه اهل سنت با وجود تفضیل شیخین بر جناب  
مرتضی علی رضی الله عنه بوجهی که مذکور شد نسبت بجناب مرتضی کمال سوخت و محبت و اتباع طریقه و تمسک  
بقول و فعل آنجناب سرگرم اند و این قسم تفضیلیه داخل سنیان اند لیکن درین مسئله خطا کرده اند و خلاف  
ایشان را با جمیع اهل سنت از قبیل خلافت اشعریه یا ماتریدییه باید فهمید امامت این قسم تفضیلیه جائز  
است و نه بدی از علمای اهل سنت و صوفیه اینها برین روش بوده اند مثل عبد الرزاق محدث و سلمانی  
فارسی و حسان بن ثابت و بعضی صحابه دیگر و قسم دیگر از تفضیلیه کسانی باشند که گویند ما را محبت  
مرتضی علی رضی الله عنه و اولاد و اتباع طریقه اینها و تمسک با قول و افعال اینها کافی است



و شخین و صحابه دیگر را بدنگویم لیکن بآنها سرکار هم ندایم نه محبت نه عداوت نه اتباع و نه ترک  
اتباع و نه تمسک باقوال و افعال اینها و نه ادب ارض و این قسم تفصیلیه بلا شبهه متبع اند  
و حکم امامت ایشان حکم امامت متبع است و بحکس از معتبران اهل سنت این قسم تفصیلیه نبوده است  
جواب سوال شمس آنکه مراد علیه اللغه را بدنگفتن و بدل از و نیز از بودن خصوصاً در سلوک که  
با حضرت امام حسین و اهل بیت نموده و عداوت مستقر و از آن بزرگواران در دل داشت از لوازم  
و محبت اهل بیت است که از جمله فرائض ایمان است و اما معاویه بن ابی سفیان پس صحابی است و  
در حق او بعضی احادیث نیز وارد است و علمای اهل سنت در رجال او مختلف اند علماء و او را و انبیه و غیر  
و فقهاء این همه حرکات و جنگ و جدل و اوراکه با جناب مرتضی علی نمودل بر خطای جتهاد و وادار  
و محققین اهل حدیث بعد تتبع روایات صحیح دریافتند که این حرکات و افعال از انشاء نفسانی نبوده  
و غالی از جهت تصدیق اموی و قریشیه که جناب ذی النورین داشت نبوده است پس نهایت کارش  
اینست که ترکیب کبیره و باغی باشد و الفاسق لیس بآل اللعن اگر او از سببین قدیست این فعل او را  
بدنگفتن و بدو دشمن بلا شبهه محققین این معنی واضح است و اگر او از سبب لعن و تهم است پس معاویه  
که کسی از اهل سنت پیرایون آن گردید و نزد اینها براس فاسق و مرکب کبیره است و تفاوتها را مورد است  
فیکون اللعن حرماً و حاجت که او مرد و صحابی است شفاعت رسول الله ص و عفو صاحب حق یعنی جناب مرتضی  
علی رضی الله عنه در حق او زیاده بر فساق دیگر متوقع و مرجع است با قطع معلوم است که بعضی صحابه در زمان  
آنحضرت صلی الله تعالی علیه علی آله و صحابه و سلم مرکب کبیره شده اند مثل علی بن ابی طالب که زنا کرده بود و مثل  
حسان بن ثابت که در عذف عائشه صدیقه راضی الله عنها شریک گشته آنحضرت اینها را حکم تکفیر  
نفرموده اند و هنوز عذف عائشه رضی الله عنها منصوص التحريم و قرآن نکرده بود و خلاف اینوقت  
که حالاً قاف عائشه بلا شبهه کافر است لانکاره نص القرآن جواب سوال سادس آنکه اگر خفی الله  
بر مذمت شافعی عمل نماید در بعضی احکام سبک از نه چه جائز است اول آنکه دلائل کتاب و سنت در نظر  
او در آن مسئله مذمت شافعی را ترجیح دهد و دوم آنکه در ضیق مبتلا شود که گذاره بدول اتباع مذمت شافعی  
نماید مثل احکام میاه درین دیار یا احکام مقفود سوم آنکه شخصی باشد صاحب تقوی و او را عمل بهیئت  
منظور افتد و احتیاط در مذمت شافعی باید بشل دادن صدقه فطر نماند از قدر و آثار یا گوشت طلاکس

و

و

نخوردن و علی بن القیاس لیکن درین هر سه وجه شرط دیگر هم هست و آن آنست که تلیق واقع  
نشود یعنی بسبب ترکیب سبب صورتی متحقق نشود که هر دو مذمت را نباشد مانند آنکه قصداً ناقض  
و ضویر اندازد بهمان وضو نماز عقب امام بے قرائت فاتحه گذارد که در هیچ مذمت روا نشد و ضویر مذمت  
خفی باطل گشت و نماز بر مذمت شافعی و اگر سوائے این وجه ثلثه ترک اقتدای خفی نبوده اقتدای شافعی  
گرد یا بحکس کرده تربیب حرام است زیرا که لعب است درین جواب سوال سابع آنکه در تحصیل علم  
منطق هیچ باک نیست زیرا که علم منطق از علم مقصود بالذات نیست بلکه از علوم آلیه است مانند  
در صرف و آله هر چیز را در علت و حرمت حکم آن چیز است که ذی الاله است مثل توب و توخانه و آله  
و سلاح خانه که آله حرب است پس اگر حرب عبادت است مثل جهاد کفار و دفع سراق و قطع الطریق  
و استعمال آلات و اتخاذ ادوات آن حرب نیز از قبیل عبادت خواهد شد و اگر آن حرب حرام و  
معصیت است مثل بغی و قطع الطریق پس استعمال آله آن حرب نیز حرام و معصیت خواهد بود  
و بگذرانی کل آنکه مع ذی الاله نهایت کار آنکه اگر کسی علم منطق تحصیل کرده و تالیفات مذمت  
باطله و تشکیکات عقائد حق استعمال کند البته درین کار گنہگار باشد نه در نفس تحصیل علم ایم  
بر آنکه در کلام قدما بچو این علم منع از استعمال آن بکثرت وارد شده آرا بر چه چیز حمل باید کرد و جواب  
آنکه بچو منع از تحصیل این علم حمل بر یکی از دو چیز است یا آنکه مراد ایشان منع از آنهاست و یا  
این علم باشد بوجهی که مقصود بالذات گردد و از حد و سایل خارج شود و تمام عمر در آن مصروف گردد  
و از تحصیل مقصود بالذات باز دارد و اشتغال بجمع علوم آلیه مثل نحو و صرف و معانی و بیان باین  
وجه ممنوع و حرام است و یا آنکه در آن زمان بیشتر اشتغال این علوم و تالیفات مذمت اعتزال  
و فلسفه رایج بود و در امثله حدود و رسوم و قضایا و اقیسه و اشکال مسائل قدم عالم و اثبات بیوتی  
و صورت و غیر ذلک مستعمل میشد و هر که باین علم مشغول میگشت ذهن او باین مفرخات مملو  
میشوین میگردد و رفته رفته رسوخ و ذوق او پیدا میگردد و باین جهت حرام و معصیت گردید  
حالاً این امور از منطق باطل بر طرف شده و آنرا اهل حق جزوے از اجزای علم کلام که نیست  
علوم دینی است گردانیده اند حرمت و معصیت بودنش نیز بر طرف شده و از حکم مرفع بار افتاد بعلة  
و آنچه در فتاویٰ سراج المنیر مرقوم است و دخل فی الفلسفة المنطق مراد از بهمان منطق است که

و



جزو فلسفه بود و مسئله آن در مسائل فلسفه مستخرج شده بود نه این منطق مجرد که جزو علم کلام است  
و استدلال علم بالصواب و تعلم انگریزی یعنی آیین خط و کتابت و لغت و اصطلاح اینها را دانستن  
با کس ندارد اگر بنیت مباح باشد زیرا که در حدیث وارد است که زید بن ثابت بحکم آنحضرت صلی الله علیه  
و علی آله و صحابه و سلم روش خط و کتابت یهود و نصاری و لغت آنها را آموخته بود براس این غرض  
اگر براس آنحضرت علم خط باین لغت و رسم ظاهر بود جواب آن تواند نوشت و اگر مجرد خوش آمد آنها و اختلاط  
بآنها تعلم این لغت نماید و باین وسیله پیش آنها تقرب جوید پس البته حرمت و کراهت دارد و قد مر آنجا  
ان الآلة له حکم ذی الآلة و لو کرخی نصاری بلکه جمیع کفره چند قسم است بعضی مباح و بعضی مستحب و بعضی  
حرام و بعضی کبیره و قریب هر کفر تفصیلش آنکه اگر کافران کس را براس اقامت رسوم صالحه و سیر انجام  
امر محمود مثل دفع دزدان و قطع الطریق و افتا موافق شرع شریف در عدالت و بنا بر قنای و تربیت  
و ترمیم عمارات نافع مثل مہمانسرای و غیر ذلک استیجاب کند بلا شبهه جائز است بلکه مستحب بلیل آنحضرت  
یوسف علی بنینا و علیہ الصلوٰۃ و السلام که از پادشاه مصر که در آن وقت کافر بود و او را علی خزان مصر و خوا  
تا اقامت عدل و تقسیم نماید و بلیل قصه والده حضرت موسی علی بنینا و علیہ الصلوٰۃ و السلام نوکر کی  
فرعون را بر او شیر دادن حضرت موسی علی بنینا و علیہ السلام قبول کرد و اگر براس امور دیگر نوکر بود و  
اختلاط با کفر لازم آید و مشابہه رسوم و اشیاء منکره آنها در آن خدمت اتفاق افتد و اعانت بر ظلم  
شود مثل نشی گری و خمر شکاری و سیاه گری یا تحظیم مفرط براس آنها و تذلیل خود و دشمنان و استخوان  
ضروافند حرام میگردد و اگر در قتل مسلمان و بر سر کردن ریاست یا ترجیح کفر و تبس مطعن دین  
نحو ذلک نوکر کی بگیرد کبیره عظمی است بسره کفر جواب سوال ثانی آنکه استماع غنا مجرور از مزه  
و ملاهی در مذنب امام ابو حنیفه رحمہ اللہ روایات مختلفه است اصح آنست که جائز است و دف هم جائز  
و احادیث کثیره مؤید این روایات اند فال شیخ الاسلام ابن الہمام قید حرمتہ التغنی بما اذا کان فی  
اللفظ لا بالاعمال کصفۃ المذکر والمرأة المغنیۃ الحسینۃ و وصف الخمر المہیج الیہا و المہربیات و الخانات  
و سجا و سلم او ذمی الا اذا اراد انشاء الشعر لا تشہاد او یعلم فصاحتہ و بلاغتہ نعم اذا قیل فک علی الملک  
منع و ان کان مواعظ و حکما لذہ نفسہا لا لذلک التغنی و مت الولیمۃ و العقیقۃ و عند الولادة و عند  
مچی الغائب انہی و قال فی الریحی اختلاف فی التغنی المجرد قال بعضهم انہ حرام مطلقا و منهم من یقول

و ان کان مواعظ و حکما لذہ نفسہا لا لذلک التغنی و مت الولیمۃ و العقیقۃ و عند الولادة و عند

مچی الغائب انہی و قال فی الریحی اختلاف فی التغنی المجرد قال بعضهم انہ حرام مطلقا و منهم من یقول

الاباس بالتغنی لیس فیہم القوافی و الفصاحتہ و منهم من قال یجوز التغنی لدفع الوحشۃ اذا کان حصه و لا  
یکون علی سبیل اللہ و قال السخری فی البدیع و السباح فی اوقات السرور تاکید اللہ فی سباح ان کان  
ذلک السرور مباحا کالتغنی فی ایام العید و فی العرس و فی وقت محی الغائب و وقت الولیمۃ و العقیقۃ و  
عند الولادة و عند الختانہ و عند حفظ القرآن جواب سوال ثالث آنکہ غنا مشکی باسره و شہوت  
در کمیتہ نمی آید بلکه غالب مغلوب می باشد اگر شہوت فرج غالب است نکاح او با مرد باید کرد و اگر  
شہوت او در ذکر غالب باشد نکاح با زن باید ساخت و در اجراء شہوت دیگر او را صبر لازم است  
جواب سوال عاشق آنکہ کل دغان حرام حدیث نیست و در علت و حرمت حقہ اختلاف است اصح آنست  
که مکروه تحریمی است از جهت بوسه بد کہ از دغان حقہ کش و آید مثل پیاز خام و سیخ خام و از جهت تشہ  
بابل ناز کہ دو از درونہ ایشان خوابد برآمد و من اکل البیج و مات الخ اصلا و کتب حدیث نیست بلکه از  
الفاظ ترکیکہ این بر دو کلام صریح معلوم میشود کہ مجبول و موضوع است و نوشتن علماء الدین تبریزی  
اعتبار سے ندارد کہ در این باب اعتبار بر قول محدث معتبر کہ حدیث را بیان نماید باید کرد اما و عاظ احادیث  
غیر معتبره بر ای تحلیف و ترمیم ذکر میکنند و از حال آن احادیث مطلع نباشند تفصیل مسئلہ حقہ این است  
کہ در کشیدن تاک و در حرمت متحقق نیست زیرا کہ علت حرمت در نباتات منحصر بر دو چیز است سمیت و  
سکریت و این شش خالی ازین ہر دو چیز است لیکن در استعمال آن باین کیفیت کہ دغان او را  
درون بکشند سہ وجہ از کراهت بہم میرسد یک بوسه بد کہ از دغان حقہ کش می آید دوم تشہ بابل  
و این ہم علت کراهت است چنانچہ در تحفه یعنی دست بر تنہ نگاہ نہادہ ایستادن و در تخم محمد بنی در  
شرع وارد شدہ سوم آنکہ استعمال این وضع مسلم را ملائیس نامید و اند و ملائیس با نام مکروهہ است لہذا  
صورۃ عذاب اللہ تعالی و لہذا از کی یعنی داغ نہادن نہی و کراهیت آمدہ و ہر چند این ثلاثہ مستلزم  
نہی تنزیہی است اما بسبب اجتماع مجرکہ کراهیت تحریمی شد و بعضی از اہل معقول گفته اند کہ لفظ کل  
دغان حرام ہر چند حدیث نباشد از کلام دست زیرا کہ دغان نزول عقل مرکب از دو چیز است  
ارضیت و ناریت و ہر دو حرام اند فالمرکب سہما یکون حراما جواب ازین سخن آنکہ حرمت ارضیت و ناریت  
اجلست سمیت است و چون علت مرتفع شود حلال گردد مثال استعمال نذرہ بابرگ پان و طین یعنی  
و طین مخموم در او دیس پس اگر استعمال این دغان بطریق اصلاح بدن باشد مثل تحلیل ریاح

۱۸۴

۱۸۵







مستبر نیست پس استدلال بر غیر ممکن نیست و اما اجماع پس بطال آن اظهر است زیرا که اجماع بعد ثبوت نبوت  
و شریع است چون نبوت و شریع ثابت نمیتواند شد اجماع چگونه ثابت شود و نیز حجیت اجماع نزد  
ایشان بالا صانه نیست بلکه بنا بر آنست که قول معصوم نیز در ضمن آن میباشد و هنوز در  
بودن معصوم و بعین آن که کدام است و نقل قول از بحث و تفتیش کثیر و در نیز اجماع صدر اول ثانی  
یعنی قبل از حدوث اختلاف و راست خود معتبر نیست زیرا که اجماع کردند بر خلافت ابو بکر و عمر و عثمان  
متعه و بر تحریف کتاب منع میراث پیغمبر و دفع امام بر حق از حق خود و غصب تعلقات خاندان رسول  
و بعد از حدوث اختلاف و است و تفرق ایشان بفرق مختلفه اجماع چه قسم متصور میشود و خصوصاً  
در مسائل خلافیه که احتیاج با استدلال و اثبات به حجیت مختص در آنهاست دخول معصوم در اجماع  
و موافقت قول با قول سائر امت ثابت نمیشود و مگر باخبار و حال اعتبار و تعارض و تساقط و ضعف این  
قسم که هست روشن است و نیز نقل اجماع در مسئله خلافتیه با مخصوص امری است که شدن فی نیست و علماء  
شیعه را بلکه اثنا عشری را با مخصوص درین نقل با هم تکاذب و تضاد واقع است بعضی از آنها نقل اجماع  
فرقه خود میکنند و دیگران تکذیب میکنند و انکار مینمایند و چون اجماع یک فرقه از امامیه که یک فرقه از شیعه  
با فرقه دیگر که یک فرقه از امت اند نقل خود ایشان ثابت نشود و اجماع جمیع امت ثابت کردن چه قسم  
متصور باشد و این را بچند مثال روشن کنیم صاحب سبل السلام العالم الاسلامی که از عمده علماء اثنا عشر  
است در شرح حدیث عقل بتقریب میگوید که کلام الشیخ ابی الفتح الکراکی فی کنز الفوائد بدیل علی اجماع  
الامامیه علی البدایه بن خصائصهم فانکره سائر الفرق و کلام العلامة الحلی فی النهایه  
و التنبیه و کشف الحق بدیل علی الاصرافه الانکار و نیز شرح شهیدی که از جمله علماء ایشان است  
فصل مستقل دارد در آنکه شیخ ایشان در جامدعی اجماع فرقه شده است حال آنکه خود او در جامدعی دیگر  
خالف آن گفته نقل از آن فصل می آید قال فصل فیما یشتبه علی مسائل ادعی الشیخ فیها  
من انّه و نفسه خالف فی حکم ما ادعی الاجماع فیه اوردنا ما للثبته علی ان لا یغتر القیمة بجماع  
الاجماع فقد وقع فی الخطا و الحجا و کثیر من کل قاعده من الفقهاء و سائر الشیخ المصنف فیما ادعی فیه الاجماع  
من کتاب النکاح و حواه فی خلاف الاجماع علی ان الکتابیه اذا سلط و النقض بعد ثبوتها قبل ان یسلم الودج  
یفصح النکاح و قال فی النهایه و فی کتاب الاخبار لا ینفص النکاح بینما استی گفت فصل است

در آنچه مشتمل باشد بر مسائل دعوی کرده است ابو جعفر اتفاق را در آنها با وجود آنکه دعوای نبوت خود را ثابت  
کرده است و حکم آنچه دعوی اجماع کرد در آن دارد و میگوید آنرا براساس خبر وارد کردن بر آنکه عالم فریب نخورد  
بسبب دعوی اتفاق پس تحقیق واقع شده در آن خطا و مجاز بسیار از هر یک از عمل خصوصاً از شیخ  
مقضی پس آنچه دعوی کرده است در آن اجماع را از کتاب نکاح و دعوی است در خلاف اجماع بر آنکه زن  
کتابیه و قتیله اسلام آنرا بگذرد عدت او پیش ازین که مسلمان شود و شوهر فسخ میشود و نکاح و گفته است در نهان  
در کتاب اجابت فسخ میشود و نکاح در میان آن بر دو دو و همین قسم هر باب از ابواب فقه تکذیب شیخ و دیگر  
مینماید و این رساله پس در راست قریب حدیث بلکه ناید در آن مندرج است و اما عقل پس تمسک  
آن در شرعیات است یا در غیر شرعیات اما در شرعیات پس نزد این فرقه اصلاً قابل تمسک نیست  
زیرا که از اصل منکر قیاس اند و اورا حجت نمیدانند و اما در غیر شرعیات پس موقوف است بر تجربه آن  
شواهد و هم الف و علوت و احتراز از خطا و ترتیب و صورت اشکال و این معنی بدون ارشاد  
امام حاصل نمیتواند شد زیرا که بفرقه از طوائف آدمیان بعقل خود چیزی را ثابت کنند و چیزی را منکر  
شوند و با هم در اصول و فروع مخالف نمایند و بعقل ترجیح نمیتوان داد و الا همان مخالف و نزاع  
در ترجیح بهم تحقق خواهد شد پس لابد در اس عقل حاکمی و مرجع باید که احد الجانین را صواب  
و دیگر را خطا قرار دهد و این قسم حاکم و مرجع غیر از نبی و امام نمیتواند شد و چون ثبوت امامت که  
موقوف علیه عقل است در حقیق توقف است تمسک بعقل نیز محل اعتماد نباشد و محذور کلام و دلال  
شرعی است و امور شرع را بعقل صرف ثابت نمیتوان کرد زیرا که عقل از معرفت آنها با تفصیل عاجز  
است بالا اجماع آیه عقلی که ستم و مدد گیرنده از شریعت باشد و اصل آن حکم را از شارع گرفته  
باشد میتواند قیاس چیز دیگر بیان کرد لیکن چون قیاس نزد این فرقه باطل است پس عقل را  
مطلقاً در امور شرعیه دخل نماند خاصه و قواعد و کلیات شرع هنوز تردد و اضطراب است عقل  
در چه چیز بکار خواهند برد ثبوت العرش اولاً ثم النقض ثبات ساز عرش را اول باز نقض و کلام  
قائده جلیله باید دانست که قیام جمیع بر این عقلیه با عقاید بدیهیات است پس اگر جمیع الکاف  
بدیهیات پیش گیرند مثل سونسطایه که الواحه نصف الاثنین و النقی و الاثبات لا یجمعا  
ولا یرفعان و لا یجسم الواحه لا یكون فی آن و احسن فی مکائین و الغائب عن الجواهر



لیس که علم الحاضر و ماضی با هم یکی است و لا یکن عین ذلک الشیء و امثال این قضایا  
انکار کنند اثبات هیچ مطلبی نزد ایشان براهین عقلیه نتوان نمود همچنین قیام جمیع دلائل شریعت  
و مقدمات دینییه بر اثبات ملت حنیفیه است که از زمان حضرت ابراهیم خلیل تا این وقت  
در جمیع ادیان مسلم است و اصول آن متفق علیه جمیع ملل مثل ان المعبود واحد و انه یمسک  
المرسل و یظهر المعجزة و ان الملائکة مرسلة الله الی الخلق معصومون عن الکذیب الخیا  
فی التبلیغ و ان للی احکامات تکلیفیه علی عبادیه یجازی بها و علیها یوم البعث و النشور  
یا نجته و الثاریه و هر آینه مصدیک است و تحقیق او تعالی می فرساید بغیر این اوطا هر یک معجزه  
و هر آینه فرشتگان فرستادگان خدا اند بسوی خلق محفوظ اند از دروغ و خیانت و در بیان  
و بر ستم که خدا راست حکمهای تکلیف و اذن بر بندگان او جز امید به آن و بر آن روز بر آن  
و برگزیده شدن به بهشت و دوزخ و اثبات اصول و قواعد ملت حنیفیه بطور شیعیه ممکن نیست  
پس اثبات هیچ مطلبی از مطالب دینییه بدلائل نزد ایشان ممکن نیست پس این فرقه سفسطاییه  
وین اند تفصیل این اجمال و ایضاً این ابهام آنکه ایشان نبوت حضرت خاتم الانبیاء را که  
باخذ این اصول و قواعد است نسبت باین است از امیر المومنین و الله اعلم باریت کنند و معلوم  
بالقطع است که ایشان بلا واسطه از امیر المومنین و الله اعلم باریت ندارند مگر بواسطه وسائط ایشان  
را حال معلوم است که خود ایشان آنها را تکذیب مینمایند و تهم میدارند و فی الواقع هم وسائط ایشان  
چنانچه نبوت خاتم الانبیاء را وایت کرده اند همچنان جسمیت و صورت حق تعالی نیز روایت کرده اند  
و دروغ صریح بر لبسته و نیز وسائط در روایت شریک امامت و تعیین امامت مخالف و متعارض دارند  
بحد که تطبیق اصلاً ممکن نیست پس کذب بعضی از ایشان لاعلی تعیین متیقن شد و تواتر کاذبان  
و دروغگویان را که بجهت غرض فاسدی تشهیر افترا می نموده باشند چنانچه در مقدمه خلافت  
در قرن اول عمل آوردند اعتبار نیست و سوائه چهار صحابی یا شش صحابی نزد ایشان قابل  
اعتماد نیست و تواتر این روایات از آن چهار کس یا شش کس بالقطع معلوم الاتفاقی است اگر  
بالغرض از آنها تواتر هم شده باشد خبر چهار یا شش کس درین قسم امور که عقل اکثر عوام مستعد  
بلکه در بعضی جاها حکم باستحاله هم میکند چه قسم افاده یقین نماید و صحابه و دیگر همه نزد ایشان مردود

از دین و صاحب الاغراض الفاسده و دروغگویان و کذابان بوده اند و معجزات شیعیه از آنها  
روایت ندارند و می سلیم بن قیس الهملی فی کتاب فوات النبی صلی الله علیه و سلم عن ابن عباس  
عن امیر المومنین غیر واحد عن الصادق ان الصحابه ارتدوا بعد النبی صلی الله علیه و سلم الا  
اربعه انفس و فی روایتی عن صادق الاستثنا پس آنچه این گروه مرتدین بر نعم ایشان از اوقات  
رسالت و اظهار معجزه علی وفق الدعوی و نزول قرآن و عجز بلغا از معارضه آن و احوال جنت  
و نار و تکلیفات شرعی و نزول وحی و ملائکه بلکه نبوت انبیاء ماضیین و دعوت ایشان بتوحید  
فی العبادة و بنی انذار در آن روایت کنند مرود باشد زیرا که خبر جمعی است که اجماع کردند بر خلاف  
حسیت پیغمبر که بحضور یک لک و ست چهار هزار کس بتاکیات تمام فرموده بود علی الخصوص که روایت  
این جماعت هم نزد خویشیه تواتر نشد و نزوفرق دیگر که همگ آن جماعه اند متواتر شده و اگر بجزو شهر  
و شیوع در آن قرن و مابعد آن قرن اتفاق کرده شود پس کمال بے احتیاطی در دین لازم آید زیرا که  
آن قرن و مابعد من القرون همه برخالف او امر و نواهی پیغمبر کمر بسته اند و قرآن را تحریف کرده  
و احکام بسیار خلاف ما نزل الله در آن قرون بعد از شایع و مشهور گشته که اصل شریعت هم مشهور  
تر گردیده مثل غسل الزلین در وضو که حادثه ایست بتمامه کثیره الوقوع و هر پنجوقت اشخاص را تعین  
و لا تحضه دیده اند و همه بر خلاف روایت نموده و همچنین مسح علی الخفین و این قسم بدعات را که برپا  
آن قرون از طرف خود احداث کرده و راج داده اند بر احکام صلیه شریعت و انسته مثل سنت  
تراویح و حرمت متعه و غیر ذلک پس این جماعه سیدین و بیباک چه بچند است که اتفاق نموده باشد  
بر امر نبوت و نزول وحی و ملائکه و ذکر بهشت و دوزخ براسه تحریف مردمان و ترغیب ایشان قو  
تواتر و قی متعین میشود که اهل تواتر را غرض فاسد در میان نباشد و اینجا غرض بعد از  
موجود اند و احتمال است که چند کس از اینها منشأ روایت این دعوی و حد و معجزه براسه غرض  
شده باشند و سائر ایشان بجهت طمع موافقت و دامنست کرده از ایشان قبول نموده تشهیر کرده  
باشند و نیز احتمال است که از کاهنان و نجاران پیشین شنیده بودند که شخصی در قریش پیدا شود  
و بدست او ملک روی زمین و خزان بیشمار افتد از اولاد و عتباتش فلان و نام پدرش  
فلان پس هر منطقی را بخمال فاقه کشی متابعت او در سرفاوده باشد بر صاحب سبق را ملذوف



بزرگان ایران زمین که سفید پوست و نازک بدن میباشند و در خاطر خطور کرده باشند و هم دنیا پرست را سیر بسیارین کسری و گلگشت فروین و شیراز و سکونت و قصور و قصر و کوش طبع شده باشد و از بهر و نیز جمیع بموجب اخبار و کتب قدیمه خود این ماجرا را دانسته نص از تورات موافق مدعای او بر آورده و قصص و اخبار انجیل عبارت بلینیه برآید و درست کرده داده باشند و چنانچه انوشیروان نزل تورات و وقوع قصص انبیاء هم در تورات و در او گیرست با موافقت آنها و نامو افقت چه میکشاید و چه میبرد و با بحد اول جلالان عرب باین اغراض اتباع نموده باشند باز مردم را غلط بر غلط افتاد و بنا بر مطامع و مستلزمات دنیوی و نفسانی پی در پی اتباع آن جم غفیر لازم شمرند و در فتنه فتنه صوت دینی و مذهبی قرار گرفت چنانچه در اکثر امور شرعی بر غم شیعیه همین قسم رو دادند است مثلاً آنچه در تواتر غسل جلیین شیعیه میگویند همین تشقیقات و احتمالات است که مذکور شد بلکه در اینجا زیاد تر و قوی تر زیرا که غسل جلیین نسبت بمسح جلیین مشقت و کلفتی دارد و در قبول مشقت و رنج و تشبیه آن بحسب ظاهر فائده و دنیوی دریافته نمیشود و بخلاف امر نبوت که مقدمه ریاست علمه است که خیل و لحسب و خاطر نشین است و محل طمع و حرص برای این امور بزرگان بلکه لکوک جان خود را بر باد میدهند اگر اجتماع بر یک کلمه و یک روایت نمایند چه عجب باشد و مردم دروغ ایشان این هم شده باشد که هرگاه کس با ایشان منازعت نمود به محاربه بر فراست نکبت کشید و تباہ و خراب شد عوام را خصوصاً کسانی که در زمان متاخر پیدا شدند اعتقاد و حقیقت روایت اول خود قوی تر شد چنانچه شیعیه و امر خلافت خلفای ثلاثه و شهرت آن در مردم آن زمان و قوت اعتقاد متاخرین اهل سنت همین قسم احتمالات دارند و اگر تواتر این قسم اشخاص مفید علم قطعی شود باید که تواتر بیود نیز که بالاتر از این اشخاص مذکورین در تحریف کتاب الله و تکیه باین مخالفت انبیاء و پیروان و صحایب آنها نبودند و تائید دین موسی علیه السلام مفید یقین شود زیرا که بیود نص صریح حضرت موسی تواتر نقل میکنند که فرمود شریعتی مودده ما و امت السموات و الارض یعنی شریعت من همیشه کرده شده است تا وقتی که آسمان است و زمین و تعظیم السببیت مودده ما و امت السموات و الارض تعظیم سبب همیشه کرده شده است تا وقتی که آسمان زمین است و همچنین تواتر نصاری که نص صریح حضرت عیسی را بر آنکه او ابن الله است و ان یاله

ابن البشیر قد ختمت قبل مجئیه بمحقق رسالت پسر آدمی تمام شد پیش از آمدن او روایت کنند و قرآن محرفی که بدست این جماعه است حکم تورات و انجیل محرف دارد که از و کتبها بسیار و سوره های بسیار سا قظر کرده اند و کلمات او را تبدیل نموده و ترتیب او را تغییر داده اگر باین قرآن متواتر کلامی تمسک جائز باشد یا انجیل نیز جائز باشد و در انجیل مرقس که انجیل ثانی است و از صحاح این نص موجود است و انجیل اربعه نیز و ایشان متواتر اند قال غریس رجل اشجاء فی ارضیه و بنی حوالیه الجده ان و حفز فیها بیدر او بنی علیها بیوت فلما کملت عماده البستان اودع عند الزرع و سافر الی بکد اخر و اقام بها فلما حان ان یخرج التمار ارسل عبداً من عبیدة الی الزرع لیأخذہ ثمارة فلما جاع و اراد ان یأخذ ثمرة ضربه و ارسله خائباً ثم ارسل عبداً اخر فاذوه و ضربه و شیخو مر اسره ثم ارسل اخر فقتلوه فکان یوسل عبیدة الیهیم تتری فیضربون بعضهم ویقتلون بعضهم و کان له ابن واحد یحببه له لکن له ولد سواه فادسسه الیهیم فلما رآه الکفار قال بعضهم لبعض هذا الذی یرث بعدنا الجنة فصلموا انفسه و نزل البستان فوثبوا علیه فقتلوه فلا جرمة یقضی علیه صاحب الحائط و یرجع الیهیم و ینزع عن من ایدیهیم و یدیهیم و یضعه عند اخرین گفت نشاند شخص دخت را در زمین خود و بنا کرد اگر و اگر در آن دیوار را و کند در آن چاه و ساخت بر آن خانه را پس هرگاه تمام شد عمارت باغ سپهر و آنرا نزد فرارطان و سفر کرد بسوی شهر دیگر و اقامت کرد در آن پس هرگاه وقت رسید این که بخت شوند میوه را فرستاد غلامی را از غلامان خود بسوی فرارغان تا که بگیرد میوه های آنرا پس هرگاه که آمد و خواست این که بگیرد میوه را نزد او فرستاد و او را بطلب باز فرستاد و غلامی دیگر را پس ایذا داد و او را نزد او و خون آلوده کرد و او را شکستند سر او را باز فرستاد و دیگر را پس شکستند او را پس بود که میفرستاد غلامان خود را بسوی ایشان پی در پی میزدند بعضی ایشان را و میکشیدند بعضی ایشان را و او را یک پسر که دوست میداشت او را نبود و او را پسر سوا سوا و او را پس فرستاد و او را بسوی ایشان پس هرگاه دیدند کافران گفت بعضی ایشان بعضی را نکست آنکه داشت بشود بعد و سوا بلوغ را پس بیا یقتل کنیم او را و دارش شویم باغ را پس حمله کردند بر او



پس کشتند و ارس ضرر غضبناک شود برین کار صاحب بلغ و رجوع کند بسوی ایشان و بستاند آن  
آن بلغ را از دست مای ایشان و هلاک کند ایشان را و بپندارد و نزدیک دیگران پس ازینجا معلوم شد  
که اثبات ملت حنیفیه که سبیل آن قول به نبوت خاتم الانبیا است بدون اتباع اهل سنت و رسول  
مذہب نمیتواند شد زیرا که ایشان اصول دین خود را از کرده اند از جماعه صحابه کبار مثل عشره مبشره  
و عبادله ابجد و کثرین و دیگر اهل بدو اهل بیعت الرضوان و مهاجرین اولین که حق تعالی در کتاب  
خود بر صدق و صلاح ایشان گواهی داده قوله تعالی **أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ** و قوله تعالی **رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ آمَنُوا أُولَئِكَ سَمِعُوا لِقَاءَ اللَّهِ يَوْمَئِذٍ حَتَّى لَا يَجِدُوا كَلِمَةً وَلَا يَذَرُوا لَكَ الْغَيْظَ ذَلِكَ مِنَ الْآيَاتِ** باز او اهل سنت این نصوص را در قرآن و احادیث شنیعه از حال  
ایشان تلفض و احیی نموده معلوم کردند که هر جماعه ایشان صادق الاعتقاد و شدید المحبت و الرسخ  
بوده اند و در اعلام شریعت عزرا هیچ وجه تصور نکرده اند و در حفظ احکام ملت حنیفیه بضایع و  
بداهت روان داشته اند و کتاب خدا را بهتر از جان خود عزیز میداشتند و دین الهی را در محافظت و حمایت  
فوق الانفس و الملیح می انگاشتند و سنن رسول او را و عادات فضلاء عن العبادات هما المکن تقویت میکرد  
و عوام صحابه بجهت خوف سیاست و برکت صحبت ایشان نیز همین و تیره داشتند و تابعین ایشان  
با حسان نیز بتأثیر صحبت ایشان و بالعکاس اشعه انوار ایشان سلوک همین طریق لازم گرفته اند و  
بکمال قناعت و اتباع و انقیاد این جماعه را پیغمبر را محض بوضوح حق بودن برائے جلب النفعی و رفع  
ضرر و بلکه هر که از جماعه عرب براغ مولفه القلوب قسم شده بود و رئیس قوم و صدیق عشره مبشره و اول  
تخیر و امانت مینمودند مثل ابوسفیان و اقرب بن حابس که در مجلس خلیفہ ثانی با وصف ریاست که داشتند  
خوار میگشتند و در صف النعال جایافته و فقر و مساکین اهل ایمان و غلامان و کم اصلا انبیا مثل  
صهیب عمار و صدیق مجلس بودند و عند الاقتدار ولایت و ملک و سلطنت را بخویشا و ندان و اقارب خود میدادند  
و قدم اسلام و کثرت صحبت پیغمبر و شدت رفاقت او را در تقسیم این مناصب ملاحظه کردند و اکثر ایشان  
بعد از وفات و قال و جنگ جبال و کشته شدن بندگان و اقارب خود و اصرار بر کفر و بعد از نبوت  
معجزات قویه ایمان آورده اند و اگر بقول کهنه و تخمین و اهل کتاب بطمع مال و مناصب میگردیدند

بایستی که اول و بلکه اطهار ایمان مینمودند و زبان دراز در پیغمبر نمیگذاشتند و او نمیکند را نمیدانند  
و چون بتقل در روایت ایشان ثابت شد دعوی نبوت و ظهور معجزات و نزول قرآن و عجز بلغا از معجزات  
آن یقین حاصل شد که فی الواقع چنین بود و نبوت صدق و صلاح ایشان بشهادت قرآن و رسول  
بر وجهی نیست تا معذوری لازم آید بلکه بوجهی تا کید اعتقاد و فریقین است و الا تلفض حال ایشان  
کافی است در اعتقاد و صحت خبر ایشان و صدق شواهدات ایشان و اتباع سبیل ایشان و لزوم طریقه ایشان  
پس اگر شیعه بقبر آن یا پیغمبر رسول یا جماعه تمسک کنند لابد تنزل کرده باشند از عرف شیعیه خود و شوقی از  
مذہب اهل سنت بر خود لازم گرفته و الا این تمسکات ایشان مثل لامع سرب یا نقش بر آب بی حقیقت و ثبات  
خواهد بود پس واضح شد که بنا بر اصل شیعیت هیچ و لیل از لال ایشان راست نمیشود و چون دست  
بر این اهل سنت نهاده و باین قرآن و رسول ملت حنیفیه قائل شدند لابد جمیع امور متواتره ایشان مثل  
تلفض امر نماز یا بویکر صدیق و فضائل و مناقب او و غسل و طهین و مسح خفین که مانند قرآن و رسول متواتر  
ثابت شده اند قائل باید شد و قبول باید کرد و الا حکم به اصل لازم خواهد آمد آن کسے خوردن و شک و دیگر  
بجا آوردن لطف ندارد و جد و منع باده از راه چه کافر نعمت است و دشمن و موبودن و همنگ مستان  
زیستن و این فائده را باید که از دست ندهی که بسے مفید است و نیز از ابواب سابقه معلوم شد که سناست  
مذہب شیخ بر روایات اصحاب ائمه است از احوال آن اصحاب نیز معلوم شد که اکثر آنها دروغ گو بودند  
و خود ائمه آنها را تکذیب فرمودند و پیچ امامی نبوده است الا بعض اصحاب او را امام لاحق تکذیب نموده  
بدلیل آنکه آن بعضی بامامت او قائل نبودند و معتقد بامامت شخصی دیگر یا قائل توقف و القطل بامامت  
بودند و جمیع السبب حسن ظن که با اصحاب ائمه دارند تکذیب امام لاحق بلکه تکذیب خود آن امام را بجوی  
نمیشمارند و روایات همه آنها اعتماد کلی دارند پس چرا بسیاران و اصحاب رسول که کمتر از امام در تأثیر  
صحبت نخواهد بود حسن ظن نمیکند و روایات آنها را مقبول نموسازند غایت مافی الباب آنکه بعضی  
روایات از ائمه مخالف روایات صحابه خصوص در مقدمات متعلقه بامامت نزول ایشان رسیده باشد  
و شبهه و صدق صحابه ایشان را پیدا شده باشد لیکن چون این مخالفت در اصحاب بر امام تجارت  
و این شبهه و شبهه آنها ساری معینا مانع قبول روایت نشده پس در حق اصحاب چرا مانع قبول روایت  
شود و کاهل الا انقص المحض و العناد بالبحث و التحقیر لجناب رسول الله صلی الله علیه و سلم



والا بانه بتأثير صحته التحول ولا قوة الا بالله حالاً انه خود ائمه عذر این مخالفت را بیان فرموده اند و  
 اصحاب را بصدق وصف نموده و در صحاح ایشان مروی و ثابت است لیکن غشاده بتعصب چشم  
 ایشان را کور و گوش ایشان را کرساخته است من کتاب الکافی للکلینی فی باب اختلاف الحدیث  
 بحذف الاسناد عن منصور بن حازم قال قلت لابی عبد الله یابی اسئلك عن المسئلة فیحیی فیها  
 بالجواب ثم یحیک غیر فی فحیبه فیها بجواب آخر فقال یحیی الناس علی الزیاده والنقصان قال  
 قلت فاجز فی عن اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم صدقوا علی محمد صلی الله علیه وسلم ام کذبوا قال  
 بل صدقوا قال قلت فما بالهم اختلفوا فقال اما تعلم ان الرجل کان یتالی علی رسول الله صلی الله علیه  
 وسلم فیسأله عن المسئلة فیحیی فیها بالجواب ثم یحیی بعد ذلک بما یشیع ذلک فنسخت الاحادیث بعضها  
 بعضاً ایضاً بحذف الاسناد عن محمد بن مسلم عن ابی عبد الله قال قلت له ما بال اقوام یروون عن فلان  
 و فلان عن رسول الله صلی الله علیه وسلم ولا یتهمون بالکذب فیحیی منکم خلافة قال ان الحدیث انما یشیع  
 القرآن ان کتاب کافی مر کلینی را در باب اختلاف حدیث بدو کردن اسناد از منصور بن حازم است گفت  
 گفتم هر گویا عبد الله را چیست حال من می پرسم ترا از مسئلة پس جواب میدی مرا و ان بجوابی پس آید  
 نزد تو سوا می پس جواب میدی او را و ان بجواب دیگر پس گفت هر آینه با جواب میدی مردم را بر  
 زیادت و کمی گفت گفتم پس خبر ده مرا از اصحاب رسول خدا صلعم رست گفتند بر محمد یاد و روغ گفت بلکه رست  
 گفته گفت گفتم پس صلیت حال ایشان که اختلاف کردند پس گفت هر آینه مردمی بودند که محمد را بر رسول خدا  
 صلعم پس می رسید او را از مسئلة پس جواب میداد او را و ان بجواب باز جواب میداد بعد ازین بآنچه نسخ  
 میکرد و آنرا پس نسخ میکرد حدیث با بعضی آن بعض را و نیز به حذف اسناد از محمد بن مسلم از ابی عبد الله  
 گفتم او را چه حال نیست تو بهار را روایت میکنند از فلان و فلان از رسول خدا صلعم و تمت کرده نمیشود  
 پس می آید از شما خلاف آن گفت هر آینه حدیث نسخ کرده میشود چنانچه نسخ کرده میشود قرآن فائده  
 اخری اجل من الاولی و تقبیلها باسعادت الدارین فی شرح حدیث الثقلین فمن شاء فلیجعلها مع  
 الابواب الخمسة التي بعد رسالة علمه فائده دیگر است بزرگتر از اولی و لقب دادیم از سعادت  
 هر دو جهان در شرح حدیث ثقلین پس هر که خواهد با چه کند آن را با ابواب پنجگانه پس از وی هستند  
 رساله جدا باید دانست که با اتفاق شیعه و سنی این حدیث ثابت است که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمودی

تبارک فیکم ثقلین ما ان تمسکتم بهما لن تضلوا العبدی احدیما اعظم من آخر کتاب الله عزترتی اهل  
 بیته هر آینه من گذاشتم در شهادت و چیز گران آنقدر که اگر گرفتید با آنها هرگز گمراه نشوید بعد من یکی  
 از ان هر دو بزرگتر است از دیگر قرآن شریف و اولاد من از اهل بیت من پس معلوم شد که مفروضات  
 ربی و احکام شرعی ما را پیغمبر خاله باین دو چیز عظیم القدر فرموده است پس مذتبه که مخالف این دو  
 باشد در امور شرعی عقیده و عملاً باطل و نامعتبر است و هر که افکار این دو بزرگ کند خارج از دین شود  
 حالاً در تحقیق باید افتاد که این دو فرقه یعنی شیعه و سنی کدام یک متمسک باین دو جبل متین است  
 و کدام یک استحقاق این دو چیز عظیم القدر میکند و امانت مینماید و از وجه اعتبار ساقط می انگار و چون  
 در هر دو پیش میگیر و این بحث را بنظر تامل و انصاف باید دید که طرفه کار به عجیب ماجرای است و قدر  
 بحث غیر از کتب معتبره شیعه منقول نخواهد بود و چنانچه در تمام رساله از ملامتات است اما کتاب امامیه و شیعه  
 از وجه اعتبار ساقط شد و مثل قورات و بخیل قابل تمسک نمائند زیرا که تحریف بسیار در راه یافته و  
 احکام بسیار از منسوخ شده و آیات و سوره بسیار که ناسخ احکام و تخصیص عموماً بودند بزدی رفته  
 و آنچه باقی است بعضی الفاظ او مبدل و بعضی را زد و بعضی ناقص آردی کلینی عن هشام ابن سالم  
 عن ابی عبد الله ان القرآن الذی جاء به جبریل الی محمد صلی الله علیه وسلم سبعة عشر الف آیه از ابی  
 عبد الله هر آینه قرآن آنکه آورده بود آنرا جبریل بسوی محمد صلی الله علیه وسلم هفتده هزار آیت بود و روی  
 عن محمد بن نصر عنه انه قال کان فی لم یکن اسم سبعین رجلاً من قریش باسماهم و اسما و ابائهم و  
 روایت کرد از محمد بن نصر از وی گفت بود در لکن نام هفتاد و از قریش بنا به ایشان تا با پدر ایشان  
 و روی عن سالم بن سلیمه قال قرأ رجل علی ابی عبد الله و انما سمعه حروفاً من القرآن لیس بالقرآن  
 الناس فقال ابو عبد الله کففت عن هذه القراءة و اقرأ ما تقرأه الناس حتی یقوم القائم فاذا  
 قام القائم قرأ کتاب الله علیه و روی کلینی و غیره عن الحكم بن عتبة انه قال قرأ علی بن حسین  
 و ما رسلنا من قبلك من رسول ولا نبی ولا محدث قال و کان علی بن ابی طالب محدثاً و روی  
 عن محمد بن یحیی الملامی و غیره عن ابی عبد الله ان امته هی اولی من امته لیسن کلام الله مثل محث  
 عن موضعه و المنکر امته هی ازکی من ایتکم و روایت کرد از سالم بن سلیمه گفت خواندم روی بر ابی  
 عبد الله و من می شنیدم از او در قرآن نبود آنچه میخوانند مردم پس گفت ابو عبد الله باریان و با زبان



ازین قرا تها و بخوان چنانچه میخواهند آزار مردم تا که قائم شود امام مهدی پس هرگاه که قائم شود امام مهدی بخواند کتاب خدا را بر طریقه آن در روایت کرد و کلینی و غیره از حکم بن عتبه بر آئینه می گفت که خواند علی بن حسین و نفرستاد و پیش از تو پنج پیغمبر و نه صاحب الهام گفت و بود علی بن ابیطالب صاحب الهام و روایت کرد از محمد بن الحکم الهامی و غیره از ابی عبد الله بر آئینه جماعت می بالاد است از جماعت نیست کلام خدا بلکه بیجا کرده شده است از طور خود و نازل کرده شده چنین است امامان که آنها پاک تر اند از امامان شما و نزد ایشان ثابت و مقرر و مشهور است که بعضی سوره تمامها ساقط شد مثل سوره الولایه و بعضی سوره با کثر مثل سوره الاحزاب فائده کانت مثل سوره الانعام پس ازین سوره آنچه و فضائل اهل بیت و احکام امامت ایشان بود ساقط کردند و لفظ و یکبارگی قبل از لا تحزن ان الله معنا نیز ساقط کرده اند و لفظ عن ولایه علی بعد ازین آیت و قَفَوْهُمْ ثَمَمًا وَ تَوَلَّوْا و لفظ و یلکم بنوا امیة بعد ازین آیت فَمِنْ ثَمَرِهَا ثَمَرٌ لِّمَنْ يَشَاءُ و لفظ لعلی بن ابیطالب بعد ازین آیت و کف الله المؤمنین القتال و لفظ آل محمد ازین آیه وَ سَيَعْلَمُ الَّذِینَ ظَلَمُوا آلَ مُحَمَّدٍ اَنْ يَّمْثِلَ بِنِقْلِهِ و لفظ علی بعد از و کل قوم یاء ذکر کل ذلک ابن شهر آشوب المازندرانی فی کتاب المثالب له و علی هذا القتال کلمات بسیار و آیات بسیار را شمرده اند پس حالا نزد ایشان در میان قرآن مجید محفوظ و در میان توفیق و انجیل فرقی نماند و تمسک باین هر سه وجه ندارد که محرف و مبدل و متسوخ بنا بر چه بود اند و اما عترت رسول پس با جماع اهل لغت عترت شخص اقارب او را گویند و اینها نسبت بعضی عترت را انکار کنند مثل حضرت رقیه و حضرت ام کلثوم بنات آنحضرت صلی الله علیه و سلم و بعضی را داخل عترت نمیشمارند مثل حضرت عباس عم رسول الله و اولاد او مثل حضرت زبیر بن عصفیه عمه رسول و اکثر اولاد حضرت زبیر را نیز دشمن دارند و بد گویند مثل زید بن علی بن الحسین که خلیه عالم و متقی و متوکل بود و از دست مردانیان شهید شد و پسر او یحیی ابن زید را نیز دشمن دارند و یحیی بن ابیهم بن موسی کاظم را و همچنین جعفر ابن موسی کاظم را و او را ملقب بکذاب کرده اند حالانکه او از کبار اولیای الله بود و باینکه بسطامی از او خد طریقت کرده و بلفظ شهرت یافته است که باینکه بسطامی مرید جعفر صادق است و جعفر ابن علی را که برادر حضرت امام حسن عسکری بود نیز ملقب بکذاب نموده اند و حسن بن الحسین المشنی و پسر او عبد الله محض را نیز که محمد اکبر لقب محض است مرتد و کافر شمارند

و ابیهم بن عبد الله و زکریا بن محمد باقر و محمد بن عبد الله بن الحسین و محمد بن القاسم بن الحسین و یحیی بن عمر را که از احاد زید بن علی بن الحسین است نیز کافر و مرتد و اند و جماعه سادات حسنیه و حسینییه که قائل بامامت و زید بن علی بوده اند ضال و گمراه شناسند حالانکه کتب انساب و تواتر سخاوات و ولایت صریح میکند بر آنکه اکثر اهل بیت حسینیان و حسینیان معتقد امامت زید بن علی و فضیلت آن بزرگوار بوده اند و جماعه ایشان عشره و در حق آن بزرگواران اعتقاد و کفر و ارتداد و ظلم و در نار و آتش چنانچه در باب معاد از کتب ایشان منقول خواهد شد و وجهش هم ظاهر است زیرا که منکر امامت یک امام نزد ایشان مثل منکر نبوت یک نبی کافر است و آنکه فخر محمد بنی الثائر و اینهمه بزرگواران منکر امامت امام وقت خود بلکه است بعضی از آنها ماضیین نیز بوده اند و طائفه قلیل از آنها مشرکین بران رفته اند که اینها را اعراف خواهند بود مثل حضرت عباس عم رسول و بعضی گویند که بعد از عذاب شد بشفاعت اجداد خود نجات خواهند یافت و این هر دو قول را یکبار و مردود اند و موافق قواعد و اصول ایشان همان قول اولی است زیرا که شفاعت در حق کفار بالا جماع مقبول نیست و اعراف دار الحسد نیست و محذوف بودن ایشان را و اعراف وجهی نیست که اینها منکر امامت بودند و منکران امامت کفار اند و با وصف اینهمه روایت میکنند که محب علی لایزال علی الثار و در محبت ایشان با امیر المؤمنین هیچ شبه نیست امامت این فرقه را تا شاید که در چه قدر بزرگان را که بزرگواران ایمه و برادران ایمه بودند بچهره امامت و استخفاف بنمایند و در حق چند کس که محدود از اهل بیت ایشان عترت و بعضی اقارب ایشان باشند در پرده محبت هزاران عیوب و قباخی نسبت کنند و استخفاف و امانت زیاده از حد نمایند بالا تر از خواج و نواسب آری دوستی بی خود و دشمنی است - و بعد از تتبع کتب و روایات ایشان تفصیل آن قباخی و عیوب کا شمس فی نصف النهار هویدا میگردد ولیکن در اینجا چند سے از کفریات ایشان بطریق نمونه از خوار سے ثبت می افتد اول آنکه گویند امام وقت و صاحب زمان بآن مرتبه جیبان و هراسان و خائف و بزدل بوده است که از مدت نه سال بخوف جماعه قلیله خفی شده و هرگز وجود انقلاب دول و هر هم شدن عباسیه و تسلط یحسینییه که بعد از قبول اسلام خود را بمب ال بیت میگفتند و بعضی از ایشان را هب تشیع اختیار کرده بودند و بعد از تسلط صفویه بر عراقین و خراسان که محب صادق شیعیه و غیره خواه این گروه است



دبعد از روح این مذهب و سلاطین و کن و همگانه و پورب و امارت و وزارت این فرقه در هند و  
 هرگز بر نمی آید و اورا اطمینان حاصل نمیشود و دوم آنکه از حضرت صادق در جمیع کتب ایشان  
 نیست که فرمود یا معشر الشیعة خدمت جوارینا لکما و فرمود و جرح نکم الله الله نفوس خبیثان  
 چه قسم این همتان عظیم را سهل دانسته و باین جناب پاک نسبت کرده است و سوم آنکه بر حضرت نسبت میکنند  
 که فرمودند و حق حضرت کاشم بنت سیده النساء علیها السلام اول فرج غصب متاسفان الله  
 چه کلمه ایست که از زبان ایشان بر می آید و نزدیک است که آسمان فرود آید و زمین بشکافد اول حق  
 آن سیده پاک بضعة الرسول فلهذا کبد البنول چنانچه سو و ادب است و کدام خصلت خبیثه را  
 بدین پاک آن طاهره مطهره می بندند و دیگر در حق حضرت امیر و حضرت حسین چه قدر از خطای  
 بے ناموسی ثابت میکنند و در حق حضرت صادق که این کلمه بران جناب تهمت مینمایند چه قدر  
 بے حیثیتی و بے غیرتی اعتماد دارند این لفظ را اول بزرگان بزرگان نمی آرند و مخصوص ذکر  
 این عقیقه مستور الاسم و المسمی انا قارب بلکه بزرگان خود امریست که از اول واد باش نیز  
 از ان احتراز واجب میدانند بازاریان دلی را دیدیم که در هنگامه فاخته قندار که خود را بزرگان  
 لقب کرده اند زنان بسیاری را بے ناموسی شد و هرگز بمن بعد نام این فعل قبیح بزرگان نیافزید  
 و عار کردند و احتمال آنکه در بضعة طاهره رسول این قسم فعل خبیث واقع شود جبر او را کار هیچ عمل  
 نیست لا حول و لا قوة الا بالله چهارم آنکه گویند که حضرات بنات و اخوات خود را بکفره فخره بر نه میارند  
 مثل حضرت سکینه که در نکاح مصعب بن زبیر بود و علی هذا القیاس دیگر قربات خود را و عهد کفره  
 نواصب می در آورند چنانچه در کتب انساب سادات تفصیل مشروح است پنجم آنکه نسبت کنند  
 به حضرت صادق که قرآن مجید را بر زمین بر تافت و امانت نمود و طعن که بر عثمان ابابتر اوراق مصحف  
 ابن مسعود نموده اند لعینه بحضرت صادق ثابت کنند رومی الکلبینی عن زید بن جهم الملائی عن  
 الصادق انه قراء لا کواکالی نقضت غزلها من بعد قرة الکائنات مخذون ایمانکم و خلا بینکم ان  
 تكون ائمة هی ازکی من ایتکم فقلت جلت فداک ائمة قال اسی والله قلت انما یقرأ اربی  
 قال و ما ربی و اومی بهی و فطر جها المانته روایت کرده است کلینی از زید بن جهم هلالی از صادق  
 علیه السلام بدستیکه بخواند و بنیاستیدمانند زنی که شکست رسیان خود را بعد از رستی پاره پاره

میکند سوگند ما به خود ما موجب غل و در میان خود تا که باشند امامان که آنها پاک نزل از امامان  
 شما پس گفتم کرده شوم قربان تو انما است گفت آنکه قسم خدا قسم تو این نیست که خواند و بشود از گفت چنانچه  
 و اشارت کرد بدست خود پس بر انداخت آنرا با بابت ششم آنکه انچه منافی ایمان و صد علامات بودن  
 است بغض حضرت امیر المؤمنین بسبب آنکه نسبت کنند و بخوانند بشهادت حضرت امیر غنچه در ایام  
 آنکه اندازند که حضرات آنکه بر تقیه و اخفاء حق و اظهار باطل در طول حیات خود با وصف عدم  
 خوف هلاکت در حق نشان اصرار داشته اند بغض متواتر امیر المؤمنین که در نهج البلاغه موجود است  
 اینست قال علیه السلام علامته الايمان ان لا تؤثر الصدق حيث يشترک علی الکذب حيث ينفک  
 کذا فی نهج البلاغه گفت علیه السلام نشانی ایمان اینست پسند کنی راستی را چنانکه زیان و دهر ترا  
 بر و روغ جانیکه سود و دهر ترا چنان است در نهج البلاغه هفتم بعضی تفاسیر آیات قرآن با آنکه  
 نسبت کنند که هرگز بر قواعد عربیت و نحو است نمی نشیند پس کما مع آن تفسیر بر قصور حضرت  
 در فنون عربیت و نادانیت ایشان بر قواعد نحو استدلال کند و همچنین بعضی تفاسیر که خل  
 بر ربط کلام و موجب انفکاک نظم و انتشار ضمایر و برهمنی سیاق سخن باشد بحضرات منسوب سازند  
 تمام مردم را سوء اعتقاد و کمال علم ایشان حاصل شود هشتم آنکه از آنکه روایت کنند که ایشان از  
 جهاد منع میفرمودند با وصف آنکه در قرآن مجید قسمی که درین امر تاکید و تقیید فرموده اند بر طهر کتب  
 پوشیده نیست پس القاع مخالفت کنند در ثقلین حال آنکه تتمه حدیث ثقلین این عبارت هم روایت  
 کرده اند که لن تیفرقا حتی یروا علی الحوض هرگز جدا نشوند آن هر دو تا که وارد شوند نزد من بر حوض  
 و ازین عبارت صریح مستفاد میشود که پیغمبر معیار معرفت اقوال و مذاهب عترت طاهره بنا بر آنکه مردم  
 بر ایشان دروغ خواهند بست و افتر خواهند کرد و مبالغایت فرموده است و آن همین است که روایا  
 که از ایشان بشنوم بر قرآن عرض کنیم هر چه را قرآن قبول داشت صحیح است و هر چه را تکذیب کرد  
 کفر است و قرآن محفوظ متواتر لائق تر است با آنکه معیار باشد از عترت طاهره چه عترت بحکم بشریت  
 و غیبت مکانی و بعد زمانی و دیگر لواحق دارند که کلید باب دروغ بندگی و افتر سازی است بخلاف  
 قرآن که بسبب شهرت و تواتر می دارد پیش هر کس در هر وقت و هر مکان موجود است و در حفظ الهی  
 محفوظ لایاتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه تنزیل من حکیم جمیع بخشش آنکه تجویز جماع مطلقه



بجناب ایشان نسبت کنند و این در حقیقت تجویزنا است معاذ الله من ذلک ہم آنکہ بازی کردن بقضیب و خجستین در عین نماز بجناب ائمہ نسبت کنند حاشا ہم ذلک اول نماز کہ اعظم ارکان نماز است چه جائے لعب و بازی است دوم آنکہ این بازی کدام لطافت دارد یا زد ہم تجویز نماز با وجود اودگی جائے بنجاسات غلیظہ بجناب ائمہ نسبت کنند تعالیٰ جناب ہم عن ذلک دو آرد ہم خوردن بچہ جالور مردہ بجناب ایشان نسبت کنند حاشا ہم عن ذلک سیر در ہم تجویز یوس و کند بازی و در عین نماز بجناب حضرت نسبت نمایند و روایات منقولہ از کتب ایشان درین ہمہ مسائل کہ مذکور شد انشاء الله تعالیٰ در باب فروع بیاید چهارم منع مردم از تعلیم و احبات دین مرزبان را بجناب ائمہ نسبت کنند روی شیخ الطائفة عن اویم بن ابراهیم قال سألت ابا عبد الله عليه السلام عن المرأة ترضي فيما يرمى النائم عليها غسل قال نعم لا تخذوا من فتحة روايت كروا ابو جعفر طوسي از اویم بن حرگفت پرسیدم از ابا عبد الله عليه السلام از نے کہ بر میند در آنچه می بیند خوابنده بروی غسل است گفت اگر تو خود نکنید از ایشان پس خواهند گرفت این را علت و درین صورت لازم می آید کہ جناب ائمہ راضی باشند بخواندن نماز در حالت جنایت کہ آن کفر است بالاتفاق حالانکہ رضا با کفر نیز کفر است بالاتفاق معاذ الله من ذلک و نیز رضی باشند بجهل مکلف بواجبات شریعت و ہونا قضی منصب الامامة قادح فی استحقاقها طاع للعدالة والمروة و ازین خارج و فیج تردین باب روایت صاحب المحاسن است کہ از کاظم علیه السلام آورده - انه قال لا تعلموا هذا الخلق اصول دینهم ہر آئینہ می گفت تعلیم کنید این مردم را عقائد دین ایشان سبحان الله این چہ روایت قبیح و حکایت شنیع است کہ نسبت بجناب میکنند چون ایشان از تعلیم اصول دین مردم را منع فرمایند دیگران چہ قسم تعلیم کنند جو کفر از کعبہ بر بخیزد و کجا ماند مسلمانی - یا نزد ہم ترک عمل با و امر الله نسبت بجناب ائمہ کنند خصوصاً بجناب باقر و حضرت صادق علیہما السلام کہ ایشان ترک تقیہ میکردند حالانکہ از حضرت صادق روایت کنند التقیة دین آبا فی پس این حضرات در دین آبا سے کرام خود چہ قبیح یافتند کہ ترک دادند شان نزد ہم خلاف نص صریح کتاب الله بجناب ائمہ نسبت کنند تا القیاع مخالفت فیما بین الثقلین نمایند و مردم را در دین تجویز نمایند گویند در نزد سیم غیر مسکوک حضرت ایشان زکوٰۃ واجب ندانستہ اند و خود ہم نداده اند معاذ الله

میخواهند کہ حضرات را در وعید و الذین یکنزون الذہب والفضة ولا ینفقونها فی سبیل الله داخل نمایند ہفتہ ہم گویند کہ جامہ دریدن و گریبان چاک کردن مردان را و زنان را و روستا پس و پیر و دیگر اقارب حضرات ائمہ جائز داشته اند معاذ الله ایشان را در بے صبران و جزع کنندگان داخل مینمایند و ایشان را قرآنی کہ در حق صابرین وارد است خارج بیسانند و در وعید لیس برآ من شق الحیوب شامل اعتقاد میکنند نیز ہم تخصیص قصاص بخیار اعمی کہ خلاف نص قرآنی است بجناب ایشان نسبت میکنند نو زد ہم با ستر قاق و لدومی کہ مسلمانی را قتل کرده باشد نسبت بحضرات ائمہ نمایند خلاف قاعدہ شرع است لا تزاد ذرۃ و ترا خری ولا یخزی والد عن ولدہ ولا مولو ہو جاز عن والدہ اگر انفسہم تنقام گرفتند در شرع جائز بود فرق در میان تورہ چنگیکہ خانی و شریعت محمدی چہ خواهد بود و جاز است قاق و لدی حرلی بان ست کہ توقع مجازہ است ازان اولاد برای تعلیل سواد آنها اولاد دومی قابل با آنکہ نہ مستعد حرب اند و نہ دخل سواد اہل حرب بچہ وجہ استرقاق درست باشد کہ صریح نقض عہدست و مخالفت جمیع ادیان و ظل کہ و فالعہد را واجب دانند و نیز مخالفت نص قرآنی کہ النفس بالنفس - بستم آنکہ از حضرت ائمہ نقل کنند کہ از روز قتل عمر کہ بر ہم ایشان ہم بیع الاول است تا سہ روز از ان گناہ صغیرہ و کبیرہ بر کسی نوشته نمیشود پس درین صورت اباحت کفر و جمیع معاصی و ران سہ روز بجناب ائمہ نسبت نمایند بستم و یکم جواز استعمال آبی کہ با دستجا کرده باشند در شرب و دیگر حاج و طہارت بجناب طیبین و طاہرین نسبت کنند بستم و دوم - از حضرت ائمہ روایت کنند کہ ائمہ مرحومہ را لقب ائمہ ملعونہ است رواہ الصیرفی عن ابی عبد الله علیہ السلام و بعضی روایات تشبیہ ائمہ مصطفویہ بخاندان بر از حضرت صادق روایت کنند کہ رواہ الطینی عنہ علیہ السلام حالانکہ در نص قرآنی خیر ائمہ ایشان را خطاب داده اند در حق ایشان فرمودہ و کذا لک جعلناکم ائمہ وسطاً بالجملة خرض این طائفہ القیاع مخالفت است فیما بین الثقلین تا سہ کلاہ دین شریعت کم شود و متمسک بکتاب الله بسبب او عاصی تخلف و زیادۃ و نقصان و تغیر و تبدل بر ہم خورد و متمسک بعقود بجهت تکفیر و حکم باز نداد بعضی در روایت مخالفت کتاب الله از بعضی متعذر شود و خلأق خدا مثل بہائم و النعام غیر مقید بقیدہ ہر چہ خواستہ باشند کردہ باشند







و آله وسلم کفار مکہ در حالیکہ دوم دو کس بودند چون بودند هر دو در غار چون میگفت رسول خدا  
صلی الله تعالی علیه وآله وسلم بایر خود را که البکر صدیق است اندوختن میشود برستیکه خدا با است  
و متابعت کنندگان آنها با واقعی مهاجرین و انصار اند که بعد از اینها ایمان آوردند و هجرت و نصرت  
کردند و حق تعالی درین آیت خبر داد که آنها همیشه در بهشت خواهند بود پس ثابت شد که ایشان  
قطعاً بهشتی اند هر که ایشان را بهشتی نداند بسبب انکار این آیت کافرا باشد و اگر درین مقام  
شیطانی بیاید و ترا و سوسه دهد که شاید مراد ازین آیت مهاجرین باشند که شیعه در حق آنها  
حسن ظن دارند که هجرت آنها فی سبیل الله بود و هجرت البکر و خیره برای طبع دنیا بود جواب او بگو  
که ای ابلیس دروغ میگوئی بلکه هجرت جمیع مهاجرین برای خدا بود چنانچه در آیت که اول هجرت  
در باب قتال نازل شده اذن للذین یقاتلون یا لهنّ ظلموا اذن و دستوری داده شد  
بجنگ کردن کفار هر کس آن را که میخواهند کارزار کردن را یعنی مهاجرین را بسبب آنکه آنها از دست  
کفار ظلم کشیده بودند و ان الله علی نصرهم لقد اید و بدستیکه خدا تعالی بر نصرت کردن  
آنها هرگز مینه قادر است الذین اخرجوا من ديارهم بغير حق الا ان یقولوا ربنا الله  
آنانکه بیرون کرده شدند از سرزمینشان بغير حق مگر آنکه میگفتند آنها که پروردگار ما تعالی است یعنی  
از ایشان هیچ گناه نشده که بسبب آن بیرون کرده شدند مگر فقط بسبب ایمان آنها را بیرون کردند  
پس ازین ثابت شد که هجرت جمیع مهاجرین خالصاً لله تعالی بودند برای طبع دنیا پس ثابت شد  
که همه مهاجرین بمنصور اند پس برادر هر که ایمان بقرآن دارد چون بروی ثابت شد که خدا تعالی کسی را  
جنتی فرمود و گفت که آنها در جنت بر سبیل ابد و دوام باشند تمام اعتراضات او در حق و محسوسات  
چرا که حق تعالی عالم الغیب است و میداند که ارفلان بنده در فلان وقت حسن یا در فلان وقت سیئه  
بنظر خواهد آمد و با وجود آن اگر او را فرماید که این را جنتی نمودم درین ضمن اشارت بمغفرت جمیع زلات  
و محسوسات گشت پس دیگر بندگان را در حق آن کس طعن و تشنیع نمودن اعتراض بحجاب الهی کردن  
گویند که اعتراض کننده میگوید که این بنده بدست خدا تعالی او را چنانچه بهشتی میکند و ظاهر است که  
اعتراض کردن درین مقام کفر است و بنده را که خدا تعالی بهشتی خوانده است البته بهشتی است  
و اعتراض کسی در حق عیض ضرر ندارد و او را دوزخی نمیکند لیکن اعتراض کننده و کافر است

پس باین وجه تمام شهادت شیاطین ساقط شد و احتیاج نمائید که بگویند که چرا خدا تعالی او را  
تسلیم سائل رجم الشیاطین کرده میشود پس اگر شیطان بیاید و ترا و سوسه کند که در سوره انفال  
در قصه بدر نازل شده قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا اذا لقیتم الذین کفروا فاحفظوا نفوسکم  
الا بدانه ترجمه است ای کسانی که ایمان آورده اید چون ملاقات کنید بکفار پس پشت مدبر از جنگ  
کفار قوله تعالی و من یؤلفهم یؤلفهم و یؤلفهم لا یجوز الا بالحق و الا فلیقتل او متحرراً الى فیستقر فقد بقاء  
بغضب و حق الله و ما و الله جهمه و دیگر پشت و بدر از جنگ کفار مگر و حالیکه برگردنده باشد بر  
جنگ یا پناه آید به مسجد جماعت مومنین پس تحقیق رجوع کرد و شش از خدا و جبار او جهنم است و گویند  
که صحابه در جنگ احد و حنین گرفته اند و جواب او بگو درین مقام نزول آیت است که اگر کسی بکفر  
بهمه ثابت قدم ماند چنانچه حق تعالی میفرماید و لقد نصرکم الله بکبر و انتم اذله ترجمه آیت  
بدستیکه نصرت و او شما را خدا تعالی در جنگ بدر و حال آنکه شما غارت و دید و در چشم کفار بسبب قتل و قصه  
بدر فرمود اذ یوحی ربک الی الملائکه انی معکم ترجمه یا کون ای محمد صلی الله علیه و سلم چون  
وحی میکرد و روکار تو بسوی فرشتگان که من باشم ام قوله تعالی فقیبوا الذین آمنوا ترجمه  
پس ثابت و اید مومنان را و آیت مذکور بر کفر و الت نداد بلکه بر آنکه گرتختن از جنگ کفار است  
حق تعالی است اگر خواست بخشد اگر خواهد عذاب کند و لهذا چون در جنگ احد فرار واقع شده حق تعالی  
از ان عفو فرمود و قوله تعالی و لقد عفا الله عنهم پس اعتراض ساقط شد و در روز حنین اولاً  
فرار نمود و ثانیاً چون عباس رضی الله عنهما و ابا عبد الله بنی رسول الله بنده او را آمدند و جنگ عظیم  
نمودند و توبه متحقق گشت و ارس که ایشان ناصران دین خدا تعالی بودند حق تعالی بموجب عفو  
قوله تعالی لیصرت الله من یصرت نصرت ایشان کردند و غیبی از ملائکه برای ایشان  
فرستاد و بشارت نزول سکینه که خاصه مومنین کامل الایمان است و باره ایشان نازل فرمود  
چنانچه میفرماید قوله تعالی لقد نصرکم الله فی مواطن کثیرة و یوم حنین ترجمه بدستیکه  
نصرت و او شما را خدا تعالی در غزوه مایه بسیار و حنین و میفرماید قوله تعالی ثم انزل الله  
سکینته علی رسولہ و علی المؤمنین ترجمه پست نازل فرمود خدا تعالی سکینه و آرام خود را  
بر پیغمبر خود و صلی الله علیه و سلم و بر مومنان که بنده عباس بازگشتند و آمدند و تدارک







و فرماید منافقان چه میفرماید قوله تعالى لَنْ كُنْ مِنْكُمْ اَفْهَمُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ  
 مَرَضٌ وَالْمُرْجِفُونَ فِي الْمَدِينَةِ لَعُغْنُ يَتْلُوكِ بِحَمْدِ اللَّهِ كَذِبًا لِيَقُولُوا قَلِيلًا مَلْعُونِينَ  
 ترجمه هرگز نه اگر باز نیایند منافقان از اتفاق خود و اگر باز نیایند کسانی که در دل آنها بیماری است  
 چون ضعف ایمان و مانند آن و اگر باز نیایند کسانی که خبر بدی افکنند و در پینه از غیب لشکر اسلام  
 میفرماید اگر باز نیایند و توبه نکنند این هر سه گروه البته بر کاریم و مسلط گردانیم ترا ای محمد بر ایشان پس  
 همسایه تو نباشند و در مدینه اندک زمانه یعنی نزد از شهر مدینه بیرون روند و خوار و رانندگان قل الله تعالی  
 اَيُّهَا الْمُقَفِّلُوا اخذُوا وَقِفُوا اَقْبِلُوا ترجمه هر کجا که یافته شوند گرفته شوند و گذشته شوند گذشته شدنی  
 بسیار این آیت ثابت شد کسانی که توبه از اتفاق نکردند در مدینه از آنها کس نماند و آنها تخراب شدند  
 و هلاک گشتند و گذشته شدند پس معلوم شد تمام صحابه که بعد از آنحضرت در مدینه باقی ماندند همه ناموران  
 خدا و حق پرست و صحاب خلص بودند پس آنچه آنها بران اجماع و اتفاق کردند عین حق و هدایت  
 باشد نه ظلم و ضلالت چون قباح منافقان شنیدی وصف مهاجرین هم بر عکس این باشند  
 قال الله تعالى وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا لَنَنْصُرَهُمْ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً ترجمه  
 و کسانی که هجرت کردند در راه خدا تعالی از پس آنکه ظلم کرده بودند بر ایشان کفار که البته جاد هم  
 ایشان را ببله نیکو یعنی در مدینه مطهره قوله تعالى وَلَا جَزَاءُ لَآخِرَةٍ اَكْبَرُ ترجمه و بزرگترین صواب  
 آخرت بزرگتر است یعنی برایشان اگر کسی یقین ایمان داشته باشد همین یک آیت او را  
 برای دفع تمام دسوس شیطانی کافیست چه حق سبحانه و تعالی در این آیه در حق مهاجرین  
 فی سبیل الله دو وعده کرده یکی در دنیا دوم در آخرت و شک نیست وعده دنیا بوفاسید و همه  
 مهاجرین در مدینه جا گرفتند خصوصاً خلفاء و ملکه که هم در حیات خود بهمانجا بودند و هم بعد وفات بهمانجا  
 رفتند گشته شخیص بر قد منور جناب سالت پناه اصله الله تعالی علیه و آله وسلم پیوستند و عثمان  
 در بقیع رونق افزا گردید و اگر معاد الله منافق بودند به حکم آیت سابقه که در کار منافقین خوانیم  
 حق تعالی رسول خدا را بر آنها مسلط کرد و آنها را در از مدینه بیرون شدند و گرفته شدند و گذشته  
 شدند و بخواری و رسوایی و کس سخن آنها هم شنیدی چه جای امامت و خلافت پس کاشش  
 نصف النهار واضح و لا محاله شد که آنها مهاجرین فی سبیل الله قطعی بهشتی اند و در آخرت اجر دوا

آنها حکم وعده دوم بزرگتر خواهد بود و همچنین دیگر صحابه آنحضرت صلی الله تعالی علیه وسلم که بعد از وفات  
 همه تمام در مدینه باقی ماندند همه ناصران دین خدا بودند و کامل الایمان و اتفاق را بحکم آیت قرآنی  
 گرد آنها راه نبود پس هر چه آنها بعد از آنحضرت صلی الله تعالی علیه و آله وسلم بر آن چیز اتفاق  
 و اجماع کردند عین هدایت و هدایت باشد و کار مسلمان نیست که با اینهمه نصرت حاکم قرآنی برکس  
 از آنها اعتراض کند و مع ندانند اگر شیطان بیاورد و وسوسه کند که شاید از آنها بعد پیغمبر علیه السلام وقت  
 اقتدار و غلبه حیرت خلاف شریعت بنظر آمده باشد که بسبب آن شیعه در شبهه افتاده اند در جواب و  
 بگو که دروغ میگوئی بلکه هر چه آنها در ایام خلافت و قدرت خود کرده اند برای اجرای احکام شرع و از باب  
 امر معروف و نهی منکر کرده اند نه بابت تصد و فساد و جپا خجی حق تعالی در وصف مهاجرین در آیت سابق  
 که در باب ان قال تعالی خوانم میفرماید قال الله تعالى الَّذِينَ اَتَتْهُمْ فِي الْاَرْضِ اَقَامُوا الصَّلَاةَ  
 وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَآمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ ترجمه بعضی حال صفت مهاجرین نیست که اگر  
 تمکین قدرت و هم ایشان را در زمین بر پا دارند نماز را و بپند زکوة را و امر کنند و دیگران را با حکام شرعی و نهی فرمایند  
 از منکرات و خلاف شریعت پس محال است که از مهاجرین در وقت اقتدار تمکین ظلم و فساد بنظر آید پس  
 نسبت کردن ظلم بر آنها انکار این آیت باشد خود بامدنه باز اگر کسی وسوسه کند که در قرآن وارد شده  
 قال الله تعالى يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ائْتُوا بِنَفْسِكُمْ مِنْ دِينٍ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُمْ  
 عَلَى الْمُؤْمِنِينَ اَعْرَضَ عَلَى الْكَافِرِينَ ترجمه و کسانی که ایمان آورده اند هر کس برگردد و مرتد شود از شما و ازین  
 پس زود باشد که بیاورد خدا تعالی یعنی قائم کند برای قتال مردان قومی را که دوست میدارد خدا آنها را  
 و آنها دوست می دارند خدا را همه با آنان بر مومنان غلبه کنندگان بر کافران  
 قوله تعالى يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ كُوفَةً لَا تَجِدُ ترجمه که جفا خواهند کرد و آن قوم مجاهدان  
 در راه خدا خواهند ترسید از ظلمت هیچ ملا کنند و اگر گوید که این آیت چه معنی دارد در جواب او بگو که در این  
 آیت کمال مناقب صدیق اکبر و خیر و صاحب رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم است که آنها سلیقه کذاب  
 در خلافت صدیق اکبر گشتند و دیگر فرقه های اعراب که تفصیل آنها طول دارد مرتد شده بودند و انکار زکوة  
 میکردند همه آنها جهاد کردند و آنها را تیغ کشید و بسیار از آنها باز اسلام آوردند و ازین آیت جهت ارتداد  
 از صحابه بوجه باطل شده که فوق آن تصور نیست چه اگر کسی از صحابه مرتد بود معاذ الله و دیگر مومنان







و تبارات نعیم میده داده باشد باز بطور آنها را کافر و منافق گوید معاذ الله من الکفر و النفاق پس ظاهر شد که بنای مذہب منافقین بر آیات قرآنی نیست بلکه بقصه ثلث تواریخ و ادبیات عقل است و قرآن مذهب مطلق آن قصه و مطلق آن خیالات نشان است پس معلوم شد که مذہب ایشان از مذہب اہل بیت نیست چرا کہ مذہب اہل بیت خلاف قرآن نباشد و معلوم شد کہ مذہب اہلبیت ہمین مذہب اہل سنت است کہ موافق قرآن است و اگر هنوز ہم تر و سوسه باقیماند بشنو کہ امام زین العابدین علی بن الحسین علیہ السلام و علی آباء الکرام در حقیقت کمالہ کہ نزد شیعه معتبر و معمول است چہ میفرمایند عن ابن عباس علیہ السلام اللہم و اتبع الرسل و صعد قلوبہم من اہل الارض بالغیب عنہ و معاخذہ المعادین اہم بالکذب و الاشیاق الی الرسلین کما فضلہم بخلاف الایمان فیکل و یروز بان اسلمت فیہ رسولاً و قت لاہلہ دلیلان من لدن ادم الی محمد صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم من ائمتہ الہدی و قدودہ اہل التقی علی جمیع المسلمین فاذا کریم منک مغفرة و رضوان حاصل این عبارت آنکہ خدا یا اوصحاب جمیع پیغمبران را کہ در وقت تکذیب کفار تصدیق انبیا نمودند و ایمان با بنیہا آوردند یا در کن مخفرت و رضوان و چون اصحاب محمد صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ وسلم بر اصحاب جمیع پیغمبران فضیلت دارند چنانچہ آنحضرت صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ وسلم سید المرسلین است اصحاب او سادات اصحاب محبت پیغمبران اند در حق آنها و علیہ تخصیص منفرات قولہ اللہم اصحاب محمد صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ وسلم خاصتہ بنیای فی الخصص اصحاب محمد صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ وسلم و لا یزول فیہ و لا یغفر فضلان ما بعدین و مقام روح صحابہ میفرمایند و اول الذین احسنوا الصحابہ ترجمہ آنکہ آنکس را کہ در حق او حق صحبت بجا آوردند ایضا و الذین ابوا البلاء احسن فی نصرہ - ترجمہ و آنانکہ دادند عطا و نیک را در نصرت آن حضرت صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ وسلم قوله و کنفوه - ترجمہ و در میان خود گرفت و از نشر اعدا محافظت نمودند آنحضرت را قوله انسر عوالمی و فادیتہ و سابقوا الی دعوتہ - ترجمہ و سرعت نمودند در عارضی خدمت او و زود دعوت او را قبول نمودند قوله و استجابوا الی دعوتہم - ترجمہ و بجا آید - ترجمہ و اجابت و قبول نمودند چون مشنوائید ایشان را حجت رسان خود کہ قرآن است قوله و قاروا الازواج و الاولاد فی انظار کلیمہ - ترجمہ و گذشتند ثلث و پسران خود را در ظاهر کردن کلمہ و دین آنحضرت یعنی ہجرت بر اسے خدا و بر اسے اظہار کردن اسلام بودند بر اسے طمع و نیا و غیرہ قوله و قالوا لا اباؤنا و لا ابناؤنا فی تثبیت نبوتہ و انصر و ابرہ

ترجمہ - و جنگہ جبل کردند بپدران و پسران خود و محکم ساختن نبوت او و غالب آمدند بر کفار بسبب نصرت آنحضرت و خدمت او بر کاردین و عقل باشند و مخفی نخواہد ماند کہ اینہما اوصاف جمیع صحابہ اند از ہما بر و انصار چہ با حمایت نصرت کردہ اند و پدران و برادران خود جنگیدہ اسلام را قومی ساختند و مدد ہر معرکہ و غزوات حاضر بودند و نصرت بر اعدای دین حاصل نمودہ اند و فقط چند کس را بود و غیرہ تمام جنگہ را فتح نمودہ اند و تمام کفار را کشتہ غلبہ حاصل نمودہ اند چنانچہ در غزوہ بدر و مدینہ و کربلا و کس در احد ہزار کس و در نہین دوازده ہزار و در تبوک سی ہزار و چہین در اکثر غزوات ہزار ہا صحابہ فاضلی بودند و ہمہ آنها نصرت ہما میکنند و ہمہ را غلبہ قوت و دست میداد پس ثابت شد کہ مذہب امام زین العابدین عم مقفوز و شستی و الاق مع دشنا ہستند پس بنا بر مذہب فاضلین کہ صحابہ در حدیثن حصر میکنند از پنج برگزیدہ شدہ و ظاہر کہ این قول اہلبیت نیست بلکہ سوسہ شیطان است کہ از ان پناہ بخدا تعالیٰ باید جست ایضا و من کاوا شطرنجین علی شطرنجہ ترجمہ - و آنانکہ بودند پیچیدہ بر محبت آن سرور یعنی عاشق او بودند ایضا و یرجون تجارتہ لن یجوز فی مؤویہ - ترجمہ - امیدوار بودند سودے را کہ زیان نداد و یعنی ہمہ اصحاب آنحضرت م درستی آنحضرت را برابر می آخرت اختیار کردہ بودند و این ایشان را البتہ سو مند خوا بود نہ موجب خسارت قوله و الذین ہجرتمم العشاء افرؤ لعلقوا بجرؤیتہ - ترجمہ - و آنانکہ یکبارہ پشتہ و ترک کردند انہما قبیلہ با می شان چون دست زدند بحلقہ ہایت آن سرور ایضا و انشفت منہمسم القرابات اذ سکون فی ظل قرابتہ - ترجمہ - نیست و نابود شد از ایشان رشتہای قرابت چون ساکن شدند و سایہ قرابت آنحضرت صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ وسلم یعنی چون صحابہ با آنحضرت صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ وسلم ایمان آوردند و بخدمت وی کہ بستند تمام کفار عرب بر اسے عداوت برخاستند و رشتہای قرابت قطع کردند ایضا فلا تسبم اللہم ما ترکوا لک و انیک - ترجمہ - پس فراموش کن و حق صحابہ خدا یا آنچه ترک کردند بر او تو در راہ تو یعنی جزای ہجرت و نصرت ایشان البتہ غایت قوا ایضا و ازہم من رضوا انیک - ترجمہ - و خوشنود ساز و رضی کن ایشان را از رضوان و خوشنودی خود قوله و یا کاشوا الخالق علیک - ترجمہ - و جزا دہ آنها را بسبب آنکہ جمع کردند خلق برابر تو قوله و کا نوا مع رسولک و عا لک و انیک ترجمہ و بودند آنها ہمراہ رسول تو صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم خوانندگان خالصا بر اسے تو و بطرف تو یعنی چنانچہ خود و صحبت آنحضرت م کامل شدہ بودند خالصا و کاشا







نجات آنچه مذکور شد از کلام آبی و کلمات حضرت سجاد اگر کسی طالب راه جنت باشد یک کلمه از اینها در حق او کفایت است و اگر سعادت ازلی نصیب او شد و بکلم ختم الله علی قلوبهم هر کفر خود تابت باشد و بسبب انکار قرآن بلیست خود دوزخ خرید و او را بحث کردن در طریق سلیمان چه سود خواهد داشت  
وَاللّٰهُ الْبَاقِي وَ عَلَیْهِ اَعْتَمَدْنِیْ سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ مَا یَلْفُظُوْنَ وَ سَلَامٌ عَلَی الْمُرْسَلِینَ  
وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ

تمت

## رساله مولانا شاه عبدالغزیر صاحب

در دفع اعتراضات بر بعض عبارات حضرت مجدد الف ثانی علیه السلام

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والعاقبة للمتقین الصلوة والسلام علی رسول محمد وآله وصحبه اجمعین  
مورد اشکال موافق آنچه این عبارات مفهوم میشود چند چیز است - اول آنکه مقام محبت ارفع است از مقام خلت پس با وجود حصول مقام محبت تحصیل مقام خلت چه در کار است جوابش آنکه صاحب اشکال خود اقرار کرده است بآنکه شب معراج جناب حضرت خاتمت مقام محبت عطا شده بود چنانچه از خبریهتی آورده و از جامع صغیر نقل کرده بعد از آن خود نقل نموده که آنحضرت ۴ خود را خلیل گفته اند و نیز از کتب صحیح آورده ان الله اتخذنی خلیلاً لکما اتخذا برائیم خلیلاً پس معلوم شد که با وجود حصول مقام محبت که ارفع از مقام خلت است حصول مقام خلت در کار بود و الا حصول آن فخر نمی فرمودند و نمی گفتند ان الله اتخذنی خلیلاً لکما اتخذا برائیم خلیلاً و نیز از احادیث صحیح صاحب اشکال خود فحیده است که جمیع کمالات از خاتمت و اولوالعزمی و رسالت با جناب عطا شده است و ظاهراً است که درین کمالات بعضی ارفع اند و بعضی غیر ارفع پس معلوم شد که با وجود حصول

ارفع حصول غیر ارفع هم در کار میشود خصوصاً وقتی که آن غیر ارفع طریق حصول ارفع باشد و در راه آن واقع شود که در نیصورت حصول آن غیر ارفع موقوف علیه حصول ارفع است اگر نظر بان کنند که آن غیر ارفع فی نفسه کمال است نیز مطلوب است و اگر نظر بان کنند که آن غیر ارفع طریق حصول ارفع است پس نیز مطلوب است مثلاً آنکه جسم را نامی بودن کمال است و حساس بودن کمال است دیگر ارفع از آن و نطق و عقل کمال است و در این کمال و آن هر دو کمال و طریق این کمال آخر واقع اند پس آن هر دو کمال بهر دو وجه مطلوب اند چنانچه و بعضی کما و همچنان مقام خلت را نسبت با مقام محبت باید فهمید دوم آنکه مقام خلت هم خالی از فقرات و بعضی کما و بعضی کما بود چنانچه احادیث صحیح بان تعلق است پس حصول آن بعد از هزار سال چه معنی دارد جوابش آنکه حصول مقام خلت آنجا که با مشبهه نقیضی و قطعی است بلیغ احادیث صحیح و هم باین دلیل که در او مقام محبت واقع است و موقوف علیه مقام محبت است و حصول الموقوف به در ان الموقوف علیه محال است پس در این مقام خلت فرمودن ظاهر است بالا صالته بآن مقام رسانیدن و طریق تحصیل این مقام با معرفت مفصل ساختن معجزه بود که بعد از هزار سال محال خواهد شد مانند آنکه موافق احادیث صحیح متواتره خلافت تمام بدست فرستاد از مشرق تا مغرب و از جنوب تا شمال آنحضرت را بطریق اجمال حاصل بود بلیل عظمت مقام خلت کنوز الارض و در روایت دیگر است که رفعت منافع کنوز الارض فی یدری و در صحیحین وارد است که رؤیت لی الارض مشارقها و مغاربها وسیلک ملک استی باز و کولی منها دور روایت دیگر آنکه الله رؤی لی الارض مشارقها و مغاربها و عظمت منافع کنوز الارض و در بعض روایات که در صحیح آمده جاء فی جمیل بن نافع کنوز الارض علی فرس ابنی حال آنکه اینجی در زمان سعادت نشان آنجناب در عهد کرامت مهدی خلفاست را شدین و افغند بلکه فتح هند بر دست سلطان محمود غزنوی و فتح ترکستان بر دست دیگران و فتح روم بالکلیه بر دست عثمان ترکمانی و اولاد او بوقوع آمده و هنوز ملک جسته ملک وسیع چین و خطا از قلمرو آنحضرت خارج است انشاء الله تعالی در عهد حضرت مهدی و حضرت عیسی بوقوع خواهد آمد و خلافت الارض که میراث حضرت ابوالبشر است کمالی است و در الوقت - آنجناب را توسط بعضی افراد



است که اعوان مهدی و عیسی علیهما السلام خواهند بود حاصل خواهد شد چنانچه در جامع ضحی  
 منتهی انتشار یافته و واقع شده که خیر امتی عصابتان عصابتة تغزوا الهند و عصابتة نکلون مع عیسی  
 ابن مریم حالا مثل آفتاب روشن گشت که آنحضرت را جمیع کمالات حاصل بود و تصرف در آن کمالات  
 بتوسط بعضی افراد است واقع شده در رنگ آنکه آنحضرت را علوم اولین و آخرین حاصل بود چنانچه  
 در صحاح مسته دارد است که او تیت علم اولین و آخرین لیکن تصرف در علم کلام مثلاً بتوسط شیخ  
 ابوالحسن اشعری و شیخ ابومنصور ماتریدی و استاد ابوالاسحق اسفرائینی و امام غزالی و امام رازی و  
 امثال این موم آنجناب را حاصل شد و همچنین تصرف در علم فقه و تفصیل احکام شرعیة از کتاب الطهارة  
 تا کتاب السلم و اشقة و فرائض و وصایا بتوسط حضرت امام اعظم و امام شافعی آنجناب را حاصل شد  
 و همچنین تصرف در آداب طریقت و مقرر کردن اشغال و اوداد و ذکر و خفی و طور و مراقبه آنحضرت را  
 بتوسط حضرت سید محمد القادر جیلانی و حضرت خواجہ بہاء الدین نقشبند و حضرت خواجہ بزرگ عین الدین  
 چشتی و امثال این بزرگواران حاصل شد قوله و کمالات مختصة آنجناب کہ در علم بود همه عطا نمود فیہ  
 تحت ظاہر زیرا کہ اگر مراد عطاء تقدیری است پس مسلم است لیکن در آن انداختنی خلیلا نیز  
 اتحاد تقدیری مراد خواهد شد و اگر عطاء ووقعی است پس منع ظاہر است زیرا کہ مقام محمود و مقام  
 وسیلہ هنوز حاصل نشده و ہر پنج وقت بعد استماع اذان امت مامور باین دعا گردیدہ کہ ات  
 محمد لا وسیلہ و الفضیلۃ و البعثۃ مقام محمود الذی وعدتہ انک لا تخلف للمیعا و چنانچہ ہر پنج وقت  
 باین دعا ہم مامور شدہ کہ اللہم صل علی محمد و علی آل محمد کما صلیت علی ابراہیم و علی آل ابراہیم انک  
 حمید مجید قوله و خلاف مقتضی طبیعت بودن از کجایات شد دلیل برین از نقل باید آورد و جانش آنکہ  
 مراد اینجا از طبیعت طبیعت عنصری نیست بلکہ مراد از طبیعت طبیعت کمالیہ است و کمال آنحضرت  
 صلی اللہ علیہ وسلم مقتضی آن بود کہ تہذیب ظاہر باعمال جوارح و تہذیب قلب و نفس و عقل باعمال  
 باطن فرمایند و تصرف در اوداد و آن تفویض بکمل است نمایند زیرا کہ اہم المقاصد و موقوف علیہ  
 جمیع کمالات بہین رامیدانستند و انمعنی برداشتن سیرت مصطفویہ از شغل جہاد و تعلیم ارکان  
 اسلام و قواعد جاہلیہ سہلک از ادا و متذکر لسانی و تکیہ مناجات و ادعیہ و اذکار و تفقہ احوال  
 قلب از حب و بغض و احوال مکرکہ از لفظہ و غفلت و توجہ آن فوت در کہ در ضمن بہ تعبیر و تجدد

خواہ انفسی باشد خواہ آفاقی بسوء مبدی و آیتا حب اللہ رب العالی و بنبل جان و مال و اہل و  
 اولاد و در حب او و مانند این اعمال اوضح من الشمس است و اہم من الامس چنانچہ در تفسیر ان  
 الک فی النہار سجا طویلا در احادیث مروی و مذکور است و قاعدہ مقرری است کہ شغل مالوف حکم حق  
 طبیعتہ ثانیتہ مقتضی طبیعت میشود و خلاف آن خلاف مقتضی طبیعت نیست دلیل انی این مطلب  
 اما دلیل نقلی پس در احادیث صحاح موجود است کہ مر رسول اللہ مجلسین فی مسجدہ فقال کلاما  
 خیر واحدہما افضل من صاحبہ اما بولاء فیدعون اللہ فان شاء اعطاهم وان شاء منعہم و اما ہولاء  
 فیتعلمون الفقه او العلم یعلمون الجاہل فہم افضل و انما البعثت معلما ثم مجلس فہم و دلیل اصرح  
 بر نیقصدہ است کہ حق تعالی در مقام عقاب میفرماید و اصبر نفسک مع الذین یدعون بہم  
 بالعداۃ و العشی یریدون و جبہ الکرخلاف مقتضی طبیعت آنحضرت نمیبود امر بصبر چہ امیر مود  
 و همچنین آیہ و لا تطرد الذین یدعون بہم بالعداۃ و العشی یریدون و جبہ و دلیل لمی برین  
 مقدمہ است کہ تعلیم این امور یعنی تہذیب ظاہر و انچہ در حکم ظاہر است از عقل و قلب و نفس موقوف  
 علیہ جمیع کمالات است و بنیاد تمام کارخانہ ولایت اگر دین امور آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم و ہم  
 نمے نہادند و بکمال جہد تصرف در آن نمی نمودند بنیاد کارخانہ خراب بود و بچیکس از امت قائم مقام  
 آنحضرت فرین تعلیم نمیتواند شد زیرا کہ این امور بظہر نصوص صاحب شریعت نمیتوان دریافت  
 و کشف و عرفان بدریافت این مطالب نیز سبب خلاف کمالات دیگر کہ دریافت آن بکشف و  
 فراست نیز نمیتوان شد و شدہ است لیکن کشف و معرفت ہم موقوف بر تہذیب ظاہر و مافی حکمہ  
 است پس تعلیم تہذیب ظاہر و مافی حکمہ معنی است از تعلیم تفصیل مکشوفات اگر گوی این کلام  
 و این آیات و احادیث بلکہ تتبع سیرت جناب پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم چنانچہ دلالت میکند بزرگ  
 تصرف ایشان در تسلیک طریق غلت بچنان دلالت میکند بزرگ تصرف ایشان در جمیع  
 ولایات بعین ماذکر فی المقدمات گویم فی الواقع شغل و تصرفیکہ آنجناب را در تہذیب ظاہر  
 و مافی حکم الظاہر بودہ در تہذیب باطن و کشف باطن نبود چنانچہ از تتبع سیر ہدیہ است  
 لیکن در مقام غلت و دیگر ولایات فرق بدیہی است بسوء و جہر اول آنکہ از مقامات دیگر  
 نشان دادہ اند و طریق تحصیل آن بیان نمودہ تارہ صریحا و تارہ کنایہ مثلا بجمہ و بجمہ و بجمہ

سورۃ

سورۃ

سورۃ



و رجل يحب الله ورسوله ويحب الله ورسوله ورضى الله عنهم ورضوا عنه ولقد رضى الله عنهم  
المؤمنين اذ يبايعونك تحت الشجرة فعلم ما في قلوبهم وان الله اعلم بما يصحابي  
اخبرني انه يحبهم لانه غير ذلك من الآيات والا حاد يث الدالة على ان بعض الافعال والاشياء  
علامته حب الله كمن الشخص محبا لله وبعضها معمل الى محبوبته الله بخلاف مقام خلت که هرگز  
از طریق تحصیل وعلامات حصول این نشان نداده اند وجه دوم آنکه دلیلات دیگر و زبان قریب از  
زمان سعادت نشان آنحضرت راجع و متداول شدند و صحابه و تابعین و تبع تابعین و علمای  
الزمان المجتهد اقرآن ثم علم جرای زمان رؤساء القادرية و اچشتیه کثر التداول و طرق تحصیل آن  
مدون و مبوب و مفصل گردید بخلاف مقام خلت که مدین عبود و متداول اصلا که مذکور آن کرده و  
طریق تحصیل آنرا که بیان نمود تا هزار سال گزشت و طرق تحصیل آن مقام در پوره افتخار و اجواب ماند  
تا آنکه حق تعالی حضرت مجد در امر و کلام و ادب و ایشا نشان افشا و ظهور این مقام که در جوهر شریف آنحضرت  
صلی الله علیه و سلم موع و کمون بود و گروان و وزیران طالبان بظیفیل ایشان سلوک این طریق  
میسر شد الحمد لله على ذلك عالا بیان این طریق بوجهی نماید که اختصاص آن باتباع مجد و  
کاشمیس فی رابطة النهار من کشف کرد و بگوش تامل بایشانید و قبل از حضرت مجد و طرق سلوک  
همه اندام محبت و محبوبیت بوده اند اول راه محبت می بود و در آخر بر تبه محبوبیت فائز میشدند  
و آنچه لوازم محبت است از ذکر و جه و شوق و انکسار و تضرع و صبر و توکل و رضا جوی و اوراد و  
صفات خصوصا احاطه و معیت و استغراق در توحید و جودی و فعلی و خود را کاملیتی فی ید العسال  
و استغن و صفات خود را و غیر خود استهلاک و صفات او دیدن بلکه ذات خود را و ذات او را  
ساختن و حسن و جمال او را در هر نظم و شایه نمودن و در آن کوشش و طبع می نمودند تا آنکه با نوار و تجلیات  
در ابتداء سلوک و فواید و انبساط آن فائز میگشتند دوم اتحاد سینه و نونه که نامن ابوی من  
ابوی انا تا آنکه حضرت خضر علیه السلام حضرت خواجه عبدالخالق عجمی وانی که با این طریق مجد و  
بودند تعلیم ذکر خفی نمودند باز در عهد حضرت خواجه نقشبند این معنی بزرگ و بار پیدا کرد لیکن در عهد  
حضرت خواجه عبید الله از علوم توحید با این نسبت متمیز شدند و غلبه پیدا کردند تا آنکه حضرت  
مجد و قدس الله سره آن همه را در بطون بطون رسانیدند و از چاک سینہ خود سر را بخرج آوردند

حالا عنایت ساری موقوف شد و شوق و اشتیاق و وجود و مناجات و تضرع یک طرف ماند  
هر چه هست در قلب و روح و سر و خنی و خفی و عیان و بدن است تا آنکه انوار و تجلیات از باطن خود  
در باطن خود می افتد و رفته رفته بمقام خلت میگردد معنی محبت عاشقی است معنی محبوبیت  
معشوقی است و معنی خلت یارانه است اینجا صحبت یارانه است و سابق عاشقی و معشوقی بود و اینجا  
راز و نیاز از جانبین است و سرگوشیه از طرفین واقع میشود و در عاشقی نعره و بیتابی و سر بر  
درو و یوا شکستن و در معشوقی ناز و دلال و فخر و مباهات بوده است اینست طریق خلت بطریق  
اجمال و اگر تفصیل آن کس خواهد با اتباع مجددیه چند سال نشست و برخاست نماید و در وجدان  
خود نظر کند که چه رنگ پیدا میشود و راهی طرق سابقین و از بسکه الوجدان لایکون دلیلا على الغير  
اگر غیر منکر شود با کس ندارد و نقشبندیه عجب قافله سالارانند که بر ناز و نهان محرم قافله راه  
اقاصی می گردانند طائفه راطعن قصوره حاش لب که بر آرم زبان این کلام را به همه شیران جهان  
بسته این سلسله اند و به از حلقه حسان بگسلد این سلسله را به وجه سوم آنکه خلت حالتی است  
متمم از محبت و محبوبیت من الجانین پس نسبت او با مقام محبت و محبوبیت نسبت مرکب و بسیط است  
و البسيط مقدم على المركب طبعاً فقدم وضعا اول و این است محبت صرفه و محبوبیت فشرایع شریکین که در  
اوال سلوک محبت باشد و در آخر آن محبوبیت کماله السالک المجدوب یا بالعکس کما فی  
المجدوب السالک چون دوره بساط تمام شد دوره مرکب شروع شد چون فراغت و فردا  
آمد و وقت مشق مرکبات آمد و عجب آنست که هر چند این طریق مجدیه در رواج و شیوع و فیضان  
فیوض الهی در ضمن آن بر امت مصطفویه متاخر است از طرق دیگر لیکن مبدء آن مقدم است  
بر مبادی طرق دیگر زیرا که این طریق منسوب است بحضرت صدیق اکبر و او اول خلفاء است  
و اول من سلم من الرجال الباقین است و نیز در حق او استحقاق خلت منصوص است چنانکه  
ارشاد پیغمبر است لو كنت متخذا من امتی خلیلا لاتخذت ابا بکر خلیلا ال آخر الحدیث و اگر کسی بخاطر  
خطر کند که درین صورت لازم می آید که عوام اتباع مجدیه افضل باشند از اولیاء سابقین بنیک  
بذا بهتان عظیم گویم جوابش بسببه و به است اول آنکه این وقت لازم آید که طرق خلت را افضل  
از جمیع طرق انکاریم حال آنکه چنین نیست بلکه محبوبیت افضل است از مقام خلت بدلیل الاثر



جیمی علی خلیلی دوم آنکه فضیلت بیومرتبه است در هر مقام که باشد خواه غلت خواه محبت خواه  
محبوبیت مثالش آنکه بادشاهان و امرا یا اران و مصاحبین میباشند که مدام در حضور  
حاضر باشند و راز و نیاز با آنها در میان و امراء و صوبه داران عمده و رساله داران و داروغه  
کارخانه جات و متصدیان دفاتر میباشند و مرتبه اینهمه اشخاص بسیار بلند از مرتبه یاران  
و مصاحبان میباشد گو دوام حضور و صحبت دائمی مخصوص بهاران و مصاحبان مجلس است  
بلکه با خواص و خدمتگزاران رسوم آنکه منتیان هر طریقه را اینمعنی یعنی دوام حضور و قرب  
دائمی حاصل است پس نسبت این قرب دائمی نیز از منتیان طریق دیگر نمیتواند شد آری  
مبتدیان این طریقه را با نوجوه ترجیح و تفضیل میتوان بود که در مجاہدات و ریاضات و کشف  
و کرامات و ظهور خوارق عادات مبتدیان طرق دیگر ارجح باشند و لهذا گوینده گفته است  
اول ما آخر بر ختمی است و آخر واجب تمنای است و حاصل آنکه فضل جزئی را بجای کلی  
گرفتن و ملاحظه وجوه فضلش نکردن کار قاصر فهمان است قوله پس متوسطه از افراد است آنحضرت  
صلی الله علیه و سلم را باید که از راه دیگر مناسبت بحیط داشته باشد تا او الکساب کمالات آن مرتبه  
نماید بحقیقت آن مرتبه متحقق گردد این الفاظ ناشی از کلام عالم است منجر بتشویش میشود گوئیم هیچ جا  
تشویش نیست زیرا که مراد از راه دیگر محبت و محبوبیت است و ازین بر دو راه مناسبت بحیط و اثر  
میتواند شد لما سبق ان الخلة هامة مترتبة من المحبة و المحبوبة و بحصول احد الجزین من شئ  
یحصل مناسبت مع ذلک الشئ و هذا الامر کالبديهي ظاهر معترض از راه دیگر راه و راه اتباع  
پیغمبر علیه السلام فهمیده و بتشویش افتاده حال آنکه خود در کلام سابق اقرار نموده که جناب پیغمبر  
مارا صلی الله علیه و سلم جمع راه ها کشاده بودند هیچ راهی از حیطه جمعیت ایشان بیرون نموده  
باز این توهم چه معنی دارد و هر چند ازین عبارت بطریق صراحت مستفاد نمیشود که مراد ازین فرد  
ذات شریف خود مراد داشته باشند لیکن واقع چنین است و هر که از احوال حضرت ایشان  
آگاه است میداند که جمیع این قیود و رذات حضرت ایشان متحقق بود زیرا که ایشان را قبل از آنکه  
این طریقه عنایت شود از والد بزرگوار خود حضرت شیخ عبدالاحد قدس سره طریقه قادریه را کتباً  
آن بر محبوبیت است باستیفاء کسب فرموده بودند و حضرت شیخ عبدالاحد از شاه کمال کنستلی

و ایشان از سفید فضیل و علم جلالی آخر السلسله و محب تر آنکه حضرت ایشان را بعد از آنکه این طریقه  
عنایت شد و سالها که تسلیک طالبان درین طریقه فرمودند باز حضرت شیخ سکندر بنیبر حضرت  
کمال کنستلی قدس سره بام و اجازت از صاحب طریقه محبوبیت خرقه را آورده در سرهند  
بحضرت ایشان پوشانیدند پس از راه مقام غلت بمقام محبوبیت رسیدند چنانچه سابق از راه  
محبوبیت بمقام غلت رسیده بودند و این قسم نیز نگهبان از عجائب معاملات خداست باینکه  
برگزیده خود چنانچه حضرت پیغمبر مارا صلی الله علیه و سلم در ابتدا بوضع حجر اسود و شرکت در بنا  
کعبه مقام ابراهیمی حاصل شده بعد از آن در مدینه منوره بسبب اشتغال بجهاد و مقابله با  
یهود و نصاری مقام موسوی و عیسیوی حاصل شد بلکه از شب معراج و وقوع اسرار السوے  
بیت المقدس آغاز نمیشود یعنی شده بود تا غزوه تبوک که اول غزوات شام است اینمعنی تضاعف  
تر باید پذیرفت تا آنکه در حجة الوداع باز کمال ابراهیمی مشرف شدند و مقام ابراهیمی در آن روز جلوه  
عظیم نمود و النهاية ای الرجوع الی البداية متحقق گشت - قوله و در بعضی جا حضرت مجدد نوشته اند  
آن فرو خضر باشد یا الیاس درینجا خود را صریح مراد داشته اند گوئیم درین کلام تناقض نیست زیرا که  
در کتب شوفات اکثرش مبهم القا میشود باز تعین آن مبهم میفرمایند و در وقتیکه شئ مبهم القا میشود عقل  
را در تعین مامدق آن مبهم جولانی رومیدهد چنانچه از آنحضرت صلی الله علیه و سلم این قول است  
و تعین واقع شده و صحیحین موجود است انی رایت دار بجز تکلم ما بین نخل و ما فذکب علی آبناء  
الیمامة و یحرفا ذاهبی المدينة شرب و چنین است حال حضرت مجدد درین کشف اول ایشان را  
بطریق ابهام معلوم شد که فرد متوسط چنین و چنان می باید چون دیدند که اساس این طریقه  
حضرت خضر نهاده اند خیال باینطرف رفت باز ملاحظه نمودند که حضرت خضر بامردم اختلاط بسیار  
دارند و طریقه غلت را خلوت و انزوا لازم است خیال بطرف حضرت الیاس رفت و اینهمه تا برین  
بود که متوسط در حصول کمال برای پیغمبر علی بقدر جز پیغمبر نمیتواند شد و در افراد این امت غیر ازین  
و در بزرگ پیغمبر نیست آخر معلوم فرمودند که این متوسط را پیغمبر بودن ضرورت نیست بلکه کمال  
متابعت پیغمبر خود کافی است درین امر و نیز مقصود از خلوت و انزوا این است که بنا و طریقه  
حضرت خواجگان بر آنست نه خلوت جسمانی و بهر حال با یقین معلوم شد که آن متوسط ذات سر



ایشان است تحدیثاً بنعمه الله که بآن هر کس مامور است اما بنعمه ربیک فخرت و اشکاف بآن  
معنی اظهار نمودن این قسم اختلافات را تا نقض فهمیدن کار کسی است که با مکشوفات این مرد  
آشنا نیست و الا از کلام شیخ اکبر در جایه ای بسیار مستغاد میشود که خاتم الاولیا را این است حضرت  
امام مهدی است و در جایه ای بسیار خود را خاتم الاولیا قرار داده اند و چو بنویسم سخن اول  
مگو که خطاست پسخن شناس نه دلبه اخطا اینجا است و قوله منم که این کمالات را بر رسول خدا سب  
کنانیم اقول این عبارت صریح خیانت در نقل و تحریف واقع شده زیرا که تبارک و تعالی در کتابش  
آن است که این فرد بجای شیخ و مرشد باشد و رسول خدا حاشا من ذلک بجای طالب و تلمیذ  
باشند و برگردم فاد کلام حضرت ایشان این معنی نیست حق عبارت آن بود که منم این کمالات سب  
کرده منسوب بجناب رسول خدا ساخته ام و در کمالات با نهایت آنجناب بطریق نیاز گزارانیده ام  
و در جریده اعمال آنجناب نویسانیده ام - اگر زبان طالب علمانه این معنی را داده کرده شود باید  
گفت که هرگاه که گفته شود که این صفت فلانی را بواسطه فلان چیز حاصل شده و معنی بهم میرسد  
اول آنکه واسطه واسطه فی الثبوت باشد یعنی آن صفت اولاً و واسطه را حاصل شده از آن بطریق  
سببیت مثل آنچه بنویسم الواسطه حاصل شد کحرارة الماء بواسطه النار فان هناك حرارتین  
اخذیهما قائمۃ بالنار و الاخری قائمۃ بالماء ناشیة عن حرارة النار و این معنی هرگز مرد حضرت  
ایشان نیست دوم آنکه واسطه واسطه فی العوض باشد یعنی صفت واحد قائم شود بواسطه  
حقیقت و همان صفت واحد قائم بالواسطه منسوب گردد بنوی و واسطه مثل حرکت جالس السفینة  
بواسطه السفینة فان هناك حركة واحدة قائمۃ بالسفینة لا بالجالس نعم نیسب هذه الحركة الی  
جالس السفینة بالعوض والمجاز و مرد حضرت ایشان همین معنی است یعنی کسب این کمالات من  
کردم و آن کمالات بمن قائم شده منسوب بجناب رسول خدا گشته اند حکم آنکه اعمال امت در جریده  
اعمال پیغمبر محسوب میشود و آنحضرت فی نفسه مستغنی اند از کسب این کمالات بحصول کمال ارفع  
منه و این معنی هیچ قباحی ندارد و نیز این را بدلائل بسیار ثابت کرده میدهم بعون الله و توفیق  
از آنجمله قصه فلاح کنوز ارض و تصرف تمام زمین از مشرق تا مغرب از دست تابعان آنحضرت با آنحضرت  
منسوب گشت و بعد از صد سال بلکه زیاده بر هزار سال زویت لی الارض مشارقها و مغاربها

محقق شد و از آنجمله آنکه فتح فارس و روم و بلاد کسری و قیصر از دست شیخین رضی الله عنهما واقع  
شد و بعد از چند سال از وفات آنحضرت با آنجناب منسوب گشت و از آنجمله آنکه در حدیث صحیح وارد است  
که آنحضرت حضرت علی را فرمود که یا علی آنک اقاتل علی تاول القرآن کما قاتلت علی تنزیله و این معنی بعد از  
سی سال از دست حضرت علی رضی بوقوع آمد و در جریده اعمال آنحضرت محسوب گشت اینجا نیز توان گفت  
که قتال علی تاول القرآن کما لی بود عمده و آنحضرت را حاصل نشد مگر بواسطه مرتضی زکریا که کمال  
آنجناب که قتال علی تنزیل القرآن بود ارفع و اکمل است از قتال علی تاول القرآن لیکن چون  
این قتال یعنی تاول القرآن آنحضرت را بواسطه متوسطی از افراد امت ممکن نبود و با چار متوسطی را  
بر روی کار آورده که بواسطه او این قتال منسوب با آنجناب گردد و وجه عدم امکان آنست که در عهد  
آنحضرت صلی الله علیه و سلم قتل علی تاول القرآن تصور نیست زیرا که بر تاولی را که آنحضرت بزبان خود  
فرمایند آن تاول تنزیل میگردد پس قتال بر آن قتال بر تنزیل میشود و بر تاول و منکر آن تاول  
کا فرمیشود و گویا که منکر نص صریح قرآن شد پس لابد متوسطی باید دو جبهتین من جبهه خیفه و جبهه شام  
تا آنکه بر تاول او کفر نگردد و بر آنکار تنزیل منجر نشد و من جبهه متقدم الحکم بر پیغمبر که خلیفه ختم مستحلت و اد  
چون انکار حکم او بالعرض انکار حکم پیغمبر است آن کارش منسوب با آنحضرت میشود و در جریده اعمال  
آنحضرت این کمال بهم ثبت گردد که از انبیا علیه السلام قوله آن راه انکار آوردند اقول مردار عالم دیگر از انبیا  
محبت و محبوبیت است که تعبیر از آن بتقام گشت کرده میشود و این را از نزد خدا آورند چنانچه حضرت  
علی مرتضی کرم الله وجهه قتال علی تاول القرآن را از نزد خدا آورده و آن قتال از عالم دیگر است  
از قبیل جهاد کفار هم نیست و از قبیل قتل مسلمین هم نیست بهیئت متمرجه دارد و این معنی ایشانرا بحکم  
خلافت نبوة و متابعت آنجناب حاصل شده چنانچه حضرت ایشانرا نیز بسبب کمال متابعت  
آنجناب روزی شده و عجب است از کسانی که بر حضرت ایشان طعن میکنند باین حیل که حضرت  
ایشان دم استقلال بینند و پیرنخ را از میان بر میدارند و نمیشوند و نمی بینند که کلام حضرت  
ایشان در مکتوبات و غیر آن مشحون و مملو است از تحریص بر کمال متابعت پیغمبر و جابجا بر آن  
خود و تابعان خود همین معنی را از خدا طلب دارند و جابجا میفرمایند که بناء طریق ما بر کمال متابعت  
سنت است و اجتناب از بدعت و اینها الا ظلم عظیم ختم الله علی قلوبهم و علی سمعهم و علی ابصارهم غشاوة



قوله برزخ محمد رسول الله از میان برنخیزد و مراتب ولایت طیله تمام بواسطه باشد از ولایت برزخی  
حاصل شدن معنی ندارد و قول فی الحال گوشت که ولایت طیلی آنحضرت را حاصل بود و تصرف در آن  
نفرموده بودند بسبب شغل بهم بر ازان حضرت ایشان را محض کمال متابعت آنحضرت حاصل شد  
از پیشگاه جناب الهی و منسوب بان حضرت گردید چنانچه تصنیف مثنوی شریف که پراخ و ابرو ناگون  
علم سلوک و علم معرفت است از حضور خداوندی بمولانا جلال الدین رومی قدس الله سره محض کمال  
متابعت پیغمبر خود عنایت شد و منسوب بحضرت رسالت گشت نه آنکه تصنیف مثنوی آنحضرت را  
ممکن باشد لقوله تعالی و ما علمناه الشعر و ما ینبغی له ارتفاع برزخ را فهمیدن از قبیل او باشد شیطان  
است معاذ الله من ذلک حل شبهه بالکلیه آنکه معانی و مضامین مثنوی همه ما خود از مشکوٰۃ نبوه است  
و کسوت شعر پوشانیدن مخصوص بمولانا جلال الدین رومی است چنانچه اجزای مقام خلت یعنی محبت  
و محبوبیت همه ما خود از جناب ختمی است و تصرف در بیئت محترمه در اختصاص کافی است چنانچه وضع  
سکنجین اگر دعوی اختصاص سکنجین بخود کند سزاوار است که سرکه و شهد از دیگران باشد و خواص  
سرکه و شهد از دیگران آموخته باشد کذا هذا قوله و دعای الکبیر صل علی محمد کما صلیت علی ابراهیم بعد از  
هزار سال مقرون با جابت گشت و مبذول مستجاب شد اقول و درین هیچ استنباط نیست لقوله  
تعالی یدبر الامر من السماء الی الارض ثم یرجع الیه فی یوم کان مقداره الف سنه ما تعدون ازین  
آیه صریح معلوم میشود که بعضی کارهای خدا بامتزاج فیض سماوی و ارضی صعود و اهبوط و در مدت  
هزار سال تمام میشود ولیکن من جملهها هذا الدعاء و ایضا بعضی مواجید الهی در باره پیغمبر است پیغمبر  
در زمان حضرت امام مهدی بوقوع خواهد آمد اگر دعای این مطالب کرده شود قبول آنرا قطعاً  
نیاورد بر هزار سال خواهد گشت و در تفاسیر و روایات صحیح آمده است که حضرت آدم در حق خود  
و ذریه خود دعای بسیار نموده بودند و بعضی ازان دعایا در عهد حضرت سلیمان علیه السلام مستجاب  
شد و ایضا دعای حضرت ابراهیم و حضرت اسماعیل علیهما السلام ربنا و اجعلنا مسلمین لک و من ذریتنا  
له مسلمة لک الی قوله ربنا و ابعت فیهم رسولا منهم یتلوا علیهم آیاتک و یعلمهم الکتب و الحکم و یمیز بینهما بعد  
هزاران سال مقرون با جابت شد و پچنین وعده و لقد کتبنا فی الزبور من بعد الذکر ان الارض  
یرثها عبادی الصالحون بعد هزاران سال مقرون با جابت شد قوله درین مدت هزاران

سوره

سوره

سوره

سوره

اولیا و خلفا و راشدین بودند از هیچ یک این کار نشد تعجب است اقول محل تعجب کلام بهیوده  
این شخص است نمی فهمد که اراده الهی مخصوص بعضی حوادث بعضی اوقات بعضی المکنه و بعضی اشخاص است  
سوال بزم در آن جاری نیست و چون و چرا ازان گنجایش نیست نمیتوان گفت که حضرت خواجه  
بزرگ خواجه عین الدین چشتی چرا مخصوص پادشاهان و اهل هند شدند تا آنکه شهره آفاق است که ایشان  
ولی الهند میگوزید و قبل از ایشان از وفات آنحضرت ۲۰۰ قریب شصت سال گزشته بود و درین  
مدت هزاران هزار اولیا و خلفا و راشدین بودند از هیچیک این کار نشد تعجب است و فتح ظاهری  
ملکه هندوستان بر دست سلطان محمود غزنوی امار الله بر ما نه مخصوص شد حال آنکه قبل از وقت  
سه صد سال تقریباً گزشته بود و در آن مدت سلاطین عظام و خلفای دومی الاحترام بودند  
از هیچیک این کار نشد جاب تعجب است قوله و انما ان اکتبناک که بر رسول خدا نسبت میکنند  
کجا است خیل تعجب است گوئیم معنی نسبت کردن بر رسول خدا سابق گزشت این شخص واسطه  
فی العروض در حقوق صفت از صفات اضافیه بحضرت رسالت پناه متوسط واقع میشود و امت  
ایش از ازان کمال کسب خود بهره ورمی سازد آثار آن جز تهدیب باطن که عبارت از لطافت  
ست بحصول ملکه یا دداشت و حضور دائمی و نسبت بهیمنگی در جمیع کثیر از امت مصطفویه امر  
دیگر نیست و بجهت ازان معنی کاشمیس فی رابعه النهار تحقق است و اگر تعین مکان این جماعت کثیر  
که سوال کجا ازان بود میتوان گفت که بخار و سمرقند و بلخ و بدخشان و قندهار و کابل و غزنی و تاشکند  
و یارکند و شهر سمرقند و حصار شادمان که مسکن اهل اسلام است بے مشارکت هندو و نصاری و  
روافض موجود است غیر ازین طریق طریقه دیگر در آن دیار رایج نیست الا شد و داوند و اقله این  
فردا برای حراست است فرستاد و دلیل انی این دعوی چیست گوئیم بر ظاهر است که از وجود  
ذات شریف حضرت ایشان شبهات ملاحظه در رافض و غالبان توحید و مبتدعان طرائق و  
معتقدان شرک حتی و جلی بالکلیه بر طرف شد و تابعان ایشان بفضله تعالی در اتباع سنت  
سرگرم و در اجتناب از بدعت پیش قدم پس بمنزله آن شد که شخصی بیاید و دعوی کند که مرا  
خلان حکیم نائب خود درین شهر ساخته و مردم از ما لجه او منتفع شوند و او هم طریق دوا و علاج  
بخونی سرانجام بدب متیقن میگردد که این شخص صادق القول است که از عهده خدمت خود بوجه



احسن برآمده و سرانجام مہات این خدمت نمود و اگر سند فرما سازد و قریح حکیم مطلق مطلوب است  
 آنہم موجود است جلال الدین سیوطی و مجمع الجوامع حدیث آورده است کیون فی اتی راجع الی  
 صلۃ یدخل بشفاۃ الجنۃ کذا و کذا عن ابن سعد عن عبد الرحمن عن زید بن جابر بلا غائتہ و شیخ  
 بدر الدین در کتاب حضرة القدس آورده اند کہ این بشارت بوجہ و حضور حضرت ایشان باشد  
 چہ ایشان در میان علماء و صوفیہ صلہ بودند کہ اختلاف فریقین را در وحدۃ وجود و بقول راجع داشتہ  
 و خود نوشتہ اند کہ الحمد للہ الذی جعل فی صلۃ بین البحرین و مصلیٰ بین الفتن و حضرت ایشان  
 از سر در عالم صلۃ علیہ وسلم بیشتر شدہ اند کہ فردا چندین ہزار کس را بشفاحت تو بخشند منظور  
 حدیث و مضمون بشارت بران حضرت صادق سے آید و درین مدت ہزار سال دیگرے یا لقب  
 نگزشتہ است و این استنباط موید بہ نقلیات و کشفیات است و در مکتوبات حضرت ایشان  
 مسطورست قولہ اگر شکر نعمت است کدام قبول خواہد کرد آہ طرفہ ماجرا است شکر نعمت را صاحب  
 باید کہ قبول کند از قبول و ناقبول دیگران چہ میکشاید فقط قال اللہ تعالیٰ لئن شکرتم لازیدنکم  
 پس بدعا کہ قبول شکر و جناب الہی است بموجب وعدہ او تعالیٰ حاصل است از قبول کسان  
 دیگر کارے نیست اِذَا رَضِیْتُ عَمَّا کَرَّمْتُ شَیْئًا فَلَا رَأٰی غَضَبًا عَلَیْکُمْ لَمَّا مَہَا دَعَاکُمْ  
 درین مدت دو صد سال صد ہا اولیا ہزاران متقیان و صلحا از اتباع کرام حضرت ایشان  
 بدل و جان شکر این نعمت عظمیٰ را قبول کردند و ہزار بیان اعتراف بآن نمودند جلالت اللہ  
 من خیر اتباعہم آمین رب العالمین

## تتمت

ستائش فراوان ببارگاہ دادار و رحیم و کردگار محیب کہ دین رنان سید و ادوان چون عید این شد ربا  
 ابریزہی فتاویٰ حضرت مولانا شاہ عبد العزیز محدث دہلوی رحمۃ اللہ علیہ القوی باہتمام و تصحیح  
 تمام باروم در مطبع مجتہائی واقع دہلی صورت الطباع یافتہ و از فرا جسے چشم مستحقان  
 گردید و قلوب تخران وادی اقباب سلی و طمانین باخامید

الحمد لله على ذلك  
 محمد عبد الاحد عفی عنہ پرویرا در مطبع مجتہائی دہلی مابین ۱۲۲۲ و ۱۲۲۳

## فہرست مضامین فتاویٰ عزیزی حضرت مولانا شاہ عبد العزیز

صفہ	مضمون	صفہ	مضمون	صفہ	مضمون
۲	رسالہ در باب سحاب رنہ سبابہ	۲	حکم انکار از کتاب نقد	۱۵	مسئلہ شفعہ و کیفیت تقسیم میان
۵	رسالہ در بیان وادوہ خلقا	۵	مسئلہ گفتن کلمہ کفر نادانستہ	۱۶	شفعہ داران
۸	مسئلہ حکم اجرت حافظان قرآن	۸	مسئلہ اہانت علم و علماء	۱۷	بیان قول علی مرتضیٰ بوقت ہیبت
۱۰	مضمون ہفتاد و دو دولت	۱۰	مسئلہ عاق و الدین	۱۸	بمافی الصحیفہ
۱۱	رسالہ ناز زمان	۱۱	مسئلہ دار الحرب شدن و اہل اسلام	۱۹	قول رجسٹران الہیاد الا صغر
۱۲	مسئلہ نگاہ داشتن پارچہ کفن	۱۲	مسئلہ بیعت یافتن نمودن کدام سید	۲۰	الی العباد والا کبر
۱۳	مسئلہ حکم ہائے مسکن از مال ثبوت	۱۳	مسئلہ تکفیر خارج و رد اخراج	۲۱	بیان مسئلہ وحدۃ الوجود و قول ہمہ
۱۴	مسئلہ ہائے مسجد بگرفتن قرض و	۱۴	بر رسول صلعم خیرے واجب است	۲۲	اوست
۱۵	ادائے از زر ہشون	۱۵	یادہ و بر ترک آن سجدہ سبہ	۲۳	تاویل قصیدہ ہانت سعاد
۱۶	مسئلہ نکاح جنی از زن شیچہ	۱۶	لازم سے آمد یائے	۲۴	مسئلہ ہندوی کنائیدن
۱۷	خواندن آیات قرآن و استغفار	۱۷	بیان ثبوت خلافت خلفائے خمس	۲۵	مسئلہ گرفتن سود از نصاب سے و
۱۸	بوقت نماز	۱۸	خطابہ و دعویٰ نواصب	۲۶	ادائے جمعہ در ملک معمولہ کفار
۱۹	طریق خواندن حبنا اللہ و نم اکر	۱۹	یہ نسبت دعویٰ الوہیت علی مرتضیٰ	۲۷	و داد و ستد سود
۲۰	برائے حصول مطالب	۲۰	کیفیت خروج امام حسین برائے	۲۸	بیان در شبہات بت پرستان
۲۱	مسئلہ ہرنے کہ تا فرما فی شہر کند	۲۱	اعانت اہل کوفہ	۲۹	بیان دلی گفتن مرد و صلح
۲۲	کل برائے وقع آسیب مسحر	۲۲	بیان گاؤں سید احمد کبیر و گو سپند	۳۰	معنی حدیث ان تو مروا علیا و
۲۳	ثبوت بیعت از سنت	۲۳	شیخ سعد	۳۱	لا اراکم فاعلمین
۲۴	بیان شفاعت و محبت اصحاب	۲۴	معانی حدیث شہر قرق المعنی ثلثہ	۳۲	مسئلہ اراضی مصارف و گاہ و بجا نشینی
۲۵	بیان اختلاف مذہب	۲۵	و مبعون فرقتہ	۳۳	مسئلہ زمین زمین باقرا بودن
۲۶	احکام انکار حدیث شریف	۲۶	مسئلہ سودا و انکار میان	۳۴	منافع ہر تہین



مضمون	صفحہ	مضمون	صفحہ
مسئلہ استعمال آہنگ برقبور	۳۸	رسالہ اصول مذہب خفییہ از	۸۸
مسئلہ تقریر روزی بعد سالی برائے	"	معقول و منقول	۶۲
زیارت قبور یعنی روز عرس	"	رسالہ غنا	۶۵
اقوال غلامی بزرگان کہ نہ جز خریدند	"	رسالہ بیج کنیزان	۶۷
مسئلہ فوج جانور بنام غیر اللہ تعالیٰ	۳۹	مسئلہ تقریر داری محرم و صورت	"
مسئلہ بیج انسان	"	قبور و علم و جہندی ربیع الثانی	۶۸
مسئلہ خوردن در حال جنابت	۴۰	بیان ماخذ مذہب ائمہ اربعہ	۷۲
مکرہ بودن درازی با بھارہ از شنگ	"	کیفیت خواب بر بیان شاہ و	۷۳
مسئلہ بریدن سببت	"	دعوت طاہر قہر قہی بنزدیہ	۹۲
مسئلہ بردہ و کنیزان	"	شیعہ و جواب آن از مولانا	"
بیان تکفیر عدم تکفیر اہل قبلہ	"	شاہ عبدالعزیز و مولانا شاہ	"
مسئلہ اراضی عطاس کے سلطان	۴۳	رفیع الدین شاہ عبدالقادر	"
مسئلہ گاہ و سید احمد کہ کبیر گوشت پختہ شد	۴۴	رسالہ شرح رویائے شاہ عبدالعزیز	۹۳
کتوبات در باب توحید و جودی و شہودی	۵۰	مکاتیبہ در جواب اعتراضات بمضائق	"
مکتوب دیگر بقید وحدۃ الوجود	۵۲	بیان جواز علیہ السلام گفتن	۹۴
مسئلہ فضیلت اولاد و شعیب و اولاد	"	بہ علی مرتضی و سیدۃ النساء جنین	"
اسام آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم	۵۳	رضی اللہ عنہم	"
مسئلہ حکم سرود و غنا	۵۵	مکتوب در حال ہجر ایمان امام حسین	۹۶
معنی آیت و ماہل بہ لغیر اللہ	"	معاویہ رحمہ	"
رسالہ فوائد تسمیہ و الحمد	۵۸	مسئلہ جواز کوکری کفار و قبول اکتا	۹۸
رسالہ معا و جمافی	۵۹	کوکری کفار و الطاف اللہ	۸۷
رسالہ بیان تفضیل اصحاب	۶۱	مسئلہ سماع موتے	۸۸

مضمون	صفحہ	مضمون	صفحہ
سر انحضرت	"	استعانت از اہل قبور	۱۲۱
شرح آیات قرآنی و بدل حرمت شدہ	۵	مسئلہ حیلہ	"
وجہ اقتدای صاحبین رحمہم	"	استعانت از ارواح	"
اقتدای شافعی	"	لہاس مسیح غیر معصفر	۱۲۲
انوار شفیعیان	۱۳۳	لزم کفر	"
کیفیت تعلق روح میت در دنیا	"	حدیث لولا کہ لما خلقت الافلاک	"
رفع سبابہ	"	حرکت و حرکت و داون	"
بیان تشبیہ کفار در کدہ ام چیز	۱۰۴	اجرت تعلیم قرآن	"
ممنوع است	"	بیان اصحاب کہف	۱۳۳
مرثیہ خوانی و مجلس بیان شہادت	"	معنی حدیث استسکان شب با تراب	"
حکم گوشت کرگدن	۱۰۵	مسئلہ وحدۃ الوجود و وحدۃ شہود	۱۲۳
سجدہ تحیت	۱۰۶	فتویٰ در باب نحو و اثبات تقدیرات	۱۲۶
کیفیت نواصب و خواارج	۱۰۷	فرق عصمت ابنیہ و عصمت ائمہ و اولیا	۱۲۷
مولات و محبت کفار و لو کہ می آہنبا	"	فرق در بیان شفاء شاعر و صواعق موبکہ	۱۲۹
ربا گرفتن و رد آن	۱۰۹	مہوش شدن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم	۱۳۱
سود گرفتن از انگریزان	"	ہدایت عالم و رسیدن دعوت دین	"
حکم سنن رواتب	۱۱۰	بہر ملک	"
تصرف جن شیاطین و بدن آدمی	"	کیفیت اتوار با و غیرہ در ملک ہند	۱۳۲
بروز و تاسخ و تصرف از روح	۱۱۲	فرق در بیان سجدہ کبیرہ و سجدہ تہجد	۱۳۴
کیفیت نجاة اہل زمان فترۃ	۱۱۵	ربیع سجدات مقدمہ مرغ ذک	۱۳۵
کیفیت نجات والدین و شریعتین	۱۱۷	کیفیت اختلاف مذہب اہل اہل سنت	۱۳۹
مسئلہ بیت رکعت نماز تراویح	۱۱۸	سوالات مشرق و مغرب متعلق بحاج صغیرہ	۱۴۱



صفحہ	مضمون	صفحہ	مضمون	صفحہ	مضمون
	الف ثنائے توحید وجودی	۱۶۰	مسئلہ مصنف	۱۵۳	عدم تغیر ذات الہی بحدوث مخلوق حکم
	دو ذکر پھر۔	۱۶۲	کیفیت نور و زواہد اسمائے سالیا		تصرف کافران بر ہمارا اسلام۔
۱۷۱	رسالہ فیض عام		بنام جانوران۔	۱۵۵	صلوۃ الوسطی و بیان شریعت
۱۸۰	بیان مسائل خمر	"	تقسیم روح فلک		و طریقت و حقیقت و معرفت
۱۸۱	جواب سوالات عشرہ شاہ بخارا	۱۶۳	کیفیت فضائل رمضان و دیگر شہور	۱۵۶	در یافت کمال پرستی و کیفیت
۱۸۸	دلائل اربعہ و بیان حدیث ثقلین	۱۶۴	کیفیت تقلید مجتہدین۔		سوال و جواب الہی کیفیت مجدد ارواح
۲۰۶	وسیلۃ النہایت رد شیعہ		کیفیت سیدی و سیر نظری و طریقہ	۱۵۷	نمودن ذکر و حال برہنگی
۲۲۰	رسالہ در دفع اعتراضات بر	۱۶۸	جذب طریقہ سلوک		دیدن و غیرہ صلعم
	بعض عبارات حضرت مجدد	۱۶۹	کیفیت طریقہ سہروردیہ مجدد	۱۵۸	جواب شبہات و کفرین بابت اہل

## خاتمہ الطبع

حمد خداے جہان آفرین کہ مجموعہ فتاوائے حضرت مولانا شاہ عبدالعزیز  
محدث دہلوی رحمہ مع چند رسائل کہ حضرت ایشان در جواب بعض  
مسائل رسالہ نمبشتہ اند بحسن انصرام و سعی مالا کلام

بار دوم

بابت تمام احقر الانام محمد عبدالحق عفا عنہ

مطبع محمدیانی دہلی

سن ۱۲۸۵

۹۳۲۲

کتابی راشت محفوظ